حاج آقا محمد علاقبند

تاريخ مشروطيت

از انتشارات لجنه مللی محفظه آثار وآرشيو امر

شماره ٢

ص ١

بسمه العالم بماکان ويکون

الحمد الله الذی جعل کتاب حبلاًمتيناً للتذکر

والمحبة بين الاحباب وسلماًرفيعاًالی معراج الصواب

وردنا صادق للدهاب و الديات و الصلواة والسلام

علی عباده الصادقين الذين نبذو الاغماض

و ترکوا الاعراض و تمسکو بحبل الصدق و سلکو

فی سبيل الرفق اولئک عباد مکرمون الذين لا يستفونه

بالقول و هم يامره يعملون و بعد خدمت ذيمسرت

صاحبان هوش و مستمعان سروش معروض ميدارد

اين احقر عباد و بعيداز مسلک رشاد محمدابن مرحوم مبرور خلد

قرار حاجی عبد الرحيم وعد رب الکريم يغفرائه که

روزی در دريای فکرت فرو رفته و در بحر حسرت غوطه

خورده با خود گفتی که محمد خداوند تعالی وتبارک هر شئی

از اشياء عالم که اسم شيئيت در او هست يک ثمر

واثری گذارد وآن اثرازاو ديده شده و يک خواص ازآن عايد گشته

غيراز وجود نابود تو که خداوند عالم از حکمت بالغه و علم

کامله خود تورا مصداق کلمه هيچ خلق فرموده و در روز

فيروز يوم يفنی الله کلاه من سعته تو را فقير خلق فرمود نه

علمی داری که بواسطه آن بتوانی گم گشته را براه نجات

ص ٢

نجات برسانی و نه ثروت و مکنتی که يکی از برادران

خود راازپريشانی؟برهانی يا تاسيس بنای خيری بنمائی

نه شوکت و اقتدار که مظلومی را از دست ظالم

خلاص نمائی نه خلق وخوی خوشی که يکی را شيفته و فريفته

امرالله نمائی در اينصورت که مصدوقه اين مصرع هستی

ديگر به چه چيز از هستی خود دل بستی با نهايت ياس

و نا اميدی در گوشه نشستم و چشم از همه چيز بستم

باز خيال مرا راحت نگذاشت و مرا مطمع نار ذات ؟

که در اين روز فيروز که هر نفسی از نفوس از برای بقای

اسم ورسم خود يک تدارکی کرده اند تو که دستت

از همه خبرها کوتاه و باحسرت و اسف همراه هستی اگر از

هرصفات نيکی عاری و از هر شانی از شئون انسانيت ؟

بری هستی و چنان تصور کردی که جمله ؟ ابواب خير مسدود

است کوشکه داری اگر هوش نداری آنچه از حق مطلق

حضوراًيا کتباًيا از احباءالله شنيدی و بر صدق او يقين

کردی و خيلی ؟ بعقول ناقصه خلق ظهور وبروز آن

بعيد و دشوار بود و بغتةً‌بروز وظهور نمود و خلاقيت کلام

الله کار خود را نمود آنهارا ثبت نما واز برای مابعد

ها ذخيره گذار گفتم ايطمع خام مگر نميدانی مدح خلق از

ص ٣

برای خالق قدح است چرامن چنين جسارتی بنمايم ودراين معامله خسارتی

به برم با نهايت عصب ؟ گفت مگر نشنيدی که حکما

گفته اند طاعت از دست نيايد گنهی بايد کرد در دل

؟ دوست بهر حيله رهی بايد کرد آخر الامر طمع خام

و عقل نا تمام مرا معاون ومدد خود ساخته وبحکايت

بلبل و گنجشگ مرا متذکر نموده و آيه مبارکه لا ؟

؟ الله را ظهر خود ساختند وبر حصار خيال حقير

تاختند و مرا مجبور ساختند که دو سه فقره؟واقعه که در

اين دوساله که ذکر مشروطيت تحقق يافت و وقايعی که

؟رخ داد تمامارا بنگارم وازبرای احباءالله برسم هديه بگذارم

شايد بعد ازاين يکی بخواند و تورا بدعای خير ياد نمايند

حقير سراپا؟تقصير باين اميد قلم برداشته و تخم اميدی

کاشته و انشاءالله تعالی صاحبان قلم و منشيان سلم

ناظر بمطلب ؟ شده چشم از مزخرفات و لاطاعلات آن

بپوشند ودر صفت نيکوی ستاری بکوشند و علی لله

؟ وبه نستعين وبعد بنای اين مختصر تاريخ را به يک

واقعه و هشت حادثه گذاردم واقعه در بيانات مبارکی

که يابه طريق نص يا بطريق روايت ازاحباءالله شنيده شده

و از برای سقم وصحت آن نهايت دقت و کنج کاوی شده

ص ٤

شده تا بدرجه يقين رسد حادثه اول ؟ در چگونگی رفتن

علمابحضرت عبدالعظيم باسم آنکه از دست شاهزاده ؟

عين الدوله که صدر اعظم بود وموسی نور؟ که وزير گمرکات

بود شکايت داشتند و اعليحضرت سلطان ؟

استدعای آنها را در ابتدا اجابت نفرمود تا

آخر الامر که کار بمشروطيت رسيد حادثه دو؟در ديگر نفوس

که خدمت بملت نمودند و با مشروطيت بطريق صدق

همراه بودند حادثه سيم ذکر نفوسيکه در ظاهراظهار همراهی

نمودند ولی در باطن منافق بودند حادثه چهام ذکر آن

نفوسيکه در ظاهر هم ضديت نمودند واز برای تخريب

مشروطيت کوششها نمودند حادثه پنجم مقدمه اجتماع

پاره مردمان مفسد در ميدان توپ خانه و پارهء

حرکات نا صحيح که‌ازآنها ظاهرشد وازآنجا؟ بمدرسه مروی

رفتن و کتاب اقدس را روی منبر خواندن با لوح مبارک

حضرت من طاف حوله الاسماء در حق آقا پور؟محمدخان بود حادثه

ششم مجازات نمودن پارهء‌از مفسدين چه ازنفوسی که

در ميدان توپ خانه باسم حامی استبداد بودند و چه

نفوسی که قاتل فريدون پارسی بودند وغيرها حادثه هفتم مجازات نمودن

سلطان مفسدين را و خرابی مجلس حادثه هشتم واقعه تبريو و مخالفت آنها

ص ٥

واقعه در بيان آنچه از منصوصات يا مسلمات وقوع يافته

که محير عقول است سه خبر است فقره اول نص کتاب

مبارک اقدس وآيه ؟ مقدس از بابت ايه مبارکه

ان يا ارض الطاء سوف ينقلب فيک الامور و يحکم

عليک جمهور الناس ان ربک لهو العليم المحيط

اطمئنی بفضل ربک انه لا منقطع عنک لحظات

الطاف سوف ياخذک الاطمينان بعد الاضطراب

کذلک قضی فی کتاب بديع الی آخر فقره دوم حکايت

رفتن حاجی سياح است بر حسب ماموريت از جانب

---------------------------------------

ظل‌السلطان بعکاء و در حضور مبارک جمال قدم جل

----------------------------------------

ذکره الاعظم که مشرف شده پاره وعد وانذارکه؟نويد که دادن

که حضرت والا چنين ميکنند و چنان تقويت ميکند

اعانت ميکند بمبلغين مواجب مقرر ميکنند

ميفرمايند خيلی خوب اگر برای خدا ميکند خداوند اجر

باو ميدهد حاجی سياح عرض ميکند خير حضرت والا

ميل دارند که شما اجر بفرمائيد که اطاعت امر حضرت والارا

واجب و لازم شمرند وفرض عين و عين فرض دانند جواب

باو ميفرمايند مقصود اورا بگو اين قدر شرح وبث ؟نميخواهد

عرض ميکند که اراده حضرت والا اين است که اگر وقتی اراده

ص ٦

اگر وقتی امر داير شد و حضرت والا اراده فرمود که

با برادر خود مخاصمه بفرمايد مطيعين شما دراطاعت ايشان

باشند ميفرمايند حاجی سياح اولاًما را درملک مداخله

نخواهد بود تا در قلوب تصرف داريم که آنهم وصلی

بعالم ملک ندارد و ثانی اگر مظفرالدين سلطان

بشود چه عيب دارد که ميخواهد سلطنت بکند او بنای تعريف

از ظل السلطان ميکند تا وقتی که جمال قدم

جل ذکره الاعظم با نهايت تغير ميفرمايند

حاجی سياح اين ظل زايل که لايق و در خور ذکر

نيست که تواين قدر از او توصيف و تعريف ميکنی

مرام و مقصود همان کلمه مبارکه ظل زايل بود

واين قدر طول کلام باعث بعد مقصود ومرام

بود ولی از جهت اطلاع احباء الله مرقوم شد و بعد

از مراجعت حاج سياح وياس از آن دستگاه

که عداوت ها نمود و باعث چه قتل ها شد حضرت اشرف

را دراصفهان شهيد نمود و باعث آن هنگامه يزد شد

و علاوه چند نفر دراصفهان که تمام اين فتنه وفساد ها زير

سر او بود باشد ؟مقصود اينها نبود ومراد ظهور وسرور کلمة‌الله

ص ٧

بود وبس فقره سيم حکايت اعلی حضرت محمد عليشاه است

که تعجب و حيرت آن عظيم ترازآنکه بتصورهرنفس درآيد ميباشد

واگر حقير عرض کنم که درتاريخ دنيا کس بگردد چنين امر عظيمی را نخواهد

يافت و سمند خيال در چنين امر محالی نخواهد تاخت بالله الذی لا اله

الا هوالعليم که حقير با آنکه خودرا در نزد خيال خود موحد ميدانستم

و ٣٧ سال بود که کوس ايمان و ايقا واطمينان بر خفا و عيان

ميزدم و گاه شد بود که از کلمه مبارکه لو کشف الغطاء و مرددت

يقينا تعجب ميکردم که اين کلمه کلمه بزرگی؟نيست منهم دارای

چنين يقينی هستم و بعد از وقوع حادثه که شرح از بعد عرض

ميشود خودم نزد؟اغلب احباب اذعان نمودم که يقين يوم

قبلم نسبت به يقين امروزم شرک محض بوده و توحيدم

محض شرک و آن مقدمه اين است که بعداز آنکه مرحوم مغفور

جنت مکان ؟ کننده اسم انوشيروان مظفرالدين شاه

رحمته الله عليه مشروطه صرفه برعيت خود مرحمت فرمود و عمارت

بهارستان بامبل وعمارت که اقلاً صدهزار تومان

ارزش داشت آنرا برعيت بخشود و سرلوحه مجلس مشروطه

ص ٨

مشروطه وعدل مظفری بر سر در آن نصب نمودند و يکصد و

سی نفر وکيل که ذکر آن بعد می شود در آن مجلس نشستتند

و باب استعلای ؟ و استجلال و استبداد را بروی سلطان

و کافه حکام و رجال دولت بستند و اقتدار مجلس بجائی

رسيد که شخص سلطان با کافه اعيان از علما واحراراز صاحب

منصبان فوج حتی خود افواج تمام و کمال بدون استثنا؟

اميرتومان با وزير جنگ و سرباز بی پارلهنگ تماماًرفتند در

مجلس و قسم قرآن خوردند که ما مخالفت قانون مشروطيت رفتار ننمائيم

و چنان بنيان مجلس استحکام يافت که مثل ظل السلطانی را دراصفهان

و قوامی راازفارس کندند که از برای ناصرالدين شاه ممکن نبود که

شرح آن بعد عرض ميشود و نفس سلطان را چنان خانه نشين و درحاشيه

وحالی ازوقارو تمکين نمودند که روزی مار سحک؟ بقصد قتل ايشان برای تقويت

انداختند و سلطان آنقدر قوه وقدرت نداشت که در مقام مجلس يکصد و

تفحص و جستجو برآيد اگر بخواهم شرح حلم وصبر وتسليم سلطان را بدهم هشتاد

بايد از صبر حضرت ايوب ص چشم بنهم خلاصه از برای اعانت

و تقويت مجلس يکصدوهشتاد انجمن سرپا بود ودر هر انجمنی خدا عالم است

چه قدر عضويت داشتند و چقدر استعداد الت ناريه که اگر

حقتعالی ؟توفيق عطا فرمود در مقام خود عرض ميشود در اين اقتدار مجلس

ص ٩

سلطنت دراين طرف يکسال نه ماه انعقاد مجلس ؟؟

مشروطيت البته يکصد نود لوح تا دويست لوح از سماء مشيت حضرت

من طاف حوله الاسماء در حق احبای طهران نازل شد واگر عرض

کنم که در تمام بدون استثنا شايد خلاف باشد و سرحق افتراء

زده باشم ولی مسلماًومحققاًباقسم جل جلاله عرض ميکنم که درصدلوح

متجاوز احباءالله رانهی شديد ازدخول درانجمن ها و مخالفت باسلطان

و مداخله در امور سياسی ميفرمودند و در تمام الواح ذکر توفيق وتائيد

در حق اعلی حضرت ميفرمودند وآنقدر در حق اهل مجلس ذکر خيری

نفرمودند باين معنی که ميفرمودند که اين مجلس آن مجلسی نيست

که در مقام راحت خلق و رفاهيت خلق باشد چنانچه در

يکی ازالواح مخصوصاًبرای تبصر خلق مرقوم فرموده بودند که وضع

و سبک اين مجلس اين است که در تبريز يکی در مقام دولت ؟

وازاز؟احباءبرادراو يکی از احباب را کشته بعد از

آنی که به مجلس شکايت بردند در عوض آنکه اوبگيرند و کيفر دهند اورا

منصب خبازباشی دادند اين شان مجلس است وانصاف اهل

مجلس خلاصه که درالواح مبارک زيارت شد تمام ذکر توفيق وتائيد

وفتح ونصرت و فيروزی و ظفر از برای سلطان است ونهی از خلطه و

آميزش و مراوده در انجمن ها و مجلس و امر باطاعت سلطان و حکام

و عقول ناقص خلق متحير که اين چه سريست که حضرت من طاف حوله الاسماء

ص ١٠

طاف حوله الاسماء اينقدر مبالغه وتاکيد ميفرمايند دراطاعت اين

سلطان ودوری از انجمن و مجلسيان در صورتی که ابدا رسم سلطنت

برای اين شخص بزرگوار باقی نمانده که بفرموده خود سلطان وقتی فرموده بود

که ما ميخواهيم آب بخوريم يکی بروداز مشهدی باقر بقال به پرسد

صلاح ميداند يا نه ديگر چه سلطنتي و چه اقتداري بقدر يكصد جريده

در طهران طبع ميشود و در تمام جرائد بد ميگويند تهمت ميزنند افترا

می بندند بلکه فحش ميدهند واين سلطان رفع اينهارا مقدوراش

نيست حتی شکايت از مدير روح القدس بعدليه فرمود جواب

بايشان دادند که بايد در عدليه حاضر مقصر ومحاکمه کنيد ديگر چه سلطانی

و چه سلطنتی باز ملاحظه ميشد که لوحی نازل ميشود ميفرمايند اين سلطان

روح مجسم است و عقل مصور تا حتی شنيده شد که در يکی از الواح

فرموده بودند که نباء عظيم است و منصوص کتاب اقدس از رب رحيم

باز مزيد حيرت و تعجب احباب ميشد که اين چه سربزرگ است

و اين چه حکمت سترگ که تمام افهام عاجز است وکل عقول قاصر از

فهم اينکلمات مبارک که ابداً مصداق ندارد وقدرت

واقتداری در اين شخص ديده نميشود و شوکت و اعتباری

مشاهده نميگردد يک فوج سرباز در مسجد شاه متحصص يک

فوج توپ چی روی روی مندان مادرناق ؟و يا علی گويان در

نظميه رئيس خودرا حبس ميکند و مطالبه حق مينمايد

ص ١١

يک دسته از غلامهای کشيک خانه در سيد اسماعيل

نشسته اند وامير بهادر تملق ها ميکند و آنها قبول نمکند

بااين مسبب اقتدار بااين شئونات جسورانه رعيت بررفتار؟

کی تائيد حق ميرسد ولی توفيق اثر خودرا ظاهر مينمايد آن

نصرت کووآن فتح وفيروزی چه شد که مجلس اين قسم ؟

برسلطان سخت گرفته که سلطنت در قلب الاسد ميخواهد

برود بيلاغ باو اذن نميدهد وآن حليم صبور هم نميرود

واگر شخص حمالی در عدليه متظلم شود که فلان سرتيبی مرا زده

سرتيب را حاضر ميکنند واين سلطان متظلم ميشود

نارينجک بقصد قتل من انداختند ابداًاعتنا نميکند

شکايت ميکند که صاحب جريده مساوات يا صاحب جريده

روح القدس يا صاحب جريده صور اسرافيل بمن افتراء

و تهمت ميزنند و شرف سلطنت را می برند ابداً متحمل

شکايت ايشان نميشوند بلکه بجهة نارينجک کالسکه چی

مجار؟ سلطنت ميگيرند و زنجير ميکنند که تو مطلعی که اين

کار کار خود سلطان بوده وبامر خود سلطان انداخته

مدير جرائد جواب ميدهند که تا خود سلطان در عدليه

حاضر شوند وماهم حاضر ميشويم يا اگر ايشان وکيل

ميفرستند ماهم وکيل معين ميکنيم اخرالامر نفس

ص ١٢

نفس سلطان دستخط ميفرمايد که ما گذشتيم از مرتکب عمل قبيح

آنها کالسکه چی ما که فرنگی است و زبان نميداند مرخص کنيد

نميکند اين چه فتح و فيروزيست واين چه نصرت وبه روای

خلاصه عموم احباء الله در اين بحر تحير غرق و آب حيرت همه را ؟

تافرق گرفته بود و نفسی را نه جرئت نکول بيانات

مبارک بود ونه تصور صدور تا دوسال متوالی گذشت

و اگر بخواهم جسارات رعيت و صبر سلطنت شرح دهم

يک عمر طبيعی که تمام مشغول کتابت باشم کفايت نميکند

بهمين قدر محض ظهور قدرت و بروز قوت کلمة‌الله

عرض کردم البته مورخين با بصيرت ثبت و ضبط نموده اند

حقير بهمين اختصار قناعت نمودم که حرالکلام قل ودل

حادثه اول در شرح آنکه چه شد که استبداد به

مشروطيت تبديل شد آنهم بنحو اختصار اين است

که در شهر شوال ١٣٢ چند نفری از علماء و جمعی از طلاب

وجمعی از تجار رفتند در حضرت عبدالعظيم متحصن

شدند هر کدام به يک علتی تجار عرضشان اين

بود که موسی نور ؟ از اهل بلجيک اعلی حضرت

مظفرالدين شاه از برای گمرک واداره کردن گمرکات

آوردند و اين شخص فرنگی الحق والانصاف مرد کافی

ص ١٣

عالم با استعدادی بود که در ابتدا مفتش گمرکات

بود ودرانتهی گمرک صد و هفتاد هزار تومان ايران را

شش کرور دخل نمود و ميرزاعلی اصغر خان که صدر

اعظم بود ازازدياد رشوه وهر طيل انگشتر گردان خود

نمود و وقتی که خواستند از او حساب بکشند معلوم

شد که سالی يک کرور ونيم بميرزا علی اصغر خان داده بود

بعد از معزولی او که صدارت بعين الدوله رسيد با

اوهم همين معامله نمود بلکه بيشتر و بهتر و رفته رفته

علاوه از گمرک واداره کردن دست روی پست

انداخت و وزير پست هم شد بعد از آنها وزير

ماليه هم شد خلاصه که تلگراف خانه تمام ادارات

ماليه ؟ بااوشد واز برای مدخل خود بود ولی باسم

دولت از برای بروات ديوانی تمری بر قرار کرد

و حقوقی برای صندوق معين نمود که تومانی سی وشاهی ؟

بلکه سه هزار از تمام حقوق می برد واز خود او

شنيده شده بود که دارائی او بيست هزار فرنک

بوده وآخر هم شنيده شد که چهارده کرور جواهر و اسباب

انتيک در ايران خريده خلاصه علت رفتن تجار

از سخت گيری موسی نور بود در امورات گمرک و علت

ص ١٤

شکايت علما وارباب وصايف وهمان کثر

تومانی دوسه هزار وتمبر چسباندن و علت رفتن

علما تحريکات ميرزا علی اصغرخان که او پولهای

گزاف درايام صدارت بانها ميداد و توسط ها

می نمودند وفايده ها می بردند در ايام عين الدوله هم

تک نبود وبعلاوه ميرزا علی اصغر خان محرک هم

بود وتعارفات خيلی مفصل می نمود اين سه

طبقه خلق از برای اين مطالب متحصن شده بودند

و خيلی رسوائی می نمودند سعدالدوله که اسم اوآقاميرزا

جوادخان ودر آنوقت رئيس التجار بود وبا موسی نور

هم عداوت زيادی داشت و علت عداوت

اوهم اين بود که وقتی او وزير مختار بلجيک بوده او

اين فرنگی را کونطرات که ؟ اجير باشد

بسته بود وبايران فرستاده بود وقتی طهران آمد

واورا دارای آنقدر شئون ديد حسد ورزيد که گفته اند

بر خيالی صلحشان و جنگشان وان حضرات را

سراًمحرک بودند وپاره عناوين هم او بانها تلقين

می کرد من جمله بانها گفت که لزوم ندارد که

شما مدعی اسم بشويد شما خوب است از اسم

ص ١٥

بگذريد وبگويند ما عدالت ميخواهيم بالفرض همين موسی نوررا معزول کردند

هر کس مصوب شد باز همين قسم سبک با شما رفتار مينمايد حضرات

ديدند حرف متين است لوکه صاحب کلام باغرض باشد سخت ايستادند

که مااز سلطان يک مجلس عدالت ميخواهيم که نفوسی بی غرضانه به نشينند

و درامورات رسيدگی کرده بنحو عدل وانصاف درامورات برسند

و آنچه صلاح ديدند سلطان اجری فرمايد اين مطلب که ب‌گوش سلطان

رسيد حضرات درباری که شرابشان خون دل مصوهان ؟ و کباب

ايشان قطعات جگرشان ديدند که از طلوع اين کوکب

نجم اقبالشان يعنی کام رانی شان غروب ميکند و

از اين شمشير دست ظلمشان قطع ميگردد سلطان باز

داشتند بر قبول نکردن وبرآنها سخت گرفتن

از اعلی حضرت حکم شد بروند حضرت عبدالعظيم و مراقب

باشند که ديگر جمعی بر آنها افزوده نشود و هرقدر ممکن شد

از آنها کاهيده شود مامورين رفتند ولی فايدهء عايد

نشد و جمعيت آنها باندازهء‌شد اعلی حضرت مجبور شد

و دستخط فرمود که شما بيائيد شهر مسئول شما برآورده و

مجلس شما داده ميشود حضرات که برگشتند باز آن

درباريان عليه ما عليه نگذاشتند و اعليحضرت به نقض

عهد باز داشتند و علاوه از آنکه وفای بعهد نشد

ص ١٦

بعهد نشد رای مبارک بر سخت گيری آنها شد و رفته رفته

درمقام گرفتن تازه‌ازمسافرين بر آمدند تا آنکه يک روز

يکی از واعظين که اسم او شيخ محر؟ بود اورا گرفتند

درمحله امام زاده يحيی خواستند اورا به برند خلق مانع شدند

قراول خانه که آنجا بود مامورين آن واعظ را بقراول خانه

رساندند و به سربازها سپردند و رفتند که معين و معاون

برای خودشان بياورند خلق اجتماع نمود که اورابگيرند سربازها لابد

شده شليک کردند يک نفر سيد کشته شد اينخبر که به خلق

رسيد درب خانه آقا سيد عبد الله جمع شدند آقا سيد عبدالله

هم غنيمت شمرده فرموده بودند کفن گردن کنيد وبرويد در

بازار که مردم بازار را به بندند تا تکليف معلوم شود

ساداتهم ريختند در بازار خلاصه بازار ها بستند آقاسيد

عبدالله و جمعی از علما آمدند در مسجد جمعه و چادر زدند و

و شام و نهار و رخت خاب ؟ در مسجد حاضر کردند و

بازارها هم مردم از شرارت تماماًدرهارا بستند

و در مسجد پيوسته يا علی يا حسين بحيث اجتماع ميگفتند

و کمتر عالمی بود که در مسجد نيامده باشد و بساط مجلس

خيلی گرم شد و جمعيت فراوان وآجيل کوک از آنطرف

اعلی حضرت مظفرالدين شاه با آن نا سلامتی وجود که

ص ١٧

وسلامتی طينت و نيکی ذات و فطرتی که داشتند امورات

را بکلی بکف کفايت اتابک اعظم که عين الدوله

باشد واگذاربود وعين الدوله هم چنان کار رااداره کرده

بود که احدی بدون اذن واجازه ايشان با اعلی حضرت

سلطان نطق نمی نمود واين اخبار بگوش سلطان نميرسيد

وصدا بود که از مسجد بلند بود ولی آنکه بايست بشنود

نميشنيد وسادات با عمامه های جوليده و کفن های

گردن انداخته در بازارها می گشتند و هردکانی که باز بود

می چاپيدند و اگر نمی شد بچاپند بد می گفتند حرزگی؟زياد

می کردند الم ؟ وطوقی هم درست کرده بودند و از آنطرف

عين الدوله بوزير جنگ که آن اوقات نصر السلطنه

بود سفارش فرموده بود در بازار ها و کوچه ها گذر بگذر چاتمه

سرباز زدند و قزاق و غلام می گشتند خورده خورده عين

الدوله بر سختی افزود وقدغن نمود که کسی رو بمسجد اگر رفت

مانع شوند واگر از مسجد بيرون آمد متعرض نشوند سادات

آن پيراهن خون آلود آنسيد مقتول درب امام زاده

يحيی را سر الم ؟ کرده وياخدا گويان از مسجد بيرون آمدند که

بخيال خود جمعيت اطراف مسجد را بنارانند؟ واز هم

متفرق کند بمحض بيرون آمدن سربازها ی مستحفظ چون حکم

ص ١٨

حکم زدن داشتند گفتند نيائيد والا ميزنيم و چند تير به سقف

بازار انداختند آنها هم رفتند وقرانهم پهلوی آن پيراهن سيد

آويختند و گمان کردند که سربازها اگر تير بيندازند جهة آن پيرهن

با قران گلوله کارگر نميشود بپيش آمدند سربازها شليک کردند

مجدد يک سيد کشته شد که معلوم گرديد در آن شليک از هفده

نفر کمتر نگفتند ولی تا دويست وسيصد هم گفتند که کشته

شدند باری حضرات مسجدی ازهمان يک شليک متفرق

شدند ولی روسا که علما باشند و چند نفريهم از تجار و

جمعی از تلاميذ علما ماندند اطراف مسجد وسربازها محاصره

کردند و اذوقه جهة آنها بردن را منع کردند روز بعد هم

نصرالسلطنه رفت در مسجد که يا متفرق شويد يا من مامورم

زنجير بياورم در مسجد بگردن شماها بگذارم وبه برم در انبار

حضرات گفتند اگر امنيت داشته باشيم ميرويم در عطبات ؟

عاليات وازطهران ترک علاقه ميکنيم نصرالسلطنه

رفت نزد عين الدوله وآمد که با اطمينان امنيت

برويد حضرات روانه شدند و روی بقم کردند و عين

الدوله سی نفر قزاق مامور فرمود که باسم مستحفظ

همراه‌آنها باشند که از شر خلق آسوده بروند ولی در

سر مامور بودند که آنها را ازخاک ايران اخراج

ص ١٩

نمايند مامورين حضرات را از طهران حرکت داد و

رفتند تا وارد قم شدند اهل قم مامورين را جواب کردند

وقايعيکه بعد از حرکت حضرات بقم اتفاق افتاد

بعد از حرکت حضرات علما عين الدوله بنای سياست

گذارد و نفوسی که با علما راه داشتند و چنان فهميدند که

که آنها محرک بودند وتلقين ميکردند آنهارا پارهء

اخذ وپاره تبعيد کردند مثل احياءالملک که حکيم مخصوص

ميرزا علی اصغرخان بودند اورا تبعيد بفرنگستان نمود

و سعدالدوله را بيزد تبعيد کردند که دستان ؟ نظر

باشند حکومت يزد هم با مئويدالدوله بود حکومت

دو سه روزی از خروج و دخول اومانع شدند

تمارض نمود بيچاره مئويدالدوله تمارض اورا صدق

دانست واذن دخول و خروج داد اوهم يک روز

بيرون رفته مراجعت کرد و يوم دوم که بيرون رفت

رفت در سفارتخانه انگليس متحصن شد وتظلم نمود که

که من سالها سال خدمتگذار دولت بودم وزير مختار شدم

وزير التجار شدم يکی از عين الدوله جويا شود که جرم من چه بود

وزير مختار طهران تظلم اورا اظهار نمود و رفته رفته بسمع

سلطان رسيد مزيد قهر عين الدوله گرديد جواب دادند

ص ٢٠

دادند که دولت مختار است که هر قسم بخواهد نوکر خود را

تاديب نمايد يا سياست فرمايد وبواسطه همين تحصن او

تمام افتخارات اوراازاو گرفتند وتمام مواجب و رسوم

اورا قطع کردند تا يک درجه موجب بغض و عناد وزير مختار

انگليس شد وبا سعدالدوله بنای الفت گذارده آنچه خود

سعدالدوله نميدانست آنها باو آموختند و اوهم پيوسته

آنچه موجب هدم بنيان استقلال واستمداد بود بمسافرين

قم می نمود وآنها هم بطهران ميرسانيدند ودر نشستن او

در سفارت يزد باعث شد که خورده خورده مردم بنای

رفتن در سفارت را گذارد و پيوسته بر اجتماع مردم

در سفارت افزود و از قدرت و قوت سلطنت

و صدارت کاهيد وبازارها و کاروانسراها چنان بسته

شد که اگر نفسی پنج زرع چلواری ميخواست يايکمن قند

بهم نميرسيد روزی هفت خروار نان سفارت

بود و پنج خروار برنج صبح ميشد وسه خروار کوشت

خلاصه وقتی تعداد شده بود هفت هزار نفس درسفارت

جمع شدند و هر روزی چهار پنج نفر از جانب سلطان در

سفارت آمد وشد مينمود واز زبان اعلی حضرت پيغام

مياورد ند که مرام ومقصود شماازاين اجتماع و بازار بستن

ص ٢١

چيست ميگفتند معزولی علاءالدوله که حاکم طهران است و واقعاً

حکومتی بوده بود که با سلطنت نادری برابری ميکرد و در السنه و فواد

خلق معروف شده بود حکومت علاءالدوله سلطنت

ايران را زنده نمود ويکی از کارهای او اين بود که يک روز

باو خبر دادند که بازارها را بسته اند در روز شنبه بود حکم

کرد که برويد بازار هردکانی که بسته است آنچه در آن ميباشد

تاراج کند حکم ايشان نفوذی داشت که فوراً بازار

ها باز شد حتی دکان يهودی ها واهل سفارت ميدانستند که

تا علاءالدوله حکومت دارد مردم جرئت پاره کارها را

ندارند يک روز بقدر سی نفر تجار محترم معتبر که اول تاجر بودند

آنهارا چوب زد که چرا جلوقند را گرفتند و نميگذاريد

بدست عموم کار بيفتد باری شاه ازآن سلامت نفسيکه

که داشت علاءالوله را معزول فرمود بر جمعيت سفارت

افزود روز بعد گفتند عين الدوله هم بايد با موسی نور عزل

شود شاه قبول فرمود باز متفرق نشدند مجدداًجويا شدند

که ديگر چه ميخواهيد گفتند عدالت شاه قبول فرمود

و خدا رحمت فرمايد ميرزا نصرالله خان نائينی و درآنوقت مشيرالدوله

بودند ايشانرا صدر اعظم کردند وايشان بسيار بسيار مرد

نيک نفس ونيک زات؟ومئومن بمالک اسماء و صفات بودند

ص ٢٢

بودند آنچه در حقيقت خير دولت بود بشاه اظهار می نمودند

وآنچه صلاح ملت بملت وميان دولت وملت را

چنان التيام می نمودند که تمام ملت بر خلاف صدارت

عين الدوله از ايشان اظهار رضا مندی و تشکرداشتند

خلاصه خورد خورد آنچه رعيت از سلطان خواستند

سلطان مرحمت فرمودند تا اسم مشروطه بميان آمد صدر

اعظم بملت فرمود که شما زياد جسور نشويد و کار را از

حد اعتدال بيرون نه بريد همان مجلس عدالتی که در

حضرت عبدالعظيم خواسته بوديد بخواهيد معزولی علاءالدوله

و عين الدوله و نوز را که خواسته بوديد شاه مرحمت فرمود

مجلسهم مرحمت ميفرمايند شما قناعت کنيد واز سفارت

بيرون آئيد وبازارهارا باز کنيد و بافتضاح خودتان

و سلطان راضی نشويد حضرات گفتند بسيار خوب بعداً

سلطان علمای مارا که عين الدوله تبعيد کرده احضار

فرمائيد که ما اقلاً يک نفر عاقد داشته باشيم ديگر نماز

ميت و عقد و طلاقمان که نميتوانيم بموسی نوز رجوع

کنيم مشيرالدوله بشاه عرض کرد وقبول فرمودند و روز

بعد جناب عضد الملک که رئيس القاجاريه بود

ودر حقيقت منزه مرد بی غرض دنيا ديده با ششهزار تومان وجه

ص ٢٣

روانه قم فرمودند باز مردمان در سفارتخانه يا به تحريک

سفير يابه خود يکديگر باز بيرون نيامدند وبازار ها باز نکردند اعلی

حضرت سلطان بمشيرالدوله که صدر اعظم بودند فرمودند که ما

آنچه رعيت خواستند مرحمت نموديم ديگر چرا از سفارت

خانه بيرون نيامدند وبازارهارا باز نکردند برويد به بينيد

ديگر چه ميخواهند جناب صدر اعظم رفتند واظهار

وابلاغ فرمايشات اعلی حضرت را نمودند حضرات

يکدل ويک زبان گفتند جناب صدر اعظم حضور

اعلی حضرت از زبان ما عرض کنيد که آنچه عرض کرديم اجابت

فرموديد استدعا ميکنيم که دولت ايران دولت مشروطه

بفرمائيد صدر اعظم فرموده بود که من خجالت ميکشم اظهار

نمايم حضرات گفتند که ما خودمان عريضه ميکنيم و با قوه

تليفون معروض ميداريم خلاصه بعرض اعلی حضرت

رسيد فوراً فرموده بودند که ميدهيم و من در تبريز که بودم

اتفاقی افتاد ومن با خدای خود عهد کردم که وقتی سلطنت

بمن رسيد من مشروطيت برعيت بدهم وميدهم ودست

خط مشروطيت مرحمت فرمودند و صدراعظم آن دستخط را

برداشته و بردند در سفارت ونجل جليل خود که به لقب

مشيرالدوله گی مفتخر بود بالای صندلی کردند و دستخط سراپامنقبت

ص ٢٤

منقبت پای تاسر عدالت خواندند وصدای زنده باد زنده باد

مظفرالدين شاه سلطان مشروطه ايران چون پاره از

حضرات درباری مطلع شدند که اعلی حضرت چنين دستخط

فرموده رفتند حضور مثل امير بهادر جنگ که نهايت

تقرب و تحسر را داشت و باندازه احمق وابله بود که اگر

بخواهم شمهء از حمق اورا شرح دهم اين کتاب مملوميشود

از ذکر حماقت و سفاهت او لذا صرف نظر از حالت

او اولاست ميرود حضور وکلاه زمين ميزند گريبان چاک

ميکند کريه صدا دار ميکند قمه ميخواهد که شکم

خودرا پاره کند پاره از زوراءکانی مثل اقبال

الدوله معاون الدوله وزيرهمايون سيدبحرينی دلدان ؟او

نايب السلطنه و بقدر پانصد نفر نفر از رجال درباری که

که ديدند افتاب اقبالشان غروب کرده وديگر

نميتوانند ظلم تاحدی بکند با امير بهادر همدست

شده از بس صدا کرده بودند شاه ميفرمايد که ؟؟

و ازاين حرکات شما چه ثمر ميگويند دولت ايران

رااز کف داديد ميفرمايند ای احمق تو ورفيق های

تو نمی فهمند سلطنت امروز احترام پيدا کرد

سلطنت امروز استقلال يافت سلطنت امروز

ص ٢٥

دارای راحت شد تونمی فهمی خلاصه حضرات مايوس شدند

و از شدت حزن رفتند در خانه خود نشسته و بنای

فساد گذاردند وبولی عهد که در تبريز بود نوشتند که سلطنت

از دست شما رفت و پدر شما مشروطيت برعيت داد

صداي او بلند شد وتلگراف به پدر كرد كه دراين معامله خبط

شده در سفارت بمانند تا بميرند توپ به بنديد به

سفارت اعلی حضرت سلطان جواب بايشان

دادند که شما به تعجيل روانه طهران شويد وبموجب روزنامه

هائی که در طهران طبع ميشد وبدست عامه خلق افتاده بود

می نوشتند که شاه مغفور جواب بوليعد فرموده بودند که من

درمشروطه دادن خبط نکردم وقتی که ولی عهد معين کردم خبط

کردم فوری حرکت کنيد که من خيال مسافرت دارم باری

دراين گفتگوها بودند که علماازقم مراجعت نمودند که عرض شود

که بچه احترامی آنهارا وارد نمودند وآنها لدی الورود اول

بسفارت وارد شدند وبه ملت تحسين ها نمودند و تشويق ها

کردند واز سفارت رفتند حضور اعلی حضرت مشرف

شدند واعلی حضرت اظهار لطف فرمودند و فرمودند که

که شما و ملت چنين تصور نکنيد که ما بواسطه اين حرکات

ملت مشروطيت برعيت داديم وقتی ما در تبريز بوديم

ص ٢٦

بوديم وشاه شهيد آمدند تبريز روزی ميل بانارفرمودند

ماانار حاظر کرديم و شاه ميل فرمودند فوری حال ايشان

بهم خورد و خيلی مضطرب شدند وماهم مضطرب

که اگر حادثه رخ دهد ما جواب خلق را چه بدهيم که تمام

گمان ميکند که ما بطمع سلطنت باعث قتل شاه

شده باشيم و درنزد تمام دول سرافکنده گرديم که پدررا

کشته ايم با خداوند عهد کردم که اگر خداوند تفضلی کرد

ومارا از آن بد نامی نجات داد وقتی سلطنت بما رسيد

مامشروطيت برعيت بدهيم و حالهم ميداديم وبعهد خود

وفا ميفرموديم واز روزاول تاالی کنون بعرض ما نرسانيده

بودند که مقصود رعيت چيست والاهمان ساعت بانها

ميداديم آنها هم خيلی دعا کرده مرخص شده بودند اعلی

حضرت فرموده بودند حضرات را نهار بدهيد از حضور که

بيرون آمدند آقا سيد عبدالله نصر السلطنه را ملاقات

نموده بودند به نصرالسلطنه تغيری خيلی سخت و خيلی بيجا و خيلی

بی معنی نموده بودند باين عبارت که نصرالسلطنه سلام کرده

بود در جواب سلام گفته بودند ای پدرسک ميخواهی

بملت بگويم تورا تکه تکه کنند نايب السلطنه حاضر

بوده دست آقاسيد عبدالله را گرفته می برد در چادر نهارواين خبر

ص ٢٧

بسمع مبارک اعلی حضرت ميرسد خيلی تغير فرموده بودند ولی عوام

کاالانعام بلکه بدتر ازانعام همان حرکت زشت آقا سيد

عبدالله را سلطان تصور نمودند که آقا سيد عبد الله که به نصرالسلطنه

پشت چادر شاه ب‌گويد ميخواهی بملت يگويم توراتکه تکه کند

البته هرچه بخواهد ميکند وبهمان حرکت رشت رفته رفته

کار بجائی که درالسنه شاه عبدالله مشهور گرديد وصاحب

کرورها اوضاع شد والاخرالامر باعث هدم مجلس ؟ اوشد وبسر

او آوردند آنچه را که سر هيچ حمالی نياوردند که در مقام خود ذکر ميشود

از مطلب دور نشويم مراجعت حضرات از شمران که حضور

سلطان مشرف شدند بر گشتند درب سفارت که مردم را

ايشان بيرون آورده باشند ولی آمدند ديدند سفارت خالی

شده و احدی درسفارت نيست مگر حمال وطبق کش که جهة

بردن اسباب آنجا بودند حضرات علما هر کدام بمنزل خود رفتند

ولی خلق طهران آنشب را چراغانی خيلی مفصلی نمودند

اينخبر هم که باعلی حضرت رسيد مطبوع و مقبول واقع نگرديد

باری قدری اعلی حضرت با آن ذوق و شوقی که در اول

داشتند نبودند و حضرات مفسدينهم تا يکدرجه اميدواری پيدا

کرده بنای بد گوئی از مشروطه و غلو و تکبر و نخوت مشروطه طلبان

را معروض داشتند اعلی حضرت پس از چند روزی از شمران مراجعت نمودند

ص ٢٨

نمودند و حضرات ملاحظه فرمودند که حضرات مفسدين وقت

بدست آوردند ودسته دسته که بحضور مشرف ميشدند از سو حرکات

حضرات صحبت ميدارند و خلق را براعلی حضرت ببک ميکنند؟

دستخط فرمودند به سيد عبدالله و آقا سيد محمد وآقا شيخ فضل الله

که شما ها که مشروطه ميخواستيد چه شد که همه ساکت نشسته ايد چرا

تاسيس مجلس نمی کنيد چرا قانون نمی نويسيد چرا وکلا معين نمی کنيد

ما ميل داريم که بيائيم در مجلس وبه بينيم ورسماً سفرا را حاضر

کنيم حضرات جواب دادند که مجلس را بايد اعليحضرت مرحمت

فرمايند تا مشغول شويم اعلی حضرت عمارت مقابل عمارت

تخت مرمر که معروف بگلستان را معين فرمودند و حضرات

مشغول اسم نويسی شدند که بعد از آن قرعه بيندازند باز مفسدين

بنای فساد گذاردند که فلانی چه گفته و فلانی چه کرده فلانی چه ميگويد

وفلانی چه ميکند مارا اعلی حضرت دستخط فرمودند که وکلای

طهران که معين شد خبر کند حضرات عرض کردند که اختيار وکلاء

درباررا اعلی حضرت معين فرمايند ماهم حاضريم اعلی حضرت

چند نفر را معين فرمودند که من جمله يکی امير بهادر جنک ويکی

احتشام السلطنه بود با چند نفس ديگر که معين شد واز جانب علما

چند نفس واز جانب تجار چند نفس و نشستند وبنا اصلاح امور

گذاردند در يک مرحله صلاحی ديدند ورای دادند وبناشد که اجرا

ص ٢٩

بدارند امير بهادر ميگويد که خيلی خوب ماها رای داديم عاقبت بايد به نظر شاه

برسانيم اگر امضاء فرمودند آنوقت اجرا بداريد احتشام السلطنه

چون مرد باعلم سياحت کرده سياسی دانی بود ميگويد که هيچ محتاج بديدن

شاه نيست امير ميگويد پس بگو که شاه هيچ کاره است ميگويند خير شاه

شاه است ولی مداخله باين کارها ندارند امير تغيری ميکند که يعنی

چه مگر دولت مشروطه شده که شاه رجوعی بکارها نداشته باشد احتشام

السلطنه ميگويند امير منور تو نفهميدی که دولت دولت مشروطه شده

امير بنای بدگوئی و فحش دادن را ميگذارد احتشام السلطنه هم معلوم‌ازقاجار

دوانلو واصالت خيلی صحيح در طبقه قاجاريه از امير بهادری که اصل و

نصب او خيلی پست بود نميکشيد فحش ميدهد وبر ميخيزد که اميررا بزند امير

ميدود بحضور وکلاه زمين ميزند و گريبان پاره ميکند وداد بيداد

زيادی ميکند باز اعلی حضرت صبر ميفرمايند و اورا ساکت

ميفرمايند باز مجدداً اعلی حضرت دستخط ميفرمايند که شما

تعجيل کنيد در انتخاب و بقدر يکماه روزی سه هزار خلق چهار

هزار خلق در آنعمارت جمع ميشدند و مرحوم مشير الدوله

متحمل قليان و چاهی تمام آن جمعيت می شدند ومردم اسم

مينوشتند و بعد ميان جمعی که نوشته بودند قرعه زدند

و جمعی معين شد واعلی حضرت تکسری عارضشان شد

خيلی سخت و همه روزه انتظار ورود ولی عهد را داشتند

ص ٣٠

داشتند وپيوسته تلگرافاًتاکيد ومبالغه ميفرمودند وولی عهد

وارد نميشدند آخرالامر اعلی حضرت با آن تکسر مزاج

که هيچ حرکت ممکنشان نبود امر فرمودند که مجلسيان

را ترتيب بدهند تا ما بيائيم گويا در حقيقت آنمرحوم خلد

قرار عشق به تاسيس مشروطيت داشتند و در نفس الامر

محصل خلق بودند تا آنکه يوم هفدهم شهر جمادی

هزار وسيصد وبيست چهار مجلسی در همان عمارت

چيده شد خيلی مفصل تشريفات از حلويات

و ميوه جات و مرکبات و شربت آلات از

قم وبستنی تمام چيده شد اعلی حضرت مظفرالدين

شاه در کالسکه دستی نشسته ايشانرا آواردند در مجلس

و تمام سفراء نيز با لباس رسمی حاضر شدند تمام صاحب منصبان

بالباس رسمی حضور داشتند که اعلی حضرت حالت

نطق نداشتند فرمودند آنچه ما دستخط نموديم وبذل ؟ مرحمت

در حق رعيت و بکاستيد؟ وما صحه فرموديم بخوانيد

يکی بنای خواندن گذارد که صورت آن دستخط درج

ميشود که خلاصه آن اين بود که دولت ايران در تعداد

دول مشروطه محسوب باشد و بعد امر فرمود يک تير توپ

مشروطيت بيندازند انداختند و چهار دسته مزيک؟ بنای

ص ٣١

نواختن گذاردند و بعد شليک کردن والحق کمتر مجلسی در

عالم مثل اين مجلس چيده شده و تمام مصروف وانعام

کافه خلق چه ازلشگريان و چه خطيب و چه سفرا تمام را جناب

صدراعظم مرحوم متحمل شدند ميتوان گفت كه آن

روز متجاوز از دوهزار تومان مصروف مجلس و بذل و بخشش و

وانعام آن روز داده شد و خلق آنشب را چراغبانی

خيلی مفصل نمودند فردای آن روز را حقير در عمارت

عکاسخانه شاهی نزد جناب معتمد السلطان آقای آقاميرزا

ابراهيم خان عکاسباشی که در آن اوقات هم

عکاسخانه دولتی و هم مطبعه دولتی هردو سپرده بايشان

بود واعلی حضرت سلطان يک نوع مرحمت مخصوصی

بايشان ميفرمودند و محسود تمام شاهزادگان بودند واز فرط

مرحمت يکی از حرمهای شاه خواهری داشت که اعلی حضرت

اورا زياد از حد منظور نظر بود اورا بجناب عکاس باشی

مرحمت فرمودند باری مقصود غير از اين بود روزی حقير

خدمت ايشان بودم که آمدند که شاه شمارا خواسته اند

رفتند و خيلی زود مراجعت کردند ونوشتهء دست ايشان

بود جويا شدم فرمودند که صورت لايحه يوم قبل بمن امر فرمودند

که عکس طلائی بردارم والان به برم که يکی از آئينه های طلا ی

ص ٣٢

آئينه های طلا که دراطاق موزه هست بگذارند حقير نشسته بودم

که عکس طلائی برداشتند و بردند فوری بر گشتند و يک پارچه

اطلس ؟ سفيدی که يقدر يک ورق کاغذ خيلی بزرگی بود

در دست ايشان بود ومذکور نمودند که شاه فرمودند

که روی اين پارچه عکس بيندازم باری مقصود اين

بود که آنمرحوم مغفور خلد قرار نهايت سرور داشتند

از اين دادن مشروطيت و از حرکات ايشان چنين

بر ميايد که از فشار ملت نبوده بلکه بصرف رضا؟

واراده خودشان داده بودند خلاصه در خلال

اين سال حضرت ولی عهد گردون مهد هم وارد شدند

اعليحضرت امر فرمودند که دستخط مارا ببرند نزد ولی

عهد که او هم امضاء بنمايد بردند وايشانهم امضا فرمودند

بهد شاه امر فرمودند که مجلس را در عمارت بهارستان

قرار بگذارند و آنعمارت را با مبل آن عمارت که

به تصديق هر نفسی يک کرور قيمت آنعمارت و مبل

آنعمارت بود بملت مرحمت فرمودند ملت هم لوحه ترتيب

دادند وبالای لوحه بخط طلا نوشتند عدل مظفری و در صفحه آن

نوشتند مجلس شورای ملی و بالای سر در آن عمارت نصب نمودند

وبنای ترتيبات آنرا گذاردند و هر اطاقی را محل يک

ص ٣٣

يک عملی مقر داشتند و ميزهاوصندلی ومنشی ها؟ وثبات ها از

برای هر اطاقی معين نمودند و قرار شد که بقرعه وکلای طهران را معين

معين نمايند و بنای قرعه گذاردند و قرعه کشيدند و وکلای

چند معين شد وازاطراف هم طلب وکيل نمودند و از هر شهری

وکيل خواستند وخورده خورده از هر نقطه وکيل آمد و هر روز

اعلی حضرت دستخط ميفرمودند که آخر چه شد تا آنکه خورد خورد اعضای

مجلس جمع شدند وبنا شد که قانونی برای تاسيس مجلس که اسم

آن را نظام نامه نوشتند وضع کردند و بامضای اعلی حضرت

رسيد يکی از فصول نظامنامه اين بود که نفوسی که متهم به

فساد عقيده باشند بوکالت قبول نميشود واگر

برشکست ؟ شده بخواهد وکيل شود قبول نميشود و در

فصلی از فصول آن ذکر مساوات و مواساست

شده بود که بايد ميان عموم ناس بمساوات

و مواسات حکم شود ودر احقاق تمام ملت يک حکم

داشته باشند خلاصه خود نظام نامه نزد تمام نفوس حاضر

ميباشد مشغول اين گفتگوها بودند چند نفری از علما ديدند

جناب آقاسيد عبدالله و جناب آقا سيد محمد سنگلجی نسبت

بسايرين جلوافتادند و تمام رتق وفتق امور مداخله

ميکنند لذا چون تخم حسد در مزرعه قلوب اين طبقه از بدو

ص ٣٤

بدو عمرشان دست طبيعت کاشته خورد خورد بابهای خيالات ؟

فاسد و اغراض فاسد آن تخم ها بنای روئيدن گذارد دراين

اوقات مرض اعلی حضرت سلطان شدت يافت تا آنکه

در هفدهم شهر ذيقعده هزارو سيصد بيست چهار

از رنج ودرد رستند وازين قفس تنگ جستند ودل به

خطاب مستطاب ارجعی الی ربک رضيه مرضيه بستند و

در حقيقت سی وشش گرور ملت ايران را از فوت خود خستند

باری چنين شاه مردنی هم گمان ميکنم در ايران چشمی؟نديده

باشد بلکه گوشی نشنيده باشد که سلطانی بميرد و در وقت

تغسيل وتکفين او آنچه تکيه دولت جا بگير خلق باشد يا غرفه

ها وطاق ها نماها بلکه بالای بام او اگر بنويسم ده هزار خلاف

ننوشتم و تمام دستمال ها در دست و مثل طفل يتيم شده

گريه ميکردند و بعد از دفن کردن آنمرحوم خلد قرار در همان

تکيه چادر؟زدند و چهار روز مجلس ختم چيدند و روز چهارم

خود اعلی حضرت محمد علی شاه از صدای گريه و زاری

خلق بستوه آمده مجلس را برچيدند و در مجلس شور

شورهم مجلس ختم گذاردند حتی در بازارها و کاروانسراها

و مسجدها بلکه مدرسه ها تمام مجلس ختم گذاردند خدايش

رحمت فرمايد ودر مقام قرب خود ايشانرا مسکن

ص ٣٥

مسکن دهد که شهدالله وکفی به شهيد چنين نفس سالم

رقيق القلب بی آزارپرگذشت نه حقير تنها بلکه خلق دنيا نديده

بود بلکه نشنيده بود و بزرگواری و شان و بلندی رتبه

وقدر سلطان مهربانرا همين بس که بعد از دادن

مشروطيت و مرحوم شدن از لسان مبارک توقير وتکريم

در حق ايشان نازل شده باندازهء‌که ميفرمايند اسم

خود را پهلوی اسم انوشروان نوشت وقبل ازاين واقعات

در سنه ١٣١٦ که حقير مشرف شدم کراراًو مراراًازلسان مبارک

ذکر موفقيت در حق ايشان استماع شد و خيلی اظهار رضا از

آنمرحوم مبرور ميفرمودند باری از مقصد دور مانديم بعد از

آنی که سلطنت باعلی حضرت محمد علی شاه رسيد پاره از مفسدين

بنای فساد را گذاردند و پيوسته ذهن سلطان را مشوب

می نمودند که اين مشروطه مشروعه نيست ومابهم ميزنيم وشما

امضاءنفرمائيد اعلی حضرتهم قدری بمعاطله گذرانيد ند

از برای مجلس هم شاخه ها و برگها درست شد مثل آنکه

انجمن ها تفکيک شد درانجمن ها تفنگ چی ها و پارهء

حرکات نا پسند وتقويت ها از مجلس مينمودند

که در واقع توهين مجلس بود و موجب تخريب

اجتماعی کردند در مجلس اعلی حضرت هم از خوف

ص ٣٦

خوف اجتماع خلق چند روزی به بهانه تمارض مسامحه نمودند

که خلق تبريز در تبريز بصدا درآمدند وتلگراف های

پی در پی بوکلای خود که شما بايد سه ساعته جواب از شاه

بخواهيد و بما بدهيد که ايشان سلطان مشروطه اند يا سلطان

مستبد وکلای تبريز رفتند پای ؟تلگراف مخصوص شاه وعرض

کردند که موکلين مادرتبريزازماخواسته اند که از شما جويا شويم که بعد از

فوت مرحوم مبرور مظفرالدين شاه که بما مشروطيت دادند و حال

شما سلطان شد شما سلطان مشروطه ايد يا مستبد سلطان فرموده بود

که پنج روزه مهلت تا جواب صحيح بدهيم حضرات جواب دادند

که پنج روزه مهلت خواستند از تبريز گفتند که ابداًمهلت

جايز نيست ما توپ خانه را مصاف ؟ کرديم وذخيره؟ را تصرف

کرديم فقط بايد الان جواب بدهند والا حاکم را بيرون ميکنيم

وتلگراف خانه را هم تصرف ميکنيم شاه فرمود سه روز مهلت

باز جواب دادند که نميشود فوری بگوئيد مرحوم مشير الدوله

که صدر اعظم بودند بوکلاء التماس ميکردند که آخر سلطان است

سه روزه مهلت خواسته گفتند ملت قبول نميکند خلاصه

بعد از پنج ساعت جواب و سئوال يکشب را مهلت دادند

فردا صبح شاه فرموده که من سلطان مشروطه ام جواب دادند

پس قانون اساسی را امضا بدارند شاه هم امضاء فرموده بعداز

ص ٣٧

امضاء فرمودن و آن قانون را طبع کردن و بدست ملت

افتادن کار مجلس خيلی بالا گرفت وقلم ها را آزاد دانستند

ولسانها مطلق العنان شمردند قريب هفتاد روزنامه

در طهران طبع شد و هر کدام هر غرضی؟درقلب و مرضی؟در دل از

هر نفسی داشتند هيچ ادب منظور؟ نداشتند و روی کاغذ

نگاشتند و منتشر داشتند بقدر دويست نفر شغلشان روز

نامه فروش شد در يکی مذمت؟ازفلان عالم در يکی مذمت

از فلان وکيل دريکی مذمت ازفلان امير دريکی مذمت

از فلان وزير در چند روزنامه بدگوئی از سلطان و ابداً

هيچ نفسی جرئت تعرض بر نفسی نداشت وهشتاد سه انجمن

تشکيل شد و کار بجائی رسيد که هر نفسی با يکی غرض داشت

وقوه مخاصمه نداشت نسبت استبداد باو ميداد وفقط

ميگفت که فلانی بمجلس بد گفته ديگر بايست خدا بفرياد

آنشخص بايست برسد وجمعی سيد اطريشی سراوميريختند

وابروی اورا ميريختند و کيفيت سادات اطريشی از اين

قرار بود که بقدر پنجهزار سيد جوان گردن کلفت در طهران

پيدا شدند تمام مثل فرنگی چه از حيث لباس ولی

در عوض شبقه؟ بسر فقط آنها عمامه داشتند و هرکدام

يک چوبی بدستشان ؟ بقدر يک چوب قپان و زلف اردکی

ص ٣٨

مثل ارامنه وسردست آهاردارويخه آهار دار وبند ؟؟؟

شلوار و بند جوراب تمام لباس و ريش و زلف تمام

بشکل فرنگی سوای يک عمامه سبز ديگر ابداًفرقی درکار

نبود و کلمه من تشبه بقوم فهومنهم بکلی منظور نظر ميشود تمام

با شش لول وقطار فشنگ خلاصه در آن حزب ؟؟

کارهای خيلی بزرگ در مجلس صورت گرفت که تمام سفرا

حيرت نمودند که اين اهل ايران دراين مدت قليل پيشرفتهای

خيلی خيلی بزرگ کردند من جمله اول ؟ کار بسيار

بزرگی که کردند اول بنوناته؟ که از زمان آقا محمد خان تا زمان

مظفرالدين شاه بر قرارکرده بودند تمام را بملت بر گردانيدند و

يک پانصد هزار نفس را از خود رنجانيدند دوم بقدر دوکرور

از مواجب ومرسوم شاه زادگان بزرگ مثل نايب السلطنه

وظل السلطان و شعاع السلطنه و سالارالدوله تا مردمانی که

زياد تر از صدتومان مواجب می کرفتند تمام را تغيير وتبديل دادند

چه تغيير شايد نايب السلطنه بقدر پنجاه هزار تومان محل

مواجب تيول در حق خود برقرار کرده بود که تقريبا

بهشتاد هزارتومان ميشد بر گردانيدند و در حق او

ماهی هزار تومان برقرار نمودند يک دو کروريهم از اين ره

گذر با مجلس بنای مخاصمه گذاردند وبعد از جلوس سلطان

ص ٣٩

قليل مدتی نگذشت که اعلی حضرت تلگرافاًميرزا علی

اصغرخان رااحضارفرمودند در مجلس صلاح نديدند که‌اين

شخص نبايد بايران بيايد اعلی حضرت فرموده بودند که من اورا

کهنه نوکری شخصی خود مياورم رجوعی بملت ومجلس ندارد

مجلس هم سکوت کردند و بناشد که بيايد طولی نکشيد که وارد

انزلی شد درانزلی اورا گرفتند و با خفت دومرتبه بکشتی عودت

دادند و به مجلس تلگراف کردند مجلس هم پاره بواسطه طمعی که‌از

بخششهای مفرطانه که ازاو ديده ؟ بود اذن دادند وآنچه وکلای بی

غرض گفتند ورود اوبابران خروج اتحاد است از بين مردمان چونکه

که اين شخص در تعارف کردن ورشوه دادن واحداث فتنه نمودن يد طولائی

داشت و وحيد عصر خود بود خلاصه ورود نمود و معلومهم شد که سواروقزاقی

تدارک شده بوده است از جانب دولت که اگر ملت مانع شوند

آنها بقوه قهريه اورا وارد کنند واين تدارکهم سعی وکوشش

روسها بود ولی رشوه ها وبرطيل ووعده ها و نويدهای خود او

نگذاشت که کار بانجاها بکشد با نهايت عزت وارد شد

واعليحضرت سلطانهم دوسه روز بود تدارک شمرانات ديده

بودند و اجزا تمام رفته بودند نفس سلطنت صبر کردند تا او

وارد شد و حضور رفت وبقدريکساعت و نيم در خلوت

بدون ثالث بودند وشاه بيرون آمدند و سوار شدند

ص ٤٠

شدند وميرزا علی اصغرخان هم رفتند منزل خود ويک دوروز هم جهت

ديد وباز ديد در خانه توقف کرده بعدازدوسه روز که بيرون آمدند

ورفتند در مجلس و نهايت ملاطفت و همراهی و اشتياق

بمشروطيت نمودند وبيرون آمدند و رفتند حضور اعلی حضرت

ايشانرا اتابک اعظم مفتخر فرمودند و قبول نکردند که دولت

مشروطه صدر اعظم واتابک اعظم لازم ندارد ويرا وزير

اعظم مقرر فرمائيد اعلی حضرتهم وزير اعظم فرمودند و وزرای

مسئول هم تغير وتبديل دادند و مشغول نيل مقصد خود

شدند و خورد خورد اسباب نکث و نقص مجلس مهيا شد

وکرارا؟ باو نوشتند که جناب وزير اعظم ملت از

قلب ونيت شما مطلع و آگاهند و شما ترک مراد خودرا نميکنيد

وآخرالامر ملت شمارا ميکشند برويد ازاين شهر وفايده به بخشيد

در جرايد ايشان توبيخ ها نمودند سرزنشها کردند نشانی ها از

رشوه دادن دادند طلبيدن يکی يکی از وکلاءکه بمجلس خود

احضار کرده بود و آنهارا باخود کرده بودند دادند هيچ فايد ای

نه بخشيد وبا تمام همت بجلب قلوب وکلای منافق مشغول

بود و بعلاوه تمام راه ها تمام سرحدات همه مغشوش شد و تمام

آنهارا ملت از تحريکات و دستوالعمل ميدانستند خلاصه

چون ظلام بعداز مرام است سرسال انعقاد مجلس شد

ص ٤١

يک جشنی جهة مجلس در مقابل درب مجلس گرفته شد

که هيچ تاريخی آن جشن را خبر نميداد يعنی بان کيفيت سه شيانه

روز مردم طهران دکاکين را بستند و بعيش و عشرت مشغول

گشتند هفتاد و دو طاق نما بسته شد هرکدام متعلق بيک صنف

از خلق از علما وطلاب و کار و جراوعيان و صناف

حتی مذاهب مختلفه ارامنه و يهود و مجوس هرکدام يک

طاق نمائی داشتند و هرکس برای تماشا وارد اين طاق

نما ها ميشد شربت چاهی ميوها و حلوا موجود بود يک

طاق نمای ؟حضرات مجوس دراين سه شبان روز سی صندوق

قند مصرف شده بود يک ؟ درب منزل

خود چراغان نمود ناظر او قسم ميخورد که اين سه شب

يکهزار هفتصد و چهل دوتومان خرج اوشد

يکهزار و چهار صد تومان نجار وجه چوب گرفته بود يعنی

کرايه و اجرت نجاری شده ديگر آتشبازی و مزيک چه عرض

شود پيوسته از صبح صادق تا پنج ساعت از شب گذشته

بلا انفصال زدند پنج چهار خبر کردند واز هر طاق نمائی

ده نفر مردمان جوان با يکدسته گل يعنی هرکدام يک دسته

گل در دست حاضر باشند حاضرشدند يکنفر از

روضه خانها در جلو مشغول خواندقصايد و تمجيد و تحميد احسان

ص ٤٢

احسان ؟ واز مظفرالدين شاه و وليعهد ؟

رفتند در تکيه دولت و در تربت آن شاه ؟؟؟دسته

های گل را در آنجا گذاردند و طلب مغفرت از درگاه احديت جهت

آن سلطان بلند همت نمودند و روی بيديگر نمود اين سرود را سرودند؟؟

چنين شاه را بنده بابت بود هماره پرستنده بابت بود و مرگذر

؟؟ ونطق وتقريری رستند به نحوی ؟ و گريه و شيون

خلق در تکيه دولت ؟ طهران بوحشت ؟ ؟ مدحت بعد

بيرون آندند ومتفرق شدند بلی سلطانی که تائيد حق با اوست دردنيا

وآخرت معزز ومحترم است و دريکی ازالواح مبارک زيارتشد که در حق

آنمرحوم دعا ميفرمايند و ميفرمايند اسم اين سلطان باذل است واسم نو؟؟

شيروان عادل نوشته شد خلاصه مقصود سر گذشت بود بعد از آن

تفصيل ؟ آمدن تمام سفراء با لباس رسمی وديدن وزرا وامرا؟

اعيان به تهنيت مجلس در صورتی که اعلی حضرت بطرس ؟ عذر دستخط

فرموده بودند که من مريض بودم که در مجلس تبريک حاضر نشده

وتمام اينها گو که باسم مجلس بود ولی طرف اول آقاسيد عبدالله

ودوم آقا سيد محمد بود پس حقد و حسد در کانون آقاشيخ فضل الله نوری

آقاسيد احمد برادر با جوان ؟ يوسف برابر آقاسيد محمد وحاجی آخوند رستم ؟

آبادی و سيد ابوطالب زنجانی وآقا سيد علی آقای يزدی و رحيم حسمی ؟

وآقا سيد محمد افروخته شد تشويق ترقيب وزير اعظم و وعدها ونويد

ص ٤٣

نويدهای او ونايب السلطنه و وزير مختار روس دامن برای؟

آتش زده و علاوه‌از علما دونفر روضه خوانها وکه با آقا سيد ؟

نام داشت ويکی حاجی ميرزا نصرالله مرحوم از اهل اصفهان وکه ؟

دو از معتقذين به يحيی يا سرهای حاجی ميرزا هادی دولت آبادی

همدست شده و در عقب مرام و اعنقاد مذهبی که از شوق حليم در

در ديک افتادند ودر مدد اخر خيال کردند که اگر سلطان کشته

شود سلطنت به ازل ميرسد تبر به ناصرالدين شاه زدند و

باعث قتل صدهزار نفر شدند در اين واقعه نيز از

اين خيال فاسد صرف نظر نکرده مردم را را تحريک و ترغيب

بر مخاصمه با دولت می نمودند و مشروطيت را بهانه کرده عقب آرزوی

خود می گشتند و عوام کالانعامهم اصل گمان می کردند که اينها

در فکر راحت خلقند اين مجالس های بدولت واين تحريک

ملت بر انهدام اساس سلطنت برای استحکام مشروطيت

است بانها خوب گروديند ومداخلهای فوق العاده نمودند

باندازهء‌که در اين دوسال هر کدام از آنها مکنت بيست سی

بلکه چهل و پنجاه هزار تومان شد اين حقد وحسد اين دونفر

هم در سينه روضه خانها؟ روشن شد و آن پولها و احترامها

که آنها بهم زده بودند آنها را بهيجان آورد مثل حاجی ميرزا لطف الله

واگر شاه ونقيب السادات وامثال آنها يا شيخ فضل الله

ص ٤٤

فضل الله پيوستند که از قبل گفته اند ؟ ؟ از

برکت پول های وزير اعظم ونايب السلطنه و سفير روس

درخانه شيخ فضل الله هموارها بود طلاب را علاوه

از شام ونهار يوميه روز دو هزار بطلاب ميداد وعقب بهانه

ميگشت تا آنکه قانون اساسی در مجلس نوشته شد وبان

تفصيل که مرقوم گشت بصحه شاه رسيد و در فقره ايکه

در حقوق تمام مذاهب مساويند شيخ فضل الله اين فقره

را بهانه کرد و رفت بالای منبر که ای مخلوق ديديد که هزار

مرتبه بشما گفتم که تمام اهل مجلس بابی هستند از من نپذيرفتد

حال بحمد الله و لمنه از برکت امام عصر فسق آنها بروز کرد

وصدق قول ما ظاهر گشت آيا فهميديد يا بايد من جهة شما

بيان نمايم خلق گفتند بفرمائيد بيان کردند که اين فقره

و مساوات حقوق تمام ملل ميدانيد يعنی چه تمام عرض

کردند بفرمائيد گفتند که در شريعت نبوی قتل طبقه

بابی بر هر فردی از افراد مسلمين ضم و واجب است

ايا چنين نيست تمام تصديق اورا کردند که بلی چنين

که ميفرمائيد گفتند در شريعت محمد ابن عبدالله از برای هر

فردی از افراد ناس که که باعث قتل نفسی شده باشد

غير از امت اسلام از جهة آنها غرامت خون آنها را

ص ٤٥

سی هفت تومان مقرر فرموده و خون امت قرآن را هزار تومان

حال اين قانون اساسی که نوشته اند ميگويند که در حقوق مساويند

يعنی بها که واجب القتل ميباشند و آنها که سی هفت تومان

پول خون آنهاست مثل امت قرآن يا قاتل بکشند يا

هزار تومان ديه بدهند چنين حکمی صريحا ضد حکم پيغمبراست ميخواهند

رواج دهند دراينصورت معلوم شد که که ما آنچه داد ميزنيم که تمام وکلا

اين مجلس بابيند و ميخواهند حکم قرآن ران از ميان به ببرند مردم از

ما قبول نکردند حال بحمدالله خداوند ظاهر وآشکار فرمود ديگر ازاين

به بعد خود ميدانيد و ديانت خود منکه ازاين شهر ميروم و ميان اين خلق

نميمانم که اگر بلائی ازآسمان نازلشد ومسلماًميشود من ميان آن بلا نباشم

عوام کل الانعام بينهم اضل که درپای منبر حاضر بودند پاره بواسطه يوميه

روزی دوقران و پلو دو وقته وپاره من حيث لايشعر صدا بلند کردند

که ما چنين مجلسی نميخواهيم و دست از دامن شما بر نمی داريم آقا شيخ فضل الله

از منبر بزير آمده تدارک رفتن حضرت عبدالعظيم را گرفته نايب السلطنه

صد هزار تومان وعده داده بود كه بدهد وزير مختار روس يك كرور

وعده کرده ميرزا علی اصغرخان يوميه روزی صدتومان وجه قرار داده

بود باين جهات او حرکت کرد و رفت حاجی ميرزا حسن آقای تبريزی

که مجلس تبريزاورااز تبريز بيرون کرده بودند وآمده بود طهران اوهم

همراه او شد حاجی حمامی رشتی که اورا هم اهل رشت ميخواستند بکشند

ص ٤٦

بکشند مهلت گرفت از خلق رشت که من ميروم انهاهم

اورا مهلت داده آمده بود طهران با شيخ فضل الله

شد چنانچه ان حاجی ميرزا حسن او هم بهمين قسم از تبريز حرکت

بود نهايت از حمامی محلل نيز حرکت کرده بود

و بقدر سيصد نفر نوکر داشت تمام از قلدرهای تبريز

و صاحب شش لول و تفنگ ولکن از خوف مجلس

احدی نه بااو مراوده و معاشرت بل ؟ ديد بازديد کردند

ونه سلطان بانها اظهار لطفی فرمود ؟ ؟؟

وبيکسی تنگ آمده همراه شيخ شدند و غير از اين دونفر

ديگر هم بودند مثل آقاسيد مسدسر؟ آقا سيد صادق

که او هم از رشک آقا سيد رحيم ؟اخوی خود همراه آنها شد

آخوند ملا؟ رستم آبادی بواسطه اينکه در مدرسه مروی اقامت

داشت وباحق الامانيه ؟قبلی در زمان مشروطيت تعديل

کرده بودند اوهم همراه آنها شد سيد نقيب السادات

طيولات زيادی داشت چون مجلس باعث شد که بهم

خورد اوهم بااقوام واقارب خود همراه شدند آقاسيد

علی آقای يزدی که مرحوم مظفرالدين شاه پولهای خيلی گزاف

باو ميدادند خواست نان دانی خراب نشود با برادر

زاده خود با آنها همراه شد حاجی ميرزا لطف الله صدرالذاکرين

ص ٤٧

با صدرالواعظين بدو جهت همراه شد يکی از حسد سيد جمال

وحاجی ميرزا نصرالله و يکی بواسطه بهم خوردن طيولات و ضبط

خالصه جات اوهم همراه‌آنها شد ديگر سيد اکبر سناهی بود

از روضه خانها؟همراه آنها شد وقس علی هذا در حضرت

عبدالعظيم بقدر سيصد نفر رهرو شام سرسفره شيخ

حاضربودند و خورده خورده اقامتی نمود و سفر عتبات او

مبدل بهمان مقام مقدس شد و دستگاه چاپ دستی

يردند در حضرت عبدالعظيم و روزنامه طبع می نمودند واگر

نفسی از مشروطه خواهان وارد حضرت عبدالعظيم ميشد

آقاشيخ فضل الله تحريک ميکرد آن بيچاره را کتک وافر

ميزدند چنانچه جناب مستطاب معتمدالسلطان آقا ميرزا ابراهيم

خان که منشی سفارت فرانسه بودند واز جمله عتره ؟

و عيان بودند و ماهی شصت تومان از سفارت مواجب

می بردند و مسلماًبا ماهی چهل تومان هم از جهة ؟

و مطب های دولتی عايدی داشتند بلکه شفاعت و توسط

زياد زياد می فرمودند و مدخل های گزاف داشتند در اين

هنگامه خيلی ايشان بانفوس که در سفارت بودند توصيف ها

وتشويق هاوتمجيد هانمودند بلکه راه نمائی هاتاآنکه باراده خداوسعی

ايشان خورد خورد دولت مشروطه شد ايشان يک روز رفته

ص ٤٨

رفته بودند به حضرت عبدالعظيم که به بينند چه خبراست حضرات

اتباع شيخ فضل الله مطلع شده بشيخ خبر دادند شيخ گفته بود اورا بزنيد

بلکه بکشيد که مايه هزار من شير همين است حضرات گوشت و پلو

خورده ريختند سر ايشان وايشان با چوب و چماق و زنجير

زدند بقصد قتل چون خداوند مقدر نفرموده بود حضرات مشروطه طلب

حضرت عبدالعظيم آگاه شده ريختند و ايشانرا خلاص کردند

ولی بحالت گوشت کوبيده و هم که ؟ باعث شد سفير روس

از سفير فرانسه خواهش کرد تاايشانرااز همراهی با مجلسيان

منع کند يا از کار خلع نمايد سفير ايشان را خواسته اظهار

نمود که شما بايد ازاين به بعد با مجلسيان مراوده ومرابطه

نداشته باسشند يا از کار سفارت استعفا بدهيد ايشان

ذکر کرده بودند که من از سفارت و مواجب سفارت ميتوانم

چشم به پوشم و بگذرم ولی از نوع نمی توانم بگذرم و نمی گذرم

و در حقيقت گذشت خيلی بزرگی کردند از مقصود دور شديم

حضرات در حضرت عبدالعظيم ماندند و روزنامه نوشتند

واز اهل مجلس بد گوئی ها کردند بزعم اينکه بر جمعی افسزوده

ميشود و از مجلس کاهيده ميشود آنچه خيال کرد ه بودند

صورت نگرفت كه نگرفت نتيجه بر عكس بخشيد

ودر انظار بقدری آنها خوار و خفيف شدند که حاجی حمامی

ص ٤٩

خائباًخاسراًمراجعت نمود رفت در مجلس توبه نمود و

و نوشته از مجلس گرفته روی برشت روانه شد وحاجی ميرزا

حسن آقای تبريزی آمد در توقف آنجا جز ذلت و خفت و

حرف سخت شنيدن ديگر ثمری ندارد اوهم رفت بقم

و مدتی در قم ماند و بعد با حضرات مستبده تبريز رفيق

شده رفت به تبريز وباعث بيست هزار قتل نفس شد

که در مقدمه تبريز وحال ستارخان مرقوم ميشود خلاصه

رفته رفته ذلت شيخ در حضرت عبدالعظيم بدرجه رسيد

فرش در صحن مقدس که روی آن نماز می کردند بر چيدند

و صريحاًباو گفتند که شيخ برويد ازاين جا والا شمارا به

ذلت بيرون ميکنيم از آنطرف در روزنامه های طهران

بخصوص در کشکول که بانواع متعدد شکل های داشت از

او کشيدند و آنچه روزنامه او در طهران آمد سوزانيدند

بعلاوه آنکه کارهای ديگر هم با آن روزنامه ها کردند

ياران او هم ديدند بساط روبه تنزل است نه ترقی

از دوراو پاشيدند اوهم لابداً و لا علاجاًآمد در خانه

خود نشست و ابواب آمد ورفت بر روی مردم

ببست و مقداری تفنگ چی برای حفظ خود جمع نمود

ومدتها بدين منوال بود تا آنکه نار فتنه خيلی بزرگ

ص ٥٠

خيلی بزرگی و اشتعال سترگی پيدا کرد و مقدمه ميدان توپ

خانه برپا شد تفصيل ميدان توپ خانه از اين قرار است

که در ميدان توپ خانه يک روز ديده شد چند چادر برپا شده

و جمعی قزاق وتوپ ؟ وسرباز در ميدان اجتماعی کرده و ذکر

آنها اين است که ما مجلس نميخواهيم فقط چند چادر ديدند مقابل يوم ؟؟

قبل شد آنچه بابا ماما وقلدر و مشتی و سردم دار وقاطر

چی بود در ميدان جمع شده بودند حتی بزور يا برضا يکدسته

يهوديهم بودند و پيوسته اين را ميخواندند ماامت قرآنيم مشروطه

نميخواهيم ظهر هم که شد آقا شيخ فضل الله در يکی از چادرها نماز

جماعتی گذارد و اغلب خلق روی ميدان باو اقتدا نمودند و بعد

بالای منبر رفته موعظه نمود و پيوسته از مشروطه بد ميگفت و طبع

عوام کالانعام رااز مشروطه منزجر مينمود وظهری که ميشد بقدر

صد خونچه نهار سرسرباز و فراش بود كه درب هر چادري

ميگذارد بهم چنين شب وگاهی مشتی ها درب مجلس هم

ميرفتند وقدری رزالت کرده چند تير بی ماخذی مياندختند

و بر ميگشتند و فحش ميدادند واز آنطرفهم مجلس يک استعداد

فوق العاده بهم زده بود که معادل سه هزار تفنگ چی با تفنگ

های مکز ومارتين پنج تيره وده تيربالای بام مجلس و مسجد

مرحوم سپه سالار مستعد ايستاده وانتظار يک حرکت

ص ٥١

بی جائی می گشيدند و اهل ميدان هم های وهوئی می نمودند ولی جرئت

رفتن درب مجلس نميکردند بچندين جهت اولاًاز قبل معروص

نداشتند که بعد از استحکام مجلس و در حقيقت ارکانش مشيدشد

ونفوذ حکمش مسلم از نفس سلطنت تا ادنا سربازی را در مجلس

احضار می نمودند و قران ميگذاردند و خود خود و يکان يکان

از امرا و وزراء قسم بقرآن می خوردند که با مشروطه باشند و

خيانت بمشروطه نکنند حتی نايب السلطنه و ميرزا علی اصغر

خان هم رفتند با ظل السلطان رسيد و قسم خوردند

نوبت بسلطان رسيد نفس سلطنت تشريف بردند در

مجلس و رئيس مجلس که آنوقت احتشام السلطنه بودند

واشهد بالله خدمت گذاريها بملت کردند که

بوصف در نميايد و در مجلس مدعی به آقا سيد عبدالله

شدند درباب جهانشاه خان که رعيت از دست

او بمجلس تظلم ها کرده بودند و در روزنامه ها اورا

در ظلم و تعدی و جور واعتساف طالی شمر وثانی

شداد اين عباد می نوشتند واورا احضار کردند

وبنای مکافات و مجازات بود که بغتة

مجدداً حاکم شد و رفت در مجلس نفسی که لب

ايشان بفلسين رشوه آلوده نشده بود اظهار

ص ٥٢

اظهار شکايت از وزير داخله نمودند و اورا در مجلس

حاضر کردند که تو چرا چنين طالمی را مجدداًحکومت دادی

وزير سکوت نموده حضرات سخت گرفتند که قسم به

کلام الله خورد ی والان با مشروطيت خلاف کردی

وبايد مجازات شوی لابد شده ذکر کرد که آقای آقا

سيد عبدالله از اوشفاعت نمودند واينهم رقعه ايشان

است آنوقت همان رئيس که احتشام السلطنه باشد روکرده

بود به آقا سيد عبدالله که جناب آقا اين ششهزارتومان

وجه و چند فرد غالی ويک خروار روغن را اول نزد

من آورد و آنچه لازمه التماس بود نمود من قبول نکردم

خوب بود شما هم قبول نکنيد و مردم را در زحمت

نيندازيد که بساط معزولی آن شخص نيک ذات فراهم

آمد گاهی اورا پارتی شاه گفتند گاه نسبت ديگر

دادند تا آن نيک ذات پسنديده صفات از رياست

مجلس استعفا دادند و در طهران هم نماندند و رفتند

فرنگستان در صورتی که خداوند شاهداست که اين

پيش رفت مجلس تمام از حسن سلوک و تدبيرات

وبی طمعی ايشان بود برخلاف آن که رئيس قبل که

اول صنيع الدوله بود وبعد سعدالدوله که تماماً

ص ٥٣

بغرض بانفوس چند و مرض مهلک خود پسندی گرفتار

بودند چنانچه مخالفت هردوباملت معلوم شد وسعدالدوله

آخرالامر چنان بر ضديت مشروطه قيام کرد که در صدد

برهم زدن مجلس برآمد وملت در صدد قتل او برآمد ند

و صنيع الدوله باين درجه افتضاح بار نياورد ولی بملت

خيانت کرد و وزير ماليه بود دراين اواخر بهم خوردن

مجلس مبالغ خطيری محض خورسندی سلطان بامير بهادر ؟

و يکصد وسی هزار تومان قرض امير بهادر از بانک

بدون اطلاع ملت قبول کرد باری مقصود از ميان

رفت اعلی حضرت سلطان تشريف بردند در مجلس و تبريک

مجلس فرمودند و مجلسهم اظهار دولتخواهی و حسن خدمت

نمودند و گفتند که اول خدمتيکه اين مجلس بملت

کردند اين است که از ابتداءاين دولت تا الی کنون

که اين قدر خرج مستوفيهای گوناگون کردند نتوانستند خرج

ودخل دولت را مطابق کنند و بحمد الله اين مجلس از

کسر مواجبهای گزاف بی ثمر وبرگردانيدن تيولات بی حد

وحصر علاوه از آنکه مقابل کنيم درسالی سه کرور زياد

تراز خرج ملت دخل داريم شاه خيلی اظهار لطف فرمودند بعد

جناب رئيس اعلی حضرت را می برند در حجره عليحده و

ص ٥٤

عليحده و تشريفاتی که جهة اعلی حضرت ديده بودند در آن اطاق

چيده بودند به نظر مبارک ميرسانند اعلی حضرت هم مبلغ هزار

تومان برسم انعام باعضای خدمتگذاران مرحمت ميفرمايند و

اراده مراجعت ميفرمايند جناب رئيس عرض ميکند تصدقت شويم

تشريف آوردن اعلی حضرت در اين مجلس را وکلاء چه تصور

نمايند بگويند شاه تشريف آوردند که از وضع مجلس استحضاری

يافته باشند يا آنکه تصور کنند که اعلی حضرت از روی

ميل ورضا تشريف آوردند واز وضع اين مجلس هم قلب مبارک

هم ازاين مجلس مسرور ومشعوف است وحاضرين در خور مرحمت و

الطافند شاه فرموده بودند که بی نهايت ازاين مجلس واعضای

مجلس ممنونم عرض کرده بود که در اين صورت سزاواراست که

که از برای اطمينان قلب اين نفوس بلکه ٣٦ کرور خلق

ايران بلکه علی رسم قانونی اعلی حضرت قسم قرآن

بخورند که با ملت مرحمت ميفرما ؟و خلاف قانون مشروطيت

رفتار نميفرمايند شاه هم قبول ميفرمايند قرآنی حاضر نموده

اعلی حضرت قسم ياد فرمودند بلکه در ورق ظهر قران

مرقوم ميفرمايند واز مجلس مراجعت ميفرمايند خلاصه مراد

ذکر ميدان توپخانه بود وآقا شيخ فضل الله و حضرات

الواط و اشرار که رو بمجلس ميرفتند و جرئت نمی کردند چرا که

ص ٥٥

ديدند سرباز و فزاق و غلام و توپ چی هيچکدام بواسطه قسمی که خوردند

روی بمجلس نمی روند و با ايشان همراهی ندارند ولی روی

ميدان حاضرند و تا اندازهء‌هم بحفظ آنها اقدام دارند

ولی بامجلس طرف نمی شوند آنها هم همين سورمی چرانيدند

وهم پول ميگرفتند حيفشان ميامد که بساط بهم بخورد

از آنطرفهم که آن نفوس که پول خرج کرده بودند و آن بساط

را فراهم کرده بودند ابا داشتند که بمقصد نرسيده دست

بردارند مثل نايب السلطنه مثل قوام الدوله و اخوان

و بنی اعمام او قاطبه مثل امير بهادر جنگ مثل مجلل السلطان

خلاصه راضی برعيت ورامين شدند و از رعيت مدد و

معاونت خواستند شيخ محمود نام و حاجی حسنخان نام با

سيصد چهارصد نفر چوب دست و چماق دست

آمدند و بر جمعيت ميدان افزودند و بنای رزالت و حرزگی

گذارد يک جوانکی نورالله نام که ناظر و همه کاره نصرت

الممالک بود کويا در روی ميدان دسته اسکناس داشته می شمرده

و حضرات طمع آن پولها نموده و دور اورا می گيرند وبه پاره

تهمت متهم کردند يکی ميگفت بابی است يکی ميگفت خيال کشتن

آقاشيخ فضل الله داشته يکی يک تهمت ديگر ولی علت غائی

قتل آن بيگناه و جرم واقعی او همان دسته اسکناس و ساعت

ص ٥٦

وساعت طلای او بود خلاصه اورا اصحاب لسانی شيخ و آقا سيد

علی آقا علاوه از کشتن و اسکناس و ساعت طلارابردن اورا

قطعه قطعه نمودند وهر قطعه از جسداورا درميدان مشق و خيابان

مريض خانه آويختند و از اين عمل رزلانه رزيل تر بلکه از

هر درندگی شنيع تر عمل پسر نقيب السادات بود که او

گمان کرده بود که بعد از قطعه قطعه کردن هنوز چشم آن بيچاره

عقب اسکناسها و ساعت است چاقوی خود را در حدقه

چشم او کرده و چشم اورا از کاسه خانه بيرون آورده

و سر دست گرفته مردم را بشهادت طلبيد که در نزد جدم

شهادت بدهيد که من چشم اين بابی را بدست و چاقوی

خود بيرون آوردم و آن روز و روز بعد ان سه نفر يا چهار

ديگر را هم بهمين نحوها کشتند پاره پنج نفر ذکر کردند وپارهء

شش نفر چون به نص صريح احکاالله ؟ عبادالله ممنوع بودندازآمد

وشد ميان طرفين لذا بطريق تحقيق نتوانستم يقين

کنم که چند نفر را کشتند ولی در پنج نفر يقين است ولی

گو که هر پنج نفر رااسم بابی روی آنها گذاردند و کشتند

ولی هيچ کدام بهائی نبودند واين فقره از مسلمات است

وگذشته از قتل آن پنج نفر بقدر هزار نفر را در کوچه

وبازار علی روس الاشتهار لخت کردند احدی جرئت

ص ٥٧

آنکه عبا دوش کرد در بازار و کوچه نداشت که فاش و حراس

عبارا از دوش مردم می کشيدند چنانچه چند نفرازاحباءالله

را لخت کردند حتی يکی از احباب که آقا نصرالله نام داشت

دو روز متوالياًدو عبا از دوش او برداشتند و کتک وافر

زدند بعلاوه از عبا عمامه و کلاه چه مقدار خانه مردم را

در روز چاپيدند بعلاوه آنها شب که می شد احدی از آحاد

از صدای تفنگ و شش لول خواب نداشت بازارها

بکلی بسته شد که دکانهارا می چاپيدند کار بر مردم سخت شد

مجلس به نفس سلطان عريضه کردند در اين حرکات موجب

عدم اطمينان خلق از دولت شده و ميگويند اگر سلطان در اين

فقره همراهی ندارند سرباز وقزاق و غلام چرا با آنها همراه ميباشد

واگراين بساط بهم چيده نشود فتنه خيلی بزرگ ميشود

جهة اطلاع عرض شد ديگر امر امرمبارک است

بمجرد رسيد اين نوشته اعلی حضرت حکم فرمودند چادرهارا

را خواباندند و بساط بهم خورد آقا شيخ فضل الله از

ميدان توپ خانه رفت در مدرسه خان مروی

و بساط را آنجا برپا کرد وآقاسيد علی آقای يزدی

و آقا سيد برادرزاده او وسيد اکبر شاه روضه خان

ص ٥٨

روضه خان و حاجی ميرزالطف الله و نقيب السادات با اولادان

منبری گذارده موعظه ميکردند ولی موعظه ايشان تمام تحريک

خلق بود بضديت و مخاصمه با مجلس حتی يکی از آن روضه

خانها کتاب مبارک اقدس را برده بود بالای منبر وفقره

ارض طا را خوانده بود و گفته بود که حضرات اين خبريست

که رئيس بابی ها در چهل سال قبل داده وحال

اتباع اواين را معجزه‌او قرار ميدهند بيائيد بالای غيرتی

نگذاريد که اين حرف آنها راست شود وديگری يک

لوح اقانورمحمد خان را ميخواند که ميفرمايند مطيع حکومت

باشيد واطاعت حکومت را فرض شمريد و ميگويد

اين حضرات بابی دو فرقه اند يک فرقه آنها ازلی اند

بد نفس و بد ذات و مفسدند مثل سيد جمال و

حاجی ميرزا نصرالله و صوراسرافيل والان بله خود

حاجی ميرزا هادی دولت آبادی که اينها تمام هم خودرا

صرف كشتن سلطان ميكنند و يك طبقه

ديگر آنها بهائی اند که آنها ابداًدراين امور مداخله

ندارند لاالی هئولا ولاعلی هولااند؟ وتمام هم آنها صرف

زياد کردن نوع است خوشابحال آنکس که پول آنها را

بخورد واز جاده راست صراط المستقيم منحرف نشود

ص ٥٩

خلاصه باز مجلس بشاه اعلان کردند که اينها را امر بفرمائيد

متفرق شوند يا خود ملت ميروند و متفرق می کنند اعلی حضرت

سربازی مامور فرمود ند که کسی داخل مدرسه نشود و آذوقه

برای آنها نبرد ولی چون خانه نقيب السادات در پشت

مدرسه واقع بود در خانه او پلو و چلو فراوان تدارک

ديده ميشد و در مدرسه صرف می شد باز مجلس پيغام دادند

امر همايونی شد که مدرسه را تخليه کنند بيرون رفتند بساط

مجلس گرمتر شد و لقمه رشوه چرب تر ونرم تر کار مجلس بالا

گرفت گفته گفته مجلس شد وکرده کرده مجلس در اين

قوت گرفتن مجلس بود که يوم تولد اعلی حضرت شد

امر بچراغبانی شد و قرار بود خود آنشب بازارها را زينت

بندی کنند که غروب آفتابی تلگراف از تبريز رسيد

که پسر رحيم خان چلب بانی ؟ که آمده است تبريز سر مجلس

مخاصمه کرده و جمعی را گشته که صبح تمام بازارها بسته وهر

اداره دولتی هم که بساط چراغبانی چيده بودند بهمزدند که

که برادران ما در تبريز گشته شوند و مادر اينجا جشن داشته

باشيم اين لا تمکين است هر چه شاه فرمود که پسر رحيم خان

می طلبم بازارها را باز کنيد مخلوق قبول نکردند و گفتند

که شاه بايد رحيم خان را بما بدهد ماعوض پسراش بدار بزنيم

ص ٦٠

بزنيم آنچه سلطنت بلطف فرمود رعيت محل نکرده بالاخره

چراغان را که نکردند باشد دکاکين هم باز نکردند آخرالامر سلطان

از بس حرفهای زياد شنيد ند که اينها از جانب سلطان

بوده والا پسر رحيم خان چه زهره داشت که چنين جسارتی

با مجلس بکند و اين نقض عهد و قسمی ميباشد که بکلام الله

خورده اند آخرالامر شاه حکم فرمود رحيم خان را گرفتند

و زنجير کردند آنوقت مردم بازارهارا باز کردند واهل

مجلس دستی دراز نمودند ودر مقام احد نفوس که در واقعه

ميدان توب خانه سرشر بودند برآمدند ويک چند

نفسی از آنهارا گرفتند ودر اين ؟ گرفتن مسلمين با تقوی

بودند که چند نفری رفتند منزل فريدون کرد از او وجه

بگيرند او هم وجه نداده بود و زد خوردی کرده فريدون را

کشتند خلق نسبت قتل اورا ماجرای سلطنت دادند

که يک فاحشه اظهار کرد بود که من در خانه پيشخدمتهای

شاه بودم وآنها بيرون رفتند و بعد از آمدن دست

آنها خونين بود خلاصه مجلس سخت گرفتند و رئيس

نظميه که بود معزول کردند که او سستی ميکند وآقا رضا

بالانامی بود لقب بمعترضد ؟ دوان که او بقدر ده

ص ٦١

ده پانزده روز در مجلس درآن واقعه ميدان تفنگ چی بود

و جزء مستحفظين اهل مجلس خواستند احقاق حق کرده باشند

رياست نظميه را باو واگذار نمودند و او در نهايت سعی

و دقت مشغول بود چند روزی بعد از قتل فريدون

يک روز جمعه بود اعليحضرت سلطان ميل بيرون

رفتن فرمودند و خيلی هم با استعد؟ سوار شدند و از

قضا حقير هم ديدم که تشريف بردند در اول خيابان

شوال ؟آباد که صد قدم مانده بخانه ظل السلطان بود

يک بد نفس بد ذاتی يک نارنجکی انداخت جلو

کالسکه اعلی حضرت و بقدر سی چهل نفس کشته شدند

و جمعی هم زخمدار گشتند ولی بوجود سلطان بحمدالله والمنه صدمه

وارد نيامد وسلطان بعد از آنهنگامه که سی چهل نفس کشته

شد و جمعی زخمدار گشته و سوار و قزاق هی گلوله مياندازند

و هنگامه غريبی بود نفس سلطان از آن مکان تاارک

را با پای پياده آمدند ولی خيلی اسباب توحش و اضطراب

خلق شده بود که آيا چه شود و سلطان در اين فقره چه ميکنند

خلاصه آنروز هم خيلی اسباب و البسه خلق به يغما و تاراج

رفت روز بعد اعلی حضرت فرمودند که اين شخص

ص ٦٢

شخص مرتکب را ميخواهم تفحص کرده يا نکرده کسی پيدا نشد چند روزی

گذشت و کسی را گرفتند بروزی نکرد اعلی حضرت ابلاغی

بمجلس مرقوم فرمودند که الان مدتيست که نارنجک بشخص ما

انداختند و کرارااظهار شد ودر مقام اخذ آن کسی بر نيامد

اگر چنانچه مجلس اقدام نميکند ما خود در مقام اخذ آن برآئيم

اهل مجلس بی انصاف جواب دادند که اينها بمجلس دخلی

ندارد و راجع بمجلس نيست بايد از نظميه آنهارا وزير بخواهد

شاه جواب فرموده بودند چه واقع شده که قاتل فريدون

کبر راجع بمجلس است و مرتکب قتل ما راجع بمجلس نيست

حضرات سخت ايستادند و مرتکب اين کاراجزای خود سلطان بودند

وباذن واجازه خود سلطان بوده حتی کالسکه چی کارو سلطان را گرفته

نگاه داشتند که بايد استنطاق کرد باری چنان از فيمابين

ضديت پيداشد که اعلی حضرت امر فرمودند بحاجب الدوله

که حاکم طهران بود که من مرتکبين اين فعل را ميخواهم آنها هم از

رئيس نظميه خواستند رئيس نظميه چند نقطه که گمان داشت

آنهارا گرفت و حبس کرد من جمله حيدرخان ناجی را ريختند در خانه

و شب بود واورا گرفتند اعضای مجلس بعدليه نوشتند

که اين رئيس نظميه خلاف قانون رفتار کرده و شب در خانه

مردم ريخته بايد مکافات شود خلاصه معتمد ديوان را

ص ٦٣

گرفتند و در عدليه نگاه داشتند او گفت که من مطيع امر حکومتم

و حکومت مرا امر کرد رسمانه و سند ارائه داد حاجب الدوله

را نيز گرفتند خلاصه اعلی حضرت ديدند که اينها جسارت را

از حد گذرانيدند رسماًابلاغ فرمودند که ما گذشتيم از آن مرتکب

بشرط آنکه شما هم بگذريد وازاين گير دار خلاص شويم آنها هم

باز بنای حرف بيجا زدن شدند که اگر چنانچه باشاره خود شاه نبود

چرا از سر آن گذشتند خلاصه حاجب الدوله را از حکومت

عزل کردند ومعتمد ديوان هم از رياست معزولشد و بعلاوه

اورا در عدليه نگاه داشتند که بايد مکافات شود باعث

عداوت و بغض رضاخان شد و در وقت تشريف بردن

اعلی حضرت بباغ شاه اوهم به تقربتی با امير بهادر آميزش

پيدا کرد وآمد وشد تام تمامی بهمرسانيد و حضور شاه رفت

و لقب سردار مسلط گرفت وشاه را تحريک وبرعيت

نمود که مجلس را خراب کنند وآنچه شاه در خيال

داشتند و نميشود مجلس را بهمزد او داوطلب شد

که اعلی حضرت سی سوار بمن مرحمت فرمايند من مجلس را بهم

ميزنم و کرد آنچه ذکر او بعد ميشود خلاصه فيمابين دولت و

ملت بهم خورد و نقاضت فوق العاده پيدا شد صاحبان

روزنامه ها هم دست او پيش چشم برداشتند و جسارت

ص ٦٤

و جسارت نمودند که واقعااز طريق انسانيت و ادب و حيا

دور بود لاسيما صور اسرافيل و مساوات وروح القدس

که کردند آنچه‌ازطريق ادب دوربود و نوشتند آنچه را که سزاوار

نبود و کاربجائی رسيد که اعلی حضرت از دست آنها

بمجلس شکايت نمود و رجوع بعدليه شد ومدير روح القدس

جواب داده بود و بموجب قانون اساسی که پيوسته شده

بايد خود شاه حاضر بشود منهم حاضر ميشوم اگر آنچه نوشتم خلاف

نوشتم و مدلل نداشتم وقوع آنچه را که نوشتم مکافات

ميشوم و بعلاوه هزارتومان ميدهم واگر مدلل داشتم بايد شخص

سلطان مجازات شوند اعلی حضرت حضرت اشرف

اسعدوالا شاهزاده مئوالسلطنه که يکی از شاهزاده گان

خيلی محترم بودند وکالت دادند و در عدليه مديران

روزنامه هارا احضار نمودند باز جواب دادند که مطابق

قانون اساسی ثبت است که در هر دعوائی وکيل

ميشود معين نمود الا دعوای شرف که وکيل قبول نميشود

باز سلطان غمض نمودند و از آنها گذشتند خلاصه کار

کار بجای خيلی نازک رسيد که ديگر التيام پذير نبود اين است

تفصيل ميان شاه و مجلسيان تعداد روزنامه ها

به هشتاد اسم در طهران روز نامه نوشتند و يکصد و هشتاد

ص ٦٥

يکصد و هشتاد و سه انجمن تشکيل شده بود که جزءجزء اجزای ؟

هرانجمنی يک رياست تام تمامی داشتند که حکومت نزد

او معدوم بود و هرکدام يک رای مخصوص داشتند وقاتل ؟

ميرزا علی اصغر صدر اعظم که آنوقت وزير اعظم بود جزء اجزای

انجمن سری بود و شرح اواز اين قراراست چگونگی واقعه ميرزا

علی اصغر خان اتابک اعظم از ورود او با کشتی شدن؟

ورود ايشان که عرض شد در انزلی ايشان را نگذاردند

پياده شود يعنی پياده شده بود دو مرتبه اورا عودت بجهاز دادند

تااجازه مجلس برسد و تلگراف کردند و از خود او

هم بان کسانی که بايست اطلاع بدهد داد و قشون رشوه

بسرداری نويد های کلی کار را بپيش برد و چهارنفر بيغرض

هرچه داد زدند که ورود اين شخص در طهران وطرح نفاق

انداختن در ميان دولت و ملت باهم توام است بگوش

نفوسی که پنبه رشوت گذارده بودند نرفت والبته رای رای

اکثريت بود و رشوه ها کار خود را کرده بود گفتند البته ولايت

ومملکت مشروطه نميشود صاحب املاک ورقعات را

از ورود بخانه خود ممانعت کرد و اگر بکنند مخالف

رسم مشروطيت است خلاصه اذن دادند وارد شدند

بعد از ورود چند روزی نگذشت که تخم های فساد او سبز

ص ٦٦

فساد او سبزشد و ثمرات خبيثه از آن ديده شد من جمله رفتن شيخ

فضل الله بحضرت عبدالعظيم نتايج افکار اوبود چرا که شيخ در

مقدمه مسجد جمعه و رفتن علما بحضرت معصومه او همراه بود ورود

ميرزا علی اصغر خان و خارج شدن شيخ شد وقانون اساسی بهانه اوبود

نفاق هشتاد و سه نفر از وکلای مجلس که باصطلاح فرنگی ها پارتی

دولت ؟ بودند و در مجلسهم وکالت ؟ داشتند ثمر افعال اوبود و حقير

که کاتب اين اوراقم اعتقادم اين است که آنچه بعد از وروداين شخص بطهران

تا يوم بر قرار شدن مشروطه صحيح درايران آنچه قتل نفس شده واز بعد

بعد بشود آنچه اموال خلق ايران سرقت شده وبعد تا يوم تامين

بشود حتی قتل خود او قتل قاتل او خداوند منتقم از او

انتقام بکشد چرا که خيلی اونفاق بود وابداًو نفاق را

يکی از محسنات خود ميشمرد و از برای رفتن شرف قول و خط

بعداً غم نميخورد فقط صفت نيکی که در نهاد او بود بزعم خود او

و تمام اهل طهران بلکه ايران بذال بود آنهم باعتقاد حقير مبذر

بود و کرورها مال ملت ايران را بواسطه ياشيخ ومنسوخ دادن

گرفت و ميتوان گفت که در اين فقره سرآمد عصر خود بلکه اعصار

قبل وبعد هم بود و اين صفت رزيله بود او قبح نداشت خدايا

توشاهد يکه حقير اورا دشمن نيستم وتا درجه بواسطه آن چهل پنجاه يوم

بعد از کشته شدن ناصرالدين شاه که ايران پناهی کرد والحق

ص ٦٧

والانصاف ايران پناهی کرد و احباءالله را حفظ نمود و کفايت

بخرج داد باندازهء که شهرت داشت که در روزنامه های

خارجه نوشته بودند که سلطنت و امنيت ايران در همان

چهل پنجاه روز حکمرانی ميرزاعلی اصغرخان بود ومحتمل است

که بعد ها در خطوط تجارتی و ارسال و جعل خطوط نصف

آن خط تمجيد و توصيف همين نفس بوده باشد ولی غير از

آنمقدمه ديگر افعال حسنه و صفت پسنديده از او ديده نشد

و لازم شد که سر گذشتی از او که بحق اليقين و عين اليقين

و علم اليقين دانسته و ميدانم معروض دارم گو که از مطلب

و مقصود دور ميشوم ولی چون مقصود اطلاع است عرض ميشود

سر کذشت معزولی ميرزا علی اصغرخان و مامورشدن مرحوم مغفور

جمال افندی عليه بهاءالله از عکاءبقم محض ملاقات مطرود

علی اصغرخان فقط ازبرای يروز وظهور عنايت و وعده های

او و خلاف عهد کردن او بلکه قدری هم زيادتر و عداوت

چون عرض شد که بعد از رتی ؟ناصرالدين در حضرت عبدالعظيم تير

خورد و ميرزا علی اصغر خان امور سلطنتی را بدست خود گرفت

و مثل نايب السلطنه را؟ در عمارت امريه خودش محصور

کرد همان غروب افتاب يوقيک اويغنی ؟ تدبير او

چنان اقتضا کرد که بتمام حکام و سفراء تلگراف کرد که حضرات

ص ٦٨

که حضرات بابی ناصرالدين شاه را کشتند وبقدر چهار ساعت

يازيادتر طول اطلاعات بود که حکام و سفراء اخبار

کرد بعد از چهار ساعت يا زيادتر مجدداًبتمام تلگراف کرد

که قاتل شاه گرفتار و ابداً دخلی بطايفه بابی ندارد وابداً

کسی متعرض آنها نشود که بيگناه هستند گو که بواسطه همان

تلگراف او در باطون و باکوبه و ؟ وعليه بواسطه همان سه

يا چهارساعت خيلی باحباءالله پيچيدگی کردند ولی شهدالله

بعد از آن چنان تاسيسی داد و چنان حراسی نمود که الحق والانصاف

نفسی جرئت اسم بابی بودن نکرد وبعد از وی مرحوم خلد قرار

شاه پسنديد اطوار ملاطفت شعار مظفرالدين شاه بر سرير سلطنت

جلوس فرمود مردم بنای بد حرفی گذاردند وهم حسيمان ازو شاه

شاه و وادار بان نمودند که اورا معزول فرمايد و معزول فرمود

وامرشد که برود در حضرت معصومه قم بعبادت مشغول باشد

وآن معزولی اول بود بعد از انی که رفت در قم و مدتی

بقدر يکسال در قم ماند حضرت من اراده الله روح الوفاء

لوفائه الفداء مرحوم مبرور المتصاعد الی سماء قرب قدس

ربه الغفور جناب جمال افندی که سليمان خان تنک آبادی بودند

وسالهای سال بامر مبارک عمل متعال در هندوستان بامر

تبليغ بودند و جمع کثيری را از خاب؟ غفلت بيدار و در راه تماس بسوی مالک

ص ٦٩

گرويده بودند و خدمات ايشان مقبول بود خداوند ميان گرديد

وايشان از هندوستان احضار فرمودند و مدتی بود که

بشرف حضور مشرف بودند مامور باجرای ؟ ميرزاعلی

اصغر خان فرمودند و هيکل آنمرحوم يک هيکل مرشد

مانند عوام پسندی بود که اگر عرض کنم در چنين شکل و چنين

هيکلی بجهة مرشد بازی کم ديده شده حق شاهد است که بنده

در ميان خلق گذشته ميان احباب هم چنين قد وقامت

وفطافت ولطافت نديده بودم تا آنکه تمام کبرار وقدماء

ازاحباب را حقير خدمت رسيده بودم مثل حضرت فاضل نائينی و حضرت

مقدس و حضرت حاجی سيد جواد کربلائی وحضرت زين المقربين و حضرت

سلطان الشهدا و محبوب الشهدا و حضرت آقاميرزا اشرف

وحضرت حاجی ملا مهدی عطری وحضرت ولدايشان

آقاميرزا ورقاء و مثل ذلک نه يک نه ده هزارها مانند

جناب جمال افندی که عوام پسند باشد نديدم باری ايشان با آنکه

خودشان بشخصه بی مکنت نبودند وبعلاوه در هندوستانهم

دخلهای خوب کرده بودند و حقير در ارض مقصود که منزل ايشانرا

ديدم در حقيقت مبل منزل ايشان مبل اشراف وارکان

بود معذلک حضرت آقا وجه مقننی ؟ بشانی باو مرحمت فرموده

بودند و بعلاوه بتمام نقاط امر فرموده بودند هرچه جمال افندی

ص ٧٠

افندی وجه لازم داشته باشد ازامين آن بلد بگيرد آمد طهران

و چنانچه کسی مطلع نشد رفتند قم و ميرزاعلی اصغر خان

ملاقات کرد و چند روزيهم نزد او توقف کرده مراجعت بطهران

نمودند و آنچه‌ازلسان ايشان خود حقير شنيدم اين بود با او

بامر مبارک اظهار نمودم جناب آقا ميرزاعلی اصغر خان

بواسطه آن محافظتی که ازاحباءالله در واقعه قتل شاه نموديد

همواره منظور نظر است واجر ومزد شما با خداوند ولی

در زمان صدارت بشما اظهار امتنان ننموديم که گمان

ننمائيد که ما در مقام جای مهر گذاردن برآمديم وديگر هم

توقع بهمراهی داريم مخصوصاًدر چنين وقتی از شما ياد نموديم

که شما هم مثل ما مقصر هستيد فقط محض اظهار وفا و شکر

آن محبت و عطا از شما جويای احوال شما شديم واز استان

مبارک حضرت بهاءالله ميخواهيم بزود اين معزولی تبديل

به منصوبيتی ؟و عزت بزرگی شود ذکر نمودند که بعد ازانی؟

بيانات مبارک راابلاغ کردم بنا کرد به گريه کردن

وگريه صدا دار کرد و اظهار کرد که افسوس که اين محبت را

ديدم که از دستم هيچ خدمتی ساخته نيست من بايشان گفتم

که شما مطمئن باشيد که مجدداًمورد مراحم ملوکانه ميشويد

ودايرمدار تمام امور سلطنتی بمحض اين خبر که باو دادم

ص ٧١

از شدت اشتياق از هم شکفت وديگر بمن نگفت که تو ازپيش خود ميگوئی

يا آنکه از آنحضرت شنيدی و بعد اظهار کرد که جناب از بس اذکار و

اوراد بمن تلقين کردند و من خواندم خدا گواه است که دهان ولب های من

خسته شده وشمااز زبان عرض کنيد که اگر من بعد ازاين من سرکار خود رفتم

و زمام اختياری بدست من افتاد خدمتها بدوستان و تبعه ايشان بکنم

که تمام از من اظهار رضامندی بنمايند وبعد از معاهدات و تشکرات

خواسته بود که وجهی بايشان بدهد برسم تعارف ايشان گفته بودند که ابداً

چنين اظهاری نفرمائيد که لا ممکن است چرا که من حين حرکت نقطه به نقطه

کفيل وناظر و خرج دهنده برای من معين ومهيا فرمودند تا يوم

ورود و مخصوص بمن فرمودند چون نيت قربت است ولله نبايد

مرحمتی شما را قبول کنم اين را که شنيد گريه کرد و عذر خواهی ها نمود که

هزار هزارافسوس و دريغ که وقتی من شناختم که چه بزرگواری هستند

و چه گونه بايد من جان فشانی و خدمتگذاری بنمايم که از دستم هيچ کار ساخته

نيست ولی اگر انشاءالله بتوانم از زيراين بار خجلت و شرمساری ها بيرون

آيم وازهم وداع کرده بودند که آمد طهران و حکايت کردند حکايت

ديگری ازايشان هنوز ميرزاعلی اصغرخان هنوز در قم بود ودستاق؟ نظر

بود که حقير را از ساحت قدس احضار فرمودند و رفتم مشرف شدم

ازطهران خط رسيد که ميرزا علی اصغرخان خلعت اتابکی پوشيد و

ص ٧٢

پوشيده وسرکارخود آمده جناب جمال افندی از حضور مبارک

استدعا نمود که يک عنايتی در حق او بشود بلکه عهود خودرا

فراموش نکند و زياد زياد اصرار نمود و چند روز دنباله اين

استدعارارها نمی نمود وخيلی مفصل است حقير مختصرآنرا ونتيجه آنرا

عرض ميکنم روز اخری بود که باز استدعا نمود دست مبارک را حرکت

داد سه مرتبه فرمودند ان الله ظل ؟العامين و بنجوی فرمودند

اين کلمه را که تمام فهميدند که عنايتی در حق او نميشود وخداوند هم باميد

خدمتگذاری او نيست حقير که بکلی کل از او اميدم قطع شد

وفهميدم که بوی خيری از او شنيده نميشود حکايت ديگر وقتی سلطان

مبرور مظفرالدين شاه بفرنگستان رفت اين سفر آخر وهمين اتابک هم

با ايشان همراه بود در پاريس حضرات احباب پاريس رفتند

حضور سلطان واز سلطان وعده خواهی نمودند اولهم سلطان

از رفتن ابا نفرموده بودند خورد خورد جويا می شود اتابک که شما از

چه جهت چنين دعوتی ميکنيد ميگويند ما بهائی هستيم و

ميخواهيم يک اظهار حياتی کرده باشيم و از اعلی حضرت و

حضرت اتابک تمنا نمائيم که در ايران از برادران ما که

رعيت ايشانند پرستاری بفرمايند ودست ظالمين را از

سر آنها کوتاه کنند اتابک دعوت آنهارا قبول ميکند

ولی سلطان از رفتن ممانعت می نمايد و در حضور سلطان

ص ٧٣

از زبان سلطان وعده ها ميدهد که در مراجعت چه محبت ها بانها خواهد شد

که تمام شما راحت و آسايش خود را بنويسيد و بعد خوداتابک بضيافت

آنها حاضر ميشود و در محضر آنها اظهارات می نمايد که احباب پاريس

يقين ميکنند که در مراجعت برای احباب اقل قليل آزادی صرف

باحباب ميدهد تا اين حد وعده های ايشان بود که عرض شد ولی کاريکه

ايشان کردند اين بود که بعد ازانی ؟ که در يزد آتش فتنه روشن شد و باعث

فتنه ظل السلطان بود يا خود جلال الدوله يا مشير الممالک که وزير يزد

بود يا آقا نجفی يا امام جمعه يزد باشد اجر و مزد هريک را خداوند داده

و بعد هم خواهد داد محبتی که اتابک نمود و حق گذاريها که کرد اين بود

که وقتی که در يزد روزی چند نفر از احباب را می کشتند و خانه ها تاراج

می کردند جلال الدوله تلگراف کرده بود به اتابک که خلق يزد به

بابی ها شوريدند که شما چرا مجلس داريد و دور هم جمع ميشويد حکم بدهيد که آنها

را تنبيه کنم که متعرض آنها نشوند او خدمتی که کرد و حق وفائی

که بجا آورد جواب جلال الدوله داد که بابی ها غلط کردند

که خودرا ازاد تصور کردند کی بانها آزادی داده که آنها خودرا

بخلق شناسانيدند جلال الدوله هم دست رويهم گذارد

و خلق هشتاد وشش نفر را کشتند بان نحوی که اهل تاريخ ثبت نمودند

و صدهزار تومان مال مردم را چاپيدند خانه را آتش زدند بنده گان

خدا را زنده سوزانيدند که تا امروز هيچ تاريخی ان ظلم را خبر ندارند

ص ٧٤

خبر ندارند اين بود وعده هائی که کرده بود اين بود جزای آنمحبت ها

که ديده بود پس در اينصورت معلوم شد که اين مرد ابداً در فکر خلق

نبوده و راحت خلق خدا را فدای راحت خود می نمود خلاصه از

مقصد دور افتاديم مراد و مقصود اصلی او اين بود که ميان دولت و ملت

را چنان بهم بزند که سر؟ تدبير هيچ مدبری آنرا اصلاح نتواند و

الاخر دولت روس نفوذ کلی درايران پيدا کند که زمام خلق ايران

بدست روس افتد و روس اورا از جانب خود رياست کليه

بدهد و اورا سريدار کل ايران بشود و غافل بود از کلمه مبارکه

التقدر يضحک علی التدبير؟ اخرالامر بمقصود نرسيد و سرگذشت

کشتن او اين شد که کرارا و مرارا يااز زبان روزنامه يا از طريق

مکاتبات باو نوشتند که ميرزا علی اصغرخان دست از فتنه و

فساد بردار و خلق خدارا راحت بگذار حرکات ونيات تو

برما پوشيده نيست آنچه در دل داری از مکر و رموز نزد ما پيدا

وظاهر همچو روز بالله العظيم تورا می کشيم نکن کاری که باعث قتل

خود و جمعی شوی فايده نه بخشيد وروز با ملت اظهار همراهی

ميکرد و شب يکی يکی از وکلاء ونفوس حرف زن مجلس را

می طلبيد و پولهای گزاف ميداد و با خود همراه ميکرد چنانچه سيد

مرتضوی که رئيس انجمن اذربايجان بود وخود را اول مشروطه خواه عالم

ميدانست و خلقهم معتقد بودند وآقا شيخ حسين نام که بالای منبر ميرفت

ص ٧٥

واز دولت بد گوئی ميکرد واز علما مذمت و واقعاًمردم را به مطالبه

حقوق خود تحريک و ترغيب می نمود هر دو آنها در مجلس خود خواست ؟

و کاری کرد که دو روز بعد انجمن عذر هردو را خواستند وازانجمن

اخراج نمودند بهم چنين حاجی محمد اسماعيل معروف بمغازه و هم چنين آقا ميرزا

محمود خونساری و غيره وغيره خلاصه از يکصدو وسی نفر وکلا

هشتاد وسه نفر آنها را از اهليل رشوه آبستن کرد و بعلاوه

طرق و شوارع را چنان مغشوش و ناامن نمود که احدی جرات حرکت

يا ارسال و مرسول نداشت بعلاوه در سرحدات بنای قتل و

غارت گذاردند که بايماء واشاره اوبود چنانچه در اروميه و

ساج بلاغ چه قدر قتل و غارت شد وتمام آنها برای آن بود

که طبع خلقرا از مشروطيت منزجر کند يا حواس مردمان با کله

صاحب فكر را پريشان نگاه دارد كه نتوانند در رفع عيوبات

به پردازند باری کرد آنچه از دستش برآمد و خداوند جزای اورا داد خلاصه

مقصود سرگذشت بود چندين مرتبه باو نوشتند وفايده نه بخشيد

تا بعداز مدتی گويا در ١٣ رجب هزار سيصد بيست و پنج ١٣٢٥

عصری آمده بود در مجلس و دستخطی از شاه آورده بود که اظهار

ملاطفت فرموده بودند و عذر از نيامد در بساط جشن سرسال

مشروطيت خواسته بودند مقارن غروب که از مجلس برخواسته

بود از درب مجلس بيرون آمدن کالسکه حاضر که جوانی عباس آقا

ص ٧٦

عباس آقا نام از اهل اروميه با چند گلوله شش لول اورا کشت

وبعد از کشتن او شش لول را در دهان خود گذارد وبس؟ داده

خودرا هم کشت ودرجيب لباده او نوشته جاتی که بيرون

آوردند چنان مفهوم ميشد که مدتی بوده دراين خيال بوده و واقعاً

محض خدمت بملت بوده و آن گلوله هم که بخودش زده دوجهة

داشته يکی آنکه مبادا گرفتار شود واورا زجر نمايند ويکی هم برای

ان بود که بخلق حالی کند که من از جان گذشته بودم که

اين کار کردم باری اورا کشتند ولی تخمهای کاشته او سبز شد

و کرد آنچه کرد شرح آن از بعد عرض ميشود ولی مجلس سخت

گرفت سر عدليه و انجمن ها سخت ايستاده که بايد کار آن

ميدان توپ خانه و قاتلين فريدون و آن سيد عليه

ما عليه که اعلان باسم بهائيان چسبانيده مجازات شود

حادثه ششم مجازات نمودن مفسدين چه از نفوسی

که در ميدان توپ خانه اجماع بوده بودند و چه قاتلين

فريدون و چه آن سيد اعلان نويس مردی؟ وسرگذشت آنها

بعد از انی که اتابک را کشتند و معلوم شد که هستند از

نفوس که از جان خود ميگذرند برای اخذ حقوق ملت کار

مجلس قوت گرفت و مريض ظلم واستبداد مرضش

سخت شد روزی در مسجد مروی روضه خانی بود پسر نقيب السادات

ص ٧٧

السادات از شدت جوانی و خريت در باب مشروطيت بد گفته

بود مردم خبر بانجمن ها دادند که يکدفعه ريختند قريب دوهزار خلق

و آن جوان احمق را گرفتند و بنای زدن گذاردند خبر بعدليه

دادند خداوند تفضلی کرد که جمعی از قزاق و جاندار آمدند

که اورا به برند ولی در واقع هم در باطن بجهت حفظ او آمده

بودند وهم در ظاهر اسباب حفظ او شدند والاخلق لجاره

بضرب بتشت گردنی و سيلی اورا کشته بودند وقتی حقير؟ اورا در بازار

لب خندق ديدم که می بردند سر و صورت و لباس اوتمام

از آب دهان خلق آلوده و کثيف بود با آن افتضاح و رسوائی

اورا وارد عدليه کردند ولی ديگر خلق را بعدليه بار دخول ندادند

و چند روزی اورا در عدليه محفوظ داشته و بعد ديگر کسی اورا

نديد تا مجلس بهم خورد باری مجلس از حکومت باعثين ضوضاء

ميدان توپ خانه و قاتلين فريدون و سيد اعلان نويس را

خواستند و هر رسوائی وافتضاح بود آنها را گرفتند يکی از آنها

صنيع حضرت بود كه اورا با چهار قد و چادر زنانه گرفتند و در

نظميه زنجير کردند و در وقت استنطاق آنها لجاره؟ و انجمن ها جمع

اجتماع ميکردند که بوصف در نميايد عمارت گلستان با آن

وسعت ديگر صحن وبام آن جای پا نبود من جمله سيد علی آقا که

منکر شد که من ابداًاطلاع ازاين عمل اعلان ندارم و بعد از ميدان

ص ٧٨

ميدان توپ خانه تا کنون ديگر با احدی مراوده نداشته و بعد هم

ندارم واين کاراخوی زاده من سيد محمد است ومن اطلاع يافتم که او

قصد چنين کاری دارد کراراًماجرای مجلس بفلان وفلان

نوشتم که شما بيائيد نزد من بشما کاردارم ومقصود همين اطلاع دادن

بود و نيامدند بعد آنهائی را که اسم برد يکی ملک المتکلمين بود که

که حاضرش کردند و گفت بلی بمن نوشت من ترسيدم بد نام شوم

اورا مرخص کردند وبرادر زاده‌اورا گرفتند و سيد علی آقااين نطق را

کرد که در زمان سلطان مغفور مظفرالدين شاه من مورد التفات او

بودم اين برادر زاده من حسد می برد در زمان اين شاه من چنين خيال

کردم که ايشانهم مثل پدر تاجدار خود با من رفتار ميکند فقره

ميدان توپ خانه ديدم من از ابروی خود در راه ايشان

گذشتم و ايشان هيچ ؟ سرنداشتند منهم از خيال خود

صرف نظر نمودم ولي برادر زاده من گاه گاه نزد شاه ميرود

و احسانی می بيند خلاصه اورا حاضر کردند خيلی بد استنطاق داد

و عمو را شريک کرد گفتند از عموی تو گذشت گاه ديوانه شد

و سخنان چرند گفت بخرج نرفت اخرالامر دستخط شاه را نمود

که من مامور بودم و چنين کاری کردم باری عمامه از سراوبرداشتند

و کلاه نمد بسراو گذاشتند و زنجير کرده بردند انبار بعد حاجی حسن

خان نام و شيخ محمود نام را در مقام استنطاق حاضر نمودند که شما

ص ٧٩

که شما ها برای چه در ميدان توپ خانه جمع شديد و لجاره برای

از ورامين همراه آورديد گفتند ما رفتيم و اقبال الدوله که وزير

خالصه جات هست بر ما حاکم بود بما پيغام کرد که حضرات

بابی دورشاه را گرفتند و ميخواهند شاه را بکشند شما برويد

شاه خود را معاونت کنيد وما آمديم گفتند بقول بود يا سند

هم داريد کفتند خير سواری فرستاد و چنين گفت گفتند وقتی

آمديد و ديديد که کسی در حق سلطان خيالی ندارد چرا بر نگشتيد

گفت حضرات علمای روی ميدان نگذاردند خلاصه آن دو نفر را

هم کلاه نمد سر آنها گذاردند و زنجير کردند و به انبار بردند بعد

صنيع حضرت و مقتدر نظام و سيد اهن ؟ سردار كه اينها از جمله

بابا های ميدان و امر و عامل بودند حاضر کردند و دراستنطاق حرف

واهی خيلی زدند يکبار گفتند ما اهل نظام هستيم و نايب السلطنه

برما رياست داشت مارا باين امر مامورکرد وقتی گفتند حاجب الدوله

و امير بهادر بما ؟ دادند دادند و مارا مامور کردند خلاصه آن سه نفر را

تازيانه زياد زدند و بکلات نادری تبعيد کردند بعد قاتلين فريدون

آوردند نه نفر يا ده نفر بودند يکی از آنها کاکای مجلل السلطنه بود که

از پيشخدمتهای خيلی مقرب شاه و اورا بقدر صد تازيانه زدند

بعد از استنطاق که گفته بود من نوکر بودم و همراه آقای خود بودم و داخل

خانه هم نشدم ديدند که مجلل است وشاه اورا حمايت ميفرمايد اورا

ص ٨٠

اورا بعد صد تازيانه مرخص نمودند و همچنين دو نفر ديگرازتفنگ دارهای شاه

يودند آنهارا هم نزده مرخص نمودند واين نهايت بی انصافی واغماض بود که کردند

حضرات پارسی ها ديدند دارند يکی يکی را مرخص ميکنند بنای رشوه دادن و

سبيل اين وان را چرب نمودن گذاردند تا باندازهء که معادل چهار هزار

تومان وجه باين وآن دادند من جمله يک نفر آقا سيد عبدالله سيصد تومان گرفت

و حکم داد که بايد فتنه؟فريدون راتارزيانه موجح زد وتبعيد کرد ملک‌المتکلمين صد

تومان گرفت که حاضر شود و محرک رئيس عدليه شود انجمن ؟هارا هرکدام صدتومان الی

بيست تومان وجه دادند که محرک باشند رئيس عدليه صدتومان اجرای ؟

کمتر تامرد؟بيچاره ؟ ده نفر بودند که دونفر دونفر به نوبه ميزدند هر کدام را ؟

پول دادند خلاصه يک روز خبر کردند که امروز قاتلين فريدون را مجازات

ميکنند و مرم جمع شدند باندازه که بازارها تمام خلوت بود ولی وقتی

مراجعت نموده بودند اغلب را محزون ديدم واز حکم مجلس متاذی ؟ وآنچه به

حقيقت پيوست هفت نفر را يکی دو سه هزار تازيانه زده بودند که پاره از

نفوس گريه ميکردند که اين چه عدالت است و الحق حق هم داشتند و اگر کسی

بگويد آن روز تيشه بريشه بنيان مجلس خورد بنده اورا تصديق ميکنم که از هر گونه

قانونی خارج بود و آن حرکت غير عادلانه موجب تنفر خلق از مجلس شد باری آن

هفت نفر را در چله تابستان قلب الاسد هر کدام را به چهار هزار تازيانه زدند

و بعد گاری آوردند و آنها را در گاری ريخته بردند کلات اينهم مجازاتی بود که در

عدليه کردند و آبروی عدل و انصاف و مروت را ريختند چه از جهة مجازات ان

ص ٨١

سه نفر اول و چه مجازات هفت نفر دوم بلی هر امری از امور که از حد اعتدال

تجاوز کرد خيرازاو مرتفع است واقعاً کلام الملوک ملوک الکلام است و همين

عمل بجهات عديده باعث خرابی مجلس شد و لازم نيست که تمام جهات را عرض

نمايم اول جهة که عرض شد که بی انصافی اجرای عدليه چه از زدن و چه از نزدن

دوم جهة اين بود که بعد از آنی که آن کار را کردند و ديدند که هربخواهند بکند

ميکند رفته رفته پای بالا گذاردند و گفتند اقبال الدوله که محرک آن حضرات بوده و

جاجب الدوله و امير بهادر و نايب السلطنه و مجلل السلطنه و سعدالدوله و چند نفر

ديگر که ازاجزای سلطنت بودند اند شاه آنها را تبعيد فرمايد هرچه شاه دستخط فرمود

که اينها نوکر شخصی منند و من بانها کار دارم جواب دادند که چاره نيست اينها

مفسدند و هر روز يک فساد ميکند هر چه احتشام السلطنه که رئيس مجلس بود

التماس کرد که آقايان زودست آقا سيد عبد الله هم ما از عداوت آن گله راست زدن

داشت ازاو نپذيرفتند و اورا معزول کردند و در عوض يک جوان معقول

نجيب ولی غريب و بيکس که پدر او وقتی تجارت باشند و پسر خود را بمدرسه

گذاشته و خورده خورده اين جوان تحصيلی کرده و فرنگستانی رفته و در مراجعت

از سلطان مغفور لقب ممتاز الدوله گرفته بود و ابداًجزء هيچ محسوب بود

اورا آوردند رئيس کردند که مطيع مجلس باشد و از خود عزم واراده نداشته

باشد خلاصه رئيس با کله رشيدی که درکار نبود هرچه آقاسيد عبدالله جهة مداخل خود

عنوان ميکرد آنهائی که از قبل ميرزاعلی اصغر خان حامله کرده بود ودرسرسر

اهل خرابی مجلس و برهم خوردن آن بساط بودند فوراتصديق ايشان را

ص ٨٢

ايشانرا مينمودند درميان يکصد وسی نفرالبته رای ده پانزده‌نفر مردمان بی غرض چه

ثمر دارد وانگهی در مجلس شور که حکم بر اغلب است خلاصه کار سخت شد جناب

ناصرالملک وزير ماليه بود والحق والانصاف آدم بی غرض نوع دوستی بود

يک روز شاه باو حواله فرموده بودند که ان حواله هم صرف عمل بی مصرفی

بود و هم وجه معننی؟ نشان بود ناصرالملکی در جواب ميگويد که به چشم به نقد وجه

موجودی ندارم خودم شرفياب ميشوم ازهرمحلی که معين فرمودند ميرسانم جناب علاء

الدوله هم حاضر بودند آن شخص براة؟آورنده ميدانست که اين وجه تعويق بيفتد ديگر

وصول نميشود اصرار ميکند علاءالدوله بان صاحب براة؟ ميگويد که اين

اصرار تولازم نيست اين براة تو بايد ببری نزد وزير اعظم که نظام السلطنه

هست او حواله بدهد مياوری نزد وزير ماليه امروز غير از سابق است که هرچه

شاه دستخط نمود ديگر محتاج بهيچ کس نباشد او برگشته نزد شاه وازدست ؟دارائی

هر چه خواسته بود گفته بود شاه را متغير نموده شب اعلی حضرت علاءالدوله

و ناصر الملک را احضار فرموده لدی الورود علاءالدوله را چوب وافر

زده اخراجش فرمودند ولی ناصرالملک نظر بانکه پيره مرد ست بدون

چوب اخراج فرمودند و هردو همان شب از طهران حرکت نمودند صبح

اين خبر بمجلس رسيد مجلس انجمن ها را خبر کرد جمع شدند و حرفهای بزرگ

بزرگ زدند خلاصه کلام اين شد که شاه بموجب قانون اساسی که خود شان

صحه گذاردند يازده خلاف قانوني از ايشان ديده شد بايد حاضر شوند

در عدليه مجازات شوند يااز سلطنت استعفا بدهند خلاصه کار بجائی

ص ٨٣

رسيد که شاه تلگراف فرمودند که هر دو بر گردند علاءالدوله اطاعت نمود و

مراجعت کرد گو که مجدداًرفت ولی برگشت ناصرالملک که اطاعت

نکرد و رفت به فرنگستان خلاصه مجلسيان خيلی سخت گرفتند باندازهء

که شاه را تا يک اندزه محصور کردند باين معنی که شاه اراده رفتن

بيلاق فرمودند و مجلس نوشتند که شما امسال؟ بيرون رفتن موقوف

فرمائيد شاه فرموده بودند که ما موقوف ميکنيم مشروط آنکه هيچ کس نرود

آنها قبول کردند ولی آقا سيد عبدالله گفته بود که من مجبورم و ميروم باری

رفته رفته جسارت و غرور مجلس و انجمن ها کار بجائی رسانيد که در اواخر

ربيع الاولی سنه ١٣٢٦ هزار وسيصد بيست شش بود که پارهء‌از روسای انجمن ها پاره

از وزرا وامرا وپاره از صاحب منصبان نظام بقدر سه چهار هزار

خلق جمع شدند در خانه عضدالملک که بزرگ طبقه قاجاريه بود

و پيره مرد خير خواهی بود وتا قوة داشت ميان ملت و دولت را

نگاه داری مينمود جمع شدند که اين حرکات سلطان حرکات سلطان

مشروطه نيست قوام شيرازی را مجلس با هزار زحمات بطهران آورد شاه

بتوسط نظام السلطنه هفتاد هزار تومان وجه ازاو گرفتند واورا روانه

شيراز نمودند متولی باشی قم با آنهمه فساد و زد و خوردها و قتل نفسها

که اورا بطهران آورديم بيست هزار تومان وجه از او گرفته اورا

مجدداًبقم فرستادند جهان شاه خان که تا بحال بقدر هزار قتل

نفس کرده و بقد يک کرور اموال مردمرا چاپيده واورا باهزار

ص ٨٤

با هزار گونه مشقت بطهران آورديم باز حکومت دادند وفرستادند ارفع الدوله که تا

بحال هزار هزار پاکت تجار ايرانی بشکايت او نوشتند حريف نشدند که اورا

بخواهند امير بهادر که تا بحال بهر نحو تقلب کرده کرورها مال دولت و ملت را

جمع کرده وليلاًو نهاراً مثل خناس مشغول فساد و وسواس و هزار

دفعه متجاوز تبعيد اورااز خاستيد فايده نه بخشيد آن رحيم خان و پسر او

که مسلم شد که آنچه کرده مامور بود چه کرديد اقبال الدوله و مجلل و سعد الدوله

که مايه صد هزار من شيرند چرا تبعيد نشدند ناصرالملک و علاءالدوله

چه تقصير کرده بودند در کدام عدالت خانه تقصير آنها مدلل شد که مجازات

آنها چوب و تبعيد شد حاجب الدوله که حاکم بود و خلاف قانون

اساسی شب در خانه مردم ريخت مجازات او چه شد پسرهای

قوام که چند نفر بيگناه را سوزانيدند چه شد خلاصه اين سه چهار هزار

جمعيت در خانه عضدالملک مقيم شدند تا باپاره شاهزادگان و

وامرا وزرا و خلاصه پانزده تقصير معين از ايشان گرفتند

که يابايد مجازات يا استعفا بدهد خلاصه عضدالملک آن

ثبت را برداشته رفتند حضور مبارک که چه بايد کرد اعلی حضرت

آن ثبت را که ديده بودند فرموده بودند که بابت متولی باشی و جهان شاه

خان و قوام اينها پاکت اقا سيد عبدالله حاضر که تمام را ايشان توسط

کردند و ما اجازه رفتن بانها داديم قوام رفت و کشته شد باز دست از

سر او بر نميدارند ديگر ظل السلطان که بصلاح ديد و اجازه مجلس رفت

ص ٨٥

باو بنويسند پسران قوام را مجازات کند رحيم خان آمد در مجلس قسم ياد کرد

و مجلس اورا اذن رفتن داد امير بهادر هم الان اورا می گويم برود شما بانها

اطمينان بدهيد بروند عقب کار خود عضدالملک بر گشته بيانات اعليحضرت

را بانها رسانيد گويا جلال الدوله و علاءالدوله گفتند که اينها تمام شيره

مالی است و جلال الدوله گفته بود که عبث معطل نشويد شاه شما ولی

عهد است و هرکس را که مجلس نايب السلطنه او بکند نيک سربيکی؟

اش گفته بود حضرات مطمئن باشند من يک نفری معادل پنج کرور ماليه دارم

تمام آنرا در راه استحکام مشروطيت خرج ميکنم بالفرض بفرموده حضرات اين دفعه

ديگر هم شيرمالی ؟باشد بالای آن وعده های قبل ايشان باشد خلاصه خانه

عضدالملک ازان وعده خلوت شد و اعلی حضرتهم بامير بهادر فرموده

بودند که برو حال ساختگی بود يا حقيقی باخداست امير بهادر هم همان روز رفت در

سفارت روس متحصن شد که من تبعه روسم و سيصد هزار تومان از

دولت طلبکارم پول مرا بدهند من ميروم و چند روزی روزها درسفارت

بود و شبها خدمت شاه چند روزی بدين منوال گذشت و مجلس مطالبه

ماليات می کردند که سربازها برهنه وماليات ها چه شده بايد از وزير

اعظم جويا شد که مسئول است اين خبر بگوش نظام السلطنه ميرسد از وزارت

استعفا ميدهد مجلس جويا ميشوند چرا ميگويند من قوه آنکه وجه سلطان ندهم

ندارم آنچه باو نه ميدهد صواب نکرد؟ وباو تهمت هم زدند که ده هزار ايشان

از قوام برای خودش گرفته و هفتاد از جهة شاه خلاصه صنيع الدوله پسر

ص ٨٦

صنيع الدوله كه پسر مخبرالدوله بود و وزير ماليه بود اورا وزير داخله كردند

و مشيرالسلطنه را وزير ماليه دو روزی نگذشت معلوم شد يا بحقيقت يا ساختگی

بانک يکصد و سی هزار تومان ادعای طلب از امير بهادر می کرده واو

مدعی بود که من از دولت طلب دارم وهمين وجه را جهة شاه مبرور

گرفته ام خلاصه صنيع الدوله از بانک قبول ؟ميکند و به سه

قسط سه ماهه حواله مشهد ميدهد اين خبر بگوش مجلس رسيد براو

سخت گرفتند که شما باذن واجازه کی چنين کاری کرده و از قرار

معلوم باجازه سلطان بوده حرف دنباله پيدا کرد و کار سخت

شد اوايل حماعتی آمد ولی ؟ بود که بغتة بدون اطلاع و مسبوق بودن

خلق صدای گلوله زيادی بلند شد و خلق مضطرب پاره دکان

ها را بستند که سرباز و غلام خيال چاپيدن دارند بعد که مطلب

معلوم شد اعلی حضرت من دون سابقه سوار می شوند و غلامهای

کشيک خانه و قزاقها از برای آنکه مبادا باز سر راه ؟ کسی خيال

فاسدی بکند بقدر سی چهل تير بدون قصد و اراده انداخته

بودند و چند نتيجه از آن گرفتند اول نتيجه آن بود که خيال

خلق متفرق شود و کسی اراده سوئی نکند دوم قدر و مقدار واستقامت

فدائيان ملت و مجاهدين با همت معلوم شود سيم تا يکدرجه سطوت

سلطنت را نشان داده باشند و از اين گونه جهات خيلی بعداز

انی که سوارها رفتند در رکاب همايونی معلوم شد که ابداً خيال

ص ٨٧

غارت و تاراجی نبوده واين خوف و هراس ها تمام از سستی عقيده و عدم

اطمينان قلب آنها بوده باری پس از تشريف بردن اعلی حضرت وضع

وضع ديگر شد حضرات مجلسی در خيال های دور و دراز و طمع های طولانی

همراز گشتند من جمله خيال کردند که چون خلاف رای مجلس حرکت کردند و

يازده خلاف از قبل گرفته بوديم اينهم يکی حال دوازده خلاف کرده و

من بعد استحقاق سلطنت ندارد و بايد اورا آورد و در مجلس حبس کرد تا اين درجه

مجلس خيال داشت و چشم از کلمه طاعة الرحمن فرض و مطاوعه السلطان

حتم پوشيدند و بعلاوه از آنکه حال بشکرانه آنکه خداوند مبارک و تعالی

قلب سلطان را برما رقيق و شفيق فرموده ما بايد از اين سلطان تمجيد

کنيم تکريم کنيم قلب اورا مايل محبت با رعيت نمائيم پيوسته خيالات

فاسد دور درازی می کردند و در حقيقت کويا توهين سلطنت و کفران نعمت ايشان

را خداوند براين خلق منافق بی علم فرض و واجب نموده روز نامهءدر طهران طبع نشد

که در آن روزنامه تحقير سلطنت کرده باشند و منبری گذارده نشد که بالای آن

مذمت دولت ننمودند وتا يک اندازه عوام کاالانعام بلهم اضل متعذر

بودند وبابی حقی اندک حقی داشتند وآن اين بود که خلق بی شعور زمام کل اموررا

بدست ملک المتکلمين که حاجی ميرزا نصرالله معروف به بهشتی که از اهل

اصفهان بود با آقاسيد جمال واعظ داده بودند وکلام آنها را

واقعاًوحی منزل ميدانستند و ابداً خبر از عقيده و مذهب آنها نداشتند

هرچه ميگفتند آنرا کلمه حق می پنداشتند و از حمق و بلاهت و سفاهت

ص ٨٨

که لازمه وجود و جزء فطرت اين ملت بی حقيقت است که گوسفند وار

عقب يکی ميافتند نفهميدند که اينها چه اعتقاد دارند و برای چه

اين قدر از سلطنت بد ميگويند و اين قدر مردمرا بروی سلطان می سوزادنند؟

واينها جمعی بودند از معتقدين به يحيی که ازل باشد که يکی همين ملک

المتکلمين بود ويکی همين سيد جمال بود ويکی ميرزا يحيی ولد

حاجی ميرزا هادی دولت آبادی بود که پدر او به نص ازل وصی ازل

است و يکی بحر العلوم کرمانی بود که برادر شيخ احمد داماد ازل

بود ويکی جهان که حالت شيرازی ؟ که مدير روزنامه صور بود ويکی

همان رضا بالا که معتصد ديوان باشد که ذکر اوشد و جمعی ازاين طبقه

که اينهارا اعتقاد اين است که سلطنت بايد بازل برسد

و او در ملک سلطنت بکند وشايد سر اين مطلب اقلاًاز

کلمات خود يحيی و دوم از بيانات ميرزا آقا خان کرمانی ثبت است

وثانی همان فقره تير بناصرالدين شاه انداختن آنها بواسطه

همين اعتقاد بود که از شوق حليم در ديک افتادند و اينها محض

ايا اعتقاد بود که مردمرا تحريک و ترغيب بر تحقير و تخريب

سلطنت می نمودند و آنچه خلق از سلطان تمنا می کردند و سلطان

محض حلم وشفقت فبول ميفرمود باز فقط رنگ ديگر و بهانه

ديگر بدست مياوردند تا آنکه شاه ملتفت شد که خيال آينها

چيست و اين اسباب چينی ها برای کيست امير بهادر را شاه

ص ٨٩

عذرش ؟ خواستند مجلل را بهانه ساختند بالفرض اوراهم می زدند دهن

ديگر خواندند يک روزبغتةً چنانچه مرقوم شد دونفرازسستی وبی ثباتی

شاه‌از شهرتشريف بردند به باغ شاه بمجرد ورود درباغ شاه امير بهادر

هم که در سفارت بتظلم بود رفت درباغ شاه و دومرتبه سرکار خود

سوار شد و شاه امر فرمود که سرباز وسواريکه در ساخلو طهرانند جميعاً بردند

درجنب باغ شاه اردوئی بزنند و رفتند و ازاطرافهم احضارشدند

حادثه هشتم تفصيل تشريف بردن سلطان به باغ شاه و توپ بمجلس

بستن و مفسدين کيفر دادن و جمعی را گرفتن وجمعی را کشتن و خانه جمعی را باگلوله

توپ خراب کردن و مقدمه تبريز مجلس آمدن آنچه که خود حقير ديدم يا از؟

شنيدم بدين موجب است که در اواخر ربيع الاولی بود يادر اوايل ربيع الثانی

سنه ١٣٢٦ چنانچه عرض شد که يک روز قبل از ظهری بود که يکدفعه ريختند در بازار

که ببنديد به بنديد سرباز وغلام ريختند در بازار و بازارهارا می چاپيدند مردم

بيچاره مثل گوسفند بازارها را بستند و چه مقدار از اسباب که در محله گشتند

ديدند خبری نشده وقتی کاشف بعمل آمد اعلی حضرت شهرياری از بس به حکم مجلسيان

و خوف ازمفسدان در عمارت ارک نشسته بودند خسته شده بودند اراده کرده

بودند که يک روز سوار شوند از آنجائی که لازمه بزرگی و رياست و صاحب منصبی

؟ در عوض علم و خدمتگذاری خرج تراش است از برای دولت چنانچه يک فقره

خواطر آمد اگر چه دخلی بمطلب ندارد ولی برصدق عقيده ام دليل است عرض ميکنم

که در ٣٠ بلکه؟ ٣٧ سال قبل که ناصرالدين شاه بسفر مشهد مقدس حرکت ميفرمود

ص ٩٠

حرکت ميفرمود يکنفر يا بفرض مذهبی يا فقط راپورت به نايب السلطنه

که هم وزير جنگ و سپه سالار و هم حاکم طهران بود عرض کرد در مازندران

ملاعلی جان نامی که از طبقه بهائيان خانه خودرا مثل ساير ولايت ها برخلاف

سبک مازندران که حصار خانه هايشان از چوب و الف ؟ميباشد ديوار خشت وگل

گذارده نايب السلطنه آن خبر را فوز عظيم و مداخل جسيم دانسته بحضور شاه

عرض نمود که در مازندران ملاعلی جان نامی از خشت وکل قلعه ميسازد وازطبقه

بابی هاست و در خانه او جمعيت ميشود دور نيست که باز يک واقعه سرما شود مثل

هنگامه قبل و اسباب درد سر شود فقط ناصرالدين شاه باو فرمود که تحقيق

نمائيد که اگر اسباب فساد می باشد منع نمائيد نايب السلطنه بمازندران نوشت

بدون کسی از جناب آقا ملا علی جان کلمه چرا و جهت شنيده شود ياآنکه مامور

عقب آنها بگردد ايشانرا با پنج شش نفر از دوستان باسناد اين ايشانرا گرفته

فرستادند طهران و خانه آنهارا بکل چاپيدند وقتی وارد طهران آمدند که شاه

بمشهد حرکت کرده بودند اول عريضه نوشت که سواری فرستادم و آنها خيالات

دور و دراز داشتند و گرفتن آنها ممکن نشد چه قدر سرباز فرستادم و چه قدر

سوار فرستادم تا به يمن و اقبال اعلی حضرت تمام آنهارا دستگير کرده

قلعه آنهارا کوبيدم و الان رئيس و سرکرده آنها که ملاعلی جان نام دارد

در انباراست تا امر مبارک چه شود شاه هم جواب داده بودند مايه فساد را

از ميان بردار علاوه از آنکه دروغ گفته و باعث قتل بيگناهان شده و بولی

نعمت خود خيانت کرد بيست هزار تومان خرج گرفتن بابی های مازندران را از

ص ٩١

از شاه گرفتند و اگر الان در فرد؟های ديوانی بگرديد همان اصل

فرد؟ يافته ميشود شاهد ديگر در وقتی ميرزا رضای کرمانی که قاتل ناصرالدين شاه

باشد بموجب تلقينات سيد جمال همدانی و تعليمات او پاره

اعلانهامی نوشتند وبر در وديوار می چسبانيد و دم از حريت وآزادی

ميزدند ميرزا رضا را گرفتند و ميرزا رضامحض آنکه خود خلاص شود گفت

اينها کار بابی هاست و جناب حاجی آخوند و جناب حاجی امين و چند نفس

ديگر را گرفتند در صورتی فراش رفت در خانه آنها و آنها را

برد معذلک مبلغ های گزاف بخرج دولت آوردند و آقابالاخان

که جوان صحيحی بود و حيف است که لسان از کار آلوده شود و

او مصور نظر نايب السلطنه بود دارای لقب وکيل الدولگی شد

که او بابی ها را گرفته باری مقصود سر خطا کاری و دروغگوئی صاحبان

منصب بود من جمله امير بهادر باندزه قلب سلطان خائق و حراسان؟

نموده بود که سلطان که اراده حمام ميکردند اين امير بهادر سوارهای کشيک

خانه را می برد در اندرون سلطنتی و از درب حجره شاه تا درب حمام

که صد قدم تقريباًراه بود و چندين چاتمه سرباز بود دو طرف شاه باز

ميداشت و بعلاوه تفنگ چی بالای درخت ميکرد و آنوقت

شاه را می برد بحمام باز در سرحمام شاه را بازميداشت که شما صبر

کنيد من بروم در حمام به بينم کسی نباشد ميرفت بالباس رسمی درحمام

ودر هرگوشه می گشت و بعد پای خود را با چکمه ميگذارد در خزانه

ص ٩٢

در خزانه حمام و شمشير خودرا می کشيد و مثل قاشق که در استکان

چاهی حرکت ميدهند حرکت ميداد و بيرون می آمد که قربا ن ؟

کسی نيست بفرمائيد ولی من چند نفر جن را کشتم وبا اين حيله ها واين

شعبده بازی ها خودرا دوست و خدمت گذار بلکه قربانی سلطان

قلم ميداد و در عوض دست لباس که سه تومان تمام ميشد او

بيست تومان خرج دولت ميداد وبراه؟ صادر ميکرد وبه اين

شياديها در ظرف يازده سال سلطنت سلطان مبرور چند کرور

تمول بهم زده بود و نهايت سعی داشت در زمان دولت

اين سلطان هم بتواند آن دخلها را بکند نهايت همت را مينمود

که دولت دولت مستبده باشد و براه نمائيهای او اعلی حضرتهم

امضا ميفرمودند بعد از انی که اعلی حضرت بباغ شاه تشريف

بردند او هم يکدل و يک جهة ملازم رکاب شد و ديگر بسفارتی

نرفت و دعوی وجه تمام شد وبنای اغوای سلطان گذارد

يک روز القا مينمود که قربان بايد تدارک ديده شود و اعلی

حضرت نطقی بفرمائيد و آن نطق اين باشد که شاه مبرور سلطنت

بمن داد و وقتی مرا سلطنت داد و ولی عهد کرد دولت مستبده

بود و امروز مشروطه کرد اولاً حق نداشته که سلطنتی که بمن مرحمت

فرمودند ديگر مداخله بفرمايد حال که فرموده فرموده من آن سلطنت را

نميخواهم ديديد که زمام آنرا بمجلسيان دادم وديدم که رعيت

ص ٩٣

نفرمودند که بايد گرفته سياست نمائيم واگر بخوشی تسليم نمودند فبها والا قوه

قهريه ميگيريم اين خبر بگوش مجلسيان رسيد آنها که شعورداشتند

ومرضی نداشتند گفتند خوب است که اين هشت نفر را بگوئيم که

يک مدتی به يک طرفی بروند که هم توهينی از مجلس نشده باشد و هم موجب

رضای سلطان شده باشد و کار بمنازعه و مخاصمه نکشيده باشد

پارهء که سرامدر يا مبتلا بمرض عرض بودند گفتند چه حقی دارد سلطان

که چنين خواهش بکند ما بفرض که راست بگويد و مفسد هم باشند

بايد بعدليه رجوع نمايد و فساد آنها که ثابت شد به حکم عدليه مجازات

شوند پاره ديگر گفتند که اين هشت نفر را بفرستيد نزد

سلطان همين قدر که ديدند شما انسانيت کرديد شاه انها را

مرخص ميفرمايد خلاصه ازبس مردم مفسد در ميان آنها بود نگذاردند که عمل اصلاح

بهمان نحوکه ذکرشد بشاه نوشتند که شما بايد تا فردا بشهرمودت ؟ فرمائيد واينها

که تبعيد کردند مودت ؟ دهيد والا ملت ميايند و شمارا مياورند شاه

متحير و متزلزل که آيا چه بشود زيرا که اطمينان قلبی بسرباز و سوار خود نداشتند

ودر مقابل ذکر استعداد مجلس را خيلی شنيده بودند بلکه تا يک درجه هم فقره

ميدان توپ خانه ديده بودند خيلی بيم و حراس غلبه کرده حتی شخصی که از دوستان

بود و در زمره خدام مخصوص هميونی؟بود قسم خورد که روزيکه شاه از شهر

حرکت فرمود وبه باغ شاه نزول فرمود گريه صداداری نمود که خداوندا تو به بين

که من از دست اشرار خلق بايد ترک منزل وماوی سلطنتی خودرا بنمايم و در صحرا

ص ٩٤

در صحرا منزل بکنيم و بعد فرموده بود بقدر هفده يا بيست اسب زير زين

باشد که اگر از ملت حرکت بيجائی شد و عرصه تنگ شود سوار شوند و از طرفی

در روز تااين اندازه شاه حاضر شده بودند و متحير که آيا چه بشود و کار بکجا برسد

خلاصه در مجلس فسق پاره از منافقين بروز کرده بود ولی وقت تقاضای

جواب کردن و مجازات نمودن هم نداشتند و حضرات ؟ جريده نويسها

از شدت بی علمی وتهوريکه داشتند در جرائد ها نگاشتند که انشاءالله تعالی

عنقريب مهازی مجلس دار برپا ميشود و نفوس خائنه در مجلس را بدار

ميزنيم که موجب عبرت تمام منافقين بشود اين واهمه هم در قلب آنها

بود و ميدانستند که اگر اين فقره ديگر مجلس غلبه کرد و فايق آمد آنها

را بذلت تمام ميکشند بقول شيخ که ميگويد گربيائی بدهم جان ور نيائی

کشدم غم منکه بايست بميرم چه بيائی چه نيائی لذا خود حتم کردند که بايد

از غلبه و قوت مجلس را کاهيد وخود را بلکه نان واسطه درچنگ ؟مرگ رهانيد

واگر هم در گير و دار گرفتار شدند بهتر ازانست که در مجلس با ذلت کشته شوند

کار را يک رو کردند باين معنی که در مجلس فاش و علنی رای دادند که بايد ملت با

استعداد؟ برود باغ شاه و يا شاه را بياورند ويا کشته شوند کار يک روشود

چرا که شاه اعتنائی بمجلس ندارند و هر ساعت دارند تدارک مخالفت

و مخاصمه می بيند يک روز توپ ها را بيرون می برند يک روز آنچه تفنگ

و فشنگ در مخزن است می برند يک روز سرباز وقزاق را انعام ميدهند

يک روز ناصرالملک را اخراج ميکنند يک روز جلال الدوله و علاءالدوله

ص ٩٥

مسلم است که هررای فلان آخوند يافلان بقال زود شد باکثريت ميرسد

هر چه چند نفر بی غرض مثل ٣ سه وکيل کرمان و يک وکيل يزد و امثال

آنها داد زدند که اگرامشب جلوگيری نشود کاراز دست و تيرازشصت ميرود

کسی نه پذيرفت قرار به صبح شد و هرکس رفتنی ؟ بود رفت وآنها که حافظ پارلمنت ؟

بودند يا در خانه آنها سفره مهيا تراز مجلس نبود يا باغ شاه ؟ سروند

يا اميد ان نداشتند که خانه که ميرويم شايد فلان شخص يا فلان مبلغ بجهة

اصلاح فلان حاجت بيابد ده؟نباشيم رفتند و حاجی محمد اسماعيل با ياران خود

پنج ساعت از شب گذشته ميرود باغ شاه و سرگذشت مجلس را معروض

ميدارد و عرض ميکند که اگر امشب شما تدارکات خود را وارد شهر

شهر نکيد و مجلس را وقت طلوع آفتاب تصرف نکنيد ؟مسلماومحققاً

بعدازطلوع آفتاب نه يک نفرازاتباع شما ميتواند وارد شهر شود ونه بعد از

ازظهر شما پادشاه وامير بهادر وزير جنگ است شخص شاه خائف و هراسان

امير بهادر بدسيسه های رضا بالا که سردار معتضد باشد ميگويد ابداًخيال قبله عالم

پريشان نشود که باقبال قبله عالم علی الطلوع مجلس را باک خاک يکسان

ميکنم و فورا سر کشيک رئيس قراولخانه را ميخواهد و ميگويد شما بايد همين ساعت

دوازده توپ به بری مقابل درب پارلمنت ؟ بلای بام قراول

خانه نصب کنی و سيصد قزاقها هم برود اطراف پارلمنت ؟ را محاصره کند ونگذارد

احدی وارد مجلس شود وبگويند که شاه فرموده آن دو آزاده نفر مفسدی که خواستم

بدهيد والا در مجلس را می بندم سر کشيک که ميرود محمد علی شاه را خوف ميگيرد و

ميگويد ما بايد درصحرا

ص ٩٦

انجمن ها جمع شدند و های و هوی که بايد شاه را آورد و مجازات کرد

هر چه ما ميگوئيم که اين سلطان سلطان مشروطه نيست که بخرج کسی

نميرود فوراً شاه هم اعلان فرمود که ماحق داريم دونفر نوکر خلاف

کار خود را سياست کنيم و مجازات بدهيم هيچ دخلی باحدی ندارد

حضرات مجلسيان تغيراتشان زيادتر وصدا ندای انجمنيان

بلند تر چه بايد کرد قرار مجلس فوق العاده گذاردند شاه هم خودش را؟

شب و نيمه شب فرستادند توپها و فشنگ ها مخزن را بردند و سرباز

ها وغلامها که پاره در مسجد شاه پاره درامام زاده يحيی پاره درميدان

توپ خانه ببست نشسته بودند تمام را بردند و احسان کردند و انعام

دادند روزيانه جيره و عليق مقرر کردند رفته رفته استعداد بيرون

زياد شد و مجلسيان شبها و روزها در مجلس جمع ميشدند و پيوسته

خيال ميبافتند و هرچه مذاکره ميکردند ساعت بعد ان خبر بحضور

شاه ميرسيد خلاصه پارهء چنان رای دادند که بايد بشاه

اعلان کرد که اگر تا بيست چهار ساعت ديگر شما بشهر آمديد و

بيرون را بهم زديد و نفوس تبعيد کرده را عودت داديد که فبها

والاملت ميايند و شمارا مياورند قبل از اينکه اين اعلان

بشاه برسد شاه اعلانی کردند و بديوارها چسبانيدند که مردم

بدانيد و مضطرب نشويد که ما چند نفری تبعيد کرديم کراراً بمجلس

اظهار شد که هشت نفر مفسد ميان شما هست که ما آن هشت

ص ٩٧

تمام شد امنيت تمام شد شان سلطنت تمام شد و خلقهم ديدند که آن

مشروطه چه ثمرات بخشيد بعد ازآن همه بی اعتدالی وآنهمه بی مبالاتی

که در مجلس ديده شد امروز سلطنت بقوه وقدرت خود دومرتبه به

تصرف خود در مياورم و مشروطه هم برعيت نميدهم و ازاين گونه تقريرات

خيلی از زنجانی ؟ که گفته اند عقل سلطان چهل ؟ مقابل سر عاقلی

هست اين نطق ها را ابداًنفرمود ودر تدارک فراهم آوردن

استعداد قشونی برآمدند و پيوسته مجلس ميفرستادند که شما بايد مراجعت

بشهر نمائيد واز قانون خارج شديد اعلی حضرت عضدالملک را

درباغ شاه احضار فرمودند و فرمودند که شما جلال الدوله و علاء

الدوله و سردار منصور که پيک فرنگی ؟ رشتی باشد فردا که اوراديديد

باهم بياوريد عضدالملک بيچاره چه خبر از قلب شاه دارد

حضرات رااطلاع ميدهد که فردا صبح بايد برويم نزد شاه و آنها

هم شاه را ديده بودند و ميدانستند که اين شاه ديگر قوه وقدرت

ندارد بدون خوف و هراس ميروند شاه به بهانهء‌آنها را

معطل ميدارند تا غروب بعد از مغرب تشريف مياورد

و امر بچوب ميفرمايد آنها چوب ميخورند و شاه نطقهای ايشانرا

که در خانه عضدالملک کرده بودند باالتمام را بيان ميفرمايد و بعد از

چوب ميسپارد بامير بهادر که او با سی سوار بفرستد بکلات

اين خبر که بگوش مجلسيان رسيد تمام انجمن ها را جمع کردند که چه بايد کرد

ص ٩٨

چه بايد کرد مسلم شد که محمد علی شاه خيالات دور دراز در سر دارد

انجمن ها جواب ميدهند که الان خبر ميکنيم تماما با يراق حاضرشوندالساعه

مادرب در دروازه باغ شاه را مستحفظ می گذاريم که اگر اراده سوء او معلوم

ومشهود شد که ميرويم درباغ شاه ودست اورا ميگيريم و بيرون مياوريم

و حبس ميکنيم واگر ؟ نکرد آنوقت اورا رسماًدر تحت استنطاق

آورده محاکمه ميشود که چرا حضرات را چوب زدی و بچه قانون تو

مرتکب چنين خطائی شدی و آنوقت باطلاع سفراء اورا از سلطنت

خلع ميکنيم اغلب اعضای پارلمنت امضای اين رای را دادند حاجی محمد

اسماعيل معروف بمغازه و معين التجار بوشهری وصدر واحدی؟ وآن؟

چه ؟ که ندند؟ بين بين بودند و گفتند امشب را بگذاريد اين کاررا فردا

صبح بكنيد چرا كه الان نيم ساعت از غروب گذشته تا شما انجمن ها را حاضر

کنيد سه چهار ساعت از شب ميگذرد اولاًاز کجا و جمعيت شما بقدريکه

که گمان ميکند جمع شوند کاری از پيش به بريد واگر جمع شدند چهار

ساعت از شب گذشته اين های وهو مجاهد است در محله ها وآن درب

خانه مردم رفتن که اين منزل تو برای سنگر کردن خوب است آيا صاحب

خانه هزار فحش بمشروطه نميدهد وبالطبع منزجر نمی شود وباعث جرئت

طرف شما نمی گردد و اگر خبر کرديد و آنچه بخيال تصور ميکرديد جمعی جمع نشد

واين خبر بگوش شاه رسيد که مجلس از ميان ميرود اين نطق حاجی

محمد اسماعيل و اتباع او که تمام متمول و صاحب مکنت و ثروت بودند

ص ٩٩

وسردار منصور چوب ميزند واخراج ميکند هنوز طولی نکشيده

فقره خانه عضدالملک و تعهداتی که کردند کدام يک بعهد

وفا شد بعوض آنکه متعهد شد که مفسدين را از دور خود دور

کنند واز شهر بيرون نروند وهيچ کدام را اجرا نداشتند حال از

مجلس مفسد خواسته اند دو روز ديگر صبر کنيد معلوم همه ميشود که ايشان

با مجلس چه خواهند کرد و ازاين قبيل خيلی حرف زده شد

اخرالامر رای خواستند رای داده شد که الان بايد تمام انجمن ها را

خواست که تماماً باتفنگ و فشنگ حاضر شوند وبطز؟اجتماع

رفت بباغ شاه و کار را يکسره نمود و هر آنی که در اين باب

تاخير روا داريد صد سال امر مجلس را عقب انداختيد

اين رای که داده شد آن نفوسيکه بقای خود را در انعدام

مجلس ميدانستند و عزت خود را در ذلت مجلس گفتند

رای که گرفته شد و اکثريت اراء اين امرا تصديق کردند حرفی

نداريم ولی ملاحظه بنمائيد که الان بغروب قدری نمانده و اگر

الان بانها اطلاع داده شود کار بشب ميکشد واين هنگامه

در شهر مورث پاره حرکات نا صحيح ميشود مجلسی که

دوسال است صبر کرده اين يک هم امری ظاهر نميشود الان

اعلان بفرمائيد که صبح تمام حاضر شوند ان طبقه دوم اهل

مجلس گفتند بسيار خوب طيقه اول گفتند شما

ص ١٠٠

شما اگر باکثريت مجبوريد همين است که ميگويند ولی مارا اعتقاد اين است

دقيقه تعويق جايز نيست اين مذاکرات شد چون اکثريت اراء بر صبح

قرار گرفت مجلس بهم خورد و قرار صبح زود شد و متفرق شدند ولی معدودی

در مسجد سپه سالار از قبل بودند باز هم ماندند حضرات که از مجلس

حرکت نمودند فوری بشاه اطلاع دادند که شما هرچه اراده داريد بايد اين

ساعت اجرا داريد که اگر صبح شد و خلق در مجلس جمع شدند ديگر شما

دارای تخت وتاج نيستيد از درب مجلس تا درب همين دروازه

باغ شاه گذر يکهزار سنگر دارند و خروج ودخول يکنفر از اهل اردو

بشهر واز شهر باردو امکان ندارد و بنا بود که همين امشب اين تدارک

ديده شود بهزار پولتيک و به هزار دسايس امشب را بصبح انداختيم

ديگر امر امر مبارک است فوراً اعلی حضرت يورکينک ؟ و امير بهادر و

وآنهائی که تمام همتشان صرف استقرار استبداد بود تمام را

احضار فرمود که مقدمه از اين قرار است حال هر کدام هرچه از

شما ساخته ميشود و عقلتان ميرسد بگوئيد يورکينک ؟ گفت که من

حاضرم که با توپ مجلس را بهم بکوبم امير بهادر گفت که بايد قزاق

و غلام را الان مامورکرد که سوار شوند و اطراف مجلس را بگيرند و صبح

که طلوع کرد نگذارند يکنفر داخل مجلس و مسجد بشوند جمعيت که شد

همه شکل ؟ميشود آنهارا دستگير کرد و مجازات داد ارشد

الدوله گفت همين الان بايد چند اراده توپ بهرنقطه که

ص ١٠١

لازم است به بريد که مسلماًومحققاًکار بتوپ ميکشد وبسی ميشود که صبح

نشود توپ برد معتصد ديوان که رضابالا باشد ميگيد قربان ابداً

کارباينجانمی کشد همين قدرکه دورهم جمع نشدند ودونفرازآنها را گرفتند ديگر

ابداً به تير تفنگ هم محتاج نميشوند من مدتی ميان آنها

بودم و استقامت آنهارا ميدانم بچه اندازه است خلاصه آنشب درباغ

شاه شب احيا بود و ابدی نخوابيد معذلک خود شاه فرموده بود

که‌اين قسم ها محتاج نيست و خلاف است ما ميان دولتها مسئول ميشويم

سوار وقزاق بروند اطراف مجلس و مسجد را محاصره نمايند و احدی را

نگذارند که داخل مجلس ومسجد بشود و صبح که شد سی نفر قزاق بروند در مسجد

و بطريق معقوليت بگويند که ماآمديم آن هشت نفر مفسد که اسم

آنهارا از قبل بشما گفته اند بدهيد ما به بريم اگر گوش دادند آنهارا

بفرستند باغ و خودتان اطراف مجلس ومسجد باشيد تا بشما دستورالعمل

ميرسد و اگر ندادند باز درهيچ کاری اقدام نکنيد و راپورت بدهيد

تکليف شما معين ميشود قزاق و سوار به ماموريت وارد شهر شده

ودر همان نيمه شب اطراف مجلس و مسجد را می گيرند واز دور و جرئت

آنکه نزديک بيايند نمی کردند صبح که ميشود همان سی نفر قزاق بسر کرده گی

عبدالحسين خان مير پنجه وارد مسجد ميشود و اظهار ماموريت خود را

مينمايد در صورتيکه قريب چهار صد نفر در مسجد نشسته و تمام تفنگ و هفت

تير و نه تير پهلويشان گذاشته ميگويند جناب مير پنجه شما کجا بوديد که قبل از

ص ١٠٢

از طلوع آمديد ميگويند مامور چنين بوديم ميگويند شما در مجلس قسم

نخورديد که مخالف مشروطيت رفتار نکنيد ميگويند اقلاً که کسی

در مجلس قسم نخورد فقد همين قزاق بود ثانی اطاعت ولی نعمت

خود نمودن خلاف مشروطيت نيست ميگويند علی ای حال مسلم

است که شما چاهی و لقمة الصباح ميل بفرمائيد و بعد از

صرف چاي تشريف به بريد و بگوئيد كه بخوشي كه كسي را بشما تسليم

نميکنيم و اگر مراد مدارا و محبت نبود خودتان ميدانيد که شما سی نفر

گرفته و بسته اين جمع بوديد ولی ابداً کسی حق بلند حرف زدن

با شما ندارد برويد بامان خدا حضرات قزاقها هم وجود خودرا وجود

باز يافتی دانسته از مسجد بيرون آمدند و دراطراف مجلس ماندند و اخبار

کردند که چنين واقع شد در اين هنگامه آقا سيد عبدالله با کالسکه آمد

درب مجلس احدی جرئت ممانعت نکرد واو وارد شد بعد از

از آقا سيد محمد آمد اوراهم جرئت مخالفت نکردند وارد شد

ولی ساير وکلا و اهل انجمن ها که قصد رفتن نمودند از دور

دور مجلس ممانعت می نمودند من جمله آقا سيد جمال افجه که داماد

حاجی ميرزا حسين حاجی خليل بود سواره آمد که برود مجلس قزاقها

مانع شدند اهل مسجد بالای بام ديدند که آقا سيد جمال را ممانعت

ميکنند صدا ميزنند دست برداريد والابا گلونه شمارا دورميکنيم

ميگويند ماماموريم که نگذاريم شماهم بهرچه ماموريد بکنيد خلاصه انجمن

ص ١٠٣

آذربايجان در جنب مسجد بود وآنها هم بالای بام آمده بودند ديدند قزاقی در

اطراف مسجد جمعند و آقا سيد جمال را هم از دخول در مسجد ومجلس مانعند

حضرات انجمن فوراً تدارک خود را ديده و سنگر بندی نموده مستعد

شد در مسجد؟هرچه صدا کردند که دست از آقا سيد جمال برداريد بر

نداشتند از بالای بام مسجد يک تيری انداختند اسب يکی از

قزاقها را انداختند باز قزاقها دست بر نداشتند مجدداً تيری

انداختند يک اسب ديگری از قزاقها را انداختند که دست بردارند

يکی از قزاقها سر تفنگ را روببام مسجد کرده باقصد يا از قضا

يکنفر از بالای بام مسجد گلوله خورد و افتاد که بوی خون بدماغها

که از بام مسجد و بيست سنگر اذربايجان دست بزدن نمودند و

تقريباًهيجده نفراز قزاقها را با سی سراسب آنها را کشتند که قزاقها

از هم پاشيدند باندازه که خودشان بدست خود تفنگ خود را در

مشبک درب مسجد باهل مسجد ميدادند که ما مسلمان و شما

مسلمان دعوا برای چه از های وهوی وشليک های پی درپی همه

خلق فهميدند چه خبراست در اول خيابان چراغ کاز هم مدير

روزنامه روح القدس و طلبهء‌بود خراسانی وبسيار بسيار

آخوند شريری بود وبسياربسيار بد عمل او اهل خراسان

و تمام اطفال امرد وزنهای بی عصمت طهران از دست

اين امرد خائف و هراسان اوهم تفنگی برداشته ميرود روی بام

ص ١٠٤

روی بام منزل خود که به بيند چه خبر است ملاحظه ميکند که سوار های قزاق

رو به مجلس ميروند يکی از صاحب منصبان قزاق با تير ميزند واز اسب

مياندزد و قزاقها گمان ميکنند که اينجا سنگری بسته اند هجوم ميکنند

دو نفر ديگر را هم ميزند و اورا دستگير ميکنند ملاحظه ميشود که سنگری نيست

وهمين يکنفر بوده اورا می برند باغ شاه و زنجير ميکنند و اول نفس که گرفتار

شد او بود بعد ميروند دور مجلس و بنای زد و خورد می شود سرکينک؟ همينکه

می شنود که يک صاحب منصب و هفده قزاق گشته شده توپی

می برد بلای قراول خانه مقابل مجلس که بيندازد خبر بشاه ميرسد

چون شاه يقين بر فتح نداشت ميفرمايد توپ نبندند تا خبر به يورکينگ؟

برسد يرکينگ ؟ چند گلوله توپ انداخته بود ولی توپها کاری نکرده بود

که انجمن آذربايجان سر تفنگ هارا بطرف توپ چيان کرده و فرصت

توپ پرکردن را از دست آنها گرفته چند نفر از توپ چيان کشته

شده بقيه توپ را گذاشته فرار ميکنند که سه دسته سرباز ممقانی بمدد

آنها ميرسد و پورکينک توپ شرپنل را بمجلس مياندازد

ولی با همه آنها مجلس را خالی ميکنند و ميروند در مسجد و انجمن ازربايجان

با آن معدودی که بودند شش ساعت با هشتصد نفر قزاق و سيصد نفر

سرباز جنگيدند تا آنکه فشنگ آنها تمام شد بعد از تمام شدن سنگر را خالی

کرده فرار ميکنند واما در مسجد آقا سيد عبدالله که در حقيقت مرضع المجلس ؟بود

ملاحظه ميکنند که گلوله توپ مثل باران ميبارد چون وی ؟مطمئن

ص ١٠٥

نبود وعمل لله نبود خوف اورا گرفته ميگويد حضرات هرکدام

تفنگ وفشنگ نداريد زيست ؟ شما در اينجا حرام است يعنی منهم

تفنگ ندارم بايد بروم هرچه مستقيمان باو ميگويند جناب آقا

جمعيت اگر از هم بپاشند آنهائی هم که تفنگ دارند ديگر

کار نمی بينند و کارازپيش آنها نميرود بخرج او نرفت وميگويد

آياراهی هست که برويم استاداصغر نامی بود ارسی دوز که با حقير همسايه

بود واز شدت عسرت و تنبلی که داشت هر وقت يک

بساطی برپا ميشد اولاد و عيال خودرا بدون مخارج و مصارف

ميگذاشت و ميرفت آنجا که نان مفتی بود بعد از انی که صدای

توپ متصل ميامد عيال و اولاد او مضطرب الحال

و پريشان احوال آمدند در منزل و از قضا روز ٢٣ جمادی الاولی

سنه ١٣٣٦؟بود وحقير در خانه مشغول خط نوشتن بودم که روزبيست؟

بود واز برای اطمينان قلب آنها هم راه چاره مسدود بود

اولاً که احدی را راه رفتن حوالی مسجد مقدور نبود و ؟؟ البته

آنروز پنجاه نفر تماشائی زياد تر کشته شدند در اينصورت

احدی نميرفت که خبری بياورد که نا گاه استاد اصغر با پای برهنه

وارد خانه شد جويا شدم که چه خبر است او ذکر کرد که بعد از انی

اهل مسجد قزاقها را زدند و انجمن آزربايجان قزاقهای پای توپ

و توپ چی ها را متفرق کردند آقا سيد عبدالله گفت که هرکس يراق

ص ١٠٦

که يراق ندارد ماندن او در مسجد حرام است ازپشت مبال ؟ ممسجد

يک سوارخی ؟بود که آنرا خراب کردن ممکن بود خلق آنرا خراب

کردند و آقای سيد عبدالله را به پشت خود کشيدم و بردم در پارک

امين الدوله و يکی هم آقا سيد محمد سنگلجی را آورد و هر دورا درپارک

امين الدوله گذارديم و از طرف بيابان گريختيم وارد دروازه شاه

عبدالعظيم داخل شديم و او تعريف ميکرد که مسجد چه قدر استعداد

دارند و چه قسم قزاقها را فرار دادند و ميگفت تا دوماه ديگر اگر

محصور باشند اذوقه و استعداد دارند باری حرف او که تمام شد

گفتم که همه اينها که گفتی آقاسيد عبدالله واقا سيدمحمد مسجد را بهمزدند

مشغول بوديم که آقا ميرزامحمود خان نام که از دوستان حقير بود و

ونايب غلام های کشيک خانه شاهی وارد شدند جويا شدم

ايشان مذکور نمودند که درب مسجد را باز کردند و سربازهای

ممقانی ريختند در مسجد و هرچه خواستند کردند من جويا شدم که چه شد

که باين زودی تسليم شدند يکی ذکر نمود که وقتی آقاسيد عبدالله و اقاسيد

محمد رفتند مردم بنای حرف زدن گذاردند که ديديد نفوسيکه

که در اين دوسال از دولت اين مجلس همه نوع عزت و ثروت

ديده اند وصاحب کرورها شدند فرار کردند ما برای برای بمانيم ودرب

مسجد را باز کردند که سرباز ها وقزاقها داخل شدند وهر چه در مسجد

ماندند کشتند و بعلاوه آقاسيد عبدالله و آقاسيد محمد راهم در پارک

ص ١٠٧

امين الدوله يافتند و گرفتند و با نهايت ذلت و اذيت بعد از

برهنه کردن و جز يک زيرشلواری برای آنها نگذاردند وآب دهان

بصورت آنها انداختند و کتک فراوان زدن آنها را بردند

باغ شاه بعلاوه حاجی شيخ الرئيس را نيز از خانه يک شاه زاده

گرفتند و خانه آن شاه زاده را هم چاپيدند و ايشانرا هم بردند

باغ شاه ديگر درآنروز حاجی ميرزا نصرالله ملک المتکلمين را گرفتند ديگر

جهان گير خان صاحب جريده صور اصرافيل بود اورا نيز گرفتند

حاجی محمد تقی بيک واوکه درسفارت نظارت داشت اورا هم

گرفتند و ديگر خيلی از اجزای مجلس را نيز گرفتند و بردند باغ شاه

ديگر خدا عالم است که آن روز چه گذشت و سربازها و قزاقها هر نفسی

را که اراده کردند کشتند بدون خوف و هراس و هر چه از هرخانه

ميل کردند بردند من غير هم و وسواس چنانچه در خيابان مريضخانه

آقا ميرزا علی آقا تاجر تبريزی ولد حاجی محمد اسماعيل خرازی که آن جوان

از احباب بود و خيلی هم از پدر و برادر اذيت و آزار ديده بود

ورنج ومشقت کشيده بود و استقامت نموده بود آن روز را در خيابان

يک نفر قزاق که معلوم نشد که جهة چه بوده اوکشت و احدی از

آن قزاق نپرسيد که چرا باری بعلاوه آدم کشتن و غارت بردن

چندين خانه را بتوپ بستند يکی خانه حاجی مشاورالدوله شيرازی

بود که نزديک مجلس بود گفتند بالای اين بام اجزای انجمن آذربايجان

ص ١٠٨

اذربايجان بالای بام اين خانه گلوله می انداختند سه چهار گلوله توپ

بدر و ديوار آن خانه زدند و ديگر اسبابی که هزار صنار ارزش داشت

باقی نگذاردند خانه بانوی عظمی را باتوپ کوبيدند و اموال خود

بانو و پسر های بانو که خدا عالم است چه قدر بود تمام را بردند که يکی

از دوستان حقير که در آن دستگاه بودند می گفتند که نه خود

بانو ونه پسرهای بانو

جز لباسيکه پوشيده بودند ديگر لباسيکه عوض کنند نداشتند

و خانه ظل السلطان که بمخيله احدی نميگذشت بلکه سمند بلند پرواز

خيال قدم در آن ميدان نميگذاشت بتوپ بستند

وآنقدر خراب کردند که سرباز ها و قزاقها توانستند داخل عمارت

بشوند ديگر حق عالم است وعلم او محض که چه کردند چند فقره از هر کس

شنيده شده مرقوم ميشود يکی از اجزای نظميه که از دوستان است

مذکور نمود که يک صندوق از خانه ظل السلطان بدست

يکی از جاندارمهای نظميه افتاده بود کشيدند يازده من کارد و

چنگال نقره بود عبدالله خان وسر؟ کربلائی عباسعلی گمرک چی مذکور نمود

که يک سينی زردی بدست يکی افتاده بود واورا به بقال در

پانزده قران فروخت دومن ؟بود عيال او آمد و پانزده هزار داد و

آن سينی را گرفت و برد نزد يهودی هشتاد تومان فروخت بعد

ص ١٠٩

پرکينگ؟مطلع شد و هشتاد تومان به يهودی داد و سينی را گرفت ديگری اظهار

کرد و يک صندوقی ديده شد پنج شش نفر با زحمت آوردند ودر گاری

گذازدند يکی ديگر اظهار نمود که صندوقی که تمام اسناد و قباله جات وفرمان ها

و نشانهای سلطنتی داخله و خارجه در آن بود بردند ولی آقا علی خان

که آبدار خانه جلال الدوله بايشان سپرده بود اظهار نمودند و در

حقيقت ادم متدين امينی هستند اظها نمودند که در همان روز صبح

که اطراف مسجد را گرفته بودند آبدار وقهوه چی و صندوق دار

ظل السلطان آمد نزد سراج الملک و اظهار کرد ند که اگر صلاح بدانيد

قدر قهوه خانه و آبدار خانه و صندوقخانه را تخفيف بدهم وهرچه

مقدور است بيرون به بريم سراج الملک گفت دماغ شماها

خشک است محلی را در طهران امن تر از خانه ظل السلطان سراغ

بکنيد به بريد طولی نکشيد که توپ آوردند باز آمدند و تکليف

خواستند باز سراج الملک گفت برويد عقل پيدا کنيد گفتند

جناب مسجد که خانه خداست توپ بستند گفت بلی بخانه

خدا ميشود توب بست ولی بخانه ظل السلطان نميشود توپ

بست خلاصه طولی نکشيد که توپ بستند و آن سد بزرگی

که به نظر سراج الملک ميرسيد شکستند و ريختند در خانه و آئينهء‌که

دانه هفتصد تومان خريده بود و هر آئينه را يکی ودوتا بردن ممکن

نبود با ته تفنگ هر آئينه را چهار پنج پارچه نمودند و بردند غالی که هزار

ص ١١٠

وهزار و چهار صد تومان خريده بود که ده نفر فراش آنرا حرکت ميدادند

پارچه پارچه کردند و بردند چارها تفنگ ميزدند سرگردنهای اورا

ميشکستند و يکی دامن ميگرفت که لاله در دامن او بيفتد بدين منوال

مبل واساس البيت اورا بردند حتی درب اطاقهای وبهمين مال

ظل السلطان قناعت نکردند اموال جلال الدوله را نيز بردند

آنها که جزای عملشان بود اموال نواب هرمز ميرزا که ابداً وديناری

ظلم باحدی نکرده بود بردند و چنان آن خانه رفتند که يازده روز نواب

هرمز ميرزا و والده او لباسی که در برشان بود قادر بر تبديل نبودند

تا من آمدم بازار و پارچه خريدم و دوختند انوقت عوض شد خلاصه

کردند با ظل السلطان و جلال الدوله آنچه را که در ظرف پنجاه سال

پدر و بيست سال پسر با خلق خدا کرده بودند و سر کلمه مبارکه کل راس

ظاهر شد و حقير را گمان چنين است که مال هر نفسی بغارت

وتاراج رفت در آن روز که از کرور متجاوز بود تمام به منفعت ؟ خانه ظل

السلطان بود باری يک بعد از ظهری تا سه چهار ساعت از شب

گذشته بقدر پنجهزار نفراز سرباز وغلام وقزاق و توپ چی و تماشائی

ازآن خانه غنيمت می بردند وقبلاً؟از خانه او مغازه هائی در جلو؟

خانه او بود که از عمارت خانه بيرون انداخته بودند و بجهة

آمد وشد در مجلس آن مغازه ها خوب داير شده بود آنها را هم

بتاراج بردند چنانچه يکی از مغازه ها را جنابان مستطابان آقای نصرالله

ص ١١١

معاون‌التجاروآقای آقاميرزامحمد حسن که‌ازمردمان صحيح ووکلای منتخب کرمان بودند

دايرنموده‌بودند والبته بقدردوهزارتومان غاليچه های اسمی واجناس ديگر بودآنهارا

نيزغارت کردند بلکه خانه های جنب خانه اوهم صدمه ديدند باری مقصود ديگر

خرابی مجلس بود و گرفتاری نفوس در مسجد بعد از آنی که بقدر هفتاد تير

توپ برای مجلس و مسجد انداخته شد در مجلس خرابی بهم رسيد ولی در مسجد

خدا رحمت کند حاجی ميرزا حسينخان سپه سالار را که عجب عمارت محکمی ساخته

اندازآن هفتاد توپ تخميناًپنج گلوله بگنبد و گلدسته که خورده اندکی از

کاشی های آن ريخته باری بعد ازانی که آقا سيد عبدالله وآقا سيد محمد رفتند و

گرفتار شدند خلق در مسجد هم يااز خوف يااز عدم استعداد درب مسجد را باز کردند

و ريختند در مسجد خدا ميداند که چه مقدار تفنگ و اسباب که تدارک

جهة روز بعد ديده بودند بردند من جمله شنيده شد که هزار چهارصد تفنگ از ميان

حوض مسجد و مجلس بيرون آوردند تمام تفنگ نه تير و ده تير وچيزهای

ديگر خلاصه هر چه صاحب اسم و رسم بود که تمام را بردند باغ شاه

و آنها که اسم ورسم نداشتند خدا ميداند چه شدند خلاصه صدنفر

قزاق مامور حفظ مجلس و مسجد شدند و اسب ها را در مسجد و مجلس بستند

و خودشان بفراغت خواطر روی آذوقه تدارک ديده نشستند

آنروز بانتها رسيد وشب شد روز ٢٤ جمادی الاولی چند تير توپ انداختند

بخانه حاجی ظهير الدوله و خانه اورا هم خراب کردند و اموال اورا نيز

بغارت بردند وديگر خانهء کوبيده نشد ولی هر نفسی که با نفسی حسابی

ص ١١٢

حسابی در ميانشان بود يا مغايرت عقيده فوری اورا متهم ميکرد که در فلان

انجمن جزء اجزا بوده يا در فلان محل تفنگ در دست او بود وفلان قزاق

يا فلان سرباز رااو کشت ديگر کسی ازاو جويای نمی شد که راست ميگويد يا دروغ

تا عداوت چه اندازه بود اگر اموال او کفايت بود که همان اموال اورا

می برد و اگر بمال قناعت نبود بدون خوف و خطر اورا علی الروس مثل

گوسفند می کشت و ميرفت و احدی باو حرف نميزد وسرباز و قزاق بقدری

اموال مردم را بردند که خدا شاهد است نفوسی که در روزقبل نان

نداشتند که سد جوع خود کنند با کالسکه بباغ شاه ميرفتند باری

شد آنچه هيچ چشمی نديده بود و کردند آنچه هيچ گوشی نشنيده بود باری بقدر

دويست نفر در باغ شاه زير زنجير و دوهزار نفر در منزل هر سرباز وقراقی

اسير و دستگير بودند جناب شيخ الرئيس وآقا سيد عبدالله وآقا سيد محمد را

بحضور بردند اعلی حضرت بانها اعتنائی نکرده فرموده بودند باشند آنهارا

در چادری جدا گانه نگاه داشته و آن جمعيت ديگر را زنجير کرده ده نفر

بيست نفر که زنجير در گردن آنها بود حضور ميبردند و اعلی حضرت يکی

يکی را از نام ونسب و شغل و عمل جويا ميشدند و عودت ميدادند

و دسته ديگر را می بردند نوبت جواب و سئوال بملک المتکلمين رسيد

شاه از او پرسيده بودند که تو از فحش دادن و بد گفتن خسته نشدی

گفته بود بد کردم و توبه ميکنم شاه فرموده بود اورااز زنجير خارج کنند

نوبت بجهانگير خان مدير صور رسيد فرموده بود که تو آنچه نوشتی صدق بود

ص ١١٣

و آنچه نسبت دادی راست بود عرض کرده بود که هزار حيف که مجلس استنطاقی

نيست والا مدلل ميداشتم که خلاف ننوشتم ميفرمايند قزاقهائی

را که کشتی آنهم بحق بود عرض کرده بود که من تفنگ بر نداشتم عقب آنها بروم

آنها بقصد قتل ما بودند وآنها بمنزل ما آمدند من بقانون شريعت مطهره

دفاع کردم شاه فرموده بود مير غضب سر اورا ببرد يا ملک بعد فرموده بود که

هر دو را شقه کنند جهانگيرخان عرض کرده بود که حکايتی نيست از هر قطره خون

من يک صور اسرافيلی پيدا ميشود شاه فرموده بود که هردو را طناب بيندازند

که از خون او صور پيدا نشود هر دو راآويختند ولی بانها کردند آنچه جزای اعمال

آنها بود و خدا شاهد است که حق آنها بود که هر دونفر مرد ضحاک سيرتی بدی ؟

بودند و آنروز که روز ٢٤ بود بغير از آن دونفر ديگر بامر سلطان کسی کشته

نشد و بعد از خراب کردن خانه ظهيرالدوله اقا سيد محمد رضای ولد جناب سينا

که جنب خانه ظهيرالدوله دکان کاشی پزی داشت جمعی از قزاق ها بواسطه

ديانتی که داشتند و تعصب مذهبی اورا گرفتند که تو هم قزاق کشتهء برادر

ايشانرا هم گرفته بودند اورا را قزاقهای احباب گريزاندند وآقا سيد محمد رضا را

برده بودند با نهايت صدمه نزد سرکنگ ؟ ويکی ديگر آقا غلام حسين بناء؟را

گرفته بود ولی همان روز ٢٣ که مجلس خراب شد شاه نطقی فرموده بود

که خداوند ايشانرا جزای خير بدهد روی بيکی از اجزاء کرده فرموده بودند که ما

وقتی در تبريز بوديم بااين حضرات بهائی صحبت کرديم و ارجاء فهم ؟تفحص نموديم

اين طايفه بهائی مردمان بی آزاری بودند طهرانهم که آمديم بازتجسس نموديم آنها

ابداً

ص ١١٤

آنها ابداًبا دولت وملت ضديت ندارند و از فتنه و فساد احتراز واجتناب

دارند چنانچه آنچه در طهران راپورت بما دادند ابداًاين طايفه بهائی در هيچ

انجمنی داخل نشدند و در مجلس نرفتند و يکطبقه از آنها هستند که آنها به بها

اعتقاد ندارند و آنها ازلی هستند وآنها مردمان مفسدی هستند

ولی خيلی نيستند شما ها بتمام ادارات بسپاريد که ابداً متعرض

بهائيان نشوند و اگر کسی نسبتی بانها بدهد که جزء مفسدين بودند بانها

افترا زدند کسی گوش ندهد اين فرمايش شاه را اغلب از احبا

خبر داشتند و بعلاوه صاحب منصبان و روسای هر اداره هم

فرمايشات شاه را فهميده بودند آقا سيد محمد رضا را که بردند

نزد سرکينگ ؟ که اين تفنگ چی بوده و قزاقهم کشته و بعلاوه مذهب

او با مذهب ما ها جداست پرکينک ميگويد تو چه ميگوئی اينها که

در حق تو ميگويند راست است آقا سيد محمد رضا ميگويد يک

فقره عرضشان راست است و دو فقره کذب ميگويد کدام است

صدق ميگويد اينكه عرض كردند مذهب او باما يكي نيست صدقست

وفقره تفنگ چی بودن و قزاق کشتن کذب است چرا که

من بهائيم و تمام اين شهر هر کدام که انصاف دارند ميدانند

و شهادت ميدهند که طايفه بهائی در هيچ انجمنی داخل نشدند

و بعلاوه دست بروی احدی نميزنند تا چه رسد به قتل نفس ومنازعه

و مخاصمه ما نفسی ؟ندارند تا چه رسد بسلطان رئيس بانک روسی

ص ١١٥

در آنجا حاضر بوده ميگويد که اگر بهائيست راست ميگويد سرکينک

ميگويد که شما ميشناسيد ميگويد نه من نمی شناسم ولی مترجمی دارم

که او بهائی است و ميشناسد ميگويد او حاضر کند و جويا شوند رئيس

آقا ميرزا عزيزالله خان پسر حضرت ورقا را با تلفون ميخواهد

چون حاضر ميشود جويا ميشوند که شمااين سيد راميشناسيد ميگويند بلی

ايشان بهائيند فورا پرکينگ کالسکه می طلبد وعذر ميخواهد وادم همراه ؟

ايشان ميکند که ايشان را بمنزل برسان و سفارش ميکند که ديناری نبايد

بگيری و هم چنين استاد غلامحسين هم بعد ازاينکه معلوم نمود مرخص کرد

و در حقيقت آن فرمايشات سلطان و آن حرکت پرکينگ ؟باعث

راحت وآسايش احباءالله شد ودر اين فتنه بزرگ احدی با احباءالله

تعرض نکرد و آسوده بودند واما درباب آقا سيد عبدالله وآقاسيد محمد و

شيخ الرئيس درباب آقاسيد عبدالله خيلی صحبت شنيده شد يکی ذکر

کرد که شاه باوفرموده توبودی که شاه عبدالله بودی حال مداخل ها

که در سلطنت نمودی بده او ابا ميکند شاه طومار بدخواهی ؟ وماخوذ؟

اورا جلواو ميگذارد بقدر شش کرور بوده وبعد ميفرمايد بگو بروند

آن صندوق آهنی که در فلان محل گذارده بياورند و ميفرستند

و صندوق مياورند بعد پانزده کالسکه و درشکه از در کالسکه

خانه اورا مياورند وشاه باصرارمی ؟ من جمله کالسکه بزرگی

بود که خود آقاسيد عبدالله سوار می شد با دواسب روسی که هزار

ص ١١٦

که هزار تومان قيمت داشت و متولی باشی قم تعارف کرده بود شاه آنرا

به امير بهادر بخشيد باری آقاسيد عبدالله را با سی سواراورا تبعيد

کردند و معلوم نبود که بکجا ميبرند بعد معلوم شد که در حوالی کرمانشاه

در درقعله؟ جهالمير؟ منزل دادند والان پنجا؟ماه است که درآن قلعه ميباشد

و مستحفظ هم دارد و اما سيد محمد را اعلی حضرت چندان اطمائی ؟

نفرمودند بلکه تا اندازهء‌احترام هم نمودند واورا فرمودند برود در

درکه چندی انجا بودند و بعد مرخصی خواستند بعد از سه ماه ايشانرا

مرخص کردند و رفتند مشهد و اما شيخ الرئيس ايشانرا احضار

فرموده و ميفرمايند که تو که بنا نبود بموجب عقيده و ديانت

خودت غير از آنچه کردی مامور بودی چرا چنين کردی گفته بود خطا

کردم و وقتی هم زنجير بگردنم گذاردند گفتم اين است جزای آنکه بر خلاف

امر مولای خود رفتار ميکند و بعد قصيده ساخته بودند ميخوانند

که اين خود شعر از آن قصيده است بر گردن يک سلسله

منت منه ای شاه از گردنم از لطف تو اين سلسله بردار

اعلی حضرت پنجاه تومان وجه باو مرحمت ميفرمايند و ايشانرا

مرخص نمودند ولی آنهائی که در زنجير بودند هر روز مجلس استنطاقی

در همان اردو بر پا بود و آنهارا استنطاق می کردند پاره بعداز

استنطاق مرخص شدند وپاره يا از زجر يا از جهت ديگر مردند مثل

قاضی نامی بود که جزو اجرای عدليه بود ونسبت ازلی بودنهم باو ميدادند

ص ١١٧

زير زنجير مرد وازاين قبيل هم خيلی مردند و بعد ازآنکه هوا سرد شد دراردو

آنهارا نگه داری ممکن نبود جمعی رافرستادند درانبارشاهی وآنچه به حکم عدليه

در حبس بود مرخص کردند مثل ؟ مقتدر نظام وصنيع حضرت وآن سيد معروف که همراه

آنها بکلات برده بودند آنهارا احضار فرمودند وبانها با تجملات فوق العاده

وارد شده بحضور رفتند مورد الطاف لانهايه گشتند و نشان و افتخار

جديد بانها مرحمت شد و هر کدام در طهران دارای رياست ؟بزرگی شدند

واعلی حضرت بصرف اراده بهر مملکتی حاکمی معين فرمودند و صدارت را

بمشيرالسلطنه دادند وسپه سالاری را بامير بهادر و نظم شهر را به پورکينگ ؟

و اعلان کردند که زياد ترازپنج نفر نبايد در يک مجلس دور هم به نشينند اگر

چه در مسجد باشد يا در مجلس روضه باشد ومدتی بدين منوال گذشت بعد ديگر

متعرض نشدند و مردم تمام انتظار وعده اعلی حضرت را داشتند که بعد

از خراب بودن مجلس شاه دستخطی فرمودند که مااز برای گرفتن چند نفر

مفسد و اطاعت نکرد مجلسيان اين تدارک ها را ديديم ولی

رعيت مطمئن باشند که مشروطه است دولت ايران ؟ ودر تعداد

کنستيسون ؟ محسوب و با بعد از سه ماه مجلس صحيح بملت ميدهيم که آسوده

باشند و وعده سه ماه شاه ٢٣ شعبان بود اعلی حضرت مجدداًدر شهر

شعبان که هنوز ٢٣ نشده بود دستخطی فرمودند که جناب صدر اعظم

اطلاع بدهيد که منتخبين مجلس بايد در ١٩ شهر شوال در طهران حاضر باشند

که ما روز نوزده ١٩ هم بايد مجلس منعقد شود منتخبين حاضر باشند باز مردم

ص ١١٨

مردم يعنی ملت انتظار نوزدهم را داشتند که قبل از نوزدهم يک مجلس

مفصلی علاءالسطنه که وزير دول خارجه بود حسب الامر فراهم آوردند

و جميع سفراءرا دعوت نمودند و درآن مجلس ارائه دادند يازده تلگرافات

و پاره عريضه جات وپاره کتابچه های ممهور که جميعاًدال بران بود که ما

مشروطه نميخواهيم و طالب استبداديم وآقاشيخ فضل الله عريضه بسلطان کرده

بود که قريب هزار نفس در خانه اين خادم شريعت متحصند وعرض اينها اين

است که باعلی حضرت دستخط نفرمايند که ما ديگر برعيت مشروطه نميدهيم و مجلس

منعقد نخواهد شد ماازاين جا بيرون نميرويم ازاين قبيل ؟نوشتجات به نظر سفراء

ميرسانند که‌ازآنجائی که سفير روس و سفير انگريز توسط آن معاهده که باهم بسته

اند و بزعم خود ايران را برادر وار قسمت کرده اند و غافل ازاين هستند که

ايران غيراز خاک چين يا هندوستان وآب را بقصد لائين؟ وحل

الوده ميکنند که ماهی مقصود بدست آيد نطقی که موجب ميل سلطان باشد

از سفير روس ميشود سفيرانگليس بر خلاف رای او رای ميدهد پاره سفرای

بی غرض ميگويند که اينها صحيح نيست خلاصه آن مجلس که نه فايده بحال

ملت بخشيد و نه بحال دولت آن دو سفيرپرتزويرهم تخم نفاقی کاشتند

ومجلس بهم خورد صبحی ؟ تمام سفارت خانه ها پاکتی يافتند وباز کردند ديدند

نوشته که برشما پوشيده نماند که تمام اين نوشته ها ماازاصل کذب است

وپارهء هم از خوف نوشته اند واگر برای آين قول دليل ميخواهيد

از سفارت تا منزل شيخ فضل الله مسافتی نيست يک نفر آدم امينی را

ص ١١٩

بفرستيد در منزل شيخ فضل الله به بينيد که علاوه‌ازآنکه هزار نفر نيستند ده

نفر هم نيستند واين نوشته ها تمام جعلی ميباشد و حال بشما ميگوئيم که اگرشرف

خودنان را دوست داريد تقويت استبداد نکنيد که وقتی ما درايران

حريف نشويم که حقوق ملت تصاحب کنيم و دستخط مظفرالدين شاه

رضوان پناه را اجرا داريم در پارلمنت های بزرگ متظلم ميشويم وبسی ميشود

که از دست شما سفرا هم شکايت نمائيم و شرف شماهم از ميان برود

اين پاکت ها را که خواندند دقت نمودند ثمر آن پاکت ها اين شد که

هيئت اجتماعيه حضور شاه رای دادند که اين شب نامه کار حاجی

سيد يحيی پسر حاجی ميرزا هادی دولت آبادی است او هم ديد که کار سخت ميشود

خيال در رفتن داشتند که مامور از دولت سر او گذاردند

که از خاک ايران خارشان کردند و بقدر ده روز طول نکشيد

که پدر آنها هم مرد و آرزوی رياست وصانت را بگور

برد خلاصه سفرا بهمان نحو که عرض شد تمام در فکر پيشرفت

مقاصد ؟ خودشان بودند وهر چه عبث رسيدن بمقاصد

حود ميدانستند بهمان نحو حرکت مينمودند گاه ميگفتند حق

ملت است و گاه بدولت ميگفتند که بعد از انی که ملت مشروطه

نخواهد نميشود جبراًو قهراً بانها مجلس داد وطالب مشروطه

کرد باری نه ملت را آسوده ميکردند ونه دولت را وهر دو

را بهيچ پوچ سرگردان معطل ميگذارند طولی نکشيد يکماه

ص ١٢٠

يکماه طول نکشيد بلکه بيست روز شده يا نشده سه نفر از سفرا

از سه سلطان انگليس و روس و عثمانی در يک روز احضارشدند

به تعجيل ولی باعث معلوم نشد پارهء را اعتقاد اين بود

که آن نفوس که تبعيد شدند مثل ناصر الملک و علاء

الدوله و نقی زاده و امثال آنها در مجلس بزرگ مدعی آنها

شدند ولی تا بحال صدق وکذب معلوم نيست همين قدر معلوم

هست که خيلی بعجله حرکت نمودند واما اعلی حضرت يوم

٢٤ شهر شوال چهار صد رقعه رسمانه از رئيس التجار به تجار

رسيد که عصر روز ٢٤ بجهة مطلبی اعلی حضرت شما را احضار

فرمودند خلق زياديهم بحضور ميروند و سلطان نطق های

خيلی شفقت آميز ميفرمايند واظهار ملاطفات ؟زياد از

حد ميفرمايد در بين فرمايشات اعلی حضرت صنيع الممالک

که حاجی ميرزا علی نقی زرگر باشد عرض ميکند قربانت شوم عرض

تجار بخاک پای مبارک اين است که ما مشروطه نميخواهيم و اسم

مجلس نميبريم و استبداد ميخواهيم که خداوند مستبد است و تمام

مرسلين از نزد او مستبد بودند شاه ازاين سخنان او سکوت

ميفرمايد نطق او نيفتاده؟ که يکی از تجار ميگويد صنيع الممالک

آنچه تو عرض نمودی اعتقاد قلبی خودت ميباشد مردم خودشان

زبان دارند و عرض ميکند فوراً اعلی حضرت مطاب را

ص ١٢١

تغيير ميدهد و تجار را مرخص ميفرمايند ولی خلق خيلی بصنيع الممالک بد

ميگفتند و صحبت های زشت در حق او ميداشتند ومحتمل هست

که اخرالامر جزای اعمال و ثمرات عقايد او بقتل ؟ گردد

ولی در آن شب شيخ فضل الله دستخطی از شاه می گيرد که مضمون آن

دستخط اين است ؟ جناب حجج اسلام حفظة؟الله ؟ عزم ما همه وقت

تقويت اسلام و حمايت شريعت بوده وهست حال که مکشوف داشته

ايد که تاسيس مجلس با قواعد اسلاميه منافی است و حکم بر حرمت ؟؟

نموده ايد در اين صورت ما هم از اين خيال منصرف ديگر عنوان

چنين مجلسی نخواهد شد ليکن از توجهات امام زمان؟عجل الله فرجه درنشر ؟

عدالت و معدلت دستور العمل لازم داده و ميدهم

آن جنابانهم تمام طبقات را از اين عزم ؟ بنشر عدالت و رعايت

حقوق رعيت واصلاح مفاسد بقانون دين مبين اسلام و حضرت

خاتم النبيين واله ؟ صلوات الله عليهم اجمعين ؟ آگاه نمائيد

محمد علی شاه قاجار و اين دستخط مذکور شد که طبعهم نمودند و بديوارها هم

چسبانيدند ولی حقير هرچه جويا شدم نديدم وپاره مذکور نمودند که چسبانيدند

ولی فوری کندند و ضبط شد خلاصه امروز که غره شهر ذی قعده؟هزار و سيصد و

وبيست شش است نه مجلسی برپاست که ملت خشنود باشد و نه

دولت استقلال و استقراری دارد که امنيت حاصل باشد هر ساعتی يک

صدائي و هر دقيقه از گوشهء ندائي بلند است چنانچه امروز دو روز است

ص ١٢٢

دو روز است که شهرت تامی دارد که رعيت جالش ؟ خيال خود سری

داشتند آقابالا خان که سردار افخم لقب دارد و حاکم رشت بوده سوار

وسرباز و توپی همراه برداشته و بعزم تنبيه و سياست آنها رفته در اول

جنگل مردمان وحشی جنگلی ريختند يسر او و توپ ها را که گرفتند

سهل است ميگويند شکستند و سربازو غلام وتوپ چی که همراه او بوده

تمام را ميان جنگل تمام کردند و خود سردار و معدودی فرار کرده در

انزلی ديده بودند ايشانرا اين خبر شنيده شد خبر ديگر ميگويند در يوم

٢٣ شوال تفنگ وفشنگ فراوانی که دولت طلبيده بودند از

خارجه وارد انزلی شده و ملت گمرک را آتش زدند و تمام آنها را

از ميان بردند ايضاً؟باز شنيده؟ شد که در تبريز بامير بهادر تلگراف کردند

که سه اردو در تبريز تشکيل نمودند و از تبريز بيرون چادر زدند

ولی قصد و نيت آنها معلوم نيست خبر ديگر شهرت دارد که

که جناب مستطاب آقا ملا قربان علی زنجانی که مطاعيت تام تمام

بر خلق دارد و آنچه شنيده ميشود امر اورا فرض الاطاعه و نفس اورا

مفترض الطاعه می شمرند چنانچه در همين ايام يعنی ده ماه قبل جناب

اجل آقا باقر ملقب به سعد السطنه که حاکم زنجان بود و بسيار

بسيار مرد عاقل باعزم باسياستی بود چنانچه در زمان ناصرالدين شاه

کارهای بزرگ بزرگ باو رجوع ميشد و انجام ميداد خلاصه

در کفايت و درايت دوم شخص ايران بود گويا غله قدری

ص ١٢٣

تغيری پيدا ميکند ومردم می خريدند و بيرون می بردند سعدالسلطنه قدغن

ميکند که کسی از زنجان غله خارج نکند شخصی مخالفت کرده چند

شترگندم بيرون برده بوده سعد الدوله مطلع ميشود سواری ميفرستد که

آنهارا عودت دهند سوارها که گندم را عودت ميدهند ميبرند

مقر حکومت صاحب گندم مرد مفسد سورستی؟ بوده ميرود نزد

جناب آخوند که حکومت چندين شتر گندم بجبر تصرف و تصاحب

کرده‌ازاو جويا شويد که چراآخوند ديگر جويا نمی شود که اين گندم کجا

بوده و چه شده بيکی می‌گويند که برو نزد حکومت وبگو خلاف

شريعت رفتار نکن آن مرد مفسد بيرون آمده شهرت ميدهد

که آخوند فرمودند که اين حکومت بدرد نميخورد و خلاف شريعت

حرکت ميکند بگوئيد الان برود خلق لجاره بی شعور ريختند

سر سعدالسلطنه و اموال اورا غارت کردند و چند زخم باو

زدند که بعداز ورود طهران بهمان صدمه مرحوم شد و احدی را

اين جرئت نبود نه مجلسيان ونه دولتيان که از آخوند به پرسند

که تو چرا چنين حرکتی کردی باری مراد اقتدارآخوند بود شنيده

شد که آخوند تلگرافی بشاه نموده که ما انتظار کشيديم که شما

اصلاح مفاصد را بنمائيد که نکرديد و بعلاوه چندين هزار خون

مسلمين هم ريخته شده‌ازاين به بعد دانسته باشيد که قشونی که شما به

تبريز ميفرستيد نميگذاريم به تبريز برود وماليات زنجانهم بطهران

ص ١٢٤

بطهران نخواهد آمد اين خبر هم هست وليکن چون حقيقت در خلق خيلی

ناياب است صدقهم مثل آن ناياب شده باندازهء‌که آنچه چشم نه

بيند اعتماد نشايد چنانچه بعدازواقعه خرابی مجلس وتوپ بستن برمسجد

و گرفتار شدن ملک المتکلمين و کشته شدن آقا سيد جمال پيدا نشد؟

پارهء گفتند در جمعيت کشته شده پارهء‌گفتند در سفارت شخصی

است از دولتيان استماع شد که در همدان اورا گرفته اند با ريش

تراشيده ولباس سربازی پوشيده و تلگراف بدولت نمودند وجواب

باو دادند اورا بکشيد و کشتند پارهء‌گفتند بواسطه ارتباط عقيدهء‌که

که ميان مظفرالملک حاکم همدان وآقا سيد جمال اوآقاسيد

جمال را نکشته وفرستاده به بروجرد ودربروجرداورا کشتند حال از خط

يکی از اجزای جلال الدوله شنيده شد که يکی از همراهان جلال الدوله

خطی نوشته واو نوشته که آقاسيد جمال در خيابان پاريس قدم ميزند

ميشود که اينهم مثل آن خبر ها باشد در اين صورت جز بمشهودات

اعتمادی نشايد ودراوراق ثبت نمودن نبايد چرا که بعد از اينها

اسباب اختلاف و مورث حرفهای گزاف ميشود چيزی که محل

حرف نيست اثر کلمه الله ميباشد که در قرآن خاتم پيغمبران ميفرمايد

کل؟يوم هوفی شان؟ ودر مقام ديگر ميفرمايد يوم تبدل الارض بغيرالارض

اثر اينها در هر آن ديده ميشود چنانچه آقا سيد علی آقای يزدی که در

سال قبل مجلس را تحقير واهل مجلس راتکفير می نمودند ودر حقيقت خيلی

ص ١٢٥

نقاضت با مجلسيان نمود و خيلی هم صدمه باو رسيد گرچه ازطرف دولت

فايده ها برد و برده بود ايستادگی ها کرد حتی بالای منبر در مدرسه مروی؟

کتاب اقدس را خواند و گفت حضرات به بينيد اين از تاسيسات حضرات؟

بهائيست اين هم کتاب آنست وقتی با شما ميگوئيم اجزای اين مجلس تمام

بابيند قبول نمی کنيد بالله اگر غيرت در وجودتان بود علی الرغم اينطايفه

هم بايست مجلس را بهم بزنيد با همه اين تفاصيل چنين شخصی در١٢ شهر شوال مردم را

بخانه خود دعوت کرد و منبر رفت و تعريف از مشروطه ومذمت زياد

از استبداد نمود باندزهء دولت مامور فرستاد چادر اورا خوابانيدند

پارهء گفتند اورا بکلات بردند پارهء گفتند حضرت عبدالعظيم

رفته پارهء را اعتقاد اين است که اينهم از پولتيک دولتی بوده که چادر

اورا بخوابانند که اسباب خوف وهم ديگران گردد و آخوندی ديگر

جرئت اينگونه سخنان نکند و در فقره فوت مرحوم حاجی ميرزا حسين

حاجی خليل عقبه پيدا نکند و باصطلاح وجود اورا گربه درب حجله

کرده اند و در حقيقت همين قسم هم شد زيرا که مردم خيلی حرف ميزدند و

وشهرت چنين داشت صد راوندی ؟ سيداکبر شاه باعث شدند

وايشانرا مسموم کرده‌اند خلاصه فقره‌اين آقا سيد علی آقااز دوجهت اسباب

عبرت شده يکی اينکه اثر کلمة‌الله چه کرد که چنين بدگوئی چه شد که مداح

شد و دوم چه شد که ابداً حال او معلوم نشد که کجا رفت و چه شد

که ابداً صدائی از جائی بلند نشد وهرچه مقصر تبعيد می کردند معلوم

ص ١٢٦

معلوم ميشد واين شخص در هيچ نقطهء ديده نشده خلاصه چون مقصود

اطلاع دادن بنوع بوده که دراين دوسال چه واقع شد واثر کلمة‌الله چه

قسم ظاهر شد مقدمهء در تبريز رخ داد که آنهم خالی از تعجب

نيست بلکه جای هزار هزار تعجب است آنچه مسموع شده عرض ميشود

تفصيل واقعه تبريز وقتل ها که اتفاق افتاده اين است

که بعد از انی که رحيم خان جليانی؟ بواسطه حرکات قبيحه پسرانش

وآن قتلها که اتفاق افتاد و پدر را بجرم پسر ها به حقيقت يابرای

سکوت خلق اودستان ؟بود بعد از آن که چندی گذشت وديد که

مجلس بهم نخورد و هرچه ميخواهند ميکند لابد شد وبه مجلس تظلم کرد

واورا آوردند در مجلس و قسم خورد و تعهد کرد که برود تبريز وباان

دومحله که بامجلس مخالفت دارند آنهارا تحديد کند ويابا مجلس

يکدل ويک جهته کند ويا تمام را قلع وقمع کند با اين تعهدات

روانه شد و در مجلسهم به تبريز نوشتند که رحيم خان باذن واجازه

مجلس به تبريز آمده ومامور خدمتی ميباشد اگر اورا لازم شد بابت جيره

و عليق و مواجب سوارهای جمعی او باوبدهيد واو روانه شد و رفت

مدتی که اسم‌او هيچ مذکورنبود واوهم نه‌اعانتی بمجلس نمود ونه اهانت علنی

باانکه فهميد که بساط مجلس بهم خورد فوراًميرود دريکی از

محل جرو تبريز و نوشته مجلس را ارائه ميدهد و از حکومت شش هزار

وجه می کيرد و قبض ميدهد وروانه تبريز ميشود اهل تبريز بواسطه نوشته

ص ١٢٧

مجلس اورااحترام زيادی ميکنند حتی گوسفند ها در راه‌او ميکشند واورا در

عمارت حکومتی وارد ميکنند و چنين تصور ميکنند که اين حامی مجلس

و حافظ ملت ميباشد ازفقره طهرانهم مطلع نبودند زيرا که وقتی که فقره خرابی

مجلس در طهران فراهم شد فوراً سيم های تمام تلگرافات را قطع کردند چنانچه

انگليس ها مدعی شدند که بيست و چهار ساعت ٢٣ سيم ما قطع بوده و ساعتی هزار

تومان ؟بايد دولت بدهد و مذکور شد که سيزده هزار تومان توان از شاه گرفتند

باری در تبريز ديدند که از طهران هيچ خبری نميرسد تلگراف کردند که چه خبراست

جواب نيامد يک روز صبر کردند باز جوابی نرسيد رفته بودند در تلگرافخانه

وتلگراف چی را گرفته و اذيت کرده بودند که تورا می کشيم تلگرافچی قسم ها

ياد ميکند که من خبری ندارم و سيم پاره است خلاصه ازتبريز تلگراف به ببئی ؟

ميکند باسم خارجه که بعليه ميرفت و از عليه به پورتسعيد و به ببئی ؟بعد از سه

روز از ببئی جواب به تبريز ميگويند که مجلس بهم خورده و سيم ها پاره است چون

اهل تبريز اين خبر را می شنوند هيجانی در آنها پيدا ميشود رحيم خانی وقت يافته

ميگويد هرکس با يراق حرکت کند خانه اورا می کوبم مخلوق ترسيد يراقها را

زمين ميگذارند باز رحيم خان جار ميزند که بايد يراقهارا بياورند

در مقر حکومت بسپارند و هرکدام که نياورند خانه آنها را خراب ميکنم

مردم بيچاره يراقهای خود را می برند و تسليم ميشوند روز بعد سوارهای او ميريزند

ويک محله از گلات؟ تبريز را بکلی تاراج ميکند وبود ونبود

آن محله را می ربايند؟ حضرات تعجب کرده ميگويند اين رحيم خان

ص ١٢٨

رحيم خان آيا چه خيال اولاًکه مدعی حمايت مشروطه بود برای چه اسلحه ماهارا

گرفت ثانی ديگر دست تعدی برای چه بمحله دراز کرد واز قراری که ذکر

کردند گويا بی ناموسی هم از سوارهای او سرزده بوده و وقتی که مردم اسلحه می

بردند وتسليم ميکردند ستارخان نامی که يکی از سرزنده های تبريز بود وبا رحيم

خان هم حتمی ؟داشته او نميرود و اسلحه خود را تسليم نميکند از قراری که

ذکر کردند هيجده نفرهم از اقوام و اقارب يا رفيق او با اوهم راه بودند

که از رحيم خان مطمئن نبودند و در يک محلی مستوربودند تا به بينند

خاتمه کار بکجا ميکشد وباو خبر ميدهند که امروز رحيم خان يک

محله از محلات تبريز را چاپيد و دست بی عصمتی هم دراز

کرده ستارخان ميگويد نه نشينيد تا با تمام محلات همين قسم معامله

کند جمعی ميايند نزد ستارخان که ماهم فهميديم که اين مرد خيال

اصلاح در سرش نيست وبايد نزد ؟ستار خان فردا؟ روزباز رحيم

خان يک محله ديگررا ميچاپد ويک زنی که النگوی طلائی

دستش بوده دست اورا بجهة آن دوسه مثقال طلا قطع کرده

بودند يک واعظی در مسجد بزرگی منبر ميرود و خلق زيادی در آن

مسجد جمع ميشوند و آن واعظ بالای منبر حرف های خيلی سخت

وسخنان زياد خشن ميگويد و اخرالامر بنای فحاشی ميگذارد که ای

بی غيرت مردم ای بی تعصب مردم تا کی تا چند يکی ميگويد که مراد را

را ذکر؟ کند آن زن دست بريده را به پله منبر بالامی برد و ميگويد

ص ١٢٩

حضرات ايااين عورت شما نيست ويا اين عصمت شما نيست آيااين خواهر شما نيست

ايااين مادر شما نيست ايااين گوينده لااله‌الاالله نيست ای بی غيرتان تا کی

ای بی ناموسان تا چند آسوده نشسته ايد ديروز ديديد امروز را هم ديد يقين

فردا هم مثل امروز است ازقراريکه ذکر ميکنند آن ستارخان

اجزای ؟با اين واعظ داشته خبر باوميرسد اوهم با آن با آن هيجده نفر ياران

خود بمسجد حاضر ميشود و قدری از موعظه و نطق واعظ را می شنود و می بيند

که آن واعظ و جالسين مجلس گريه ميکنند گريه های صدادار ستارخان

صدا بلند ميكند كه جناب آقا اين گريه كه مارا از دست ظالم نجات

نميدهد آنچه چاره اين ظلم را ميکند بفرمائيد تا آنکار را بکنيم واعظ

ميگويد کشتن رحيم خان واتباع اورا ستارخان ميگويد حضرات

تمام شاهد باشيد که من خودرا قربان نوع خود ميکنم و خدايا توشاهد باش

که تا خون در عروق من حرکت ميکند در دفع ظالمين که نه در بين ما ونه

از خيال ما ونه ازجان ما دريغ ندارند يعنی اجتناب نميکنند ساکت به نشينيم

واگر نشستم از دين تو وآئين پيغبر تو خارج باشم و از مسجد بيرون ميايد

که خلقهم از عقب او روانه می شوند روبانها ميکند و ميگويد حضرات

شماها هر کدام مثل من ازجان خود گذشتيد بيائيد والابر گرديد که باز

غلغله در خلق می افتد و ميگويند کدام بی غيرت ديوسی زنده گانی در

دنيا را بااين بی ناموسی طالب است و روبه رحيم خان يعنی آن عمارت

ديوانی که رحيم خان مسکن داشت ميروند رحيم خان غافل از واقعه

ص ١٣٠

از واقعه که اقلاًدرب عمارت را بسته باشد و يااتباع خود را مستعد

داشته باشد می بيند که عمارت پرشد از مردمانی که جز بکشتن آنها

بهيچ چيز قناعت نميکند خود باسبی رسانيده زين کرده يا نکرده تفنگ

خود را برداشته و فرار ميکند اتباع او چند تير مياندازند و چند نفری

ميکشند ملاحظه ميکنند که اگر هزار نفر را بکشند باز کشته ميشوند روبفرار

ميگذارند وپسر رحيم خان هم در آن روز کشته ميشود و چنان فرار کرده بودند

که آنچه در آن دو روز ازان دومحله غارت کرده بودند ميتوان گفت که صد

تومان آن از ميان نرفته بود وآن دوسه هزار تفنگ و ششلول که

که خلق محله آن باو داده بودند تمام موجود بود صاحبانش دومرتبه صاحب

شدند و تا غروب در آن عمارت هنگامه گرم بود شب ستارخان

اخبار کرد اهل آن دو محله را که بيايند اسباب خود را به برند آمدند و

تمام و کمال مال خود را بردند وآن شب کذشت فردا روز

تمام توپ خانه و کورخانه و ذخيره که در تبريز بود از قبل تصرف کرده

بودند ولی نه بطريق بظلم و نسق آن روز رسيده گی کرده ثبت وسياهه

کرد شب را خبر کرد که تمام مردم در مسجد بزرگی که در محله ارمنی ها بود

جمع شدند ذکر کرد کرده بود که حضرات ما دست بکار بزرگی زديم ودولت

را با خود طرف کرديم ولی خدا ميداند قصد آدم کشتن نبود خداوند

جزای رحيم خان را بدهد که باعث شد ولی حال فکر بکنيد عاقبت کاررا

ملاحظه کنيد هر کدام که تا آخر کار همراه نيستيد از امروز کنار بايستيد وهر

ص ١٣١

کدام ندامت از عمل يوم گذشته نداريد بايد در محله خود منافق

نداشته باشيد رجالاًونساء يامتحد ومتفق باشيد ياآنها رااز خود

دور کنيد و تمام يکدل و يک جان و يک رای باشيد و بدانيد

که ما با دولت ياغی نيستيم فقط مااز دولت مشروطيت را ميخواهيم

وبس ولی مشروطيت صحيح حال امشب جميعاً برويد در محله های خود

وهر چند خانه را بيکی بسپاريد رسيدگی شود اگر تمام يکدل شدند

فردا شب در حضور تمام بايد تماماًمستحضر شوند وانتخاب وکلا بشود و

مامجلس لازم داريم ومجلس صحيح بايد داشته باشيم چه مجلسی که وکلای منتخب آن

از تمام خلق منتخب باشند که يک نفر نتواند بگويد من از اين وکيل خبر ندارم

و آنشب بدين تفصيل گذشت و فردارا در محله ها مشغول تحبيب قلوب

شده و بطريق صحبت تعين وکلا نمودند و شب را جمع شدند و تمام

کيفيات روز را درملاء نمودند ومعلومشد که پانزده محله تبريز تمام يکدل ويک

رای هستند ولی دو محله که محله سرخاب و محله دوخی باشد آن دو محله حاضر نشد

و بر ملاء گفته بودند که ما مشروطه نمی خواهيم و انتخاب وکيل هم نميکنيم

وبعلاوه خيلی هم بد گفته بودند باری مجلس و انجمن دوستان پانزده محله سی باشد

و هر روزی برای انجمن و شورآنها مشغول نظم کارها بودند چون حکومت

بافرمانفرما بود و خود او در تبريز نبود وبه حکم مجلس سرحداروسيه رفته

رفته بود ولی نايب الحکومه داشت نايب الحکومه اوبا آن دو محله

دست يکی شده بود وبنای فتنه و فساد گذاردند گاهی آنها از اينها را

ص ١٣٢

اينهارا ميکشتند و گاه اينها آنهارا ولی بی صدا ستارخان بحکومت

پيغام داد که انجمن چنين رای دادند که ياشما قبول کنيد که مجری انجمن باشيد

و از همراهی با آن دومحله منصرف شويد يا از تبريز برويد نايب الحکومه

جواب سخت داده بود که انجمن چيست و اهل انجمن کيست خبر از توپ

شرپنل محمد علی شاه نداريد که با پارلمنت طهران چه کرد خيال کردند

منهم رحيم خانم خير نميروم واجرای انجمن هم نميکنم ميانه بکدورت کشيد

و بنای زد و خورد شد و سوار و سرباز دولت بامر حکومت و همراهی

و تقويت آن دومحله ريخته شد در تبريز و بنای کشتن و گرفتن شد اگر

چه اهل آن دومحله از قرار تقرير آنهائی که ديدند ذکرمی کردند که آن

دو محله از تمام محلات طهران يکی يکی سر بود زيرا که هم زيادتر ومامور شد

و صاحب عمارات عالی بوده و هم مردمان آن دو محله متمول تر بودند

خلاصه قريب يکماه متجاوز با هم زد و خورد ها کردند و رئيس آن دو محله يکی

حاجی ميرزا حسن آقابود که هم متمول بود بقول ؟ زياد و هم رياست شرعی داشت

ودر زمان مرحوم مظفرالدين شاه که گفتگوی مشروطيت شد او با مجلس تبريز مخالفت

نموده بود و مجلس حکم تبعيد اورا کردند وديد مجلس اقتدار دارد و نسلی ؟

ميشود که اورا بکشند از تبريز آمد به طهران با تجمل زياد که بقدر صدنفر سوار

همراه او بود که حافظ او بودند و در طهران با حاجی خمامی که اوهم از

تبعيد شده گان مجلس رشت بود همدست شدند و همداستان

ومدتها در طهران بود و کراراًگفته بود که هر کس اين نقی زاده که ذکر او شد

ص ١٣٣

که از وکلای تبريز بود واول نطاق مجلس بود واگر هم دخلی کرد شهدالله

درهيچ موقعی خلاف باملت ننمود وهمين حاجی ميرزا حسن آقا گفته بود که اگر

يکی نقی زاده را بکشد من بيست هزار تومان باو ميدهم و ديد در طهران

نميتواند بر مجلس دست بيابد رفت بقم و هرچه خواست که در قم

معاون ومدد کاری پيدا کند نشد واز همان قم رفت به تبريز

ولی جرئت ورود در خانه خود نداشت تا آنکه مجلس را بهم زدند

اوهم وقت را غنيمت شمرده و عداوت قبلی چندين مدت را

با مشروطه بروز داد و در کشاکش ستارخان هرچه ادم از طرف

ملت کشته می شد او حکم می کرد آنها را نفت زده آتش ميزدند و بر

خلاف حرکات او هرچه از طرف آنها کشته می شد ستار خان

آنهارا غسل ميداد و کفن کرده دفن مينمود خلاصه کار بجائی رسيد که

سوارهای حکومتی و آن دو محله ميريختند در اين پانزده محله و جمعی را ميکشتند

و ميرفتند خلاصه بقدر شش هفت هزار نفس از طرفين کشته شدند در

اين بين فرمانفرما با اردوی همراه خود وارد تبريز شد باعث قوت آنها

ولی همت؟ملت تبريز زيادتی کرد و فرمانفرمارا بااتباع ازتبريز بيرون

کردند و ميان خود و خدا فرمانفرما ديد که غالب آمدن بر دويست

هزار نفس از خود کذشته و باندازه متحدند که زنها با چوب و سنگ

دعوا ميکنند حتی پارهء‌از کشته هارا که در غسال خانه برده بودند

ص ١٣٤

بودند معلوم شده بود زن بودند و لباس مرد پوشيده بودند فرمانفرما

چندان بد نفسی نکرده از تبريز بيرون آمده بود که از طهران به

سپه دار که نصرالسلطنه بود و تازه از دعوای ترکمان استراباد برگشته

بود حکم شد برود تبريز و بعين الدوله که در فريمان خراسان بود

تلگراف شد که برود باسم حکومت تبريز او حرکت کرد و سپه

دار هم حرکت کرد با دوازده اراده توپ وشش فوج سرباز وغلام

وتوپ چی وقزاق از طهران همراه ايشان حرکت کردند و هم چنين

اقبال السلطنه ازماکو بادوهزارسوار حرکت نمود و همچنين دوفوج سرباز

از همدان حرکت نمود خلاصه عين الدوله که بحوالی تبريز رسيدند ديدند

که فرمانفرما در چند فرسنگی تبريز اردوئی دارند و بعين لدوله هم معلوم

شد که راه نميدهند که وارد تبريز شوند خلاصه سپه دار هم رسيد سربازهای

همدانی هم رسيدند اقبال السلطنه هم رسيد و چند مرتبه طرفين روبرو

شده زد و خوردی نمودند و قشون دولتی فائق نيامدند اقبال السلطنه

و پاره از روسای اردو بشاه تلگراف کردند رياست اردو را به

عين الدوله مرحمت فرموديد وعين الدوله بمدارا ميگذراند و حکم

يورش نميدهد بهم چنين حاجی ميرزا حسن آقا هم ميرود دراردو اورا راه نمائی

ها ميکند عين الدوله باو ميفرمايد که شما اهل نرميد واهل رزم

نيستيد ميگويند اين حال ماست وما بهتر از شما ميدانيم خلاصه از

نيمه رجب الی چهاردهم ١٤ رمضان که دوماه متوالی باشد هيچ دعوای بزرگ

ص ١٣٥

نکرده بودند در هر دعوا قشون عقب نشسته بودند و غلبه با تبريزيان شده

بود و دعوای آخرين که در چهاردهم رمضان اتفاق افتاده بود

دو سنگر از حضرات تبريزی ميگيرند و تلگراف بشاه کردند که باقبال

اعليحضرت دو سنگر آنها را گرفتيم و شاه يک طاقه شال به تلگراف

چی خلعت مرحمت فرموده بود حضرات که در دو سنگر ساکن ميشوند و

وبخيال خود مستريح ميشوند ناگاه دو سنگر آتش ميزنند که کمتر نفسی جان

سلامت بدر ميبرند که تماماًتلف ميشوند و آنوقت تبريزيان يک

يورش کاملی بانها ميبرند و در آن يورش يک فوج همدانی را يکجا

دستگير می کنند و سيصد قزاق بوده سی دو نفر زنده فرار می کنند و چهار

صد سوار بختياري بوده چهارده نفر زنده فرار ميكنند خلاصه شش

فرسنگ آنهارا تعاقب ميکنند و در مراجعت هرچه دستگير

شده بودند تمام را ستارخان ميگويد يراق آنها را می گيرند وتمام

را سريکتومان خرجی ميدهد و مرخص ميکند و ميگويد در رفتن وماندن

مختاريد آنهابر می گردند فرمانفرما و سپه دار هردو استعفا داده روانه

طهران ميشوند هرچه تلگراف بانها ميشود که توقف کنيد مدد ميرسد

سپه دار جواب ميدهد که فايده ندارد شاه تغير ميفرمايد و

تمام افتخارات نصرالسلطنه را ميگيرند فرمانفرما عرض ميکند

که من شرفياب ميشوم وپاره عرايض حضوری دارم ميکنم وبعد باطاعت

امر مبارک حاضرم نصرالسلطنه که سپه دارباشد تا قزوين ميايد واز

ص ١٣٦

و از قزوين خوف از سطوت شهرياری کرده رفت به تنکابون که

که وطن او بود و فرمانفرما وارد طهران شد و بحضور مشرف شده عرض

ميکند که تصدقت شوم فائق آمدن ماها به تبريز از جمله محالات

و ممکنات ؟ است چرا که استعدادی بهم زدند که بعقل احدی

نميرسد وتدارکاتی ديدند که از قوه تصور خارج است اقلاًچهل

دو سنگر دارند که مهندس ومدرس سپاهی آلمان بهتر از اين سنگر

نخواهد ساخت اول جانی خانی پراز کاه وخاک جلو گذاردند

وبعد چليک های نفت را آب کرده عقب آنها گذاردند

چنانچه در ظرف دوازده ساعت چهار هزار توپ از دوطرف

انداخته شد واز توپ های ما يکنفر را نکشت و از توپهای آنها

هر گلولهء ولوله در اردوی ما انداخت توپ ما باب ميخورد و توپ

آنها بجان مردمان تفنگ ما ها سه چهارتير که ميانداخت چنان

داغ می شد که گلوله پنجم آنها سی قدم نميرفت و تفنگ آنها ابداً

داغ نميشود از آلمان تفنگ اوردند که يک لوله آن پراز

آب است و يک لول گلوله ميزند ما در اردو صد دينار

وجه نداشتيم و آنها پيوسته باربار ليره ميايد از تمام اينها گذشته

ما دراردو ده نفراگر بوديم ده جور رای ميداديم وآنها سی هزار نفسند

ويک رای ما در اردو فشنگ نداريم و آنها به تعداد فشنگ ما

نارينجک دارند چنانچه بعد از گرفتن دوسنگر آن دو سنگر را

ص ١٣٧

بقوه دناميتی آتش زدند والبته پنجهزار نفس را تلف کردند از اينها

گذشته اسباب آتش فشانی دارند که تا امروز علاوه از آنکه

از هيچ دولتی ديده نشده شنيده هم نشده است چند نفر فرنگی آورده

اند که برای آنها نارينجک می سازند دوازده کارخانه دارند که فشنگ

می سازند در سنگر بستن چنان از روی علم وقانون بسته اند که

که گويا معلم انگليسی ؟ياآلمانی آمده وسنگر جهة آنها بسته خلاصه بقيله

عالم عرض ميکنم که اين جان نثار سه مرتبه به چنگال مرگ گرفتار شدم

يااجل نرسيده بود يااز برکت نذر ونياز رهائی يافتم و همچنين

سپه دار نصرالسلطنه که واقعاًخداوند عمر دوباره است که بماها داده

بعد ازانی که عرايض او تمام ميشود شاه باو ميفرمايد که حال مجدداًتدارک

درستی و استعداد کاملی بردار وبرو در حضور عرض ميکند به چشم اطاعت

دارم ولی بعد شنيده شد که خدمت شاه عريضه کرده بود وعرض

اواين بوده که بخاک پای مبارک عرض ميکنم که تدارک اين سفر اقلاً صدهزار

تومان پول است و اقلاً پنجاه فوج سرباز و سوار که به نقد اسباب آن

فراهم نيست و صريحاًعرض ميکنم که اين چاکر را همين طهران تصدق

بفرمائيد دوستر؟ميدارم ازآنکه بروم وبدست آنها کشته شوم از آن

عريضه قدری اعليحضرت تغير ميفرمايند امير بهادر که سپه سالار

بود عرض ميکند که قبله عالم سلامت باشد چرا بايد تغير بفرمائيد وجود

اعلی حضرت باشد هزارفرمانفرما ايجاد ميکند او نميرود نرود سردار ارشد

ص ١٣٨

ارشد ميرود در نهايت منت و جان نثاری خلاصه سپهدار که

که عرض شد از تمام شئونات دولتی استعفا دادند و رفتند سرخانه

و زندگانی خود فرمان فرما هم که بدين شکل استعفا داد عين الدوله

بعدازآنواقعه ماند وبحضور مبارک عريضه کرد باين مضمون قربان خاک

استانت شوم کراراًباستان مبارک اين جان نثار عرض کردم

که اينکار را بايد به تدبيراز پيش برد نه با تهور وتجسربد خواهان دولت

محض عداوت چاکر عرض خالصانه اين خانه زاد را به تهمت بی کفايتی

ياالعياذ بالله بنمک حرامی که مدارای عمد باشد نسبت دادند تا آنکه امر

فرموديد وبه يورش اردو حرکت نمود و قتل پنجهزار قشون و ازدياد

جرئت آن بی ادبان ثمرش بود حضرت والا فرمانفرما و سرکار

سپه دار که بخاک پای همايونی استعفا دادند که پيوسته انتظار زد و

و خورد را داشتند و صبر وملاحظه خانه زاد را از خوف می پنداشتند کردند

و ديدند والبته بخاک پای همايونی معروض ميدارند ازآنچه ديده‌اند واين چاکر

خانه زاد نه استعفا ميدهم ونه تا احضار نشوم حرکت ميکنم جان دادن

بامر مبارک بهتراست از زندگانی با ملامت ولی همين قدر عرض

ميکنم که ثمر دراين توقف درست نيست امرلم العالی مطاع عين الدوله

خلاصه بعد از آن استعفاها واين عريضه باز اعلی حضرت امر فرمودند

بسپه سالار که بايد تدارک قشون ديد و سپه سالار بنای تدارک

گذاشت تا آنکه چهار صد نفر قزاق ويک دوفوجی سرباز روانه

ص ١٣٩

نمودند ولی سردارارشد يا از عدم جرئت يا از فقدان همت يا خوف

ديگر بمعاذيری چند متعذرشد يعنی اختيارات چند خواست من جمله

يکی هم مسلط بودن برعين‌الدوله ويکی يفعل مايشاءبودن چه در جنگ

و چه درصلح ملاحظه شد که اين شخص مقصودش بهانه جوئی ونرفتن است

ياران قزاقها وسرباز ها روانه شد که در تحت فرمان عين الدوله

باشند و از طهران حرکت نمودند پارهء‌از آن قزاقها در قزوين

متحصن شدند که ما نميرويم پاره‌ای تا زنجان که رفتند گفتند که ما ديگر

نميرويم چند نفريهم رفتند وآنچه شنيده شد رفتند وآنچه استعداد

همراه داشتند تمام را بدون نزاع و جدال بملت تبريز تسليم نمودند

اين اخبارات که بشاه ميرسيد چندان تغيير حالی از جبهه سلطان

ظاهر نمی گرديد و چنان مفهوم ميشود که ايشان چندان حزنی ندارند

واعتنائی باين عوالم ندارند زيرا که ازيکی ازمحارم ايشان شنيده که هم

صادق بود وهم مومن و هم محترم وهم با اطلاع سوگند ياد ميكردند

که از روزيکه اعلی حضرت برسرير سلطنت جلوس فرمودند تا الی

کنون پنجهزار وجه از خالصه خود خرج اينکارها و بقای استبداد

ننمودند نهايت هرچه از ماليات عايد شده براة صادر

نمودند واز محلی وجه گرفتند وخرج کردند مضايقهء نيست والا از

خالصه خود ديناری نه بابت رفتن شيخ فضل الله بحضرت عبدالعظيم

ونه بابت اجتماع در ميدان توپخانه ونه الان بواسطه تاديب

ص ١٤٠

تاديب تبريزيان ابداًاز جيب خرج نفرموده پس ازاين قراين و قراين

خارجه که امرباين مهمی در ملتش امده وتبريز در جنب؟ايران رفته و مالياتش

از جيب سلطان وطناب همتی يادارند ولی در چاه نيندازند که يوسف

برادر را بيرون آورند و خود را در نزد تمام دولتها سرافکنده گی

حاصل نکند مثل تفنگ بعوض مواجب بلشگر دادن و کاغذ

وآهن وچرم وتيماج و چوب فروختن و وجه آنهارا بعوض حقوق

دادن چنين مفهوم ميشود که اين سلطان بصرف اراده طالب

استقلال و استبداد نيستند آنچه خود ميان بدنفس و خود پسندان

بوالهوس که در ظاهر خود را دوست سلطان می شمارند ودر باطن

با عجله تمام از نيت نافرجام ناموس مملکت بدست رقيب ميسپارند

باعلی حضرت سلطان تلقين مينمايند بمعرض قبول ميرسد

ودر قبال؟حال خدای متعال شاهد اين اقوال است که اين

عبد بامر خداوند فرد؟ نه اخلاصی بان مشروطه دارم ونه اعراضی ازاين مستبده

نه طالب آن ونه راغب اين مطيع ومنقاديم سلطنت اگر چه خدای

نخواسته ظالم باشد و دعاگو وجان نثاريم اگر انشاءالله عادل باشد

الحق والانصاف آن مجلس موجب آسايش جمهورناس نبود

وموجد امنيت کافه خلق نه چرا که اساس اساس بزرگی بود و

وننا بنای سترگ ولی جمعی از گرگان خود را بشکل شبان داخل

آن مجلس نموده بودند و بهمان صفت گرگی بهر نحوی که ممکن بود

ص ١٤١

بود خون گوسفندان خدارا می مکيدند و اندوخته خود را زيادمی کردند

نه بداد مظلوم ميرسيدند و نه ناله دردمند گان می شنيدند رشوه بود که

از چپ وراست ميامد و حقوق محقان بود که از ميان ميرفت

ودر ميان يکصدوسی نفر وکيل رب بصير ؟ ودانای غيب ؟

ميداند؟ که سيزده نفر حق گوی حق بين حق شناس نبودند تمام مبتلاً

بمرضی و کل دارای عرضی و گويا بعلاوه از خداشناسی و خدابينی وبرضای

خدا گوئی چند فقره‌بر همت خود فرض نموده بودنداولاًمعمورکردن جيب وقول؟

ومجری خودراازاوراق اسکناس و دوم ضايع نمودن حق الناس سيم

فحاشی وبدگوئی و تهمت وافترا بر نفس سلطان وتمام اين تقصيرات از

خود ملت ايران است که از روی بی علمی وکيل معين نمودند و از روی

نفاق با يکديگر رفتار کردند من جمله شاهد براين بيانات اولاً خالق اسماء

و صفات ثانی از برای سکوت آنکه ايراد نمايد عرض ميکنم که اول قانون

اساسی که در مجلس نوشته شد يک فقره‌اين بود که نفوس که متهم بفساد عقيده‌اند

نبايد جزو منتخبين باشند واز کلمه مبارکه انظرالی ماقال ولا انظر من قال

چشم پوشيدند و در جمع نوع خود کوشيدند دوم شرط اين بود

که نفوسی که ورشکست شدند وننگ مال مردم خوردن روی دوش

آنهاست جزو منتخبين نبايد باشند واز قضا نفوسی که سه بارو چهار بار

ورشکست شده بودند منتخب شدند غرض ازاين عرايض اين است که برناظرين

محقق شود که آنچه حقير عرض نمودم چه از مدح وچه از قدح از روی صدق

ص ١٤٢

صدق خالص است وبي علمي قانون نويس همان بس كه ملاحظه شرف

آن اساس برزگ عالی و شان پارلمنت متعالی را نکردند و دراول وحله

واول قانون و اول استحکام بنای مجلس خلل وارد نيارند چنانچه

آوردند من جمله حاجی محمد اسماعيل معروف بمغازه که تمام اهل طهران

مطلعند که اين مرد سه چهار مرتبه برشکست شد وهردفعه دويست وسيصد هزار

دوم ارباب جمشيد چون بسيط اليد بود بوکالت قبول شد گو که آدم

نيک ذات خيری هست ولی مقصود بردن شرف قانون بود که

که عرض شد واگربخواهم وکلای سرشکست بنويسم تقريباًده‌پانزده نفر چه‌ازتجار

و چه از کسبه وازبی تامينی آنها که منتخبين سی وشش کرور خلق بودند همين

کافی است که وقتی در مجلس صحبت از بانک ملی شد وبيچاره مردم حتی

زنها که طلاالات خود رافروختند وبه بانگ ملی فرستادند چون بانک

تشکيل نشده بود درمجلس سه محل را معين کردند که مخلوق وجه خود رابان سه

برسانند وقبض بگيرند وقبضی چاپی بهرسه محل داده شد که‌امضاء نموده بدهند

ووجه بگيرند يکی ازآنها حاجی محمد اسماعيل سابق الذکر بود ويکی حاجی حسين

آقای امين الضرب بود و يکی ارباب جمشيد و بعد ازانی که يکسال گذشت

و مردم ديدند که بانک تشکيل نشد خواستند وجه خودرا بگيرند هرچه قبض

ارباب جمشيد بود آوردند وجه خود را گرفتند وآن دو متدين ديگر يک

پول بصاحبانش ندادند نميدانم کفايت ميکند برای مااهل بودن

وکلاء وبی ترتيب بودن مجلس ومستحق همان توپ بودن و اگربخواهم

ص ١٤٣

آنچه باسلطان کردند يادرحق سلطان نوشتند يا نسبت بسلطان گفتند

بنويسم اولاًازقانون ادب بايد منحرف شوم دوم مردمان مفتررامقلد

کردم همان قدر که‌ازقبل عرض شد که نارينجک بقصد قتل ايشان انداختند

و بعد گفتند که اينهاازتحريکات خودشان بوده دوم سب نوشتند و

بدست مردم دادند که بتوسط شاپسال خان مرصت؟ هزار تومان‌ازبانگ روس

قرض شده وگرويها که برسم وثيقه نزداو گذاردنديل مرواريد دوزی حرم سلطان

بودهوز‌يرجامه وچادرنماز که تمام مرواريد دوزی بودهدر‌صورتی که بحق حق‌ابداً

چنين چيزی نشده بود ثالث اعلان کردند وبدر وديوار چسبانيدند ودر

اعلان قسم های زياد که اين شخص اولاد مرحوم مظفرالدين شاه نيست و فرزند

ام الخاقان است وچه مقدار دليل برآن اقامه کرده بودند در اين

صورت ايا امكان داشت كه چنان مجلسي بر قرار ودوستي دولت

با چنين ملتی پايه داربماند نه بحق خداوند منتقم جبار؟واگر مردمان باديانت

وبا تقوی و صاحبان علم ذوی الهدار؟ در مجلس بودند ابداًآن تاسيس تا قيامت

بهم نميخورد وآن بنا ار پا نمی افتاد و ميان دولت و ملت نغار و تکدر پيدا

نمی شد وباعث اقلاًيک کرور قتل نفس نمی شد واقلاًبيست کرور مال

رعيت از ميان نميرفت و عزت وشرف سلطان اسلام تمام نمی گشت

خلاصه مقصود اينها نبود و از مقصود دور افتاديم ولی خلاصة‌التحرير؟

همين دو صفحه بود که کاشف اين پنجاه شصت ورق بود باری ؟

حکايت تبريز بود که آنهم خدا گواه است که از سوء اعمال مجلس بود که

ص ١٤٤

بود که از بس مبنای کار را برشوه و عنان کار را بدست جمعی

مردمان رزل بی دين دادند وبه سلطان بد گفتند و سخت گرفتند سلطان

را بمخالفت و ضديت بازداشتند من جمله‌اگراز رحيم خان چليبانی تعارف

قبول نميشد اواز حبس خلاص نميشد واگر باذن مجلس و نوشته

مجلس به تبريز نميرفت اهل تبريز اورا بخود راه نميدادند تا چه رسد

برای اوقربانی کنند وآخرالامر خون اقل سی هزار نفس از خلق خدا ريخته

شود پس معلوم و مبرهن شد که آن مجلسی که مقبول درگاه خدا وموجب

راحت و آزادی خلق از قيد رقيت از روی ميل وهوا نبود سلطانهم

جوان و مغرور طائفين حولهم همه اضافه ؟ و جسور رفته رفته کار بجائی رسيد

که ازابتدای دين اسلام تاالی کنون گمان نميرود که هيچ تاريخی خبر بدهد

که مسجدی را سلطان خراب کند که خود آن سلطان مسجد را معبد خود

خود بداند باری برويم سر مطلب و حکايت مردمان اذربايجان و آنچه

کردند با دولت بعداز انی که پاره از قشونها حق نمک نگاه نداشتند

و رفتند و آنچه بايشان سپرده شده بود بملت بردند عين الدوله آنقدر

خود داری کرد تا شجاع نظام که‌اوهم گويادربد ذاتی و بد نفسی با رحيم خان

از يک پستان شير خورده بودند ودر يک مسلک سير کرده بودند بقيه اردوی

هيجده هزار محققاًوبيست ويکهزارنفرشهرة که تقريباً چهارهزارباقی مانده بود

آنها عقب نشسته در سه چهار فرسنک دور از تبريز اردوئی ميزنند و

وانتظار تقويت از طهران می کشيدند و در طهران مجدداً سيصد نفر

ص ١٤٥

قزاق بسرداری کاظم آقاخان مير پنجه ونه نفر سرهنگ به شش اراده توپ شرپنل

و قلعه کوب روانه تبريز شدند و بقدر چهار صد نفر بختياری و دو فوجی هم

سرباز از عقب آنها و حکم هم به ماکو مدد جهة آنها بفرستند واما قبل عرض شد

که شجاع نظام هم دراردو بوده با عين الدوله ولی شجاع نظام برخلاف عقل و حزم

رفتار ميفرموده و متصلاًآتش فتنه و فساد را دامن می زده من جمله اگر يکی از

رعيت يک بار گندم يا يک ظرف ماست يا دوبار چوب بشهر

می برده اومانع می شده و بعلاوه ضبط آن تنخواه حمل و محمول صاحب آنرا

می کشته بعلاوه دراطراف تبريزاتباع خود را برای چاپيدن مامور ميکرد و پيوسته

محرک عين الدوله بود که چرا توپ نمی بنديد چرا ميان بيابان خابيديد

وبهم چنين امورات فساد آميز از او بروز می کرد و حضرات تبريزی

خيال اورا خيلی داشتند و صورت نميگرفت آخرالامر تدبيری

در کار او کرده يک پاکتی بدست او ميرسد با قبض امانت ميفرستد

از پست خانه امانت را بر ميدارد در خط هم نوشته بود که چون وضع

روزگار وضع خوشی نيست اين جعبه را فرستادم خدمت شما باشد به بينيم

آخر کار چه ميشود اوهم بسته را ضبط ميکند يک دو روزی که ميگذرد

شبی با سه چهار فرزند خود خلوت ميکند که کسی نزد آنها نباشد ميگويد

آن جعبه را بيارند به بينيم واقعاً چه چيز است جواهرات قباله جات

جعبه را مياورند پارچه روی ميشکافند جعبه خوبی بود باز ميکنند ملاحظه

ميکنند يک جعبه ديگر از چوب جوف آن جعبه هست آنرا هم

ص ١٤٦

آنراهم باز ميکند ملاحظه ميکند يک مجری خيلی کوچکی ميان جعبه

گذارده وکليد آن مجری پهلوی‌او نهاده کليد رابرميدارد که درآنرا

باز کند که‌آنجعبه آتش ميگيرد وخوداورابا سه پسرانش ميکشدازاين گونه

دستگاه ها وتدبير ها هم داشتند من جمله سه فرنگی يا ارمنی قفقازيه

که در ساختن نارينجک اول استاد بودند با بيست نفر اجزاء و

دوازده معلم فشنگ ساز با صد نفر اجزاء آورده بودند درتبريز و شغل آنها

همين بود چند نفراز حضرات بختياری که‌ازتبريز مراجعت کرده بودند بعداز

آنواقعه دو سنگر گرفتن و بعد دو سنگر را آتش زدن چنانچه عرض شد

اينهاازنفوسی بودند که دستگيرشده بودند وبعد که خلاص شده بودند وباسوز

دل و اشگ چشم از وقايع تبريز صحبت می کردند محل حيرت است

که اينها يعنی چه وبه تحريک که ميشود من جمله نص اواين بود که ما چهارصد

نفر بوديم و در حقيقت جرئت جلورفتن و غفلة بسر آنها ريختن هم از

ما بختياری ها شد که يورش برديم و سنگر اول را گرفتيم ديديم کاری از

پيش رفت رو بسنگر دوم کرديم آنرا هم گرفتيم و خيلی هم کشتيم در فکر

بوديم که تمام اردو بيايند و اين دو سنگر را پراز قشون بکنيم که مبادا

از طرف ديگربرگردند که به يکبار ديديم اين دو سنگر آتش ميبارد گلوله

تفنگ و توپ بود که مثل باران بهار ميباريد ولی نمی فهميديم

که ازآسمان ميبارد يااز زمين بلند ميشود يا زيرزمين را باروت

با گلوله ريخته بودند خلاصه در آنشب بقدر چهار هزار قشون تلف شدند

ص ١٤٧

من جمله‌ماها چهارصد نفربوديم ودوازده نفرجان بدر برديم و خلاصه بعد ازآنکه

ماهاگرفتارشديم ماهارابردند تبريز ولدالورود درانبار زنجير کردند دوسه ساعتی

که از شب گذشت آمدند زنجير از گردن ما برداشتند و هر کدامی را دونفر

گرفته هزار گونه خوف بما غالب بود تا مارا وارد اطاقی کردند ديديم سفره

افتاده وپلو خورش در نهايت وفور با افشره چيده نشستيم و خورديم مجدداً

مارابردند زنجيرکردند فرداصبح آمدند ومارابازنجيربردند درهمان حجره؟چاهی بانان

صرف شد مارا بردند در مجلس كه انجمن ملي بود ستارخان گفت اينها ميهمان

ماهستند چرا زنجيرکرديد زنجيرراازگردن مابرداشتند بعد روبمافرموده فرمود شما

برادر ماهستيد خداوند لعنت کندآنهارا که باعث قتل شما هاوما ها

شدند بعدفرمود که عجالة حضرات رابه بريد حمام ولباس آنهارا تبديل کنيد

وبياوريد مارا بردند حمام ازحمام بيرون آمديم هرکدام يکدست لباس

رسمی ازسرتاپاويکی يکتومان پول در جيب ماها گذارده مارا بردند نزد

ستارخان ستارخان بما فرمود برادرها شما آزاديد ميل ماندن داريد

قدم شما برچشم ميل برفتن داريد خداوند همراه شما ما گفتيم

چون ماها چهارصد نفر بوديم از خانه بيرون آمديم وهمين ما دوازده

نفر الان خبرازهم داريم نميدانيم باقی کشته شده يا فرار کردند يا در اردو

هستند اگر مرخص بفرمائيد برويم وتفحص از حال آنها بکنيم و خبر برای خانه

آنها به بريم فرمود بسيارخوب برويد بامان خدا ملت تبريز از شما

سه روز دعوت ميکند که بمانيد تبريزرا به بينيد وبعد برويد گفتيم به چشم

ص ١٤٨

به چشم مانديم وآن سه روز مارا تماشاها من جمله دوازده کارخانه ديديم

که هر کارخانه بيست نفر مرد داشت و تمام فشنگ تفنگ و توپ

ميساختند سه کارخانه ديديم که نارينجک ميساختند در مخزن بردند تماشا

کرديم تفنگ ديديم و توپ که چشم ما خيره شد روز سيم گفتند سفرا؟

که ميهمان بوديد وميخواهيد سوار وسرباز ملی را نشان سفرا؟بدهند سی

فوج سوار سان دادند که چشم روزگار چنين افواجی نديده سی هزار پياده

سان دادند دو فوج توپ چی که گمان نميرود هيچ دولتی چنين توپ چی

رشيد باين مفصل ؟داشته باشد تمام لباسهای رسمی از ماهوت رنگ رنگ

هر فوجی يک رنگ خيلی جدا ؟ خلاصه گمان باين است که ميخواستند

ما به بينيم سفراء را بهانه کرده بودند روز سوم که شب شد مارا حاضر کردند

وبهرکدام ده تومان وجه نقد ويک ؟ دادند و گفتند فردا

صبح را تداركات خود به بينيد هروقت كه خواستيد روانه شويد بيائيد

در مجلس و نوشته وتذکره مانند بگيريد و روانه شويد واگر بدون آنورقه

حرکت کنيد امکان ندارد فردا قبل از ظهری رفتيم و نوشته گرفتيم وقت

وداع فرمود که شما به برادران که برادران شما هم هستند بگوئيد بهم چنين

باهل و عيال مقتولين که ما لله العلی الغالب ؟ که ما مقصر نيستيم

خدا لعنت کند آن نفسی را که باعث ميشود که برادر با برادر نزاع

نمايد شما ديديد که مدتی تبريز رامحاصره نموده بوديد يکی ازماها دستی بسوی شما

دراز نمود يک کلمه سوئی بشماها گفته شد عرض کرديم نه فرمود بعد اين

ص ١٤٩

که شماهابامرسرکرده خود قصد جان کرديد ونظر؟يورش را بما کرديد ما ديگر

چاره جز مدافعه داشتيم گفتيم نه فرمود در اين صورت شما عذر از

پدران و مادران و برادران و خواهران و فرزندان ما که از حضرات

مقتولين مانده اند بخواهيد وبگوئيد که واقه ؟ ماطالب نبوده ونيستيم

که خاری به پای برادر ما برود مبادا در حق ماها شکايت نزد خدا

نکنيد گو که اوعالم بمافی الصدوراست و زنده کننده مافی القبور ولی در

دل سوخته اثری هست التماس از برادران داريم که در حق برادران

خود بد دعائی نکنند و بعد برخواسته روی ماها را بوسيد و گريه زيادی

نموده مارا مرخص کردند بعد از حرکت با خود گفتيم که ميشود که اين نوشته

بی ثمرباشد وما هارا ترسانيده باشند حال پوسته را بگذاريم در بغل

به بينيم چه ميشود از بازارهای تبريز که رد شديم سر هر گذری مثل مور

وملخ سوار و پياده چنان دورمااحاطه می نمودند که انگشتر دورنگين را بکيرد

بمحض آنکه نوشته را می نموديم مارا رها می کردند و معذرت ميخواستند

تاآنکه از خاک تبريز خارج شديم وآن نوشته هارا الان داريم واگر آن

نبود اگر مرغ می شديم جان بدر نمی برديم خلاصه وضع و سبک

و حرکات اين شخص ستارخان قصه غريبی ميباشد احدی تصور

اين همه مشعر ومدرک ودنيا داری و سلوک باخلق نمی کرد که از

اين وجود بتواند چنين اداره منظم نگاه داشته باشد کار

های بزرگ بزرگ از او ديده ميشود من جمله شنيده شد که يک روز

ص ١٥٠

يک روز حضرت والا عين الدوله يک پاکتی بنام ستارخان نوشته

و سرپاکت رانوشته سرکار عصمت مدار معتمد السلطان آقای ستار

ملاحظه نمايند پاکت را که بدست ستارخان ستارخان

سرپاکت را که ميخواند بدست قاصد ميدهد که اين پاکت مال

من نيست هرچه قاصد اصرار ميکند که مال شماست ميکويند

خير مال من نيست چرا که من سرکارعصمت مدارنيستم و معتمدالسلطان

نيستم اگر من معتمد بودم پس اين سرباز و سوار و قزاق و توپ

چی برای چه به تبريز ميامد به بر صاحب پاکت را پيدا بکن

هر وقت که سرپاکت نوشتند مشهدی ستار مال من است

ملاحظه نمائيد که چقدر ماهيت انسان بامغز؟باشد که اين قسم

صحبت كند ؟ شنيده شد كه وقتي اعلي حضرت سلطان

از وزير مختار روس جويا شدند که آيا در معاهده فيمابين قرار نشده

که هر وقت ما بجهة دفع مخالفت داخله مملکت محتاج باستعانت

قشونی بشويم شما بايد اعانت بکنيد گفته بود بلی قرار هست در معاهده

که ما اعانت بکنيم ولی چند شرط دارد اعلی حضرت ميفرمايند شروط

آن چيست عرض ميکند که در معاهده قيد است که اگر شاه

زاده خيال فاسدی کرد وبنای ياغی گری دارد دولت روس شمارا

اعانت بنمايد حال که چنين اتفاقی نيفتاده اعلی حضرت

ميفرمايند اين مقدمه تبريز فساد داخله نيست عرض ميکند که اولاً

ص ١٥١

اين شخص ستارخان شاه زاده نيست دوم اسم ياغی گری ندارد وشاه

ميفرمايد پس اگرياغی نيست اين قدر کشاکش و اينقدر کشتار برای چيست

وزير مختار عرض ميکند که بايد رسماًاقرار بمخالفت بکند ميشود شما

ازامپراطور معاونت بخواهيد شاه ميفرمايد بسيار خوب خود

شماازاو رسمانه جويا شويد به بينيد چه ميگويند سفير روس بقونسل خودش

تلگراف ميکند که تواز ستارخان رسماً جويا شويد که مقصود آنها

چيست و دعوايشان با کيست و رسمانه جواب بگير قونسل روس

بستارخان رقعه مينويسد که من شمارا رسمانه ملاقات ميخوام با شما

بنمايم ستارخان جواب ميدهد که من رسميت ندارم رسميت محلی

با مجلس ملی است بروند مجلس من اجرا کننده حکم مجلس محترم

هستم قونسل مينويسد دوستانه باشد ميگويند دوستانه حاضرم

بعداز ملاقات جويا ميشود که آخر مرام و مقصود شما ازاين کشاکش

چيست ايا سلطان نميخواهيد يا حرفی ديگر داريد چرا اين قدر نوع خود

ميکشيد ستارخان جواب ميدهد که شما که در تبريز بوديد ما ها کدام وقت

رو بکسی رفتيم کدام وقت دست تعدی به نفسی دراز کرديم نهايت

نفوسی که قصد کشتن ماهارا دارند وبردن مال ما واسير کردن عيال و

واولاد ما مابقدرامکان کوشش کرديم ونگذاريم واما اينکه جويا شديد

شاه نمی خواهيم خدا نکند چنين خيالی نزد ما بيايد مکر ملک بدون

سلطان ميشود وکدام بهتراز محمدعلی شاه که برما سلطان است پدردر پدر مارا

ص ١٥٢

پدردرپدرمارا شهريارچه باعث شده که‌ماايشان رانخواهيم ونشناخته ؟برخود سلطان

نمائيم هرگز چنين تهمتی برماروانداريد وما ملت را نزد صراف عقل خار نخواهيد

ميگويد پس اينمقدارازطرفين کشتار چراميگويد خداوند رحم فرموده که اگر ديگران

دورند شما خود در حضور بوديد واگر سايرين شنوده شما به تمامه ديده بوده‌ايدآن

دستی که برای سيلی بروی برادران ازملت بلند شد کدام بود درابتدا ديديد وآن

بی رحم رحيم خان چه کرد دومحله تبريزرانچاپيد و غارت نکرد درصورتی که‌اورابعزت

وارد کردند واستقبال نمودند گوسفند ها جلواوکشتند گفت بايد اسلحه خودرا بدهند

ندادند گفت بالای درب خانها الم امان نصب کنيد نکردند آن قتل و غارتها

برای چه بود تا آنکه دست خواهرماملت را بطمع چهارمثقال طلا بريدند

آنوقت اين ملت جز دفع ظلم را چاره نديدند اورا از شهر بيرون کردند فکر

کردند ميگويد پس اين تدارکات شما برای چيست ميگويد برای دفع دشمن

مثل رحيم خان ميگويد پس حرف شما چيست و نزاع شما سر کيست ؟ ميگويد

حرف که نداريم فقط از پدر تاجدار خود که محمدعلی شاه باشد تمناداريم وچنانچه

مااطاعت خط ومهرپدرتاجداربزرگوارايشان را که خدايش رحمت فرمايد

نموديم ايشانهم بنمايند ميگويد يعنی چه واضح تر بگوئيد ميگويند مرحمت و غفران

بياد مظفرالدين شاه دارای چهار يا پنج پسر بودند تانه نفر ميگويند بلی ميگويند

بچه دليل سلطنت بايشان محول شد ميگويد بجهة آنکه انسان تازنده است

به حکم خدا بر مايملک خود مختار است بهرکس هر چه بخواهد بدهد حق دارد

سلطنت خودرا بميل و رضا باين فرزند بخشيد ستارخان ميگويد خدا تورا

ص ١٥٣

رحمت کند وحضرت مسيح از شما راضی باشد کلمه صدقی گفتيد ونکته متينی

بيان کرديد که شاه مغفور بطيب خواطر سلطنت خود را واگذار بايشان

فرموده و مختار هم بوده البته محل هيچ گونه حرف نيست ماهم عرض ميکنيم

چنانچه بهر چه اراده فرموده مختار بوده‌اند بهمان خط وبهمان مهر که سلطنت

خود را بايشان بخشيدند بهمان خط ومهر هم بدون يکذره کم وبيش

نعمت مشروطه را برعيت ارزانی فرمود حال ما عرض ميکنيم شهريارا پدر

تاج دارا تمنا داريم که چنانچه سی و شش کرور خلق همان خط ومهر شمارا برخود

سلطان ميدانيم واطاعت واحترام آنرا فرض ميدانيم شما هم مرحمةً

تفضلاً آنچه پدر تاج دار بزرگوار شما برعيت خود بخشيده از

رعيت نگيريد ايا اين تمنا نمودن ياغی گريست ميگويد نه حرف شماهم

حسابی است وازهم جدا ميشوند وسفير روس که در تبريز بوده بوزير مختار

طهران مکالمات را ابلاغ ميکند او هم ميرود خدمت سلطان و

صورت واقعه را عرض ميكند و ميگويد كه در اين صورت مداخله

ما موجب مواخذه؟ دولتهای خارج ميشود وما حق نداريم خلاصه خيلی

از آنمرد تعريف و توصيف می کنند يکی ديگر از کارهای آنشخص

اين است که يکی از آن نارنيجک سازها در تبريز فوت ميشود

ستار خان ششهزار جمعيت را باز داشته بود که آن ارمنی را تشيع

جنازه نموده بودند يکی جويا شده بود که شخص مسيحی که قابل اين همه تجملات

نيست ميگويد بلی حق با شماست ولی من جهة آنهائی که زنده اند ودارند به تمام

ص ١٥٤

به تمام ماملت خدمت ميکنند کردم بدو ملاحظه اولاًبدانند که ديانت

ما محبت باهل ذمه است وثانی آنهائی که زنده اند و دارند جهة شما

خدمت ميکنند بدانند که ما حق خدمت را منظور ميداريم و حق

صاحبان حقوق را فراموش نميكنيم ...در اين صورت معلوم

ميشود که آدم بی کله ومغزی نيست گو که بدون شور قدمی بر نميدارد

ولی کله کله غريبی ميباشد چيزی که خيلی لازم دارد قدری توفيق و تائيد

من عند الله يکی ديگرازکارهای آنشخص اين بوده که بعد ازانی که از کار

زد و خورد با قشون دولتی تا اندازه فراغت حاصل کرده ميرود در شهر

و جار ميزند که فردا مردم بازارها را باز کنند و مشغول کار وکسب خود

شوند و تجار هم بيايند آنچه در گمرک دارند مرخص نمايند فردا مردم بر حسب جار

ميروند و مشغول ميشوند اداره پست را رسيدگی نموده با اداره

تلگراف واداره گمرک تمام را دستور العمل صحيح داده من جمله با

مدير گمرک سفارش ميشود که آنچه در گمرک وجه عايد ميشود تومانی دو

هزار صنار آنرا بجهة مصارف و مخارج و مواجب اجزا و تومانی

هشت هزارآنرا بايد به بانگ بدهيد و رسيد بگريد که ملت ما مقروض

ميباشند و بايد بقدر قوه در ادای دين بکوشيم يکی ديگر از کار

های ايشان اين بود که وقتی در گمرک بوده اند و تجاربا وکلاء ميرفتند

وبار خود را مرخص ميکردند يک عدل تا دو عدل را باسم حاجی محمد

اسمعيل مغازه قلم ميدهند اسم حاجی محمد اسماعيل مذکور ميشود

ص ١٥٥

ستارخان ميگويد آنچه مسلم است اين حاجی محمد اسماعيل خيلی بملت

خيانت کرده خوب است ملت از سر گمرک اين يک عدل يا

دوعدل بگذرد واين دو عدل را ميان زنهای بيشوهر واطفال بی پدر که از

خيانت صاحب اين تنخواه باين روز رسيده اند دراين زمستانی قسمت شود

همه ميگويند بسيار خوب است بعد از آن باز کرده بودند دوازده توپ

فاستونی بوده ولی ريسمانی يا پشمی آن معلوم نيست اگر چه خود حاجی محمد اسماعيل

ميگويد دو عدل نبوده و هيجده عدل بوده و ريسمانی نبوده پشمی اعلی بوده ولی مردم

ميگويند که اين مردم چندين دفعه اين کلاه کاغذی جهة مردم ساخته بهمين

بهانه بناست صدهزار تومان مال مردم را بخورد و ميگويد تنخواه ما در

تبريز تلف شده باری اعمال غريب و عجيب از آنمرد ظاهر ميشود

من جمله در شب اول شهر ذی قعده در ماسمج ؟ که موقع اردوی دولتی بوده يکنفر

حسن نام که گويا حسن علی هم اسم او بوده ميايد در باسمج وميهمان بوده از قرار

مذاکره تبريزيها آن شب را شربی ميکند واز حال شعور خارج

شد خيال ميکند که امشب خوب است خود را بزنيم به اردو ويک کار

بزرگی کرده باشيم اجزای مجلس هم بحکم الجنس مع الجنس يميلوا با او همراه

ميشوند در آن عزيمت بيست مست لا يعقل بر خواسته و ميروند

نزد يک اردو و بنای تير انداختن ميکنند وبا حالت مستی خودرا بطرف

ديگر اردو ميکشند انجاهم بنا تيرانداختن ميکنند اهل اردو بخيال آنکه

يک جمعيت خيلی کثيری بقصد شبی خون باردو ريختند آنهم هم پاره از خاب جسته

ص ١٥٦

پاره ای از خواب جسته پاره از سردی هوا خسته از جای بر جسته و من

حيث لايشعر بجان يکديگر افتاده هرسياهی که به نظر آمده اورا با تير

تفنگ ميزنند چون هواروشن ميشود ملاحظه ميکنند که بقدر هزار

نفس متجاوز کشته شد ولی نفس خارج از اردو زياد تر از ده نفر

خارجی نمی بيند متحير ميشوند که اين چه سريست که ميان اين زد وخورد

و اين کشت و کشتار زيادتر از ده نفر نيست خلاصه وهن خيلی

بزرگی بر اردو وارد مياورند وبشهر که ميروند ندا که ميکند

اين خبر بسمع ستارخان ميرسد آنها را احضار ميکند آنها

بخيال آنکه حالا خلعت ميدهند و آنها دارای افتخارات

بزرگ ميشوند بتمام شوق واشتياق ميروند در مجلس ستارخان از

آنها باز جوئی ميشود که شمااين حرکت و نيت را باجازه ورای کی کرده ايد

ميگويند خواستيم خدمت به ملت و برادران خود کرده باشيم

ميگويد مرحبا بر خدمتگذاری که مانند مکس سرآمدن آن خرس شده

که هزار نفر برادران خود را ميکشيد و اسم آنرا خدمت به برادران

ميگذاريد بعد از مجلس جويا ميشود که سياست اينها را معين نمائيد تا از

اين به بعد نفسی اقدام چنين عمل قبيحی ننمايد مجلس ميگويند عاجلاً

اينها را نگاه دارند تا حکم آنها معين شود وآنهارا زنجير ميکنند آنها

آنچه عجز ميکنند که نه اخراينها بامادشمن جانی اند وما دفع آنهارا کرديم

ستارخان ميگويد الان شش ماه متجاوزاست که شما می بينيد که ماها

ص ١٥٧

دراين طرف مدت کدام يک قدم ديديد که ماها رو آنها برويم برادران

شما در منزلهای خود تمام بدرد و مرگ خود مرده شما بچه دليل بچه انصاف

بچه مروت سر وقت آنها رفتيد خلاصه آنهارا زنجير ميکنند وتا حين هنوز

معلوم نشده که مجلس در حق آنها چه سياست مقرر داشته واما منازعه

و محاربه فيمابين قشون دولتی و خلق تبريز بعد از آن فقره دعوای سخت وآن

مقدمه مراجعت سپه دار و فرمانفرما واقع نشده و تا اندازه هم خلق برسرراحت

بودند وهم اهل اردو آسوده پارهء‌از توابع تبريز وپارهء‌از اينده ورونده

از دست اردو شکايت به مجلس ميکردند ومجلس آنها را بوعد ووعيد

ميگذرانيد تا آنکه وقتی ستارخان بجهة تحصيل برنج جمعی ميفرستد باردبيل

وجاهای ديگر برنج کلی فراهم آورده و اخبار ميدهند که برنج موجود است

بار گير با مستحفظ بفرستيد تا حمل شود ستارخان بقدر سيصد قاطر

با سيصد سوار مامور آوردن برنج مينمايد اينها ميروند و برنج را حمل

به تبريز نمودند در نزديکی اردو آنهارا تصاحب نموده وآن سيصد سوار

مستحفظ را تماماًمی کشند مگر يک نفر يا دونفر جان بدر برده به تبريز خبر

ميرسانند برنج ها وقاطرها را بردند و سوارهارا کشتند ستارخان خيلی

محزون ميشود ولی فوری تدارکی نميکند بسته گان آن سيصد سوار وآن قاطر

دارها بنای جزع و فزع ميگذارند ستارخان بنای نصيحت کردن

وتسلی دادن ميگذارد نوحه وندبه آن صاحب کشته ها جمعی را محرک ميشود

چهار هزار سوار داوطلب خون خواهی آن سيصد نفرشده شب دوازدهم

ص ١٥٨

شب دوازدهم ماه ذی قعده هزارسيصد وبيست شش دوساعت

از شب گذشته از تبريز حرکت ميکنند ستارخان ميگويد هرهزارنفری

يکطرف اردو را بگيرد ونه صد نفر يکميدان و دوميدان دورتر

ازاردو بتفاريق بايستيد که اگر اردو متفرق شد شما جلو آنهارا نگيريد

واگر متفرق نشدند که همين چهارصد نفر که يک دفعه چهار طرف

شليک کرديد قدر عقب برويد به بينيد خود اردو چه حال دارند اگرصدای

کلوله متصل شد شما عقب برويد و نشناخته تير نيندازيد شب تاريک

است مبادا شماها هم بخودتان بياورند وقتی باردو ميرسند سه چهار ساعت

از شب گذشته بود وبرف زيادی هم افتاده بوده از بدبختی پای اسبها هم

صدائي نداشته بدستورالعمل مذكور حركت ميكنند كه اردو ازجاي

حرکت ميکند وبزن بکش بکش در ميگيرد کاظم آقا نام ميرپنجه

قزاقی نه بود واز نفوسی بود که داوطلب شده بود که من سر ستارخان را

مياورم وباچهار سرتيپ چهارصد قزاق برداشته بودبا شش اراده توپ

شرپنل و رفته بود وآن تعدی برنج بردنهم از اجازه اوبوده او

اسب سوار شده با سرتيپ ها و عين الدوله سوار می شوند که بدر

روند يا بواسطه صدا يا بواسطه نشانها يا بواسطه ديگر شناخته ميشوند

يا در حقيقت نخواستند عين الدوله بزنند يا خدا نخواسته بوده هرچهارنفر را

ميزنند سه نفر آنها کشته ميشوند وروشن که ميشود در اردو کسی باقی نمانده

بوده مگر زخمدار نيمه جان يافرار کرده در خرابه ها ی باسمج مخفی شده

ص ١٥٩

مخفی شده‌يادرواقع خداوند مقدرنفرموده سوارشدند ويکطرفی جان بدربردند

صبح كه روشن شد تمام برنج ها وقاطرها وآن شش اراده توپ را برداشته

باآنچه قابل بوده برداشته ميروند به تبريز که بار کش بفرستند وآن نعش ها

را ببرند کفن ودفن کنند واز قراری که نوشته بودند از اثر خونی

روی برفها ريخته بود مقتولين را می جستند وتا الی کنون که سيم ذی حجه است

ديگر هنوز نزاع وجدالی واقع نشده ولی اعليحضرت شهرياری هنوز در

تدارک فرستادن قشون هستند و خاتمه هنوز هم هنوز معلوم نيست چيزيکه از

مسلمات است توابع تبريز رابتمامه تصاحب کردند واز برای هر نقطه

حاکم و نايب وضابط نشانيدند و در هرنقطه مجلسی مقرر نمودند و

دومحله سرخاب و دويحی ؟ را هم باخود مع کردند و آن نفوسی که بنا بود در

تبريز نباشند مثل ميرهاشم وحاجی ميرزا حسن آقا وامثال آنهاازتبريز مهاجرت

نموده پاره‌ای بطهران آمدند و پاره ای بمشهد رفتند وکارشان باندازه نيز

وفق مرام آنها شده که ماليات املاک و مستقلات رجال دولت

حتی حرم اعلی حضرت سلطان حتی خود سلطان را مطالبه کردند و گرفتند

وستارخان از جانب مجلس تلگرافی چند خدمت اعلی حضرت نموده

يکی از آنها اين است باستان مبارک شهريار تاجدار کامکار اين است که از

اقبال اعلی حضرت آنچه چاکران استانت در طهران کردند ومفسدين را

اخذ فرموده سياست نموده پارهءر‌ا کشتند و پارهء‌تبعيد نمودند اين چاکرانهم

تبريز را همان معامله کرديم پاره مفسدين را قتل وپارهء را تبعيد نموديم

ص ١٦٠

نموديم وبحمدالله ومنه الان تمام تبريز همه يکدل ويک جانند و آسوده؟

بعد از آن شبی خانکه ؟ زده بزدند و بخيال خود خود را راحت کرده بودند

و خود را فائق امده تصور کردند ما وتلگرافی باعلی حضرت نموده بودند که

اعلی حضرتا شهريارا پدر تاجدارا عرض اين چاکران باستان مبارک

شهرياری اين است که اگر ميل مبارک اين است ابداًديگر برادران فقير

بی بضاعت مارا باما طرف نفرمائيد که در اين زمستانی نتوانند خودرا

ده روز از سردی هوا محفوظ بدارند اولاً که استدعا اين چاکران

اين است که‌ابداًنفرستيد واگر عرض چاکران قبول نشد اقلاًمثل

وزير جنگ امير بهادر و پرکينک؟ و امثال آنها که در سالی اقلاً

سيصد هزار تومان مال ملت را بعنف و جبر ميخورند انهارا

مامورفرمائيد که بتوانند چند روزی بمانند در اين حوالی تبريز واگر

ميل مبارک تعلق نيافت باجابت عرايض چاکرانه من

ماها چند روزی حرکت برادران مارا کلية تعويق مقرر فرمائيد

اندکی هوامساعد شده ماها خودمان سر قدم ساخته شرفياب ميشويم بااين

مقدار از وقايع تبريز خبردار بودم و عرض شد ديگر از اين سربازيکه از سرنو

دولت مامور ميفرمايند هر چه بشود بعد معروض ميدارم وبعلاوه

تبريزبعد از خرابی مجلس خيلی نقاط بنای مخالفت گذاردند سماِ؟ بعداز

انقضاء مدت سه ماه از خرابی مجلس گذشته مردم تمام انتظار

١٣ شوال را داشته و ديدند که علاوه از آنکه مجلس منعقد نشد

ص ١٦١

دستخطی ازاعلی حضرت ديده شد که بدر وديوار ها چسبانيده شد

باين مضمون هوالله حجج اسلام دام برکاته رااطلاع ميدهيم وبعد

انی که معلوم شد که تاسيس مجلس منافی قانون اسلام است

و بعلاوه حکم برحرمت آن نمودند ماهم حتم نموديم که ديگر مجلس

منعقد نکنيم ورعيت راآسوده و خوشنود سازيم و پيوسته به برکت محمد

وال محمد در بسط بساط عدل بکوشيم محمد علی شاه قاجار چون اين خبر

بگوش مخلوق رسيد اميدها مقطوع گرديد و بسمع تمام نقاط رسيد

و موجب دلسردی کافه رعيت گرديد در هر نقطه يک صدائی بلند

شد من جمله از جای ونقطهء‌که بعد از تبريز بهم خورد طالش ودولاب رشت

بود که بعد ازانی که بساط مجلس بهم خورد و حکام از جانب اعليحضرت

نصب شد آقابالاخان سردار افخم را حاکم رشت نمودند ورفت

برشت حاکمی بجهة طالش معين نمود که لقب او عميد السلطنه

بود واو شخص جابر حاکم سفاکی بود وسالهای سال حکومت طالش را

کرده بود و تعديات فوق الطاقه باهل آن بلد نموده بوده و

گذشته از تعدی و جور خيلی سفاک و حتاک هم بوده واز خالصه خود

املاک و رقعات و خانه ولانه بانهايت تجمل تدارک کرده

بود دراوقات مشروطيت گمان نمی کرد که کسی را قوه و قدرت

آن است که از دست او شکايت بنمايد يا اجزای مجلس را چنان

تسلطی باشد که بتوانند ازاومواخذه نمايند نظربه‌آن تسلطی که سال های

ص ١٦٢

سالهای سال درآن محال بخرج داده بوده وسفاکی ها که نموده بوده

که يکی صحبت ميکرد که وقتی طباخ او ماهی سرخ کرده بوده که موافق

طبع‌او نبوده‌امرکرده‌بود که آتشی وافر بيفروزيد تامن ماهی سرخ کردن را

باو بياموزم وآتش سرخ کرده آن بيچاره روی آتش گذارد تا سوخت

خلاصه خلق طالش شکايت اورا بمجلس نمودند مجلسهم جمعی از

جهة گرفتن وجه از او باسماء مختلف وپاره حبة لله اورا عزل

نمودند اوآمد طهران که کار خود را درست کرده مراجعت کند اهل

طالش از شدت سوختگی قبلی که از او داشتند خانه ولانه اورا

خراب کردند وهستی اورايا سوزانيدند يا شکستند يا خراب کردند

وقتی که مجلس بهم خورد و آقابالاخان که لقب سردار افخم داشت

حکومت رشت را کمافی السابق با پيشکشی بر داشت و برشت رفت

بعد از ورود برشت علی الرسم نفوسی جهة توابع رشت بپيش کشی

معين کردهر‌فتندمن جمله عميدالسلطنه ازبرای ازبرای کيفردادن خلق طالش

تعارف معتبری داده حکومت طالش را برداشته خبر بطالش رسيد

که عميد با باس شديد عازم طالش است حضرات طالش عريضه نوشتند

و شرح حال خودشان را با حکومت عرضه داشتند که ميان ما با

اين حکومت حکايت پدر کشتگی و خصومت است شما حاکم غير

ازاوبرای مامعين نمائيد سردار جواب داده بود که آنوقت مشروطه

بود که رضای رعيت شرط بود حال اختيار در دست سلطان

ص ١٦٣

و حاکم است و حق ندارند رعيت که نطق بکنند والاخانه آنهارا

ميکوبم باز حضرات عريضه کردند که ماياغی نيستيم وازاطاعت طغيان

نداريم ولی چون بعلم اليقين ميدانيم که اين مرد در طالش کاری ميکند که

از کشتن بدتراست ما تمام خودر را بکشتن ميدهيم وزير بار جبر وتعديات

او نميرويم و عريضه آخر هم هست اورا راه نميدهيم و چند نفر را در خفا

فرستادند که اگر بعرض ما نرسيد ودر فرستادن عميد مصمم گرديد فوراً

اطلاع بدهيد آنها هم آمدند رشت و ديدند در رای خود مستقيم است

خبردادند اهالی طالش فوری آنها که قوه و بضاعتی داشتند اهل وعيال

خود را باآنچه‌اشياءنفيسه داشتند روانه آستارا نمودند وخود هاشان؟ با

استعداد تمام آمده در جنگلی که داشتند برای داخل نشدن حکومت

منتظر می نشينند حکومت که وارد جنگل ميشود سرراه باو می گيرند وپاره

ازاجزای او هم کشته شده مراجعت برشت ميکنند دفعه ثانی سردار

دويست نفرسربازو صد سوار همراه او کرده اورا روانه ميکند دفعه ثانی

نيز دورآنها را ميگيرند و يقدر صد نفر متجاوزاز سربازو سوار کشته ميشود و

بقيه فرار ميکنند دفعه سيم خود سردار با دو اراده توپ ويک

فوج سرباز و سيصد سوار روانه ميشود و حکم ميکند که هرکس هرچه

آدم کشت آنچه مقتول داشته مال قاتل باشد وهرچه ازخانه آنها هرچه

برسم غارت هر چه بردند مال خودشان باشد وبعلاوه وعده نشان

وافتخار ميدهد در اول ورود در جنگل حکم ميکند که چند تير توپ

ص ١٦٤

چند تير توپ بيندازند و مقصود اين بوده که آنها بدانند توپ همراه

هست بلکه حساب کار خود را بکنند واز مخالفت نادم شوند

بمحض بلند شدن صدای توپ آنقدر گلوله بانها ميزنند که سروار

وسرباز و توپ چی بنای فرار ميگذارند و ميان جنگل و مردم نا بلد

معلوم است که چه ميکنند خلاصه بيچاره نابلد و طرف مقابل بلد

دورآنهارا می گيرند و بنای کشتن ميگذارند آنچه بدست آمد کشته شد

و آنچه روز آنها نرسيده بود يراق ريخته جانی بسلامت بدر بردند

که تا بحال معلوم نشد که چقدر باقی ماندند و چه قدر کشته شدند

خود سردار با چند نفر فرار ميکند تا انزلی اورا تعاقب ميکنند

سراغ اورا در خانه ميکنند آن خانه راآتش زده بودند از آنجا هم

فرار کرده وپس ازمدتی دررشت ديده شد يا راست يا محض آنکه بگويد

که در زد خورد حاضر بودم کلاه خود را نشان داده بوده که گلوله

بکلاه من هم خورده وتا کنون حکومتی بطالش نرفته و در نهايت

استعداد ايستادند و ميگويند ما مشروطه ميخواهيم وتا دولت بما

مشروطه ندهد ما ماليات باو نميدهيم اينهم حکايت طالش

ودولاب بود که عرض شد بعد از آن مقدمه فقره تنکابون سر

بلند کردند فقره تنکابون ازاين قراراست که بعد از انی که سپه

دار که نصرالسلطنه باشدازتبريز مراجعت نموده ومقصر دولت شده بود

که چرا بدون اجازه مراجعت نموده‌اوهم ازتمام شئونات دولتی که چه‌از

ص ١٦٥

لقب و چه‌ازمنصب چه‌ازمواجب وچه‌از تخفيف و تکليف تماماًرا

استعفا داده رفت در تنکابون و در آنجا مجلسی ترتيب داده

اسم آنرا مجلس را مجلس نصرت گذارده بموجب قانون مشروطه

حرکت ميکرد وتا امروز که مجلسش داير است واز جانب دولت

کسی متعرض اونشده واوهم مالياتی نفرستاده وکسی هم کشته نشده

وبدون قتل و غارت و نهب اصواب؟اينکار انجام گرفته

و صورت بسته خداوند حفظ فرمايد وتا آخر هم بهمين نحو بگذرد بعد از

آن دو محل استراباد است و تفصيل آنرا آنچه شنيده شده

کيفيت استرابادازاينقرار است که انجاهم از حکومت تعدی زياد

زياد ديده که ؟ بود وبواسطه انکه جلودهنه ترکمانيه است

استعداد سواروقزاق زياد درآنجا بود که در زمان نصرالسلطنه ونزاع

باترکمانيه همراه برده بود وواقعاًدر زمان مشروطيت حضرات ترکمان

خيلی جسور شده بودند وتعدی بخلق استراباد می نمودند نصرالسلطنه از

جانب شاه و ملت مامور شد و رفت و در حقيقت رشادت

بخرج داد و از جيب خود بقشون مواجب داده و حضرات ترکمانيه را

گوشمال درستی داده بودند وانتظار ارتفاع رتبه وافتخارات فوق

آنچه داشت داشت که بساط مجلس بهم خورد اورا به تبريز فرستادند

آن سوار وسرباز همين قسم در استراباد بودند که حکومت آنرا از

جهت قوت خود فوز عظيم دانسته بنای بی اعتدالی گذارده بوده و

ص ١٦٦

بوده و خيلی بر خلق سخت گرفته بود مردم استراباد از تعديات او

بستوه‌آمده بازارهارابستند و به طهران تلگراف تظلم نمودند کسی

بداد آنها نرسيد لابد شدند حکومت را جواب کردند که ما

حاکم نمی خواهيم حکومت بنای گرفتن و بستن ميگذارد رعيت لابد

شده درسب پنجشنبه ٢٩ شهر ذی قعده ميان رعيت و حکومت نزاع

خيلی سخت ميشود و کشت کشتار فوق العاده آخر الامر رعيت غالب

شده حکومت را از شهر بيرون کرده و هرچه ازقشون که برحسب

امر حکومت با آنها طرف شده بود اغلب کشته شده و خودشان

مجلسی سرپا کرده ودر امورات بموجب قانون مشروطيت امور

مردمرا ميگذرانند وتاامروزهنوز نه حکومتی برای آنجا معين شده

ونه کسی بجهة منع آنها رفته اينهم فقره استراباد بود بعدازاستراباد

در قصر شيرين صدا بلند شد کيفيت قصر شيرين در دوخان ؟بدين

موجب است که وقتی فقره تبريز رخ داد واز اطراف قشون

خواستند من جمله از ايل کلهر هم سوار خاستند؟ وقتی آمدند به

طهران بسرکردگی پسرداودخان مدتی هم در طهران بودند

وروانه شدند کمتر کسی مطلع شد از کيفيت کار آنها همين قدر

شنيده شد که پسر داودخان گريخته و رفته ومعلوم نشد که جهة

فرار او چه بوده اينقدر ميدانم که معروف شد که در حق اوخيالی بوده

او فرار نموده و چون به پدر رسيده باعث حرکت پدر گرديده و داود

ص ١٦٧

خان باايل کلهر ميريزند در قصر شيرين و حکومت را جواب ميکند

و درنهايت جرئت ميگويند مابه حکم علمای کربلاماليات باين

سلطان دادن را حرام ميدانيم چرا که او سلطان اسلام نيست واو

باعث قتل جناب حاجی ميرزا حسين حاجی خليل شده وبه تحريک او بوده

که پسر شيخ فضل الله نوری و صدر راوندی و سيد اکبر شاه وسه نفر

ديگر شده که آمدند در کربلا و ايشانرا مسموم نمودند در اينصورت

اطاعت او حرام وماليات دادن باو حرام واتباع ازاو اهل

ضلالند و علاوه برآنکه ماليات ندادند آقا سيد عبدالله که از جانب

دولت در قلعه جهان مير دستاق بود ومستحفظ داشت حکومت

کرمانشاه تلگراف نمود که بااين وضع چه بکنم باآقا سيد عبدالله باو تلگراف

کردند که او را به برد در کرمانشاه ونگاه دارد او سوار فرستاده بود که حرکت

دهد داود خان سواری فرستاد آقا سيد عبدالله ازدست آنها گرفته و

رها کرده بود وتابحال معلوم نيست که حال آقا سيد عبدالله چيست و او

مطلق العنان است يانزد خود داود خان است وتا بحال هم هنوز

دولت مجال نيافته که برای آنها فکری بکند و قشونی تدارک

نمايد و بعد از قصر شيرين فقره خراسان است که آنجا سربلند کردند

کيفيت ضوضاء خراسان از اين قرار است که بعد از انی

که آقا سيد محمد را با سيد عبدالله درپارک امين الدوله مرحوم

گرفتند ونزد شاه بردند وآقاسيد عبدالله را تبعيد نمودند آقا سيد

ص ١٦٨

آقاسيد محمد را به حکم شاه بردند در درکه که جزوييلاقات شهراست

وآنجا نگاه داشتند تا مدتی هم مستحفظ داشت بعد مستحفظ هم برداشتند

ومدتی هم بدون مستحفظ درآنجا بود وهم درآنجا جهة پسرخود عروسی کرد ودختر

قوام الدوله را گرفت بعد اجازه حرکت مشهد خواست شاه

هزارتومان پول جهة او مرحمت نمود و پسر بزرگ اورا که مدير

مطبعه مجلس بود و روزنامه مجلس را طبع مينمود مرخص فرمود که او

برود بعطبات؟ ولی خود آقا سيد محمد اذن نفرمود تا آنکه دراواخر

ماه رجب مرخصی گرفت و رفت بمشهد ورود اورا در مشهد

خيلی توقير وتکريم نموده بودند وخيلی احترام داشته بودند ولی اوابداً

با کسی ديد وبازديد نکرده بود وهرچه ازاوخواهش منبر رفتن کرده بودند

قبول نمی نمود با آنکه خيلی تکريم می کردند و جواب داده بود که

بس است آنچه ما برای اين ملت خواری و زلت ديديم و رنج و

مشقت کشيديم واز اين قبيل صحبت ها که خود کلام مهيج

بود تا آنکه حضرات ترکها باصرار وابرام يک روز ايشان

ايشان را ميبرند در مسجد و بالای منبر ميکنند خدام مانع ميشوند

کار بمعارضه و مشاجره ميکشد ايشان معاودت بمنزل خود

کرده در منزل پاره نطق ها ميکند رکن الدوله که حاکم مشهد

بود تلگرافی ميکند که آقا سيد محمد پاره نطق ها ميکند که باز

موجب هيجان خلق ميشود مشيرالسلطنه که صدر اعظم بود تلگرافی

ص ١٦٩

تلگرافی ميکند به آقا سيد محمد که خيلی تعجب است از جناب شما که با آنکه ديديد

سطوت وقدرت سلطنت را که چه قدرتی نمود و چگونه آن بساط

را بهم زد و در حق شما چه قدر مرحمت فرمود باز شما رفتيد در مشهد وبا

حضرات مفسدين معاشرت ميفرمائيد خيلی تعجب است آقا سيد محمد

جوابی داده بودند باين مضمون که تعجب از شماست که چنين

گمانی در حق من کردند همه کس ميدانند که من از ابتدای عمر الی کنون

نه اهل فساد بودم و نه با مفسدين محشور شدم نهايت اگر حرف

خير و نصيحت نزد شما فساد محسوب ميشود قصور ازما نيست واينکه

که مرا از سطوت وقدرت سلطان وعده داده بوديد بر شما معلوم

باشد که اين جا مسجد سپه سالار نيست که توپ به بندند اينجا صحن

مقدس حضرت رضاست که توپهای تمام سلاطين عالم در

اينمحل بخاک ميخورد سيد محمد طباطبائی بعداز اين تلگرافها ديگر صدائی

بلند نشد تا واقعه فوت مرحوم حاجی ميرزا حسين اتفاق افتاد ودر

مشهد پسر آخوند ملا کاظم خراسانی ميرود بالای منبر واز قول علمای

کربلا و نجف پاره صحبت ها ميکند که باعث قتل مرحوم حاجی ميرزا

حسين اين شاه بوده واطاعت اين سلطان حرام وماليات باو دادن

مخالف حکم مالک انام جمعی هم دور او جمع شده وهای وهوئی راه

انداختند رکن الدوله بطهران اطلاع داد که اينها محرک فتنه

هستند و ميترسم فتنه بزرگ شود جواب باو دادند که تمام را بگير

ص ١٧٠

تمام را بگيريد و به کلات بفرستيد رکن الدوله برحسب ماموريت در مقام

گرفتن آنهابرآمده مردم ريختند در صحن مقدس ومسجد گوهر شاه بازرکن‌الدوله

تکليف خواسته جواب دادند که توپ به بند ومسجد را بکوب رکن الدوله

باز بر حسب امر سلطان توپی بمسجد بسته چند تير مياندازد که خلق مشهد

از ساکت و صامت وناطق وغيره بهيجان در آمده اطراف حکومت را

ميگيرند و توپخانه و محرق وذخيره هرچه بوده تصرف ميکنند مامورين

از قبيل سرباز وسوار وتوپ چی هم ايستادگی نکرده بلکه پاره همراه ملت

شده اجتماعی؟ميکنند دور مقر حکومتی حکومت چارهء‌جز استمالت و عجز

نديده بنای فروتنی ميگذارد ونوشته ها مينمايد که من تقصير ندارم

نوکرم ولازمه نوکری اطاعت امر مولای خودست وبه من بحث

وايرادی وارد نه اهل مشهد هم تصديق ايشانرا کرده بودند که چون شما

در مشهد بعد از بهم خوردن مجلس با ملت بهانه جوئی نکرديد ماهم

محبت شمارا منظور ميداريم بشرط آنکه شما نقد تشريف به بريد

که سلطان قطع اميد از مشهد بنمايد که اين خلق ديگر در تحت رقيت

او نخواهند بود رکن الدوله هم سوار شده از مشهد بيرون آمد ورفت

در طرق اطراق کرد چهارده روز درب دکالين وبازارها و کارونسراها

حتی مدرسه هاومسجدها بسته بودند که به بينند از طهران خبری ميرسد سواری

سربازی به خراسان ميفرستند يانه ديدند از طهران ماموری نيامد درهارا

باز کرده وبرای خود مجلسی ترتيب داده وبه رکن الدوله می نويسند

ص ١٧١

که حضرت والاملت باشما طرفيت ندارد ولازم نيست که شما در اين زمستان

گوشه بيابان منزل نمائيد اگر چنانچه خيال تشريف بردن بطهران داريد

مختاريد و اگر ميل بمعاودت بشهر مشهد هم داشته باشيد ابداً ملت از

تشريف داشتن شما در شهر اکراه ندارند فقط بايد درامورات ولايتی مداخله

نفرمائيد مگر باذن واجازه‌اهل مجلس ورکن‌الدوله هم مراجعت بمشهد مينمايد

وبعد ازآن ديگر صدائی از مشهد بلند نشد که لايق ذکر باشد فقط خط

ديده شد که يکی از تجار بطرف خود نوشته بود که به نقد مشهدامن‌است ابداً

مخاصمه ومعارضه در ميان نيست و معارضی در بين نيست چرا که توپخانه با توپ چی

وذخيره با سرباز تمام در تصرف و اطاعت ملت است و در حرم حضرت رضا هم

قسم قرآن خواندند که با ملت خيانت نکنند واسطه شنيده که حضرات ترکمانيه

نيز عهد نامهء‌بمشهديان فرستادند که ما دوازده هزار سوار حاضريم که هر وقت

از طهران کسی بجهة منازعه با شما آمد هرانی که مارا خبر داديد بفاصله شش ساعت

ماسوارميشويم‌اينهم شنيده‌شد ديگرالعلم عندالله‌اين هاکه عرض شدتمام‌ازمسموعات بود

ايضاً؟فقره‌استراباد مجدداًاهميت پيدا کرد مجدداًمرقوم ميشود آنچه تجار آنجا

نوشته بودند و صورت تلگرافاتی که بسلطان نموده بودند در جوف گذارده بودند

ازاين قراراست که بعد از انی که ملت بهيجان آمد وبا دولت مخاصمه نمود

و دولت را مقهور کردند يعنی حکومت را از شهر بيرون کردند قشون دولتی

بانهايت اتحاد و اتفاق با ملت يکدل ويک قصد شدند وفهميدند

که قصد ترک بی نظمی؟ و رفع تعدی است احدی داعيه سلطنت ندارد بلکه

ص ١٧٢

بلکه ازاسم آنهم اعتراض دارند لذا ترک تبعيت و تحصيل ادميت

نموده گفتند برای چه وبگفته که مابابرادرخود جدال وقتال نمائيم که‌اگر

کشته شويم در جهنم قهر وغضب خداوند مقيم باشيم واگرهم بکشيم بشرح ايضاً؟

معامله باين بی صرفهء هيچ عاقلی نکند ودراين مجرای؟پرخطر هيچ ذی شعوری پا

ننهد بهتر اين است که ما بقدر قوه خود در تحصيل حقوق خود بکوشيم واز

معاونت ديگران چشم بپوشيم که تبريزی نيامد ماراازاين قيود لاتحصی وتعديات

بی انتهی مارامرخص نمايد چراماروباه شل باشيم که به پوست واستخوان خاک آلوده

گرک باشد محتاج باشيم چرا خود شکاری نکنيم وبنوع خود قسمت ندهيم تمام ملت

واجزای دولت در تلگراف خانه اجتماع نموده بلا واسطه بحضور مبارک اعليحضرت

تلگراف نمودند بای ن مضمون که بخاکپای مبارک اعلی حضرت

محمد علی شاه قاجار روحنا فدا معروض ميداريم ما چاکران جان نثار

معادل سی هزار نفس مقيم استراباد وتوابع آن که بعدازانی که سلطان

مبرور وشهريارمغفور سلطنت خود رابه نفس نفيس شما تفويض فرمودند بدون

هيچ گونه شرط و خيال بجان ودل قبول نموديم و طوق رقيت شهرياری؟

برگردن نهاديم تا آنکه از شرنيات خيريه آنسلطان جنت مکان وتقاضای

وقت و زمان کافه خلق ايران از آنسلطان عطوف رعوف

مهربان استدعای مشروطيت نمودند انسلطان عادل وظل الله باذل بدون

يکذره کره واجبار بصرف اراده واختيار ملتمس آنها را قبول وسی شش

کرور خلق را بذکر خير ودعای خود مشغول فرمود با آنکه سلطان بود و

ص ١٧٣

ودر حقيقت ظل حضرت مقتدر کن فکان ودراعطا واخذ ابداًمحتاج

ماذن واجازه وامضای احدی‌ازآحاد نبودند واحدی‌ازآحاد وفردی‌ازافراد

خلق دراراده ايشان حق لا ونعم نبود معذلک از فرط لطف وجود وکرم

چاکران اعلی حضرت وليعهد خودرااز تبريز خواستند وآن فرمان قضاان

حرمان ؟قدر ؟ رابامضای ولی عهد خويشهم موشح داشتند تا آنکه احسان

خود را بتمام خلق تمام فرمود و بمقتضای فعززنابثالث انعقاد مجلسی

فرمود واز تمام سفراء رسمانه دعوت فرمود وبه نفس نفيس خود در آن

مجلس تشريف حضورارزانی فرمود با آن ضعف بنيه که خدا رابذات

مقدسش روح پرفتوح ايشان رابائمه طاهرين محشورفرمايد وبياناتی فرمود

وبر تمام سفرا موضح فرمود که ما بصرف اراده حقوق ملت ايران را

بخودشان واگذار نموديم وازامروز دولت ايران در تعداد دولت های

مشروطه محسوب است و بعد امر فرمود شليک کردند که صدای آن توپ

گوش تمام خلق اين کره شنيدند وبعد عمارت نگارستان که اقلاً

يک کرور قيمت آن بود بايک کرور مبل در آن عمارت بود بملت

برای مجلس مرحمت فرمود ودوسال هم آن مجلس سرپا بود وامرآن مجلس

در همه جامجری تاآنکه پاره‌از مردمان ناتمام نمام درآن مجلس راه يافتند

وبنای بد نفسی و بدذاتی گذاردند تا آنکه قلوب نفوس وقلب اعليحضرت راآزرده

منزجر ساختند واعلی حضرت برای تاديب و تنبيه آن بنا را بر هم زدند

و بعد از برهم زدن دستخط فرموده که دولت ايران در تعداد دولتهای

ص ١٧٤

دولتهای کيستونی ؟ محسوب است تمام رعيت مطمئن باشند که ما مجلس را محض

وجود چند نفر مفسدبهم زديم وبعد ازسه ماه ديگر مجلس صحيح منعقد ميشود وتمام

منتخبين بايد حاضرباشند چنانچه آن اعلان الان حاضراست ما رعيت هم نظر

بفرموده اعلی حضرت که کلام الملوک ملوک الکلام است صبر کرديم و

بانتظار سه ماه را گذرانديم و ديديم آنچه دردوسال مبروک بود دراين سه چهار

ماه مئول؟ شد وعده سه ماه رسيد که ٢٣ رمضان بود ديديم مجدداً

وعده ١٩ شوال فرموديد حال دستخط مبارک زيارت شد که بکلی آب

پاک بدست رعيت ريختيد و خاک ياس بر چهره انتظار پاشيچيد معلوم

شد که آن مفسدين در مجلس نرفتند و تغير منزل دادند نهايت

از نگارستان بباغ شاه نقل مکان کردند و از شئومت ؟محالست

خود شرف قول سلطان که ازقبل گفته اند سخن شاه شاه هر سخن است

ازميان بردند وسلطان به نقض عهد بار داشتند چون ما رعيتيم و حق شاهد

سلطان خود را دوست ميداريم واز خداوند خاهانيم ؟ که اين سريرسلطنت

از امروز الی ابدالابد بوجود مقدس اعلی حضرت وهر کس را اعلی حضرت

معين فرمايد مزين باشد ولی دراين دولتخواهی ما شرط دارد که سلطانهم رعايت

حال رعيت و حفظ شئونات شاه جنت مکان را منظور نظر بدارند واين

نفوس مفسد که بد خواه دولت و ملت هستند از دور خود دور نمايند وبه تعجيل

هر چه تمام تر بساط مشروطيت را برای رعيت مبسوط فرمايند و رقيت

و بندگی و رعيتی ما سی هزار نفس باين رشته بسته است باتمام عجز عرض ميکنيم

ص ١٧٥

نگاه دار سررشته نا آنگه داريم واگر جواب بروفق صواب نرسد اولاً به

فضل خدا وثانی به برکت همت و هميت ممکن است که ما حقوق خودرا

خود محفوظ بداريم اراده اراده مبارک است از جانب سی هزار خلق استراباد ؟

باين چند خبر ازاسترباد داشتم و مرقوم داشتم ولی افواها شنيده ميشود که ميگويند

ازاستراباد جمعيتی اردو بيرون زدند وخيال آمدن را بطهران دارند اين خبر بعقل

درست نميايد ولی درالسنه خلق چنين حرفهازياد زده ميشود که يکی‌اصل ندارد چنانچه

آن فقره نعش کاظم آقا که در شهر ذی قعده از تبريز آوردند وباحترام هرچه تمام تر

که محل حيرت تمام خلق شد که مير پنجه قزاق قابل اينمقدار توقير وتعزيزنبوده

وانگهی بچه مناسبت اورادربقعه مرحوم مبرورشاهزاده وجيه‌الله ميرزای سپه سالاردفن

نمودند حال نصف خلق طهران را اعتقاد اين است که آن نعش کاظم آقای مير پنجه

نبود ونعش عين الدوله بوده و بمناسبت برادری در آن بقعه دفن کردند

ويکی از اعزه حضرت عبدالعظيم ميگفت که آن عمله جات ؟ شنيدم

که ميگفت آن نعشی را که آوردند در بقعه سپه سالار دفن نمودند سرنداشت

ونکند بی سربود خلاصه اخبار متضاد خيلی شنيده ميشود که جز دانای يعلم خائنة

الاعين وما يکفی بصدور ميداند وبس ولی هر دم از اين باغ بری ميرسد ...

تازه ترازتازه تری ميرسد در اين وقت که تبريز وقصرشيرين و طالش و

دولاب و تنکابون و مشهد مغشوش است خبر اصفهان رسيده از همه بدتر

کيفيت سرگذشت اصفهان از اين قرار است که حضرات بختياری چهار

محال اصفهان را احضار نمودند وآمدند طهران وبقدر چهارصد نفر آنها مامور

ص ١٧٦

از آنها را مامور به تبريز نمودند و رفتند وچند نفری سالم مراجعت نمودند مجدداً

خواستند که آنهارا بفرستند ايل خانی آنها که اسمش صمصام ؟ بود کفته

بود که اين جنگ نه صرفه دنيا دارد و نه خير اخرت اميربهادر باو تغيری

ميکند که تو را باين فضولی ها چکار حق نوکر اطاعت است ايل خانی

قدری سخت جواب ميدهد امير بهادر متغير شده قدری فحاشی باو ميکند

وميرود نزد شاه واورا معزول وديگری را بجای او نصب ميکند

آن ايل خانی هم آنچه تابعين وبسته گان همراه داشته بدون اجازه

دادن دولت روانه اصفهان ميشود و از طهران که حرکت ميکند

هر چه پست دولتی در راه ديدند برهنه کردند و رفتند در ضمن پاره خيالات

هم کرده باتابعين خود ذکر نموده بودکه ما چه چيز کمتراز ستارخان تبريزی

داريم که او توانست سرکار شود و در روزنامه های خارجه اورا يکمرد از

ايران بخوانند و اورا در مقابل نادرشاه وبالاتر از ميرزاتقی خان

اتابک اعظم بخوانند در صورتی که او پنج نفر تابع نداشته و من امروزه به

شخصه ششهزار سوار مصلح ؟مکمل دارم آنها هم ميگويند بلی چنين است

بلی درست فرموديد اين گونه صحبت ها هم قدری محرک او شده

وارد اصفهان ميشود بازهم همان زمزمه های کرده اهل اصفهان هم

خيلی از تعديات واستبداد اقبال الدوله خسته شده بودند چرا که از

قرار مذکور اقبال الدوله در اصفهان بعد از ورود خيلی استقلال

بخرج داده باندزهء جريمه های چهار پنج هزار تومانی در اصفهان کرده بود

ص ١٧٧

چنانچه ازپسرنظام العلمای اصفهان که خواهر زاده آقا نجفی بوده اورا گرفته بوده

که تو با دختر ظل السلطان راه داری و از يک تير چندين نشان زده بود هم تحقير

به ظل السلطان کرده بود هم به آقا نجفی وهم پول گرفته بود آنهم چهار هزار تومان

باری رعيت اصفهان از تعديات اقبال الدوله بتنگ آمده بودند

و عقب چاره ميگشتند تا آنکه صمصام السلطنه که همان ايلخانی بختياری

وارد اصفهان شده قدری شير در پستان آنها کرده دلی در دل آنها گذارده

يک روز چند نفر از سربازهای ملايری ؟ که همراه اقبال الدوله باصفهان

رفته بودند با يک نفر نزاعی ميکند سرباز ها اجتماعی ميکنند و آن شخص

را زياده از حد زده بودند که قريب بموت بوده هر نفسی هم که بشفاعت رفته

بود اوراهم مثل آن ميزدند خلق بستوه آمده ميروند مسجد شاه که ما اقبال

الدوله را نمی خواهيم اقبال الدوله تهور بخرج داده حکم ميکند که توپ بمسجد

شاه به بندند و بهمان سربازها هم حکم ميکند که هردکانی که بسته و صاحب

آن در مسجد شاه نشسته تاراج نمايند سربازها در بازار ريخته بسته ونه بسته

بنای غارت ميگذارند خلق اصفهان دست از جان شسته تماماً

يکدفعه حرکت ميکنند و روبدارالحکومه حرکت ميکنند ودر مقارن

آن حال صمصام السلطنه با دو سه هزارسوار بختياری تمام مسلح و مکمل وارد

ميشوند و همراه ملت دور ارک حکومت را ميگيرند و اجزای افبال الدوله

هر چه مقدورشان شده فرار ميکنند و هر چه نشده دستگير ميشوند وبقدر

شصت نفرهم از طرفين کشته ميشوند واقبال الدوله با لباس مبدل

ص ١٧٨

بالباس مبدل خودرا بسفارت انگليس ميرساند سفارت

جواب ميکند که من از ملت ميترسم که تورا راه بدهم ولی چون

تااين جا آمدی من از توشفاعت ميکنم واورا در يک جائی مستور ميکند

وآدم ميفرستد نزد آقا نجفی که اقبال الدوله بما پناهنده شده و

ما از شما خواهشمند شديم که کسی اورا اذيت نکند آقا نجفی پيغام

سفير را شنيده جواب ميدهد که بگو؟ چون وزير مختار انگليس در

طهران بملت همراهی کرده ودر حقيقت زحمت ما ايرانی ها را خيلی

کشيده ماهم احترام سفارتخانه شما را منظور ميداريم بانواسطه ولکن

مشروط بر آنکه بغير از شخص خود او بديگری راه ندهيد واوهم تادرسفارت

شما هست محفوظست ولی بيرون بيايد واورا بکشند نه شما از من

حق گله داريد ونه من ميتوانم اورا حفظ کنم خلق اصفهان مدعيند که چهار

کرور مال را بتاراج داده يابايد جبران کند يااورا بامقراض پارچه پارچه

ميکنيم باری اورا سفارت راه ميدهد و نگاه داری ميکند ولکن

نايب الحکومه او که عدل السلطنه شوهر خواهر اقبال الدوله باشد شهرتی

دارد که بدست ملت افتاده واورا کشتند و نعش اورا سوزانيدند

وهستی اقبال الدوله هم بتاراج بردند وفوری مجلسی ترتيب ميدهند

و جمعی را منتخب کرده مينشاند و مشغول اصلاح امور رعيت ميشوند و

از قرار مذاکرات توپ خانه و اندوخته دولتی را هم تصاحب ميکند

وبه‌نقداصفهانهم روی سرمشق تبريزی هامينويسند ديگرآخرآن چه شودبا خداست

ص ١٧٩

به نقد که دست غريبی دراز کردند و مخالفت عجيبی ابراز کردند وشنيده شد

که بتمام سفراء طهران و سفارت خانه تماماً تلگراف کردند که ما بالتمام

قانون مشروطه رامطيعيم؟ومنقاد وهرامری ازامور که شنيديد دراصفهان اجراء

شده که خلاف قانون مشروطه بوده ما مسئوليم واگر آنچه قونسولهای شما در

در اصفهان بر خلاف قانون رفتار کردند واز ملت بانها بی احترامی

شد مسئوليت نداريم اقبال الدوله چهار کرورمال خلق اصفهان را

بتاراج داده وحال در سفارت انگليز متحصن است بسفارت اظهار شد

که اين شخص چهار کرورمال مردم راتاراج کرده وتا درسفارت هست مابا او

حرفی نداريم ولی حق فرار کردن واورابدون اطلاع ملت روانه کردن

خلاف قانون است اگر چنين امری اتفاق افتاد شما مسئول چهار کروريد

حالهم تا در سفارتست بشما اعلان داديم که بايشان امر کند که بی قانونی

نکند و شنيده شد که مشيرالسلطنه که صدراعظم است تلگرافی باصفهان

ميکند که اعلی حضرت خيلی متغيرند و در غضب و خواستند که توپ

وسوار وسربازی مامور اصفهان بفرمايند که اصفهان را باتوپ قلعه

کوب با خاک يکسان نمايد ما ديديم که بالفرض عصيان نموده باشند

اهل اصفهان پنجهزار هزار نفس الواط حرکات لوطيانه از آنها

ظاهر شده باشد چهار هزار نفس را قتل نمودن بواسطه چهار پنج هزار

نفرالواط که يک حرکت لغوی کردند ازقانون عدل و انسانيت

ودرايت ؟مانع شديم شما برسيد اين تلگراف بايد از اقبال الدوله

ص ١٨٠

ازاقبال الدوله مراقبت داشته اورا تحت الحفظ بکاشانش ؟

روانه نمائيد که درکاشان استاق ؟ نظرباشد وازنايب‌الحکومه حضرت

والا فرمانفرما نهايت همراهی را بنمائيد که موجب رضای مبارک

همايونی شود والا توپ و سوار وسرباز مامور ميشود صدراعظم

حضرات جواب ميدهند اقبال الدوله چهار کرور مال ملت را

چاپيده وازاو نميگذرند واگراراده فرستادن توپ وسوار وسرباز

فرمودند زودتر بفرستند بهتراست ازجانب مجلس ملی اصفهان

که وکيل سيصد هزار نفس هستند اين جواب خيلی اسباب تفرقه

حواس سلطان شده تاامروز که ٢٠ ذی حجه هست زيادتراطلاعی از

اصفهان نداشتم واقعه جديد که در تبريز رخ داده اين است

که دراين شهر ذی حجه صمد خان نام که لقب سردارمقتدری داشته

بعد ازآن فقره شبی خان جمعی ؟را گرد خود جمع کردهودر‌يکی ازقراء

اطراف تبريز که خيلی جمعيت کم داشته بقدر بيست نفر ازجانب

انجمن تبريز درآن ده مشغول گرفتن ماليات و رتق وفتق امور

بوده اند ميرسد بدور؟آن ده وآن بيست نفر را می کشند وآن ده را نيز

غارت ميکنند و خيلی از سکنه آن ده را ميکشند خبر به تبريز

ميرسد جمعی حرکت ميکنند وهنوز آن داروگير قتل وتاراج درآن

آبادی بوده که دور آنهارا می گيرند چون آنها در حصارآن آبادی بودند

و پناهگاهی داشتند خيلی از حضرات تبريزی را ميکشند ولی از تبريز

ص ١٨١

مترادف مدد ميرسد واعتنا بکشته خود نکرده يورش ميبرند داخل

آبادی و درابتدا خيلی‌ازتبريزيها کشته شده بودند باندازهء‌سردار

مقتدراميدواريها بهم زده بود که تا بحال چنين کشتاری کسی‌ازآنها

نکرده ولی عاقبت الامر خود اورا دستگير واتباع اورابالتمام يا کشته

ويااسير نموده ميروند به تبريز وشخص سرادر را لدی الورود بدار می زنند

واين واقعه واقعه بسيار عجيبی بوده که اتفاق افتاده بود وخيلی هم از

اهل تبريز کشته شده بودند ولی عاقبت فتح کرده بودند و شنيده

شد که شاهزاده عين الدوله تلگرافی بحضور اعليحضرت نموده بود که

که قشون فوق العاده در سرحد تبريز باتوپ کروپ وارد شدند

وانتظار يک اذن تبريزيان دارند ومرا؟قوه تمام و خود قصد

فرار؟ دارم والسلام اين تلگرافهم‌ازاو ذکرميکنند تازه تراز همه واقعه

خود طهرانست تفصيل مجدد؟... خوردن طهران ؟...و رفتن... ؟؟

سفارت عثمانی ؟... ؟ ... ؟ تير انداختن

شيخ فضل الله از قرار ؟ که در شهر ذی حجه صدرالعلما باجمعی از

تجار و کسبه رفتند در سفارت عثمانی و متحصن شدند که ما مشروطه

ميخواهيم اين خبر بباغ شاه رسيد جمعی از قزاق وجاندارم مامور شدند

که اطراف سفارت را محاصره کنند و نگذارند کسی بسفارت

برود حتی جهت آنها که اذوقه واسباب می بردند مانع شدند ونگذاردند

آنشب اول که اجزای خود سفارت ميروند وگوشت ونانی ترتيب

ص ١٨٢

گوشت ونانی جهة آنها تدارک ميکنند وامرآنها ميگذرد وتعداد ؟

سيصد نفر می شدند واغلب ازاعزه تجار وصدرالعلماء هم درسفارت

رفته بود که تاالانهم درسفارت ميباشد وآنچه شنيده‌اغلب اسباب

وما يحتاج مثل ظرف و سماور و فرش و رخت خاب؟ ولباس

هرچه از خانه هر کس بسفارت می بردندبتمامه را حضرات جاندارمه

گرفته بودند وبه نظميه برده‌بودند صبحی صاحبان‌اسباب مطلع ميشوند وبوزير

مختارميرسانند که از خانه های ما محض آنکه ماآسوده باشيم اسباب

و تدارکی جهة مامياورند حضرات جاندارمه از دست ايشان

گرفته اند وزير مختار عثمانی خيلی برآشفته ميشود ورسمانه می نويسند

باداره نظميه که شمااسبهای تجار و کسبه که در سفارت خانه

عليه عثمانی پناهنده شدند از دست نوکروفرزند وشاگرد

آنها گرفته ايد رد کنيد والا الان ميروم نزد سلطان

وبی قانونی شمارامدلل ميدارم رائس؟ نظميه ميگويد ماسر خوداينکار

را نکرديم بامر صاحب منصبان خود و روسای خود کرديم شما

بايد ازآنها بخواهيد بماامر نمايند رد کنيم شازده فر که نايب وزير

مختار است ميرود بحضور اعلی حضرت وميگويد که جمعی آمدند در سفارت

ما متحصن شدند اولاًاطراف سفارت جاندارمه و قزاق برای

چه نشسته دوم آذوقه جهة آنها مانع شديد چه دليل دارد سيم

اسباب و افکاری؟ ازخانه آنها بياورند نظميه آنهارا گرفته

ص ١٨٣

بچه قانون است سلطان ميفرمايد که‌اينها که شما ذکر کرديد هيچکدام باذن

واجازه مانبوده وبيجا کردند که کردند وشماهم بايد حتماًآنهائی که درسفارت

خانه شما هستند همه را بيرون کنيد گفته بوده که ما يک حکمی داريم ازجانب

دولت خود که وقانونی داريم که ممکن نيست بتوانيم خلاف آن

رفتار نمائيم و بعد از آنی که بقدر سيصد نفر آمدند وپناهنده شدند

بقانون بين تمام الدول نميشود آنهارا بيرون کرد شاه ميفرمايد بموجب

حرکتی که دولت شما در کربلا با سفارت خانه انگليس که رعيت ايران

رفتند و پناهنده شدند و دولت باو اعلان کرد که اگر آنهارا بيرون

نکردی سفارت تورا بتوپ زيروزبر ميکنم واو بيرون نکرد واوهم

بتوپ نبست شازده فر عثمانی جواب عرض ميکند که سفير انگليز برحقش؟

همان بود که کرد وپناهند؟ خود را خارج نکرد وشرف دولت خود را بجان

خود خريد ماهم نيزبهمان طريق رفتار ميکنيم شاه فرموده بود که ماهم بهمان

رفتار ميکنم عرض کرده بود آنچه تکليف من است ميکنم شما هم آنچه تکليف خودرا

ميدانيد بکنيد ومرخصی می طلبد وبرخواسته روانه ميشود شاه امر ميفرمايد

که از دور سفارت آدم برخيزد و متعرض آذوقه آنها نشود وآنچه اسباب

ازآنها برده اند رد نمايند ورسيد بگيرند با همه آن سفارش اسباب ها

را رد نمودند ومانع آذوقه هم نشدند ولکن در نزديکی نمی رفتند و

لکن از دور تا دور نميگدارند کسی در خيابان علاءالدوله بدون اطمينان که اين

بسفارت نميرود نميگذارند برود وپارهءر‌ا هم گرفته به باغ شاه برده چوب

ص ١٨٤

چوب زدند و حبس کردند ودر بازارها سوار وپياده فراوان گذاردند که کسی

دکان خود را نه بندد واز دالان دارها التزام گرفتند که درب کارونسرا

را نه بندد وبقدر نصف روزبازار بزازی وصرافی را بستند در بازار شهرت

دادند که شاه حکم فرموده که هردکانی که بسته آن دکان رابتاراج به برندواين

شهرت را مقتدر نظام و صنيع حضرت دادند و مردم ترسيدند از آنطرف

رفتند خدمت سلطان وحسن خدمت نمودند که ما نگذارديم بازارها بسته شود

ورفتيم‌ازحضرت عبدالعظيم بعضی راآورديم وازسفارت جمعی را بيرون آورديم

يکی از اجزای سلطان که مقيم باغ شاه بود قسم ياد می کرده که از همين

وجوهات اشيائی که از ذخيره فروخته شده سه هزارتومان حواله فرمودند

که شيخ فضل الله داده وهزار تومان بصنيع حضرت وهزارتومان بمقتدر

نظام داده شد که شيخ فضل الله بالای منبر رفته و گفت که مشروطه حرام

و مخالف شريعت حضرت خير الانام است ومقتدر نظام وصنيع حضرت گفتند

ما نگذارديم که بازار ها بسته شود واما سفارت عثمانی چنان با حضرات

پناهندگان رفتار کرده که آنها پشيمان از رفتن شده اند ونه اسباب

اشتياق ديگران شود در نهايت بردباری و در نهايت توسعه خيال

بانها رفتار ميکند تمام سفراءرا با خود همراه وهمراز کرده ودراين چند

روزه چنان با سفراءمراوده ميکند که شاگر مکتبی به مکتب برود و شنيده

شده که نوشتهء‌تمام کرده وسرگذشت سفارت رفتن حضرات

وممانعت وقزاق اطراف سفارت نشاندن وپارهءر‌ا چوب زدن

ص ١٨٥

جمعی را که شما ميخواستيد بسفارت برويد ومنع اذوقه برای‌آنها که وارد شدند

در سفارت تمام آنها را استشهاد مانند سئوالی کرده و تمام سفراء مهر کردند

که بلی چنين شده وآن نوشته بحضور سلطان ميرساند چه بخط يابه تلگراف

و شنيده شد که باز سلطان عثمانی محض کاوش و تحصيل اصلاح به رئيس الوزرا

يعنی سفراءکه سفير طرف ؟باشد جويا ميشود سفارت اطريش هم تصديق بان نوشته

ميکند وشنيده ميشود سلطان عثمانی يک اردوی مفصلی در سرحد آذربايجان

حاضرنموده واشخاصی که درسفارت مقيم شدند پيغام داده بودند به کسبه وتجار

که شما که بی همتی کرديد ونيامديد ولی گمان نکنيد که ما هم پشيمانی داشته باشد

مادراينجابيکارنشسته‌ايم وخيلی کار؟ ديده‌ايم واعتقادآنهااينست که آن فقراتی را

که عين الدوله تلگراف کرده که قشونی از عثمانی بسرحد تبريز آمده بواسطه آنها

هست خلاصه علی النقد که در سفارت بقدر دويست وپنجاه نفری هستند

واز قراريکه شنيده ميشود حاجی حسين آقا وبيک فرنيگی؟وبانوی عظمی

هر کدامی ده هزار تومان جهة مصروف مقيمين در سفارت فرستاده اند

صورت تلگرافي كه باعلي حضرت سلطان عبدالحميد خان باعلي حضرت

محمد علی شاه نموده‌اين اعلی حضرت محمد علی شاه پادشاه خطه ايران دستخط

شما ديده شد که مرقوم فرموده بوديد که علمای شما حکم بر حرمت مشروطه نمودند

وازشما تمنای موقوف نمودن آنرا نمودند و شماهم قبول نموديد و آنرا

موقوف نموديد البته برشما معلوم و واضح است که ما هم مسلمانيم ومطيع امر

قرآن وما مشروطه برعيت خود داديم و گمان ما و گمان تمام ملت اسلام

ص ١٨٦

ملت اسلام را گمان اين است که بر وفق امر قران رفتار شده حاليکه

علمای شما حکم بر حرمت آن نمودند در اخوت وبرادری دور اطاعت

قرآن برابری متوقعيم آن صاحبان فتوی حرمت مشروطه را بفرستند

بعليه تا دراينجابا علمای ما بحث دراين مبحث شوداگر علمای ايران

شما مدلل داشتند ما موقوف نمائيم واز طريق مشروطيت منحرف

شويم واگر علمای ما مدلل داشتند شما هم بملت بدهيد و خود وملت

ايران را آسوده نمائيد که جمعيت ايرانی که مقيم عليه اندازاظهارات

تظلمانه خود مارا وملت مسلمين خسته نمودند سلطان مشروطه عثمانی عبدالحميد

ودراين اوقات تلگراف مفصلی از مجلس لاحه که بزرگترين مجلس

روی کره است باعلی حضرت رسيد باين مضمون صورت تلگراف

مجلس لاحه اين است بتوسط سفير ؟ باعلی حضرت امپراطور ايران محمد

عليشاه اظهار ميداريم که آنچه دراين مجلس محترم محقق گشته اين است

که خلق ايران کلاًگرفتار ناامنی شدند وبر آنها بی نهايت

سخت ميگذرد ومسلماً براجزای محترم اين مجلس بنظم ؟تدارک فراهم

آوردن اسباب راحت سکنه ايران حتم است وفرض لذا بشما

اعلان ميکنيم واطلاع ميدهيم که از امروز الی نيمه ماه مه فرانساوی

مهلت ميدهيم که بايد اسباب آسايش تمام سکنه ايران را فراهم

آوريد بدون استثنای يک قريه از قراءايران اگر چنانچه فراهم آوريد که شما

سلطانيد وآنها رعيت واحدی حق مداخله ندارد واگر ما راس مدت

ص ١٨٧

فراهم نشد و جمهور خلق ايران براحت وامنيت عمومی نرسيدند دانسته باشيد

که دراين مجلس معظم يک مستشاری برای راحت خلق ايران معين

ميشود با بيست و چهار نفر نماينده از بيست و چهار دولت بايران

فرستاده خواهد شد مجلس لاحه در اين تلگراف خيلی اسباب ؟ حواس؟

شده باجری ؟ چه بشود کيفيت حضرت عبدالعظيم ؟ وآقا سيد علی آقا؟

از عجايب روزگار وتغيرات وضع از گردش ليل ونهاراين است

که شخص سيد علی آقا يزدی که درهفت ماه قبل از اين چنان

اين شخص بر مخالفت مجلس ومشروطه قيام نموده‌بود ودر ميدان توپ خانه

با آقا شيخ فضل الله همدست بود ودر مدرسه مروی با نقيب السادات هم

قدم ودرخانه خود چادری زد ومردمرا برمخالفت با مجلس دعوت می نمود

وکار بجائی رسيد جمعی در مقام قتل او برآمده بودند با تمام اينها

اثر کلمه مبارکه که يوم تبدل الارض بغير الارض يا کلمه مبارکه کل يوم هو

فی شان دراين اوقات آن سيد با آنهمه عداوت و بينونيات ؟

مشروطه طلب شد باندازهء که دو سه ماه قبل در خانه خود چادر

سرپا کرد وبالای منبر رفته مردمرا به طلب کردن مشروطه تحريک

وترغيب می نمود و کار بجائی رسيد که به حکم دولت قزاق رفت در

خانه او و چادراورا خوابانيد و چنان شهرت گرفت که آقا سيد علی

آقارا بکلات بردند دراين چند روز در حضرت عبدالعظيم پيدا شده

وجمعی را گرد خود جمع نموده ودرنهايت همت منبررفته مردم را تحريک وترغيب

ص ١٨٨

و ترغيب بر خواستن مشروطه از سلطان مينمايد وتازه گی ديگراين است

که معلوم ميشود پول از کجا ميرسد ولی دستگاه خيلی مفصل است

ظهر وشام بقدر صدوپنجاه نفردر منزل او غذا ميخورند آنهم چلو وپلو

والان چهل روز متجاوزاست که اين دستگاه ميگردد ومحرک و ممد

معلوم نيست پارهء‌ميگويند خود او پولی داشته والان خرج ميکند پارهء

ميگويند که اينها از کرامت اقاست علی ای حال بساط خيلی

با انبساط است و اغلب جمعيت دور او طلاب هستند آقا سيد جمال ؟

افجهءد‌اماد حاجی ميرزا حسين هم شنيده شد که رفته اند در حضرت عبدالعظيم

وبا آقا علی آقای يزدی مع شده نيز شنيده شد که يکی از باآقا سيد علی آقا

گفته بوده که جناب شما که در سال گذشته بمقدار نسبت بمشروطه وآن مجلس بد

ميگفتيد و مذمت ميکرديد حال چه شده که از جان ومال خود گذشته ايد

و مشروطه خواه شده ايد جواب داده بوده که خدا لعنت کند مرا و آنفوس را

که الان هم طالب آن مشروطه سال گذشته باشيم آنکه مشروطه ملی نبودن

مشروطه ميلی بود هر چه ميل آقاسيد عبدالله بهبهانی بود خاهی؟نخواهی آن

اجرا ميشد بيچاره احتشام السلطنه کفر که نگفته بود يک کلمه حرف صدق

زد مثل ابوذر ديديد سراو چه آوردند که چرا تو با آقا گفته رشوه نخور

از او گذشته مجلسی که صدوسی نفر وکيل در آن مجلس باشد وهشتاد نه

نفر آن از افتاب روشن تر شد بلکه برای سی وشش کرور ملت معلوم شد

که تمام پدر سوخته منافق متقلب مال مردم خوار پارتی سلطان اين چنين مجلسی

ص ١٨٩

که جد وام فاطمه بامن خصمی کند اگر چرا بان مجلس راضی بود و آن مشروطه

خداپسند بود بلی آن مجلس را نه خدا راضی بود نه پيغمبر خدا ونه مردمان خدا

شناس ما مشروطه ميخواهيم مثل مشروطه اروپا سلطان بر حمالی نتواند ستم بکند

مشروطه ميخواهيم بروفق آيات قرآن و مشروطه ميخواهيم صد چهارمين؟

ملت و دولت نتواند بدون وکلای ملت تصرفی در آن بکند مشروطه

ميخواهيم که وکلای آن مجلس جزبخداوند ناظر نباشند نه آنکه هفت ماه ملت

و دولت را معطل کند که نظام نامه اساسی مينويسيم سه ماه هم دولت ملت را

معطل کند تاامضا بفرمايند وآنوقت اول خود اهل مجلس آنرا بهم زدند و خلاف

آنچه نوشته بودند رفتار کردند من جمله مرقوم بود که نفوسی به ننگ مال مردم خواری

و سرشکست شدن معروفند در مجلس وکالت آنها قبول نميشود نفوسی که بفساد

عقيده معروفند بوکالت مجلس محترم قبول نميکند شمارا بصديقه

طاهر چه قدرازاجزای مجلس ورشکسته ومال مردم خورده نه يکبار و دوبار مثل

حاجی محمداسماعيل مغازه چند دفعه‌تابحال چه دراسلامبول وچه درتبريز و چه در طهران

سرشکست شده واقلاً يک کرور مال مردم را خورده که باشد بلکه دو کرور وهم

چنين پنجاه نفر امثال او متهمين بفساد عقيده اولادهای حاجی ميرزا هادی اصفهانی

بر کی مشتبه است که آنها ازلی اند بلکه پدر آنها وصی ازل است ملک المتکلمين

وسيد جمال وبحرالعلوم وکيل کرمان کيست که نمی شناسد که آنها فاسد العقيده

ميباشند همين سيد جمال نبود که در مسجد شاه بالای منبر نطق می کرد امام جمعه گفت

اين پدرسوخته بابی راازمنبربکشيدآن ملک المتکلمين نبود که درهيچ مجلسی در اصفهان

ص ١٩٠

نميگذاردند بالای منبر برود چه شد که تمام جزو اجزای مجلس شدند

وهرچه خواستند کردند و هريک ازاين متقلبين دراين دوسال دارائی

ده وبيست وسی بهم زدند آن مجلس وآن مشروطه راالانهم نميخواهم خلاصه از

نطق های ايشان مردم خيلی گريه کرده بودند وگفته بودند که خدا لعنت کند آن

نفوسی را که نفع خود را برضرربرادران خود ترجيح ميدهد باری به نقد در حضرت

عبدالعظيم بقدرصدوپنجاه نفر متجاوزهستند وبانهاهم بد نميگذردتا ثمر ونتيجه آنها

چه بشودتفصيل ؟.................و..................؟ درشب

هيجدهم ذی حجه آقا شيخ فضل الله با محرر خود جائی مهمان بودند تقريباً

سه ساعت از شب گذشته در کالسکه خود نشسته مراجعت ميکند قريب

به منزل خودش که آمده بود از کالسکه پياده شود آقا محمد باقرنام که شغل او

روگری و دوات گری و مفضض کاری بوده وبعد از خرابی مجلس اوهم در شماره

محبوسين باغ شاه و از قراريکه ميگويند خيلی هم زجر واذيت باو کرده بودند

ده پانزده روزبود که مرخص شده بود بازاقدام دراين کار نموده باآقاشيخ پياده

ميشود ويک گلوله شش لول به آقا شيخ ميزند وان ازروی پوست يا رد ميشود

محرر خيلی وفا بخرج داده بوده خودرا روی آقا شيخ مياندزداو سه گلوله ديگر

ميزند ولی هرسه بمحرر ميخورد عطار درب خانه آقا شيخ مشغول بستن دکان

بوده که می بيند سه چهارتير دررفت و صدای آقارا کشت آقارا کشت بلند ميشود وآن

شخص فاعل بعداز آن عمل تقليد ازقاتل اتابک کرده يک تير هم

زير گلوی خود گذارد در ميکند از قضا تير آخر او هم مثل تير اول او کاری

ص ١٩١

نميشود وبنای فله ؟يارفتن ميکند آن عطارهم صوابی؟به نظر ميگيرد ويک

تخته که دست اوبوده ميزند بسر آن شخص که می افتد واورا گرفته به نظميه

می برند واز آنجا بمريض خانه و مشغول مدوا هستند که بلکه بهتر بشود وازاو

استنطاق نمايند وباعث ومحرک را بدست آرند ولی تاکنون اوقادر

برنطق نشد که ازاوحرفی شنيده شود ولی شهرتی درآنچه تا گرم بوده ونطق

داشته گفته که ما سه نفريم ومامور کشتن سه نفر شيخ فضل الله وامير بهادر و

حاجی سيد اسماعيل مغازه جويا شده بودند که آن دونفر ديگر جواب نداده

که اسم ورسم آن دو نفر معلوم شود ولی حاجی اسماعيل معين الضرب و امير

بهادر حواس ندارند وزهره آنها اينست که کی آن دونفر در ماموريت

خود قيام کنند وخيلی باحتياط حرکت ميکنند واما در بازار شهرت

دارد وبر سبيل مزاح با يکديگر ميگويند بيضه اسلام باد کرده ومقصود

بيضه شيخ فضل الله ميباشد ولقمان السلطنه که حکيم شاه بوده مذکور

داشته که ضربت گلوله مهلک نيست ولی مثل کسانی ميباشد که

زهره خودرا باخته وآن خوف محتمل است که اورا بکشد ولی امروز که

غره شهرالمحرم هزار سيصد و بيست هفت است هنوز زنده است ولی دو

روز است که شهرت دارد حاجی خمامی را در رشت کشته اند ولی چگونگی

آن معلوم نيست که کی کشته وچه باعث کشته شدن اوشده بعد هرچه

معلوم شود مرقوم ميشود ولی اخبار تازه که امروز دوسه روز است شهرت

دارد که درتبريزمجدداًنزاع غريبی اتفاق افتاده که بقدر دوسه هزار قتل شده

ص ١٩٢

هزار قتل شده وعين الدوله هم کشته شده اگر چه تا بحال چندين دفعه خبر

قتل عين الدوله را دادند واصلی نداشت لاکن چون نزاع

بزرگی بوده واز قراريکه ذکر ميشود بحيله وغدر روبه سنگر مثل چندی

قبل اول از دست دادند وباعث تهور آنها شدند تا آنکه به

تدبير آنها را ميان تمام استعداد خود وارد وارد نمودند ودورآنها را گرفته تمام

کشته اند وعين الدوله باميد آنکه فتح کرديم وتبريز را تصرف کرديم جلو

و قشون از عقب وقتی بنای زد و خورد ميشود اول بعين الدوله خورده

ولی چون هنوز خط تبريز نرسيده واين خبر کشتار تلگرافی بوده نميشود باين

اخبارمطمئن شد تا خط تبريز برسد وسرگذشت معلوم شود ايضاً

شهرت دارد که تقی زاده با صاحب جريده صور و چند نفر ديگر که در

فرنگستان بودند وارد تبريز شدند تا دو اراده توپ مسلسل وچه قدر

تفنگ ولی با ميزان عقل درست نميايد که تقی زاده تا کاری

صورت ندارد واطمينان از نيل مقصود خود پيدا نكرده مراجعت

نمايد مگر در حقيقت يک اطمينانی حاصل کرده باشد باری امروز وقايع نقطه

اصفهان غريب تراز واقعه تبريز ميباشد و آنچه چند نفر از سوارهای

اسانلو که‌ازاهل خار ورامين هستند وفرار کرده بودند صحبت ميکرد

شماازاصفهان يک چيزی ميشنويد ويک تصوری نزد خود

ميکنيد بالله العظيم اصفهان صد درجه از تبريز بدتر است و مستعد تر

وقسم ياد ميکرد که چهار شبان روز نه نان واذوقه بخود ما دادند

ص ١٩٣

ونه کاه وجو بمال های ما وماباشکم گرسنه خودمان وشکم گرسنه مالها بطريق

جنگ و گريز از اصفهان فرار کرديم معذلک هشت نفر ازما نيست که نميدانيم

کشته شدند يا گرفتار شدند از گرسنگی تلف شدند واو تعريف

ميکرد که انسان متحير می شد وتازه که دراين است که اعظم غصه آنها

اين بود که از آن تاراج بقدر دوسه هزارتومانی چيت وماهوت

ومس وعبا بدست ما افتاده بود آنجائی که منزل مابود نتوانستيم سی تومان

آنرا همراه بياوريم بعلاوه از بی طاقتی مال ها خيلی از اسباب خودمانهم

در آن غلام خانه ماند که آيا بدست کی بيافتد از اين تقرير اومحقق

ميشود که هنگامه خيلی سخت بوده حال که شهرت دارد که بجهة

يزد وکاشان هم سوار فرستاده و انتظام الملک پسر سهام السلطنه عرب

که دوسال بود از جانب وزير بقايا که به نقد وزير دربار است حاکم

يزد بود اين چند روزه اورا معزول وعدل الدوله برادر وزير دربار را

حاکم کردند و از طهران هم حرکت نموده درکاشان مانده ونميرود

انتظام الملک از شنيدن معزولی حرکت نموده ميرود اصفهان در

اصفهان صمصام السلطنه صد سوار بختياری همراه او ميکند ومجدداً

اورا به يزد ميفرستد و از کاشان شنيده شد که آن نايب حسين

معروف که در زمان مشروطه درکاشان پاره حرکتهای زشت

ازاوسرزد عريضه بصمصام السلطنه مينويسد که ما حاکم را از کاشان

بيرون کرديم والان درکاشان حاکم نداريم اگر شما صد نفر سوار

ص ١٩٤

صدنفر سوار بفرستيد كاشان بر عهده من است كه كاشان منظم و منسق

بجهة شما نگاه داری نمايم وتمام قواعد مشروطيت را مجری دارم صمصام

السلطنه هم صد سوار بايک ادم صاحب منصبی روانه کاشان

ميکند و خط از کاشان داشتم که جلاوتی حکومت بخرج داده بوده

ونزاعی شده بوده مامور ميفرستند که مقصرين را بياورند يکی از علما که در

آنمحل رياست تامه داشته وامام جماعت هم بوده او بيرون می آيد که مانع

شود خوداورا با سر برهنه وپای برهنه بمقر حکومت ميبرند واين چنين

تهور وچنين تسلطی جزاز اجزای صمصام السلطنه نبايد ظاهر شود گو که در

خط اسم از آنها نبود که آن حکومت چه حکومت بود ولی آنچه

مسلم است حکومت قبل که در کاشان که اورا بيرون کردند و

بعد از بيرون کردن اورا معزول کردند و اکرم الدوله را منصوب

حکومت قديم که پسر نظام الملک بود وارد طهران شد حکومت

جديد هم که اکرم الدوله باشد نرفته ونايب الحکومه هم خواست بفرستد

هيچيک از نوکرهای او قبول نکردند بروند پس مسلم شد که آن کار کار

حضرات بختياری بوده که بجرئت وبپشت گرمی پنجاه هزار ايل

بختياری چنين کاری در چنين روزی که نفس سلطان آن قوه وآن

اقتدار را ندارد که يک چنين کاری بکند و اوکرده وهمين امروز

که روز غره محرم است خود حقيرازاصفهان خط داشتم نوشته بودند

که از روزيکه اصفهان بهم خورده الی کنون روزيکه پانصد سوار يا ازهمان

ص ١٩٥

بختياری های طرف اصفهان يا از ايل قشقائی وارد اصفهان نشوند

آنروز شب نميشود و تمام سوار وپياده تمام با تفنگ های ده تير و هفت تير

و بااستعداد تمام و يوم غره محرم مجلس ختم حاجی حمامی را درمسجد شاه گذاردند

وشهرتی دارد که از دست نوشته اند در بيست چهارم ذی حجه هزار پانصد

نفر مردمان مسلح با استعداد وارد انزلی رشت شدند واز آنها جويا

شدند که شما چه کاره‌ايد واز کجا ميائيد وبرای چه کارآمده وجواب دادند

که از برای استحکام مشروطيت آمديم وبس در رشت هم حاجی حمامی با ششلول

زدند و کشتند ديگر معلوم نيست آنها کشتند يا ديگری کشته ؟ ازرشت

نوشته بودند ولی شحصی ازامام جمعه شنيده‌بود که‌ايشان درمجلس ختم‌او گفته بودند

فجعه کرده ومرده علی ای حال مرد وآنچه در حرمت مشروطه نوشته بود حسرت

اجرای آنرا بگور برد مگر آقاشيخ فضل الله امضاءکند ومجری دارد ومژده آنرا

خودش برای او به برد والحق خوب کرد مرد که خيلی احباءالله از دست او

صدمه خوردند واذيت ها وآزارها ديدند اوهم در رتبه عناد كمتر از منبع

فساد ابن الذئب نبود باری مقصود از ميان رفت مجدداً از دستگاه

سلطنتی شنيدم که ذکر می کرد که هزار وپانصد نفر وارد انزلی شدند

بی اصل است آنچه محقق است چهار صد نفر سوار از اهل طالش

وارد انزلی و حرف ايشان اين است که بايد انجمن ايالتی شما داير شود

واگر نفسی مانع شما شد ما حاضريم که جواب آنهارا بدهيم ومجلس شمارا

داير نمائيم واز شراشرار محفوظش داريم ومجرد ورود آنها سردار افخم که

ص ١٩٦

افخم که حاکم رشت بوده ودرانزلی بوده فرار کرده ميايد رشت ولی قبل از

ورود سردار خبر برشت ميرسد وبازارهارا می بندند وآنچه سردار اصرار

در بازکردن بازار کرده ثمری نبخشيده چنانچه درفوت حاجی حمامی هم آنچه

قدغن ميکند که بازارهارا به بندند و تشيع کنند ابداً گوش بحرف

او ندادند و چند نفر معدودی عقب جنازه بودند و در مجلس ختم اوهم

حاضر نشدند اينهم اخبار رشت بود که عرض شد در خلال اين کار و بهم

خوردن همه اطراف پسرهای قوام ازشيراز بامر حکومت با استعداد ميروند

بلاردت؟ که باصطلاح معروف است بلارسيعه ؟ که از روزيکه گفتگوی

مشروطيت شده بود ماليات آنها نرسيده بود ويک شخصی از اهل لار

که اسم اوآقا ميرزاعبد الحسين بود بنهايت عزم واستقامت رای؟

حامی مشروطيت شده بود و از لار شيراز آمده در مجلس شور نطق ها

می کرده و رفع پاره فسادها می نموده و با حضرات مخالف مشروطيت خيلی

پيچيده گی ميکرده تا وقتيکه بساط مجلس طهران بهم ميخورد فوری سوار شده

ميرود به لار ودرآنجا مشغول بکار خود بوده تااين اوقات وقايعی که تازه

در شيراز رخداده ازاين قراراست که بعد ازانی که بساط مجلس بهم خورد وپسر

های قوام که به حکم مجلس شاهزاده ظل السلطان بنا بود تحت الحفظ بطهران

بطهران بفرستد واو بقدر بيست هزار تومان از آنها گرفت و آنها رفتند

بفرنگستان ودر آنجا بودند تا بساط مجلس بهم خورد ظل السلطان بطهران

احضارشد و بانهايت سختی که درد اورا چاپيده بود واموال اورا برده بودند

ص ١٩٧

وارد طهران شد شاه نهايت بی التفاتی باو فرمود وفرمود که تو يک شب

حق توقف در طهران داری اوهم فوز عظيم دانسته بود روبفرنگستان

رفت آصف‌الدوله را حکومت شيراز دادند واو سردارفيروز که داماد اوبود

به نايب الحکومتکی فرستاداوهم وقت نيک؟را غنيمت شمرده آنچه دردوسال

بيکاری وخفت حکومت خراسان را کشيده بود چه خودش وچه آقايش

که‌آصف‌الدوله باشد خواستند دراين دوسه ماهه جبران کند وکردند مثل‌اقبال

الدوله دراصفهان درهر کجا که ممکن بود وبتصورشان ميامد جرمهای گزاف

گزاف ميکردند چنانچه دريک آباده بقدرششهزارتومان باسم ورسم همين سردار

فيروز تفاوت ماليات را گفته تا چه رسد برای خود واجزای خود و مصارف و

مخارج اوکه روزی پنجاه وسه تومان خرج سفر ميگرفته است بامراو وبعدازانی

که آنچه توانستند گرفتند اجازه معاودت پسرهای قوام را گرفتند و

مراجعت کردند که هم خودشان نصرت ؟ نداشتند پسرهای قوام راه نمائی

نمايند من جمله راه نمائی هايکی اين بوده که‌اين آقا ميرزاعبدالحسين ازمشروطه

خواهان خيلی محکم است وهنوز هم به محل اواحدی دست نزدبايد رفت اورا

گرفت ويک ده بيست هزار تومانی دخل برد اصف الدوله هم يکی

از پسرهای قوام که نصرالدوله باشد مامور ميکند واوهم با استعداد زيادی بعزم

سرتراشی آنها حرکت ميکند آقا ميرزا عبدالحسين هم آنچه معلوم ميشود بعد از

ورود بلارات بلا خيال نبوده و در فکر کار خود بوده استعدادی جهة

خود تدارک می نموده تاآن وقتی که پسرقوام ميرسد آقاميرزاعبدالحسين‌ادم نزداو

ص ١٩٨

نزد او ميفرستد و مينويسد که جناب نصرالدوله همين قدر که ما ساکت

وصامت در خانه خودنشسته‌ايم درمقام مخاصمه برنيامديم که شما چرابايد

در ظرف چهار پنج ماه چهارپنج کرور مال مردم را ياباسم جرم که تو مشروطه

طلب بودی يا نمک بانگور؟ پاشيدی برديد مثل آنکه اهل قشقائی وبهماللو

و سکوند و غيره ميروند تا بندر عباسی ومال تجاردر مياورند و تحويل شما

ميدهند واحدی با شما حرف نزد بعلاوه اهل فسقی ؟ ميرود در راه

مشهد و صد هزارتومان مال تجار يزد را ميچاپد وهفتصد شتر

وسيصد قاطر را بسرقت ميبرند وتو مامور ميشوی بروی آن صد هزار

تومان که موجود بود هيچ يک کرور هم مال اهل لشی ؟ را چاپيدی

و ديناری به تجار يزدی ندادی ما حرف نزديم که باعث فسادی شده

باشيم و قتل نفسی واقع نشود شما وآصف الدوله و نفس سلطان

ازما راضی باشيد واز همان طريقيکه آمديد بر گرديد اين نهايت محبت

بود که بشما نموديم که بدون جهت باعث قتل نفس نشده باشيم واگر

شما حاضريد برای نزاع وجدال واز خداوند هم خوفی نداريد بسم الله

تشريف بياوريد يا ما مراد برسر گردون نهيم پا يا بی مراد برسر

همت نهيم سر اين کاعذ که بنصرالدوله ميرسد اعتنائی نکرده رو بلار

ميرود نزديک که ميرسد آقا ميرزاعبدالحسين هم با استعدادی که نصرالدوله

تصور نميکرد بيرون ميايد واز آنها جلوگيری سخت ميکند وآخرالامر

غالب ميشود و جمعی از استعداديان نصرالدوله کشته ميشوند و بقيه

ص ١٩٩

پای از سر وسراز پا نشناخته ونقد خيالات را تماماًباخته فرارميکنند وتاشيراز

وارد ميشوند وبه آصف الدوله خبر ياس ميدهند در دهه عاشورا شهرتی دادند

که‌ان آقاميرزا عبدالحسين با چهارده هزار جمعيت دور شيراز را گرفته واصف الدوله

را محصور نموده که آنچه مال مردم را گرفته چه باسم ماليات و چه برسم جرم تماماً

را بايد رد کند وبرود اينخبر شهرت تام دارد ولی بنده باور نميکنم زيرا که

چهار ده هزار جمعيت فوق قوه آقا ميرزا عبدالحسين و خارج از بنيه لاراست

مگر جمهور خلق حرکتی کرده باشند و بااوهمراه شده باشند العلم عند الله واما

فقره اصفهان خورده خورده ماری بزرگ شد در يوم ٦ محرم دوفوج سرباز وپنج

اراده توپ مامور اصفهان شد وسرباز ها را هرکدام يکتومان پول ولباس

جديد وتفنگ های نه تير ولندر جديد با فشنگ های ورشو دادند واز خوف آنکه

مبادا بگريزند وباصفهان نروند تماماًرا درگاری نشانيده روانه نمودند

ولی از اصفهان شنيده ميشود که تا قم هر نقطه که ممکن بود هر منزل سنگری

بسته اند و مستعد نشسته اند که توپ وسربازی که حرکت ميکند نگذارند باصفهان

برسد وايضاً در خود اصفهان شنيده ميشود که برج وباروهای خيلی محکم ساخته

اند وذخيره دولتی هرچه بوده تصاحب کرده و آنچه قشون دولتی وصاحب منصب بوده

يا کشته‌اند يافرارنمودند حتی خانه آقارمضان علی تحويل دارفوج که يکی از متنفذين

احباب است چاپيدند و خانه محمد حسين خان سرتيب فوج جلالی را بکلی

غارت کردند وبه نقد در اصفهان محلی ندارند و بعلاوه ايل قشقائی

هم با بختياری متحد شدند و يوم ششم عاشورا هشت ساعت باسيم انگليزی

ص ٢٠٠

انگليزی با تبريز گفتگوی حضوری نمودند وعهد وپيمانها کرده اند خيلی حضرات

تبريزی اظهار داشتند که چون قصد ما فقط خابانيدن ظلم وبرپا داشتن

عدل است يا نظر به تفوق ايلی که سرماداريد ما برياست شما بر خود حاضريم

و که هردو به يک مقصود ناظريم تا اين حد امروز معلوم است فردا با خداست

که چه بشود مخاله ؟اعلی حضرت چرا امير بهادر که وزير جنگ است چرا حاجی محمد

اسماعيل مغازه که لقب معين الضربی دارد چرا تدارک روضه خانی های خيلی مفصل

گرفته اند واز سيد الشهداء طلب نصرت ميکنند برای جمع کردن

حقوق ملت را نزد خودشان و نميدانند که لازال توفيق رفيق

شخص ظالم نشده و نميشود چنانچه ميفرمايد الملک يبقی مع الکفر

ولا يبقی مع الظلم خلاصه اينست که امروز تا اندازهء‌که از دست

سلطان ساخته هست راحت وآسايش و امنيت را از رعيت

خود گرفته و عنان ملک را بدست نفوسی داده که خود آنها

از شرير ترين خلق طهران هستند و همه اهل طهران آنهارا واحبی ؟

می شناسند وصدمه ها از دست آنها خورده اند که نه مال آنها

ازدست اين نفوس محفوظ بوده و نه ناموسشان و حال آنها صد

درجه از زمان لوطی گری آنها مسلط تر شدند خداوند ترحم بخلق ايران

بنمايد با آنکه حقير بقدر فهم خود ميدانم که اين خلق قابل ترحم و مستحق

آسايش و آسودگی نيستند والان از شاه وکذا؟کشته های شصت وهفتساله

خود را ميدروند و در يوم ظهور با نفس ظهور و مومنين او کردند آنچه را

ص ٢٠١

که ازابتدای تاريخ دنياالی کنون نه چشمی مثل آنرا ديده ونه گوشی

شبه آنرا شنيده‌اگر نفسی بخواهد که آگاهی بيابد بايد تاريخ اين امر

جديد رابخواند ومطلع شود که چه قدر ظلم کردند و چه مقدارازاين خلق شرير

غدار ستم روا داشتند واز بدو ايجاد عالم الی کنون درهرظهوری ازظهورات

مظاهر امر رب مالک شئون؟ کشتند و بستند بلکه سوزانيدند ولی ما

عورت؟و سوق؟ و صعار ؟دست تعدی نگشادند ولی خلق اين قرن بچه

ها خفه کردند زنهای شيرده را با اطفال در بغل نفت زدند و آتش زدند

مقابل روی مادر طفل را روی تاوه نشانيدند مقابل مادر طفل

را در تنور آويختند زن را شکم پراز نفت نموده آتش زدند خدايا تو شاهدی

که من خجالت ميکشم وقلمم شرم ميکند وزبانم حيا که شرح دهم که چه ها

کردند آخرين ظلم آنهااز آنچه شنيده ايم و آنچه ديده ايم فقره يزد است در وقت

حکومت جلال الدوله فقره ها دوم زيرا که اين شاه زاده اراده هروقت

يزد شد آن اثرات نيت وآن سلامتی های ذات و فطرت خودرا

ظاهر کرد يک نفر هفت نفس را خود او بمير غضب داد کشتند بان قسم

که صاحبان تاريخ ضبط کردند و چه جرمها که کرد وچه خانه ها که از بيخ وبن

برچيده گشت وآخرالامر يکنفر را هم خواسته بود که صواب بزرگ

کرده باشد و در نزد پدر و جد بتواند روئی سفيد کرده باشد بدست خود کشت

اين فقره حکومت اول او بود حکومت دوم گو که تذوير بود که همه را

بشناسد جبران سفر اول نمود تا آنکه همه را شنا؟ وبخلقهم شناسانيد حکومت

ص ٢٠٢

حکومت هم که به يزد رفت کردآنچه را که بالله الحق قلم باآنکه روئی سياه

دارد و دو زبان ازتحريرش ناله دارد وآه که ای باراله چرابايد من باعث احتراق

قلوب عباد تو شوم گوکه خداوند مجری؟ کافی جوانب اورا داد و نفاق اورا کفايت

کرد چنانچه الان در پاريس با بودن پدر چون ابليس با نهايت ذلت و مسکنت

ميگذراند و پدر وجه باو نميدهد و بعوض وجه فحش و ملامت وشماتت باو ميکند

وميگويد تمام اين خسارات و زحمات تو برای من مهيا کردی وبانک

شاهنشاهی الان تمام املاک و رقبات اورا مهجر؟نموده که من شصت هزار

تومان وجه از صاحب اين املاک ميخواهم بلکه او تا زنده است بايران

نيامد تکليف من چيست خداوند چنين جزا ميدهد از مطلب دور شديم

مقصود ذکر ظلم اهل عالم بود اسم جلال الدوله در ميان آمد بواسطه

آنکه طالبين آگاهی اگر وقايع سفر سيم حکومت جلال الدوله به بيند بر

صدق عرض حقير گواهي و شهادت ميدهند كه چنين ظلمي تا كنون نشده

از همه اينها گذشته قدری اگر باتباع؟ انصاف در اين چهار سوق اطلاع

درايد مسلماًتصديق اين عرايض مينمايد که‌اين طايفه بهائی چه قدر مظلوم

و ستم کش واقعشده من جمله اين فقره راازاعلی وادنی ازتجاروکسبه تماماً

ميدانند که هر وقت اين حضرات مستبدين خواستند که بساط مشروطه

را بهم بزنند گفتند منشاء تمام اين فتنه ها حضرات بابی هست حتی

شيخ فضل الله ميگفت که اغلب از وکلای مجلس بهائيند

واين آشوب ها را تمام بابی ها کردند اعلان نوشتند و چسبانيدند

ص ٢٠٣

وبر عوام الناس مشتبه کند که اين مجلس را بهائيان بانی اند و بهائيان ساعی

و جاهد مشنت نا مبارک آنها بازشد و خلق فهميدند آنهائی که طالب فهم بودند

که اين طايفه ابداً هيچ گونه مداخله باين امورات ندارند نه حامی مجلسند

ونه بانی مشروطيت ونه هادم مجلسند وتقويت کننده ظلم و اعتساف

بامر مولا و صاحب اختيار خود مصلح عالمند وخير خواه امم نه بامور

سياسی مداخله دارند ونه دراجرای قواعد عدل وداد مداهنه ميخواهند با همه

اينها باز در ميدان توپ خانه ومدرسه مروی شيخ فضل الله نقيب السادات

سيد احمد اخوی زاده سيد علی آقای يزدی خود آقا سيد علی آقا اکبرشاه

حاج شيخ لطف الله حاجی آخوند رستم آبادی رفتند روی منبر وکتاب اقدس

را دست گرفته و خواندند که حضرات به بينيد اين کتاب ديانتی طايفه بهائی

است که دراين کتاب بانها خبر داده که حکم حکم جمهور خلق ميشود والان

اين مجلس را معچزه بزرگ برای مراد خود قرار ميدهند گذشته از انکه دين

مارا خراب ميکنند واز ميان ميبرند واين مجلس بر خلاف قرآن

ماست اگر غيرت مشتی کريهم؟باشد نبايد گذارد که اين مجلس بر قرار بماند

بابی ها بر ما تحکم نمايند وهزاردرجه‌ازاينها زيادتر گفتند و کردند حال

که‌آن مجلس بهم خورد ميگويند اين بابی ها باعث خرابی مجلس شدند چرا که

اينها شاه پرستند و مطيع امر شاه واينها نميگذارند که شاه مشروطه

را برعيت بدهد و ميگويند تواز جانب خدا منصوری وماها تمام فدائی

تو ميشويم حال از ناظرين در اين اوراق سئوال ميکنم وانصاف ومروت

ص ٢٠٤

و مروت آنها سئوال ميکنم که ای گروه با انصاف وای صاحب

مروتهاازروی صدق نه گزاف آياازاين حزب که حالشان اين باشد که

ذکر شد که هرچه بخواهند اين امت مرحومه؟واين شيعه های اثناعشريه ؟

در حق آنها بگويند ميگويند وآنچه بخواهند بکنند ميکنند واين حزب مظلوم

قدرت نداشته باشند که با آن قائلين غافلين بگويند که ای مردمان

عزيربهتان چراافترا چرااگر راست ميگويند وامت قرانيد چرا قرآن نميخوانيد ؟

وآنرا حجة‌باقيه ؟ نميدانيد واگربگويند همه ميخوانيم وهم حجت باقيه ميدانيم پس

همان قرآن باشما مخاصمه نمايد که نه ميخوانيد و نه ميدانيد زير اگر ميخوانديد

آيه مبارکه ومن ظلم مماافتری علی الله کذباً؟ راميديدی واگر حجت باقيه بوده می

دانستيد نمی کرديد آنچه را که نهی فرموده و وعده عذاب بمکذبين داده وچه کذبی که

شايد اگر يد قدرت الهی حفظ نميفرمود موجب ريختن خون سی هزار نفس همان

کلمه دروغ نميشد پس معلوم و مبرهن شد که اين خلق امروزه ايران که ميگويند

سی وشش کرور جمعيت دارند اگر هزار نفس ويا صد هزار نفس ميان آنها

پيدا شود که در حقيقت فطرت پاکی داشته باشند واز اينگونه خطاها

کناره نمايند انوقتهم وقتی بلائی نازل شود آن نفوس مصون و محروس

نيستند وبهمان بلای ظالمين گرفتارند چنانچه صريح ايه قران است که

ميفرمايد لاتحسبن الذين ظلموا منکم خاضةً؟پس بايد آنها هم به نکبت اعمال

سوء ظالمين گرفتار باشند و اين بلاها نا امنی و کسادی را متحمل نشوند

و صبر کنند تا خلق کيفر ظلمهای خودرا به بينند و ملتفت شوند که اينها از

ص ٢٠٥

ازاثرآن افعال سوئيکه‌ازآنها ظاهرشده وندامت؟ حاصل نمايند ودر حقيقت تائب شوند

لعل خداوند غفور رحيم عفوفرمايد ومهندس ؟فضلش هندسه ؟آسايش بگسترد؟وبنيان

امنيت و راحتی بگذردانشاءالله تعالی باری خيلی ازمقصد تاريخ نويسی خود دور

مانديم و آنچه تکليف ما نبود خوانديم حق شاهد است که‌ازسوز دل بود واحتراق قلب

که قلم بی اختيار حرکت نمود واين بيانات ثبت نمود چون يوم يوم يوم يفرالمرءمن

اخيه و روز اذارتفع فی الصورفلا ؟ بينهم وزمان زمان يوم تبلی ؟ است

محرک حقيقی ونافذ الکلام واقعی حقير و امثال حقير رامبعوث ميکند که بنويسم

پنبه ؟اعمال هر نفسی که در سبد روزگار جمعشده برسيم که بر

آيندگان پس از مااز حسن وقبح اعمال هرنفسی آگاه باشند چنانچه

ديگران نوشتند وما ملتفت شديم ماهم مينويسيم که ديگران مطلع شوند واثرآيه

مبارکه را در تمام اشياء مشاهده نمايند وبدانند که هيچ چيز در آئينه روزگار

مستور وپوشيده نمانده و نمی ماند شمه؟از احوال ورفتار وکردار امين الدوله

حاليه که اسم او محسن خان وپسر مرحوم مبرورخلد قرارآقا ميرزاعلی خان امين

الدوله که اخرالامر در زمان سلطنت مرحوم مظفرالدين شاه صدر اعظم شد

پس ازانی که توپ بمسجد ومجلس بستند وراه چاره بر معتکفين درآن

محل سخت شد و نفوسيکه جان خود وراحت خود را برکافه خلق ترحيح

ميدادند وبرخلق مشتبه؟بود وامتحانات الهی بواطن هرکس را آشکار نمود

آقاسيد عبدالله خيال فرار نمود چنانچه در ابتدا ذکرايشان ورفتن در پارک

امين الدوله شد آقاسيد عبدالله ميرود درپارک آقاسيد محمد هم بعدازاوميرود

ص ٢٠٦

و همچنين نفوسی چند مثل ملک المتکلمين وصاحب روزنامه صور

و جمعی ديگر ميروند در پارک آنمرحوم و بزعم خود چنين گمان کرده بودند محل

امن يافتند ناظراو که ميرزا حسن خان نام داشته ميگويد که جمعيت زياد

مورث فسادست چند نفر از آنها را می برد در خانه خود ويک محلی

که در ابتدای هندسه آن عمارت برای چنين يوم بافصاحتی ساخته

بوده مستور ميکند و جمعی از قزاقها که ديده بودند که حضرات رفتند

دراين پارک بصاحب منصبان خود اظهارميدارند که آقا سيد عبدالله

وآقا سيد محمد با چند نفری درپارک امين الدوله مرحوم هستند صاحب

منصبان بباغ شاه تليفون ميکنند که تفصيل از اين قرار است

تکليف چيست جواب ميرسد که متعرض نشويد صاحب منصب

ميايد و قزاقهارا ممانعت از تعرض ميکند و ميروند ديگر کسی

ندانست که اعلی حضرت سلطان بچه خيال متعرض آنها نشدند

و چه ملاحظه فرمودندامين الدوله ازپارک بيرون ميايد و ميرود درتليفون

خانه ونظر بحسن خاتمه اياز نکرده وآنشيوه؟ پسنديده را از دست داده

عرض ميکند که جمعی ازاهل مجلس در منزل اين جان نثارند تکليف جان

نثار چيست وديگر ابداًتمنائی و استدعائی يا التماسی نکرد باز هم معلوم نشد

که‌اعلی حضرت چه ملاحظه فرمودند که قزازقهاريختند درپارک وآقا سيد عبدالله

وآقاسيد محمد را گرفتند ازقراريکه يکی ازاجزای خوداو ذکر ميکرداو گفته

بود که ملک الکتاب وجهانگيرخان وديگر آنکه بودند چه شد اجزا ميگويند

ص ٢٠٧

نفهميديم بنای تغير؟ميگذارد که ميخواهيد خانه مرا بباد بدهيد ومثل خانه ظل

السلطان بکنيد واازاينگونه تغيرات امدند ميشود؟ آن شخصی که چند نفر را

مخفی کرده بوده ميگويد آقااينها در خانه منند دخلی بشما ندارد ميگويند نميشود

خانه توهم باسم من خواند ميشود خلاصه آنهارا هم گرفتند وبردند وشد

آنچه در حق آنهاشد؟ که تفصيل آنها در ابتدا عرض شد مقصود ازاين شرح و

بست ؟اين بود که اين جوان اگر مربا به تربيت آن پدر بزرگوار بود سزا

اين نبود که کرد دوم اگر می کرد سزاوار اين بود که عرض کند من محض راستی ؟

بولی نعمت خود اين فقره را بروز؟ دادم که در تعداد خائنين نباشم

ولی استدعا ميکنم که آنهارا باين جان نثار به بخشيد ولو اعلی حضرت هم

عفو نميفرمودند تکليف او بود ونکرد واين فقره گذشت و جمعی هم از او بد

ميگفتند بلکه فحش ميدادند ودر واقع نوکرهای او خجل و سرشکسته

بودند تا آنکه وزارت پست باو مرحمت شد باشروطات ؟ چند

که خودم دستخط صدراعظم را ديدم که بامين الدوله دستورالعمل

داده بود واوهم سفارشاتی بيکی از اجزای محترم در پست خانه کرده

بود رسماًودستخط هم کرده بود که شما بايد مصدر اين خدمت باشيد

ودر اجرای آن قصور وکوتاهی نشود که نزد اعلی حضرت من مقصر نمانم آن

عرض کرده بود که من بايد پاره عرايض محرمانه بشما بکنم وبعد آنچه بفرمائيد

اطاعت نمايم اورا در خلوت ميخواهد و ميگويد که مطلب تو چيست

عرض ميکند که جناب امين الدوله پدر بزگوار شما شخصی بود که

ص ٢٠٨

که سی وشش کرور خلق ايران بخير خواهی و خوش نفسی و نوع پرستی

آنمرحوم شهادت ميدهند سهل است که تمام اين ها وهوی خلق

زير مشق پدرتو می نويسند واواول قانون نويس ايران بود

واين مجلس اين نظام نامه واين قانون اساسی تمام روی نوشته

جات پدرشماست از آن فقره آمدن حضرات درپارک وآن

اظهار کردن شما نصف شرف شما ازميان رفت و اعتقاد

خلق واعتماد مردم زايل شد ولی باز پارهء‌آنرا از خوف دانستند

واز برای آن ميتوانيد يک عذری بياوريد اگر چه مردمان ما مشعر

نمی پذيرند واين پست خانه که شما قبول کرديد خطوط مردمرا

باز کنيد وناموس خلق را بدست ديگران بدهيد ديگر ابداً

ازبرای شما وخانواده شما هيچ شرفی باقی نخواهد ماند وديگر احدی؟

نام شمارا بخير نخواهد برد شما بحمدالله والمنه مرحوم امين الدوله آنقدر برای

شما گذارد که محتاج به نوکری نباشيد وپنجاه سال بيکار ماندن بهتراست

از اين گونه نوکری که موجب تضيع شرف ونسب وننک نامی

باشد جواب داده بود که مجبورم چه بکنم گفته بود که شما لازم

نيست نزد من متعذر شويد شما فردا مسئول ملت خواهيد شد

اگر ميتوانيد جواب ملت را بهمين نحو بدهيد عيب ندارد

والاامين الملک نه مکنت شما را داشت ونه شرف شمارا

واستعفا داد وکسی نتوانست اورا مجبور نمايد شما چگونه ميشود

ص ٢٠٩

که مجبور باشيد گفته بود که ازاين حرفها گذشته وابلاغی بخط ومهرصدراعظم

بايشان داده بود که شما برحسب امر هميونی بايد در تمام خطوط نگاه کنيد

هر چه ضرر بحال دولت ندارد بصاحبش برسانيد وهر چه مضراست

نگاه داريد آنشخص ميگويد پس حقير را ازاين خدمت معاف داريد که

بنده آمده فقط؟ که بشما عرض کنم که قبول اينخدمت ننمائيد که

که موجب تضييع قدر و هدر رفتن شرف و تبديل آن نيک

نامی به بدنامی نشود جنابعالی که‌ازاين چاکرنپذيرفتيدمختاريد حقيرکه قوه تحکم

بشما ندارم و خدا ميداند که فقط حس دولت خواهی بود وبس ولی من با

نوع خود خيانت نميکنم واز خير ماهی پنجاه شصت تومان مواجب پست

خانه هم ميگذرم واين ننگ را برای خانواده خود نميگذارم وهر چه امين

الدوله وعد يا وعيد ميدهد قبول نميکند وسر خدمت هم حاضر نميشود

والان پنجاه روز نگذشته که صدای مردم بلند شده واوهم از خوف

خوداش استعفا ميدهد ولی قبول شدن يا نشدن آن معلوم نيست؟

الی ازمسلمات است که مخلوق با او مخاصمه خواهند کرد وبه هرقسم

باشد از کارش خواهند انداخت که مصرح ؟معزول شديم ماو ؟ نرسيده

محقق شود اخباريکه از وقايع يزد يابخط يا بتلگراف معين شده

ازاين قراراست که مرقوم ميشود بعد ازانی که مجلس بهم خورد و بساط

استبداد پهن شد و مشيرالممالک دوسال طهران مانده وهزار هزار مدعی

ديده وهزار گونه مشقت کشيده وبوصال يزد جزدر خاب؟ نرسيده

ص ٢١٠

وازآن ياس کلی داشت ازديدن سواد يزد که بقدربيست هزار نفس

ازدست تعدی او بقدر يکماه درسفارت خانه وامام زاده هامتحصن بودند

وبقدر يکماه تمام بازارهارا بستند و وعده قتل باودادند بمجرد آنکه

ديد سلطنت غالب شد و حکمش نافذ روز دوم وسوم بود که باوزير دربار

بند وبستی کرده و بصدارت تعارف داده به اميربهادر تعارف

خيلی داده چهل غلام گرفت و روانه شهر يزد شد و خيلی

با جلال وارد شهر گرديد چرا که باآقاميرزا علی رضا که صدرالعلمای يزد

بود وبا هم زياده از حد دوستی داشتند وايشان تدارک استقبال

خيلی مفصلی ديده بودند باری بعد از ورود بنای گرفتن فرع دو

ساله ميشود و بواسطه آن سوارهائی که همراه برده بود خلق بيچاره يزداز

آنها خوف نمود دادند ودر آن وقت انتظام الملک که پسر

مصطفی قليخان سهام السلطنه اردستانی حاکم يزد بود واو هم

سالهای سال در طهران معطلی کشيده بود واز زمان انعقاد

مجلس که قره سورانی طهران يا کرمان را به داماد اصف الدوله

داده بودند او از شدت بيکاری ومعطلی رفت نزد داماد اصف

الدوله وامنيت ونظم راه يزد را تقبل کرده رفت به يزد و

در آنوقت عدل الدوله برادر وزير دربار به يزد حاکم بودانتظام‌الملک

بعد از قبول کردن راه يقدر صد نفر از زغال سوزان انارک را

تفنگ ديوانی داده واسم آنهارا سوار دولتی گذارد بود بعد از ورود او

ص ٢١١

عدل الدوله بواسطه بی دخلی استعفاداده بود مقارن آن حال عيال او

هم فوت شده‌او روانه طهران شد از شدت قحط الرجال انتظام

الملک را حاکم يزد کردند اوهم با مشيرالممالک ميانه گرمی داشت وآن

حکومت خودرا از جانب مشير الممالک ميپنداشت وخيلی هم خلق

يزدازاو واهمه داشتند بواسطه آن صد نفر غلام خيلی درگرفتن ماليات

وفروع کوشش نمود ولی مشير در عوض بعد از ورود عنان کار را خود

بدست گرفت واورا بی دخل کرد ودر عوض محبت های صدرالعلماء

تمام امور را بدست صدر العلماء داد وشنيده شد که صدرالعلماء

جريمه هزار تومانی در آن اوقات کرده بود خلاصه عرصه برمردم

اهل يزد تنگ شد و تمام رعيت تمام مال ؟ خودرا فروختند وماليات را

بنحو دلخواه مشير دادند سوای دومحل که ندادند يکی بهاباد بافق بود که

ندادند ويکی تفت مشير بعد ازانی ساير نقاط را ماليات بافرع

بنحو دلخواه گرفت چند نفر از آن سوارها را روانه بهاباد نموده که

ماليات بگيرند اهل بهاباد اجتماعی کرده سوارهارا پياده نموده تفنگ و

يراق آنهارا می گيرند و روانه يزد ميکنند و ميگويند که برويد

خبر بمشير بدهيد که ما فرع نميدهيم آنها هم مراجعت نموده بمشير خبر ميدهند

مشير بيست نفرازآن سوار ها را مامور به تفت ميکند حضرات ميروند

اهل تفت حضرات را استقبال ميکند وارد مينمايند در منزلی صبح پذيرائی

ميکنند وبعد جويا ميشوند که شما برای چه آمديد اينها ميگويند بموجب اين حکم

ص ٢١٢

اين حکم ماماموريم که ماليات شمارا بافرع دوساله از شما مطالبه کنيم

حضرات ميگويند حکم مشير را که به بريد باو رد کنيد ماحکم از مجلس واز

شاه داريم که فرع ماليات را برعيت يزد بخشيده اگر مشروطه است

مملکت مااز مجلس واگر مستبد است از سلطان حکم داريم و نميدهيم

آنها قدری سخت ميگويند تفتی ها سخت ترآخرالامر کار به زدوخورد

ميرسد هفت نفر يا هشت نفر از سوارها کشته ميشوند دونفرياسه نفر هم از

ازاهل تفت کشته ميشوند ودر همان شب ده نفر آنها را در محلی

نگاه ميدارند دوسه نفر ازآنها را هم بدون يراق مرخص

ميکنند که خبر بمشير بدهند وآن ده نفر را هم ميگويند اينجا گروی اند

ما کار بشهر داريم و پيوسته آمد وشد مينمائيم اگر کسی متعرض اهل

تفت شد ماهم در مقابل با اينها همان قسم رفتار ميکنيم

و اگر متعرض نشدند ماهم متعرض نميشويم انها هم مراجعت کرده تمام

سر گذشت را ميگويند مشير هم سکوت ميکند وديگرنه او عقب ماليات

ميفرستند ونه آنها مالياتی ميفرستند واين دومحل بواسطه آن حرکت

محفوظ ميمانند از تعديات مشير از آنجائی ظلم وتعدی در ايران

جزء ارکان وجودشان شد ونميشود که از آن منفک شوند چنانچه

وقتی هم که نعمت مشروطه بانها عطا ميشود باز دست از ظلم بر نداشتند

وآن نعمت را بواسطه حرکات زشت ازخود دورداشتند خلق تفت

بنای شرارت گذاردند گاهی در راه تفت اگر شخصی عبور ميکرد که از

ص ٢١٣

او گمان تمولی ميرفت گريبان اورا ميگرفتند و وجهی از او ميگرفتند

خورده خورده بنيه حکومت را ضعيف يافتند و خودرا قوی ديدند

تجسراز حد اعتدال گذشت و تهوراز اندازه خارج شده بنای چپاول

و غارت گذاردند باندازهء‌تا قاسم آباد که نيم فرسنگ از شهر دوراست

غارت کردند بانهم قناعت نکرده حضرات کبرها را ميگرفتند و ميبردند

تفت نگاه ميداشتند وبه بسته گان او خبر ميدادند که فلانی اينجاست

فلان مبلغ بياوريد واورا ببريد ياآنکه در ده عاشورا سه نفر را گرفته

بودند و نهصد تومان از آنها گرفته مرخص کرده بودند وپيغام بحضرات

تجار پارسی داده بودند که يا ده هزار تومان وجه جهت مابفرستيد ياروز

بعد از قتل ميائيم محله شمارا می چاپيم حضرات پارسی خوف وبيم

کرده بارباب جمشيد تلگراف کرده بودند که‌ازبرای خدا چاره‌برای ما بکن که

ازميان ميرويم ارباب که هر چه بهرجا شکايت اسباب رفاهيت

نيافت مسلماًشاهی ده ولايت او سرازاطاعت او باز زدند و

ونتوانسته از عهده آنها بر آيد نه پول در خزانه هست و نه قشون دردست

چگونه متعرض تفت ميشود که نهايت پنجاه خانه را چاپيدند ارباب جمشيد

لابد شد و بخود عدل الدوله تلگراف کرد که خوب است که شما اسباب

راحت وآسايش آنها را تدارک بفرمائيد عدل الدوله جواب داده

بود که اين کاراستعداد لازم دارد ومن ندارم وعلاوه‌ازتفتی ها بختياری

های مراغه؟ که ازابتدای عمر مشغول بدزدی بودند حال باکمال جرئت واستقلال

ص ٢١٤

استقلال آمده اند در پشت کوه وثلثات ؟ حواله ميدهند ومن ندارم

آن استعداديکه اگر بيايند در شهرمانع شوم دراين صورت چه بکنم‌ارباب

جمشيد آنچه نزد سپه سالار رفت ونزد وزير دربار رفت حاصلی بدست

نيفتاد متحير بود که چه بکند تلگرافی از يزد درپنجشنبه ١٩ شهرمحرم سنه ١٣٣٧

رسيد چهار صد نفر بختياری وارد يزد شدند وعدل الدوله را بيرون

کردند و به نقد شهر امن است ولی تصريح نکرده بودند که بختياری مراغه بودند

يا بختياری از جانب صمصام السلطنه تا همين قدر معلوم شد بعد هم هرچه

معلوم شد مرقوم ميشود آنچه خود حقير خط داشتم تاريخ ٨ محرم نوشته بودند عدل

الدوله با ده پانزده نفراجزای خود درقلعه ميباشد وابداًازاوبووصدائی نيست و

کسی هم نزد او آمد وشدی نميکند و مشير وصدر العلماء نميگذارند عارضی

نزد او برود واو معروض را حاضر کند ماليات را بافرعی که خود

مشير معين نمايد از رعيت دوساله گرفته و ميگيرد وديگر مال هرکس را

که به برند بردند هرکس بهرکس تعدی کند کرده‌است اينهم از خطوط يزد بود

کيفيت کاشان از قرار اخباريکه رسيده و خطوطی که ديده شده است

ازاين قرار است که نوشته بودند که از اصفهان سيصد سوار بختياری

بسرکرده گی تبريز وارد شد حتی بقيه لقب تبريز را نوشته بودند وهمين

قدر نوشته بودند که به نقد کاشان امن است ومجلسی را بناهست تدارک

بنمايند ودر تهيه منتخبين هستند و به نقد احدی باحدی تعدی ندارد

وقتل ونهی هم واقع نشده و شنيده ميشود که از اصفهان تا کاشان

ص ٢١٥

منزل بمنزل برجی ساخته وسنگری پرداخته اند صدق وکذب ازاصفهان يا کاشان

که معلوم نيست ولی آنچه محقق است که قافله خيلی سنگينی ازيزد شتردار بار

طهران داشته دراکبرآباد بااين سوارها تلاقی ميشوند تبريزبانها ميگويد که

که شما بار خودرااينجا بريزيد و چند نفراز خودتان سربارتان بمانيد ماهم ده

نفر را برای حفظ شما معين ميکنيم که اگر صد دينار مال تاجر ازميان برود

ما دويست دينار بدهيم و مال تاجر بايد در هر حال محفوظ باشد ولی شما بايد

شتری يکتومان بشما ميدهم که بروند کاشان واجر وکج بار کند بياوريد

که در اين محل بايد يک برجی و سنگری ساخته شود اينها هم قبول

کرده آمدند کاشان و کج وآجری بار کردند وبردند وسرباز وقزاقی هم که

که مامور برفتن اصفهان شدند هنوز در کاشان وارد نشدند

و شنيده ميشود که قزاقها که مجدداًبطهران مراجعت کردند وسربازها هم فرسنک

بفرسنک گريخته اند تا سيصد نفر وارد قم شدند و سيصد نفر هم

رفته اند در صحن مقدس متحصن شدند که ما نميرويم تا اين حد خط تجارتی

بود که ديده شد صدق و کذب آن با خداست يکی از آشنايان ؟

مذکور نمود که من با سرهنگ اين فوج آشنا بودم اورا ملاقات نمودم

بااو گفتم شما بامن وداع کرديد که باصفهان ميرويد چه شد که نرفتيد

گفت رفتم واز قم مراجعت کردم باعث را جويا شدم مذکور نمود که از

طهران که بيرون رفتيم سربازها بنای متفرق شدن گذاردند تا وارد قم که

شديم سيصد نفر باقی مانده بودند آنهاهم در قم ببست رفتند حال آمدم

ص ٢١٦

حال آمدم که بسپه سالاراطلاع بدهم که ماموربرود جمع آوری نمايدازاين تقرير

چنين فهميده ميشود که آن فقرات خط تجارتی هم راست بوده وبه نقد

از کاشان زيادتراطلاعی ندارم وگويا خبريهم زيادتر نباشد ودر کاشان کسی

با آنها طرف نبوده وطرفهم نشده بطريق راحت و آسودگی وارد شدند

کيفيت قتل آقابالا خان سرادرافخم در رشت وآتش زدن تلگراف

خانه و پست خانه وآمدن هفتاد نفر کرجی که از مجاهدين تبريز بودند

واقعهء‌که در حقيقت خيلی جلادت بخرج دادند و خداوند متعال خيلی

باو مهلت داده بود ودور خبری اوباو رسيد همين فقره آقابالا خان

بود که ازقرارآنچه شنيده شده اين جوان در بدو عمر خيلی بی مبالات

وبی عفت بوده و بواسطه همان هرزگی نايب السلطنه اورا بنوکری

نزد خود برد وبعوض مزد واجرت وانعام اورا در فوج منصب داد

هفته اول ياور شد و هفته دوم سرهنگ وهفته سيم سرتيپ وچون حرکات

خيلی مطبوع اتفاق افتاده بود نزد حضرت والانايب السلطنه خورده خورده

اورا نزد پدر خود معرفی کرد و بحضور ميبرد وحسن خدمات ازاوبعرض ميرسانيد

ودر گرفتاری جناب حاجی آخوند و جناب حاجی امين وجناب ابن ابهر وآقاميرزا

رضای کرمانی وگل وبلبل صاحب ديوانی خرجها برای دولت تراشيد وحسن

خدمتها نمود ومنصب مير پنجهء گرفت در مقدرجی ؟و دورارک را گرفتن واو

حکم شليک دادن وسيصد چهارصد قتل نفس کردن لقب وکيل الدوله

برای او گرفت وبمدلول الجنس مع الجنس يميلوا رفته رفته نفس ناطقه نايب السلطنه

ص ٢١٧

شد و داير مدار تمام ادارات او ومحل اعتماد خود ناصرالدين شاه وهر وقت

خوداو يانايب السطنه ميخواستند خود نمائی بکند يا حسن خدمتی بنماينديااقلاً

چند هزار تومانی دخل به برند ميرفتند نزد سلطان که در فلان سرحد

چند نفری ازبابی ها بنای فتنه وفسادی گذاردند اگر اجازه ميفرمائيد صد نفر

يا يک فوج سرباز بفرستيم آنهارا بگيرند يا چند نفربنای شب نامه نويسی

گذاردند و چنين اعلانی چسبانيدند وبعد چند نفر از بندگان خدارا

بگيرند ومصارفها پای سلطان بنويسند و بعد آنهارا شهيد نمايند يا چهار سال

وپنجسال آن بيچاره هارا در انبار ؟نگاه دارند خلاصه مقصود تفصيل رشت

بود قلم خود سری نمود وشرح حال اورا ذکر نمود در اوقات مشروطه

اين شخص مقصر ملت بود وتمام افواج مدعی او بودند او فرار نمود وبعطبات؟

رفت بعد معلوم شد که سفراوهم حکيم فرموده بوده و رفته بود که از علم بلکه ؟

حرمت مشروطه را بگيرد و بعد از مراجعت هم در تعداد مردمان بيکار

بود تا بساط مجلس بهم خورد و بخيال جمعی استبداد قوت گرفت اورا

حکومت رشت دادند و رفت برشت واندکی شرح حاکم تعين کردن

او بجهة طوالش وقبول نکردن طوالش واتفاقاتی که افتاد مرقوم شده و حال

فقره خوداوست و رشت وآخر قضيه عمر او وآنچه معلوم و محقق شد در روز عاشورا

در رشت نزاعی شده وبين دو دسته چند قتل واقعشده سردار افخم چند

نقر قاتل را گرفته حبس ميکند و حضرات صاحب کشته ها اصرار ميکنند

که سردار قاتل را بدست آنها بدهد سردار بمسامحه گذرانيده تا روز ١٧ شهر محرم

ص ٢١٨

هفدهم شهر محرم هزار وسيصد وبيست هفت سردار درباغ مديرته؟ بوده جمعی

از رجال دولت وصاحب القاب و منصب ده نفر صاحبان خون

آن مقتولين روز عاشورا بااسلحه ولی بطريق خفا ميروند درباغ سردارميگويد

عرض اينها چيست ميگويند عرضی نداريم خونی خودراميخواهيم سردارميگويد من بشماها

گفتم چند روزی باشد بعد ميدهيم ميگويند نميخواهيم چند روزی باشد الان بده

ميگويد امروز نميشود ميگويند ماهم امروز ميگريم سردار ميگويد چطور ميگيريد

ميگويند تو را ميکشيم ازاين سخنان مفهوم که حضرات يک پشت گرمی خارجی داشته

واز قوت قلب صحبت ميکردند سردار ميگويد کالسکه بياوريد تا من باين ها

حالی کنم که من آن جور حاکم نيستم که باين حرفها خوف کنم کالسکه حاضر شده

يانشده هفتاد نفر کرجی که تمام تفنگ ده تير دستشان بوده وارد باغ ميشوند

و اطراف سردار را گرفته بنای زدن ميکنند خلاصه سردار را تکه تکه

کرده سی و دو ٣٢ نفرهم يا بتبعيت ؟ او يا باستحقاق نيت از صاحب منصبان و

در حالی که همراه اوبودند کشته ميشوند و نعش سردار را ريسمان به پايش بسته

در بازار رشت ميکشيدند لجاره رشت هم ميريزند و خانه اورا ميچاپند

و زن وبچه او ميروند در سفارت روس پناه ميبرند تااين حد مسلم است

واما يکی از نوکرهای اداره باقراف که مدير راه شوسته رشت باشند

او با ارباب خود صحبت ميکرد که ما در ميهمان خانه راه شوسه خود

نشسته بوديم که بغتة صدای دو توپ پرصدا بلند شد جويا شديم

که صدای توپ برای چه بود گفتند توپ نبود ونارينجک بود

ص ٢١٩

گفتم کجابود وبرای که بود گفت در باغ مديرته؟ جهت آقابالاخان سردار افخم وقتی

رفتم ديدم تلگرفخانه و پست خانه آتش گرفته ميسوزد و بقدر سی دو نفر نفس در باغ

افتاده وکسی نيست که آنهارا بردارد ولی فهميده نشد که تلگرافخانه وپستخانه

را دستی آتش زدند يا بواسطه آن نارينجک ها بود ولی خود اهل رشت

همت کردند و آن آتش را خاموش کردند و آن هفتاد نفرگرجی آمدند در

آن محلی که مجلس بود ويکی از آنها رفت بالای سردران ويک الم؟سفيد

نصب کرد و صدا بلند کرد که مردم رشت ماها نه دزديم و نه آدم کش

ماازجانب ستارخان به حکم مجلس امديم که مجلس شمارا سرپا کنيم و مخل

مجلس را رفع کنيم کرديم حال اگر در حقيقت مشروطه خواه هستيد بسم‌الله

که خلق بنای شاه وقيه ؟وسلام وصلوات ودعای ستار خان گذاردند

ودر مجلس جمع شدند که خبر رسيد که سپه دار که نصرالسلطنه باشد وارد پيله

بازار رشت شد يکدفعه خلق رشت باستقبال او رفتند حتی جمعی ازآن

کرجی هاونصرالسلطنه را بااحترام خيلی زياد وارد کردند ولی در راه نصرالسلطنه

ازانطرفی که سفارتخانه روس بود خواست برود ملت نگذاردند و

اصرار رفت گفتند نبايد شما ميل کرديد که در آنجا توقف کنيد خلاصه

ايشانرا آوردند در مقر حکومتی نشانيدند نصرالسلطنه اظهار کرد که من در

رشت اقامت نميکنم وبايد بروم ملت گفتند ابداً نميگذاريم شما از

رشت حرکت کنيد تا اين حد آن شخص با جناب باقراف صحبت کرد ولی

در طهران شهرت دادند که مشير السلطنه صدر اعظم حاليه بايشان تلگرافی

ص ٢٢٠

تلگرافی خيلی تلطفاًاز جانب اعلی حضرت بايشان ميکند باين مضمون

که اعلی حضرت از ورود شما برشت وآرام کردن خلق رشت را

اظهار مرحمت زياد فرمودند واز برای دفع مفسدين يک فوج سرباز

وچهار ارده توپ فرستادند و فرمودند که باز هم هر قدر استعداد

لازم باشد اطلاع بدهيد فرستاده ميشود وآن تلگراف تا بانجيل زيادتر

حرف نميرود و از منجيل با تليفون راه شوسته حرف زدند و

نصرالسلطنه جواب داده که به حکم ماموريت عازم قزوين بوده

و هستم واين دو روزه توقف به حکم مجبوريت و حفظ جان بوده

وحکومت چنان ولايتی ازمن ساخته نيست تا باين حدهم خبر رشت

بود که مرقوم شد بعد هرچه بشود ثبت ميشود وواقعاًاين حکايت

برتبريز واصفهان واستراباد وقصر شيرين و طوالش رجحان دارد چرا

که آنجا ها حکومت را نکشتند وپست خانه وتلگراف خانه راآتش نزدند ورشت

کشتند و آتش هم زدند پس معلوم ميشود که يک پشت گرمی دارند

فقره دعوای نهم عاشورا در تبريز وآن وقايعی که رخ داده بدين

کيفيت است که مرقوم ميشود از اجزای سلطنت شنيده شد

که عين الدوله در ١٣محرم تلگرافی باعلی حضرت نموده که بحمدالله کار

باقبال اعلی حضرت گذشت واهل تبريز تمام اسلحه خودرا

تسليم نمودند اين خبر را شهرت دادند حضرات تبريزی خيلی محزون

که آيا چه شده و چه قدر کشته شدند جرئت تلگراف هم که نداشتند

ص ٢٢١

تمام مثل مصيبت زدگان با صورت بی جان بودند در پانزدهم

و شانزدهم آنها هم را ملاقات نمودم تمام چنانکه؟مستبشره باعث را

جويا شدم شخصی را نشان دادند که از تبريز چاپاری آمده واورامخصوصاً

روانه کردند وهمراه او يک بسته بزرگ پاکت بوده واز خوف باز

کردن پاکات آدم مخصوص فرستاده بودند که از او شنيده شد وچه از

خطوط که ديده شد تمام آن تلگراف بی اصل بوده بلکه عين الدوله

چنين تلگرافی نکرده بود وآن خبر جعلی بوده و شرح واقعه چنين است که

که بعدازآن اتفاقی که افتاده بود در جنگ ششم وهر دو بجای خود نشستن

عين الدوله پاکتی بمجلس تبريز مينويسد که ايام ايام عاشورااست شما

مسلمان وماهم مسلمان وعزا داری سيدالشهدا واجب وشرط همان

همان بهتر که شما تا پانزدهم محرم بعزاداری مشغول باشيد ما هم مشغول بعد از

پانزدهم اگر انشاء صلحی واقعشد که چه بهتر واگر بنای مخاصمه و مجادله شد

از شانزدهم مشغول ميشويم و چند نفر روضه خان هم دعوت کرديم

آنهااذن امدن باردو بدهيد آنها جواب می نويسند که زياد از

از قصد حضرت والا ممنون و متشکريم وهر که‌از در مخاصمه و مقاتله

سبقت گرفته نشده ونخواهد شد و روضه خانهم محتاج باذن نيست

هر نفسی که بخواهد واز مدخل روزی ده الی بيست بگذرند خودشان

ميايند بعد از جواب واقعاً؟مشغول بعزاداری ميشوند وباندازه

از مراقبت خود تغافلی می نمايند من جمله ستارخان يک کار بزرگی

ص ٢٢٢

بزرگی دراطراف داشته ششصد نفر سوار همراه برداشته دو روز؟ قبل محرم

از تبريز بيرون ميرود خلق تبريز هم اسوده حال واز تدبير اردو فارغ

البال مشغول عزاداری بودند واما از آنطرف سردار ارشد ميرسد

وبا عين الدوله ملحق ميشود واين تدبير معلوم نشد که‌ازسردارارشد بوده يا

يا از عين الدوله روز هشتم محرم بدون های وهو يرش بشهر ميبرند و جلو

ريز؟ وارد شهر ميشوند و هفت هزار جمعيت وارد شهر ميشوند و هشتاد و

دو نفر زن و مرد وبچه و بزرگ زير دست پا ميروند وبقدر هزار نفس هم

از اهل تبريز کشته ميشوند و مستعد نبودند نا آن جمعيت وارد ارک

حکومتی هم ميشوند که مردم تبريز مستعد ميشوند واطراف آنها را می گيرند و

بنای کشتن ميگذارند اهل اردو طاقت مقاومت نمياورند روی بفرار

ميگذارند که بلکه جانی بدر برند اهل اردو از جلو واهل تبريز از عقب

اهل اردو اگر تير ميانداختند بخودشان ميخورده ولی اهل تبريز ديکر محتاج

به نظر رفتن وتير انداختن نبودند سر تفنگ دراز ميکردند وتير می انداختند

که از آنطرف ستارخان کار خود را صورت داده باندازه مراجعت ميکند

وارد دروازه که ميشود آن هنگامه را می بيند جلوآنهارا می بندد واز عقب هم

که مشايعت؟آنها می آمدند خلاصه از آن هفت هزار جمعيت گويا هيجده نفر

خبر باردو ميرسانند و بقيه تمام کشته ميشوند واو ذکر می کرد که هزار متجاوز

از خلق تبريز کشته شدند ولی از آن هفت هزار تمام کشته شدند ازحال

عين الدوله وسردار ارشد استفسار شد مذکور نمود که من روز يازدهم بيرون

ص ٢٢٣

آمدم درصورتی که کوچه وبازارپرازکشته بود ومعلوم نشد که آنها کشته شدند

يانشدند وازشهر خارج شدند يانشدنداردوئی ديگرباقی نمانده بود که من آمدم

وديگرذکرآن جعبه که نارينجک درآن بود ازبرای شجاع نظام می کرد وميگفت که

که من حاضر بودم که به پيشخدمت امر کرد بازنکرد به پسراش امر کرد بازنکرد

خوداو هم منصرف شد از باز کردن شب شد و مشروباتی صرف نمود وقتی

مست شد و شعورازاو رفت و عقل زايل شد خوداش به نفسه اقدام کرد

و خوداورا با سه پسر و ده نفراز اجزاء که همگی چهارده نفر بودند تلف شدند

و قسم ياد ميکرد که مجمهئ‌ی؟که زير پای او بود خيال می کردی که نداف ؟ آنرا

کمان زده و شکم او پاره شده بود و تمام اعضاءو احشاء اندرون او

بيرون آمده بود ولی طريقی بود که عمارتی خراب ننمود و هنوز بعداز

آن مقدمه ديگر هيچ خبری از تبريز نيست نه ازتبريزيان ونه ازاردوئيان

توضيح وقايع رشت از قرار خط صحيح القول امروز که روز بيست وچهارم خط

رشت داشتم آنچه مرقوم داشته بودند با آنچه تحريرشده منافات نداشت

نه از کشته شدن سردار با آن خفت بسيار وآن ٣٢ نفر همراهان او ونه

آتش گرفتن تلگراف خانه وپست خانه ونه ازآمدن هفتاد نفر کرجی باسم

مجاهد ونه وارد کردن نصرالسلطنه را بان تفصيل چيزی که در خط

بود که ازمعروضات حقير تصريح نبود فقره نارينجک که بعبارة‌اخری

بم باشد معلوم نميشد که‌اين بم درباغ انداختن يا جای ديگرازاين خط

مفهوم ومعلوم شد که اين عمل را حضرات تازه وارد که مجاهدين باشند

ص ٢٢٤

باشند کردند ودر عمارت حکومتی انداختند وآنرا خراب کردند و رفتند

درباغ وناتمامی راتمام کردند وايضاً؟ معلوم شد که دونفرهم مجاهد کشته شدند

و نعش آنهارا بچه‌احترامی برداشتند و دفن نمودند وايضاً وازاين خط معلوم شد

که جمعيتی از رشت بيرون آمدند تا امامزاده هاشم هم آمدند ولی معلوم

نشد که برای چه آمدند جهة جلوگيری از قشون آمدند يا جهة روبطهران آمدن

تااين حد امروزاز خط رشت معلوم شد تا بعد چه اتفاق بيفتد باز مرقوم ميشود

مقدمه بسته شدن بازار های طهران و پريشانی مردمان ؟و

گذاردن سوار قزاق و سرباز در بازار ها و اعتنا نکردن مردمان

از قبل مرقوم گشت جمعی دراواخر شهر ذی قعده ؟ رفتند در سفارت

عليه عثمانی متحصن شدند ودر بردن آذوقه برای آنها دولت يعنی اجزاء

دولت مانع شد وبعد سفارتيان سخت گرفتند اذوقه بانها دادند

ولی قزاق و جاندارمه در اطراف سفارت بودند و از رفتن مردم

در سفارت مانع ميشدند و نميگذاردند که جمعيت آنها تزايد يابد

وايضاًمرقوم شد که آقا سيد علی آقای يزدی هم باجمعی از علماو طلاب رفتند

در حضرت عبدالعظيم وآنجا متحصن شدند مجملی مرقوم شد حال مجدداًمرقوم

ميشود که روز پنج شنبه ١٨ذی حجه؟ دونفر جارچی دربازار جار ميزند که حضرات

بموجب حکم مطاع علمای نجف اعانت وهمراهی با حضرات

مقيمين در حضرت عبدالعظيم و مقيمين در سفارت واجب ولازم

ميباشد ديگر خود ميدانيد و تکليف خود واز آنطرف نوشته های

ص ٢٢٥

علمايعنی احکام علمای کربلا ونجف که تعريف می نويسند ازمشروطه ومشروطه

خواه و تقبيح ميکنند استبداد و استبداد طلبان را چاپ کرده در بازارها

ميگردانيدند و جار ميزدند که دستخط علما کربلا و نجف واحدی هم متعرض

آن جارچی ها که يکی سواره بود ويکی پياده و آن کتاب فروش شد

موجب جرئت خلق شد و روز شنبه ٣١ بزازها وصرافها بستند

هر کدام توانستند که خودرا بسفارت رسانيدند وهر کدام نتوانستند

بحضرت عبدالعظيم اعلی حضرتهم امر فرموده که هرچه سرباز وقزاق و جاندارمه

بلکه سرباز با فشنگ وتفنگ در بازارها گذاردند ولی آنها با احدی

مکابره و مجادله نميکردند که تو چرا بستی وتو چرا نه بستی همين قدر رديف

با تفنگ سردست ايستاده بودند روز ٣٣ بستن دکاکين زيادتر از

روز قبل بسته شد ولی از سرباز و جاندارمه ها و قزاقها کمتر شدند

بهم چنين روز ٣٤ خلاصه اين است که روز اول ملت از دولت خوف

داشت که مبادا اگرمادکان خودرا به بنديم فقره اصفهان و اقبال الدوله

شود و دکاکين و حجرات بسته را بچاپند کم بستند روز بعد ديدند خبری

نشد بيشتر بستند وخداوند خاتمه اينکار را بخير بگرداند که بوی خوشی ازاين کار

بمشام نمی رسد و همچنين دولتهم از ملت خوف داشت که شايد حال که

بازارها بسته اند ازدهامی؟ بکنند وروی بباغ شاه بروند آنهم معلوم

شد خيال بوده عجالة شاه ايران با نهايت استقامت رای ميفرمايد

که تا يک فشنگ در قطار فشنگ سرباو ما هست ميزنم ومشروطه نميدهم

ص ٢٢٦

نميدهم منتهی بيک درجه همين نيت را دارند شنيده شد که وزراء و

جناب صنيع الدوله که در ابتدای مجلس رياست مجلس با ايشان

بود خواسته بودند و گفته بودند که خوب است شما ميان دولت وملت را

اصلاح کنيد ايشان گفته بودند که اينکاراز من ساخته نيست اصرار کرده

که بچه علت گفته بودند که اولاًاگر عرض کنم که سکوت ملت بسته باجرای قواعد

مشروطه است اعلی حضرت قبول نميفرمايند وامير بهادروشيخ فضل الله وامثال ؟

آنها از حقير بدون جهت ميرنجند در صورتی که مثمر ثمری نشده وثانی عرض

ميکنم که بفرض که اعلی حضرت عرض اين خانه زاد را قبول فرمودند و مشروطه

را امضاء فرمودند ملت ساکت نميشوند شاه ميفرمايند چرا عرض ميکند که عدم

اطمينان زيرا که اطمينان ملت از قبله عالم تمام شده چنانچه قبله عالم هم از رعيت

خود اطمينان ندارند ميفرمايند که بعد از آنکه من رفاه بانها چرا اطمينان ندارند

عرض ميکند که بواسطه نفوسی که آنوقت خلال کردند باز دراطراف شاه هستند

آنها اطمينان نميکنند شاه سکوت ميفرمايد صنيع الدوله عرض ميکند که اگر چنانچه

قبله عالم اجازه بفرمايند من از ايران مسافرت نمايم شاه ميفرمايد چرا عرض

ميکند که تمام افراد مخلوق درعالم همه دوست دارند وهم دشمن بعد از اين

عرض که خالصانه بحضور مبارک نمودم وهزار هزار دشمن برای خود موجود نمودم

هراتفاقی که در طهران بيفتد به اين خانه زاد نسبت ميدهند و طبع مبارک را

ميرنجانند بهتراين است که مرخص شوم شاه ميفرمايد ابداًسخن هيچ کس را در حق

تو قبول نميفرمائيم برو آسوده باش مرخص ميشود يکی از محارم حضور شاه

ص ٢٢٧

که شخص دروغگوئی نبود ذکر نمود که يک روز صبحی قبل از انی که اعلی حضرت

سر وصورت خود را اصلاح فرموده باشد جناب لقمان الملک که حکيم مخصوص

اعلی حضرت بود وارد شد اعلی حضرت فرمودند لقمان کجا بودی باين زودی عرض

کرد جهة مطلبی باين زودی شرفياب شدم تا جلوست؟عرض خودرا بنمايم فرمود

بگو عرض کرد قربان آيا براحدی از آحاد وفردی از افراد خلق اين خبر مشتبه نيست

که‌اين جان نثار ازاستقرار واستقلال سلطنت اعلی حضرت رااز کافه خلق زيادتر

ميخواهم حتی از منتسبين سلطنت شاه فرمود نه مشتبه نيست عرض کرده بود دليل

کافی وحجت وافی بر عرضهم اين است که تو سلطانی و برايران حکمران من ميتوانم

سالی ده هزار تومان از تصدق سر تو دخل به برم واگر خدای نخواسته تو سلطان

نباشی من بايد مثل ساير اطبا نسخه يکی پنج شاهی بنويسم شاه ميفرمايد صدق است

عرايض تو مطلب را بگو عرض ميکند اولاً اين آئينه که در مقابل روی اعلی حضرت

هست برداريد و نگاه درآئينه نکنيد و بر نفس خودتان ترحم کنيد مگر انسان چه

قدر ميتواند تحمل صدمات و مشقات دنيارا بکند ودر اول جوانی

خود را اين جور دچار صدمات بشود قربان اگر خابی؟ بيدار شو بس است

اگرمستی هوشيار شو کفايت است بالله العظيم والله الکريم خانه زندکانی قبله عالم

را پی ها خيسيده و قريب الانهدام است وبه يک باد تند يايک تکيه

سخت خراب ميشود عرض من اين بود و مقصد همين ديگر صلاح مملکت خويش

خسروان دانند شاه فرموده بودند که دوای اين مرض را بگو عرض کرده بود دادن

مشروطه بملت و خودرا خلاص کردن شاه سکوت فرموده ونايب السلطنه را

ص ٢٢٨

نايب السلطنه را احضار فرموده واز چهره شاه چنان مفهوم ميشد عرايض لقمان بی اثر

نبوده نايب السلطنه شرفياب شد با اعلی حضرت باندرون رفتند و بعد از

ساعتی بيرون تشريف آوردند و خورد خورد اجزای سلطنتی حاضر شدند پاکتی از شيخ

فضل الله رسيد پاکت را خواندند اين بود که اگر اعلی حضرت خيال

اجرای مشروطه بفرمايند اول بايد چهار زنجير حاضر فرمايند يکی را بگردن من ويکی

را بگردن خود ويکی را بگردن امير بهادر ويکی را بگردن نايب السلظنه بگذارند

وبه بيند قوه تحمل زير زنجير رفتن و با مامور بمجلس حاضر شدن را داريد اجراء

بفرمائيد والا قبلاًامير بهادر و مقتدر نظام ومجلل وصنيع حضرت وامثالهم

تمام بحضور شرفياب شوند وتا اندازه فهميدند که امروز نفس مصلح به به نفس شاه؟

شاه خواه بتمام همت وباکليل ؟ کذب وتهمت بنای خراب کردن آن بنا

را گذاردند ويک زبان عرض کردند که قربان بعد ازانی که در تبريز بيست هزار

قشون تلف شده واقلاًپنج کرور از جيب دولت خرج شده حال بحمدالله

ازاقبال قبله عالم سردار ارشد وارد تبريز شد و چندين سنگر از دست آنها

گرفته وباقر بناء را کشته وستار را چهار گلوله زده ديگر گوش باين اقوال

مزخرف دادن چرا امير بهادر ميگويد قربان من التزام ميدهم که تا پنجم صفر ديگر

حرف مشروطه از دهان کسی شنيده نشود صنيع حضرت ميگويد منهم متعهد ميشوم

که تا پنجم بازارهای طهران جميعاًباز باشد وبحری؟ تفرق مقيمين حضرت عبدالعظيم

را بر عهده ميگيرد و قس علی هذا سخن ميگويند ما شاه را مجدد بر توسن عزم

خود سوار ميکنند و متفرق ميشوند واما در بازار يکی از حضرات ارسی دوز را

ص ٢٢٩

که استاد عباس نام داشت حکومت گرفت ودر سبزه ميدان بچوب

بست که حضرات سمسار واروسی دوز مطلع شدند وبا چوب و چماق و

وقمه وشش لول ريختند در سبزه ميدان و فراشها و قزاقهاروبفرار

مقصر ماند و مامورها رفتند استاد عباس همان روز غروبی رفت در

سفارت اين يک نتيجه که برعکس بخشيد نتيجه دوم روز بعد دکان فشنگ

فروش جنب بازارصراج دربازکرده بودند باميديکه دراين گيردارهامردم به خريد

فشنگ وگلوله و باروت مايل شدند شايد فروش بشود؟يک دانه

بنب؟ ازبام بازار بدکان اومی اندازند دکان اورا آتش ميزنند و دونفر

نفر هم کشته ميشود صاحب دکان هم ريش وگردن او ميسوزد روز بعدسه

نفر را دراطراف تيمچه حاجی محمد اسماعيل مغازه که معين الضرب لقب دارد

و وصف او تا اندزه شده ميگيرند که اينها بنب ؟ داشتند وخيال کشتن

حاجی معين الضرب را داشتند يکنفرازآنها اسماعيل خان نامی بوده که از

قبل زين دار مرحوم مبرور خلد قرار مظفرالدين شاه بوده و بعد از خرابی

مجلس در سفارت انکريز؟ با جمعی متحصن شده بوده بعد از رفتن تقی زاده ؟ و

جمعی ديگر که تامين نامه بانها داده ميشود واز سفارت بيرون آمدند بازدر

اين اوقات در سفارت عثمانی بوده از سفارت عثمانی هم ورقه تامينی

داشته اورابادونفر ديگر می گيرند و به باغ شاه ميبرند لدی الورود بدون سئوال

وجواب اسمعيل خان را طناب مياندازند و نعش ؟اورا درب دروازه باغ

شاه مياويزند وديگر سربازها با جسداو چه کردند وچه قدرتير بر جسد مرده او

ص ٢٣٠

جسد مرده او زدند باشد يک روز يک شب آن جسد آويخته بوده و هر کس

ديده بود بر جوانی و رشيدی او افسوس ميخورد بعد اورا برده دفن کردند

حال که معلوم شده بر سفراء که اين شخص دارای دو ورقه تامين بوده بر

اعلی حضرت ايراد دارند که نفسی که دو ورقه تامين از دو دولت

داشته شما چرا بدون استنطاق وبدون رسيدگی کشتيد و بقدر

بيست نفر زن؟در سفارت انکريز؟ متحصن شدند که باطمينان نوشته

شمااين جوان در طهران ماند تا آخر چه بشود وآن دو نفر ديگر پاره

ميگويند کشتند پاره ميگويند در نظميه محبوسند ظن غالب در حبس است

چرا که ازاجزای نظميه که از مومنين است مذکور نمود که در نظميه هستند

ديگرازنفوسی که دراين چند روزه گرفتار شدند يکی حاجی غفار خان ولد

مرحوم مبرور خلد قرار آقا عبدالکريم ماهوت فروش است که ملقب بقوام

ديوان بود اين جوان مدعی ايمان است ومشرف هم شده ولی حالات

غريبته؟ در اين جوان حالات غريبه از او ديده شده گاهی در دستگاه

آقا سيد محمد ولد آقا سيد صادق واقا سيد عبدالله کار می کرد وبيدق دار بود

ودروقت سوار شدن آقا سيد محمد گريه ها ميکرد بعد که اندکی استبداد

قوتی يافت وصاحب اختيار حاکم کرمان شد ورفت بکرمان او

عقب او رفت بکرمان ديد در کرمان کاری نميتواند از پيش به برد

يعنی مدخلی بکند واقبال الدوله در اصفهان حکومت مقتدرانه ء

دارد آمد اصفهان و چون اقبال الدوله با مرحوم قوام ديوان

ص ٢٣١

دوستی کامل داشتند ودرماهی چهارشب قوام ديوان مرحوم در منزل

خود ميامد وبقيه ماه هرشب بايست بااقبال‌الدوله بسر ميبرد ونظر

بان سابقه دوستی باپدر حاجی غفار خان را نگاه داری نمود و حاجی غفار

خان جزءاجزای او بود تا وقتی که بساط او بهم خورد واغلب اجزای او

بدست صمصام السلطنه گرفتار شدند حاجی غفار خان زرنگی کرده

و خود را در دستگاه صمصام داخل نموده جزواجزای اوشده بود وبدلخواه

وميل صمصام پارهء تلگرافات بطهران خدمت فرمانفرما نموده

بود حال که وارد طهران شده اقبال الدوله ازاوشکايت

بحضور شاه کرده بودامر شد اورا گرفتند ولی حضرت والا مئويدالدوله

نظر بدوستی باقوام ديوان مرحوم اورا حسب الامر گرفت ولی بباغ

شاه نفرستاد وهر چه اعليحضرت در حق او متغير بودند او وحضرت

والا فرمانفرما نيک ذاتی فرموده وشاه را ساکت نمودند والان در

خانه مئويدالدوله محترمانه محبوس است تا بعد چه شود وديگر از نفوسی

که دراين اوقات گرفتار شدند سرکار جلالت آثاراقای لطف علی خان محتشم

نظام که ايشان را سردار گلنابادی می گويند والحق سرداراست وازمئومنين

بجمال مختار و چند روزاست که وارد طهران شدند امير بهادرايشان را

در باغ شاه خواست وبعد از رفتن ايشانرا نگاه داشت وآنچه

جويا شده بودند که جرم من چيست وبرای چه جرم مرا نگاه داشتيد

جرمی معين نکردند الا دوستی با نصرالسلطنه ونقداًدرباغ شاه محبوس

ص ٢٣٢

محبوسند که چرابانصرالسلطنه تودوستی داری چند نفر ديگر هم از جنابان

دروازه حضرت عبدالعظيم گرفته اند که يکی از آنها مشهدی ابوالقاسم

دلال ولنديزی ؟معروف است جرمی که حقيرازاو سراغ دارم بغض بامرالله

و جرمی که برای او معين کرده اند سر دسته ترکها بوده ديگر به نقد جزبستن

بازارها در طهران واضطراب مردمان و بی اعتدالی سربازها وقزاقها

ويکساعت از شب گذشته ديگر احدی در کوچه وبازار صاحب عبا وکلاه

نيست خبری نيست ؟از تلگرافی که اعليحضرت به نصرالسلطنه فرمودند

وجوابی که نصرالسلطنه داده بود وموجب تغير اعليحضرت شده

بعد ازانی که اقا بالا خان کشته شد ونصرالسلطنه وارد رشت شد وان

هفتاد نفر کرجی بدستورالعملی که داشتند مجلسی برپا کردند واحدی ديگر

مخالف رای مجلس حرکتی ننمود ورشت آرام شد که تا اندازهء ذکر

آن ها شد واهل وعيال آقابالاخان بدون آنکه در حق عصمت

آن زنها کسی تعرض کند روانه شدند وقتل ونهبی اتفاق نيفتاد

اعليحضرت تلگراف فرمودند که سپه دار از تمشيت دادن شما

رشت را مشعوف ومسرور شديم شما به نقد در نظم رشت بکوشيد

و حکومت نمائيد تا حاکم معين نمائيم وشما رااحضار فرمائيم وسرباز

وسوار از برای تاديب وتنبيه اشرار فرستاديم تمام را گرفته سياست

کامل بنمائيد بازهم استعداد بخواهيد فرستاده ميشود جناب

نصرالسلطنه جواب عرض ميکند که تصدقت شوم حکومت رشت

ص ٢٣٣

ازاين خانه زاد نميايد واگراين چند روزه بميل اهل رشت رفتار

نشده بود اين پيره غلامهم عقب آقابالاخان روانه نموده بودند

اين جان نثار محض حفظ جان هرچه گفتند شنيدم و در حقيقت

اين خانه زاد محکومم به حاکم دراينصورت چنين حکومتی بدرداين

پيره غلام نميخورد ونميکنم ودر واقعه تبريز که عرض کردم قبول رای

وطبع مبارک نشد ومعلوم شد که اين پيره غلام دولت خواه بوده

نه خود خواه حالهم عرض ميکنم که رعيت مشروطه ميخواهد ودست

بردارهم نيستند واردو فرستادنهم لازم نيست وثمری ندارد بلکه

موجب درد سراعلی حضرت ميشود امربفرمائيد اردو روانه نشود وضرر

بدولت وارد نيايد که به نمک اعلی حضرت ابداً فايده ندارد واين

عرض خانه زاد عرض خالصانه است ميل مبارک باشد قبول فرمائيد

ميل مبارک نباشد نفرمائيد که گفته شد صلاح مملکت خويش خسروان

دانند بعد از رسيدن آن جواب اعلی حضرت خيلی متغير ميشوند

و ميفرمايند تمام شئونات دولتی اوراازاوبگيريد که اين پدرسوخته

پر فضول است و جواب باو ميفرمايند ولی بعد ازاين حق فضولی

نداری اردوهم روانه نموديم اينهم چگونگی نصرالسلطنه است با اعليحضرت

که کار رسمی شد ونيت قلبی مشهود گشت وديگر مسلم شد که نصرالسلطنه

هم اگر مخالفت با دولت نکند موافقت هم محققاً نخواهد کرد

وسلطانهم از اين به بعد به چشم شفقت وملاطفت در او نخواهد

ص ٢٣٤

نخواهد نگريست وامااز رشت آنچه تجار نوشته بودند به تجار طرف

خويش ديده شد که رشت در نهايت امنيت و آسايش کافه رعيت

ميباشد و سوار وپياده است که مثل مور ملخ از اطراف رشت

وارد رشت ميشوند چه سواره و چه پياده وبا وجود اينها معذلک خود

اهل رشت داو طلبانه جمعی سوار ملی شدند وجمعی سرباز وجمعی پليس

شهری وتمام شئونات مجلس را مهيا نمودند وجمعی هم با ملزومات خود

خيال طهران دارند و دور نيست که در طهران شورش بشود شما

احتياطاًتدارک ده پانزده يوم اذوقه جهة خانه خود تدارک

نمائيد که بهمين زودی در طهران يک شورشی بشود ويک روز

نامه ديده شد که از رشت نوشته بودند خيلی مفصل از ورود

آن هفتاد نفر و کشتن آقابالاخان و وارد شدن نصرالسلطنه

بااحترامات فوق العاده ومبسوط شدن بساط مشروطيت و

پاره تلگرافاتی که اعلی حضرت ونايب السلطنه به آقابالاخان

کرده بودند که بايد دماغ اهل رشت را چنان بسوزانی که اسم مشروطيت

از زبان آنها شنيده نشود تماماًدرآن ورقه ثبت بود وايضاً خط

تجارتی نوشته بودند که از يوم هيجدهم محرم تاامروز که پنجم صفر است

بلا انفصال مثل مور که از خانه برديف بيرون بيايد همين قسم

مترادفاًسوار وپياده است که از طوالش و تنکابون و قفقازيه

وارد رشت ميشوند واهل مجلس صلاح چنين ديدند که بايد خلق

ص ٢٣٥

تدارک وجهی جهة صندوق ملی درست کند سيامه؟ کرده بودند باسم

خود نصرالسلطنه که به نقد حاکم است سی هزارتومان نوشته بودند

خود نصرالسلطنه ميگويد خيلی کم نوشته ايد برويد وقلم برداشته باسم خود

صدهزارتومان مي نويسد ديگران ازاين فقره خيلي مشعوف شده از

روی ميل وجه ميدهند وبقدر دو کرور وجه جهة صندوق مهيا

ميشود ودر خط خود حقير نوشته بودند که مواظبت و مراقبت خلق

مجلس باندازهء‌ميباشد که يک کاغذی شريعت مدار رشت

بطهران نوشته بود که عريضه به شخص سلطان جوف آن پاکت

پاکت بوده آنرا ميگيرند و بمجلس ميدهند مجلس شريعت مداررا

می طلبد حاضر که ميشود کاعذرا باو مينمايند او خجالت زيادی

می کشد امر به حبس او ميکنند و ميگويند بايد صد هزارتومان جهة صندوق

بدهی وآنچه به حقيرنوشته بودنداين بود که شريعت مداراز دادن وجه اين

قدرها حرف ندارد خوف او از اينست که بعد هم اورها نشود

ونوشته بودند که احتمال دارد در رشت اخوند کشی هم بشود تا اين حد

از رشت مطلع بودم و مرقوم گشت وتا امروز که يازدهم محرم است

هنوز کشت و کشتاری نشده و قشونی که از طهران حرکت کرده از

قزوين نگذشته و روز بيست و پنجم محرم نصرالسلطنه در رشت جارچی

را امر ميکند که جار بکشد که آنچه سوار وسرباز و جان دارمه واتباع

آقابالا خان هستند واز خوف پنهان شدند تمام بيرون آيند

ص ٢٣٦

آئيد وبرويد اگر مقروضيد بدهيد طلبکاريد بگيريد وتدارکات خودرا ديده

واگرمانديد تايوم غره؟ صفر خون شما بگردن خود شماست من فقط محض حفظ

جان شما اين مهلت را جهت شمااز ملت خواهشمند شده ودادند وبعد

اين جار رئيس تلگرافخانه و پستخانه هم خيال حرکت داشتند تا اينقدر

حکم مجلس رشت جاريست تا بعد خداوند چه مقدر فرموده باشد وبعد ظاهر

گردد مرقوم ميشودآنچه‌از خطوط تجارتی مفهوم ومعلوم شد وقايع يزدازاين قرار

بوده که مرقوم ميشود ازقبل مقدمه رفتن مشير الممالک به يزد وگرفتن

فرع دوساله ازروی ميل خود از تمام يزد وقراءو قصبه ها عرض شد

سوای تفت وبهاباد بافق که ندادند وعلاوه از ندادن چند نفر از

غلام های مامور کشته شدند و مشيرالممالک ديد استعداديکه بتواند

باآنها طرف شود ندارد سر آن معامله را گذارد و مطالبه نکردآنهاباين قدر

قناعت نکردند وبنای لوطی بازی گذاردند هر کس را بتوانند ازاووجه

بگيرند گرفتند هر خانهء‌که بشود چاپيد چاپيدند تا حتی نيم فرسنگی شهرهم

مزرعه قاسم آباد رشتی؟هارا چاپيدند وزياد تراذيت بطايفه پارسی ميکردند

و خانه آنها را خالی می کردند وجه نقد ازآنها می گرفتند ورفته رفته تجسر

و تهور آنها بدرجهءر‌سيده بود که از تفت حرکت کرده امده بودند در

باغ خان که احداثی مرحوم محمد خان والی بود واتباعی مشير؟ در آنجا منزل ميکند

وبقدر سی نفر از دزدهای مراغه که خودرا بختياری ميخوانند ولی بختياريها

از وجود آنها ننگ دارند وآنهارا ازخود دور کردند آنها هم ميايند

ص ٢٣٧

و به حکم جنسيت باهم مع ميشوند وينای تطاول و تعدی ميگذارند مشيرالممالک

ازاطراف تفنگ چی ميطلبد وبقدر سيصد تفنگ چی در يزد

جمع ميشود ويک روز ميروند دور باغ را ميگيرند و زد خوردی ميشود

و دوسه نفری از تفنگ چی های مشير و دوسه نفری از حضرات تفتی کشته ميشوند

واز قضا هر دو طرف رئيس آنها تير ميخورد از تفنگ چی ها رئيس کسی؟

ميرزا علی اکبرخان نامی بوده واز تفتی ها حسين نام بعد از هم جدا ميشوند حضرات

تفتی وفراغه مدعی مشروطيت بودند و ميگفتند که ما ميخواهيم مجلس برپا باشد

بلکه اهل شهر گول بخورند و با آنها همراهی بکنند و ندانستند که يزد

مشروطه طلبی ندارد وآنوقتی هم که مجلس بود آنها وکيل نفرستادند وآن

يک نفر هم که آمد چه خفت ها سراو آوردند اهل يزد واعلان ها

نوشتند که اين وکيل ملت نيست بلکه راپورت نويس چند نفر

از آقايان يزد هست وکار نداريم که آن وکيل که ملا عبدالکريم

بمسگر؟ معروف بود و روضه خان بود و در واقعه شهدای يزد خيلی

بد نفسی کرده بود و عداوتها کرده بود ولی در وکالت گوکه ابداً

محل اعتنای اهل مجلس نبود ولی در وکالت بی انصافی

نکرد و بعد از خرابی مجلس امام جمعه از جانب شاه صد

تومان وجه باو داد وقبول نکرد و رفت بمشهد که برود

به يزد مقصود ذکر او نبود بلکه مقصود بی همتی يزدی ها بود اگر

چه آن الواط اسم مشروطه را دام کرده بودند وآنها نه طالب بودند

ص ٢٣٨

ونه دردام افتادند خلاصه ازقراريکه نوشته بودند باغ خان را بکلی

غارت کردند وهر چه مشير درآن باغ داشته تمام را بردند و چون از

شهر مايوس شدند روباردکان وندوستی؟ رفته اند ديگر تا که چه قدر

مال مردم را به برند و حکومت عطاءالدوله؟ باشد در يزد کان لم

يکن شيئاًمذکوراًدرقلعه نشسته نه کسی بمحاکمه نزداو ميرود ونه‌او

حکمی ميکند ولی احدی در شهر شب خاب؟ راحت نميکند جائی

که مثل مشير وصدر ونواب در خانه خود برج بسازند و تفنگ

چی بنشانند ديگر مردم رعيت بيچاره چه بکنند تا اين حد از خط

يزد معلوم شد که يزد چه خبر بوده بعد هم اگر خبری شد ثبت؟ميشود

اخباريکه تازه از شيراز ذکرميشود که باسيم کمپانی مکالمه؟ شده

از اين قرار است که در اصفهان صمصام السلطنه با حضرات

شيرازی معاهده و مشاوره ازقبل ميکنند و قرار و مداری

ميدهند وتلگرافی باصف الدوله از قبل سلطان باو

ميکنند که اصف الدوله وجود شما در طهران لزوميت

فوری دارد برسيد اين احضار حرکت کنيد و دقيقه مسامحه

نکنيد و بعدازانی که اين مذاکره ميکنند سيم باطراف طهران را

وصل ميکنند و تلگراف‌چی هم از خودشان دارند که بهر چه

ميل نمايند او مطيع است اصف الدوله برسيدن اين

اين تلگراف تدارکات خودرا ديده تلگراف ميکند که اطاعت

ص ٢٣٩

امرمبارک نموده حرکت نمودم و نقل مکان بخارج شهر شد و تلگراف

ميفرستد تلگراف پس از چند ساعتی عودت ميدهد که سيم ما

حرف نميزند معلوم ميشود عيبی بهم رسانيده و حرف نميزند ازخاک

شيراز هم نيست عيب آن اصف الدوله باسيم کمپانی عرض ميکند

جواب باوميگويند برای چه حرکت کردی ما که شما را نخواسته بوديم

بر گرد و حرکت نکن اصف الدوله اراده باز گشت ميکند عبث ؟

خودرا اذيت مکن و خلق بکشتن مده که ما حاکم نميخواهيم واين

تلگراف جهة اين بود که کشت کشتاری نشود و زد وخوردی در

ميان نيايد و بحمدالله نيامد حال اگرميخواهيد درخون مسلمانان

شريک شويد مختاريد اصف الدوله ملاحظه ميکند که قوه

مقابلی ندارد لابداًبطرف طهران حرکت ميکند و شيراز هم

مجلسی برپا ميکنند و مشغول اصلاح امور خود می شوند ولی اسم

رئيس وبانی؟ هنوز معلوم نيست و حقير باورنميکردم تاپسر خود آصف‌الدوله

ذکر نمود که والدم حرکت نموده تا بعد معلوم شود که بانی و رئيس کی

بوده مرقوم ميشود کيفيت ؟ همدان ؟ از اين قرار است که مظفرالملک

حاکم همدان بود اهل همدان باو شوريدند که ما حاکم نميخواهيم

اوهم زرنگی و زبردستی نمود وبهانه کرد که مرا طهران احضار

کردند و اجزارا گذارد وخوداش ؟آمد طهران واظهار نمود که حکومت

همدان از من ساخته نيست و نوشته علما دردست رعيت است

ص ٢٤٠

رعيت است که ماليات برانسلطان ؟ مشروطه نبايد داد ونميدهند؟

اين خط نايب الحکومه من است که بمن نوشته که مادرهمدان‌ازيهود خار؟

تر وذليل تريم در اين صورت من استعفا دارم از رفتن همدان

دولت لابد شد به حسام الملک همدانی تلگراف کردند که همدان

بشما سپرده است و حاکميد حسام الملک زمام امور را بدست گرفته

و مشغول حکومت بود در هشتم صفر خطوط تجارتی چنين نوشته

بودند که خلق همدان اجتماعی کرده بازارهارابسته که مامشروطه ميخواهيم

و چون حکومت از خودشان بود و از شدت تمول او همه

خلق همدان ازاو ملاحظه داشتند؟ بااو حرفی نزدند ولی بازارها را

بسته هر چه حسام الملک اصرار کرد باز نکردند اوهم قهر کرده از

ازشهر بيرون رفته و خلق همدان هم برای خود مجلسی ترتيب دادند

و بازارهارا باز کردند تا آخر کار آنها بکجا بکشد اينهم مقدمه همدان

وپاره‌ميگويند که ان نظرنام که همراه سالارالدوله و خيال ياغی گری

داشت او آمده در همدان ومردم به پشت گرمی او مجلس بر

پا کرده‌اند ولی صدق نظر معلوم نيست ولی بستن بازار خيلی

سخت بوده تا ديگر حق چه اراده فرموده باشد وآخر کار بکجا؟ بکشد

کيفيت ؟تلگراف هيئت وزرا سبعه؟برشت و جواب رشتی ها؟

چون استعدادی که از طهران جهة رشت حرکت کرده بودند تا

منجيل رفته بودند وملاحظه کرده بودند که از طرف رشت

ص ٢٤١

تا پل منجيل راتصرف دارند و کوه مقابل را سنگر بسته اند

وتوپهای ته پرراسوارکرده‌اند که پرنده قوه پرواز ندارد شرح حال

را بطهران می گويند که جز کشته شدن و اموال بتصرف دادن اين

هيچ ثمری ندارد وهيچ اثرری بر آن مترتب نيست شوری ميکنند

وازاو برآن قرار ميگيرد که بملايمت و نرمی يک تلگرافی به هيئت

جمعيت وزراءبرشت بعموم؟رعيت بکند شايد مثمر ثمری بشود يک

تلگرافی ميکنند بکافه رعيت باين مضمون که اعلی حضرت شهرياری

کراراًومرارا ميفرمايند که رعيت رشت خوب رعيتی بودند بلکه هستند

نميدانيم بوسوسه کدام مفسد نسناس چنين عملی ازآنها سرزده و کدام مفسد

محيلی آنهارا گول زد واقدام در چنين جسارتی نمودند از اين فرمايشات

قبله عالم چنين مفهوم و مستفاد ميشود که طبع مبارک ملوکانه هنوزازرعيت

رشت منزجر نشده و نظر مرحمت منعطف نگشته اگر از مفسدين کناره

کنيد و سر اطاعت و انقياد بپيش اريد مسلمااعلی حضرت عفو از مافات

بفرمايند و فقط خود مفسد را مجازات فرمايند واگر خدای نخواسته باز از

مفسدين کناره نکنيد شايد اعلی حضرت چشم ؟ از رشت بپوشند؟ وبا توپ

سر خصم کوب رشت را يک تل خاکی بفرمايند وآنرا کان لم يکن

شيئاًمذکورابنمايند خداميداند که ما بقای جان ومال واهل وعيال

اقلاً صد هزار سکنه رشت منظور داشتيم وبشما محض اتمام حجت ابلاغ

داشتيم که در نزد خداوند منتقم مسئول نباشيم ولی ازرشت جواب داده بودند

ص ٢٤٢

بودند که خدمت هيئت وزرای خوش قلب خوش نيت عرض ميشود که شما خوبست

که اول؟پاس نعمت ولی نعمت خود که‌ازتصدق سراو دارای همه خير؟ شديد

نگاه داريد و بعد برای رضای خدا حفظ نفوس رشت را بفرمائيد ويک

مملکت ايران را برای آنکه دارای تجمل ؟باشيد ضايع وفاسد نکنيد يک

شهرياريکه از صدقه سراو وپدران او پوست وگوشت واستخوان شما

وپدران شما پرورش يافته اينجور؟ارارزی؟سخيفه خود درزحمت نيندازيد و

خودرا مصلح نخوانيد و مصلح ميان دولت وملت رامفسد نشماريد

ونگوئيد که نزد خدای منتقم مسئول نباشيم بانخدای منتقم که خون دويست

هزار خون بيگناه که دراين دوسه ساله ريخته شد تمام بگردن شماها وامثال

شماست اگر شماها مثل خناس در قلب مبارک اين سلطان جوان

وسوسه ننموده بوديد و طبع مبارک اورا به نقض عهد و شکستن پيمان قسم

قران بازنداشته بوديداين همه فتنه برپا نمی شد واينهمه خون ريخته نمی شد

واينهمه مال ملت که می شد هزار فايده در سال از او عايد ملت

ميشد هبئاًمنثورا نمی شد پس مفسد را نشناختيد خود مفسديد ونمک بحرام

خود مخرب دولت و ملتيد وخودرا مصلح می شماريد چنانچه الان هم مشغول

فساديد واسم توپ می بريد وما مصلحيم که بقبله عالم عرض ميکنيم که اعلا

حضرتا شهريارا وقت اين تحديدات گذشته بذات يکتا خداوند مقتدر

توانا که امروز مايه اصلاح اين فساد ها دادن مشروطه است و بس جزدادن

مشروطه چارهء نيست والخ ؟از جانب جمهور اهالی رشت اين جواب که

ص ٢٤٣

که بحضور اعلی حضرت رسيد فرموده بودند که حال چاره چيست و چه بايد

کرد امير بهادر که سپه سالار است عرض ميکند که هيچ خاطر مبارک ازرده

نشود که چاره اين کار آسانست الا؟تلگراف ميکنم باردبيل که چهار

صد سواراز طرف طوالش و دولاب بروند رشت و خاك رشت را توبره كنند

اعلی حضرت هم سکوت می فرمايند و سخن ختم ميشود تا بعد چه بشود

چگونگی ؟ ورود شاهزاده شعاع السلطنه برشت و خروج ايشان

آقا ميرزاعلی حاش ؟ مذکور نمود که من در اسلامبول بودم که شعاع

السلطنه وارد شدند واراده ايران داشتند و گويا تلگرافی از شاه

بايشان رسيده بود که ايشان؟ خود را حاکم رشت ميدانستند

ودرآمدن تعويق نينداختند بلکه عجله هم داشتند در بادکوبه

حقير کشته شدن آقابالاخان را می شنوند بروی خود نياورده

وارد انزلی شدند و چشم داشت آنکه نصرالسلطنه اقلاً

تا انزلی استقبال ميکند ونکرد وارد پيله بازار شدند

بگمان آنکه کافه اهل رشت استقبال ميکنند آنهم نکردند

ولی دوسه نفری آمدند نزد شاهزاده و اظهار کردند که مارا جناب

نصرالسلطنه فرستادند که خدمت برسيم و عرض کنيم که منزل جهة حضرت

والا مهيا کردند تشريف بياوريد شعاع السلطنه خوششان نيامد ولی

با آنها آمديم در رشت مارا بردند در خانهء و خانه بدی هم نبود

لدی الورود ملاحظه شد که اطاقها هر کدام يک نوع تشريفاتی چيده بود و

ص ٢٤٤

بود و درب هراطاق دونفرازاهل گرجستان با قمه بسته و قطار فشنگ و

شش لول ايستاده وارد شديم و آنها نهايت احترام بجا آورده بمحض آنکه

شاهزاده نشستند فوراًچاهی آوردند طولی نکشيد شربت را آوردند چيزی

نگذشته نصرالسلطنه وارد شد در ورود نه نصرالسلطنه آنچه رسم بود

مرعی داشت که تعظيمی بکند و نه شاهزاده ملاحظه که اين روز غيرازان روز

است واين نصرالسلطنه غير از ان نصرالسلطنه او هم اذن جلوس نداد

نصرالسلطنه بعد از ورود و ديدن آن وضع رو بشاه زاده کرده و گفت

حضرت والا چون شما تشريف فرمای خاک ما شديد از برای غرراه ؟

ششهزار تومان ملت را اعانه بفرمائيد شاهزاده خيلی بهم شده مذکور

نمود که نصرالسلطنه اين صحبت چيست من تلگراف از شاه دارم که بمن

فرمودند برويد رشت وحکومت داريد و نصرالسلطنه هم بشما

در نظم رشت همراه ميباشد آن تلگراف واين حرف تو خيلی مبانات ؟

دارد نصرالسلطنه ديگر جواب باو نداده و روی گردانيده گفت آنچه

معلوم ميشود سرشما هنوز بوی قرمه ميدهد بعد صدا زد که حضرات

فورا بقدر سی چهل نفر از آن گرجی ها حاضر شدند نصرالسلطنه گفت شما

ششهزارتومان وجه از ايشان بگيريد و رها کنيد و رفت حضرات

بسختی مطالبه کردند شعاع السلطنه ابا کرد و بد گفت که حضرات

گفتند شمارا بايد برد به محبس نصرالسلطنه شعاع السلطنه گمان کرد

که اينها نمی برند گفت بسم الله حضراتهم دوراورا گرفته مثل مقصری همراه

ص ٢٤٥

ازآنخانه بيرون بردند و در خانه ديگر داخل کردند و بردند در عمارت

تحتانی وارد که شديم ديديم چندين دستگاه خيلی مفصلی و جمعی غريبی

که تماما مشغول ساختن نارينجک ساختن هستند و معلوم نشد

که واقعاً آنجا محبس بود يا آنکه ميخواستند دستگاه خودرا نشان بدهد

خلاصه شاهزاده بعد از ورود يااز خوف يا از تغيير يا از بوی دودها

شاهزاده ضعف کرد گفتم خبر بدهيد رفتند وآمدند که جز وجه دادن

چاره نيست خلاصه دوهزار پانصد تومان از او گرفتند و رها نمودند

که هروقت ميخواهيد برويد ولی بايد تذکره بگريد وبرويد وجهی هم جهة تذکره

داديم و تذکره گرفتيم و روانه شديم والان هم شاهزاده از آن صدمه

ناخوش است و منهم از آنروز تا بحال بمرض اسهال گرفتارم وهم شرح

ورود شاهزاده در رشت وروزنامهء‌مال اصفهان ديده شد

که صورت تلگراف اعلی حضرت محمد علی شاه را به نصرالسلطنه

و جواب نصرالسلطنه را ثبت نموده بود حقيرهم می نويسم صورت

تلگراف اعلی حضرت رابه نصرالسلطنه محمد ولی تمام افتخارات تورادرامروز

ازتو سلب نموديم و تمام املاک تورا خالصه نموديم توهم هرچه از دست

برميايد کوتاهی نکن و امضاء درست نظرم نيست که اعلی حضرت امضاء

فرموده بود يا صدر اعظم درست يقين ندارم جواب نصرالسلطنه

از گرفتن افتخارات خداوند خودرا حامد وساجد وشاکرم که مرا

از ننگ خدمتگذاری اين سلسله قاجاريه خلاص کرد و نجات

ص ٢٤٦

و نجات خيرم باد برسرموگرشود هزارهاکم؟ شاکراين نعمتش چگونه شوم چون ؟

واما درباب فقره خالصه کردن املاک و رقبات حقير گذشت

آنزمانی که شمااملاک خلق خدارا خالصه می کرديد امروز؟نميشود

آن کارها را کرد آن سبو بشکست آن پيمانه ريخت ولی

اين تلگراف که باعلی حضرت رسيده بود خيلی اسباب تغير

شده بود ويک طبقه از مخلوق مازندران هستند که اسم

آن طايفه وآن طايفه از دست پدر نصر السلطنه که

که اورا ساعدالدوله می گفتند صدمه ها خورده بودند وتعدی ها ديده

بودند و تحميل کشيده بودند و انتظار وقت ميکشيد اين فقره را

يکی بسمع اعلی حضرت ميرساند اعلی حضرت ميفرمايد بنويسيد

تمام املاک نصرالسلطنه را بچاپند و بعد از اينکه

چاپيدند آتش ؟بزنند و بکلی ويران کنند اين خبر بگوش

آن طايفه رسيد بنای حرزه گی گذارده پسر نصرالسلطنه معلوم

ميشود جوان کافی با تجربه بوده ميرود نزد بزرگ آنها و ميگويد

حضرات تمام اين گفتگوها برای اينست که عداوت از ميان برداشته

شود وديگر ساعدالدوله نتواند بشما آنجور تعديات وصدمات

وارد آرد از نو شما باعث نشويد که آن بنا بهم نخورد وازاين

نيت بگذريد و تخم بدی که در ايران ميان ما وشما بلکه تمام

خلق ايران کشته شده تجديد نکنيد و بقول سلطان باعث قتل نفوس

ص ٢٤٧

برادران دينی خود نشويد و تخم عداوت نکاريد که ثمر خير بر نميداريد مگر شما

سجيه ورويه اين طبقه قاجاريه را در ظرف عمر خود بدست نياورديد

که راضی ميشوند که ميان فرزند با پدر يابرادر بابرادرالفت وخوشی باشد بتمام

همت و جديت خصومت ميکنند و بقای سلطنت و ازدياد دولت

وثروت خودرا در مخاصمه بين خلق دانسته اند چنانچه وقتی مرحوم ساعد

الدوله را تحريک ميکند و تقويت هم ميکنند بشما تعدی وجور

بنمايد حال هم شمارا تحريک ميکند بر عداوت وتعدی با نصرالسلطنه

فردا روز اگر مهلتی بانها داد بعد از چندی ديگری را باز از شما

ترغيب ميکند من آنچه بعقلم رسيد بشما لله وفی الله وفی سبيل الله گفتم وشما

مسلم بدانيد که نصرالسلطنه که امروز بر ضديت دولت اقدام

کند از عهده شماهم بر ميايد ديگر خود ميدانيد کلام ايشان

موثر افتاده وابداًاقدامی نکردند حال که شنيده شد و نوشته

بودند که مجاهدين رشت با تبريز وارد بار فروش و بندر جز هم

شدند کيفيت مازندران ازاين قرار است که خطی که بخود حقير نوشته

بودند اين بود که بقدر پانزده نفريا بيست نفر وارد بندربار فروش شده

و رفته بودند منزل حکومت وبا حکومت ميگويند که ما ماموريم

بانعقاد مجلس وکشتن مانعين و مخلين مجلس هم هستيم حکومت

قدری اراده ميکند که بلکه نگذارد ورفع آن فساد را بکند بمحض آنکه

چند نفر روی بانها ميروند که حضرات دست به شش لول کرده و چهار نفر را

ص ٢٤٨

و چهار نفرراميکشند حضرات تسليم ميشوند آنها برحسب ماموريت

خود ودستورالعملی که داشتند گمرک تصرف کرده و به نفوسی که

محل اطمينان بوده می سپارند ومجلسی ترتيب ميدهند وحکومتهم روانه

طهران ميشود و خلق مازندران هم که از خدا ميخواستند تمام نقاط مجلس

برپا ميکنند ومنتخبين را در مجلس مينشانند و به نقد مازندران وبندر

جز ازجانب ملت گمرک را ضبط ميکند ورئيس هم جهة

مجلس بر قرار ميکنند و عمل مازندران امروز با ملت است تا بعد

چه شود واين حکايت مازندران در ؟ اول ربيع الاول اتفاق افتاده

واقعه کشته شدن جناب مستطاب آقا سيد مصطفی افتخارالعلماءولد مرحوم

حاجی ؟ حسن ؟ نامه نفس ديگرازاين قرار است کيفيت حضرت

عبدالعظيم و رفتن جمعی از علماو طلاب وکسبه که رفتند در حضرت

عبدالعظيم و متحصن شدند وجمعی از تجار وصدرالعلماء در سفارت عثمانی

مرقوم شد دراواسط شهرصفر تلگرافی از نجف بجناب آقا سيد ريحان الله

شد که مطلب اين بود که شما چرا با مقيمين زاويه مقدسه يابا مقيمين

سفارت همراهی نميکنيد آقا سيد ريحان الله از ديدن اين تلگراف

عزم رفتن نمودند ولی دو سه روزی طول کشيد تا حرکت ايشان ولی جناب

افتخارالعلماء از بس آدم زرنگ دراک با کله بود فهميد که امروز

چاره جز اطاعت امر علماء نيست فوراًتدارک خود ديده با چند نفر

روانه حضرت عبدالعظيم می شوند يخدان ؟ و مفرش که از برای ايشان

ص ٢٤٩

پوليسها جلوآنهارا گرفته بردند به نظميه خبر بجناب افتخار رسيد که

که برای شمامياوردند نظميه مانع شده وبرده جناب افتخارفورامی‌نويسند

برئيس نظميه که من بفضل خداوبرکت امام عصر در نيم ساعت

تدارک آنچه‌تو ضبط کرده ميکنم ولی تو برو باامير بهادر وشاه و صدر

اعظم بگو که اگر استقلال و استقرار شما باسباب های من بر قرار

ميشود من سرشماجدال؟ ميکنم وحال آنکه بصاحب الزمان اگر تمام

زينت و دفينه حضرت عبدالعظيم را هم به بريد استقرار شما بر قرار

نميماند وايضاًيکی پاکت بمشيرالسلطنه که صدراعظم باشد نوشته بود

که جناب صدر اعظم ايران دو دانه يخدان و دو دانه مفرش مرا

چلو گرفتن زخم سنگر تبريز را چاق نميکند و خلق ايران را

ساکت نميکند و رشت واصفهان ديگر در تحت اطاعت

سلطان نمی اورد برويد فکری بکنيد که علاج اين مفاسد را بکند

آن دو پاکت هر دو بنظر اعلی حضرت رسانيده بودند اعلی

حضرت زياده‌از حد متغير می شوند وازتغير اعلی حضرت جمعی خيال

کشتن ايشان را ميکند از آنطرف جناب افتخار از

جهة خود تدارک خيلی کامل ديده وهر روز ظهر وشام نهار وشام

مفصل در منزلشان مرتب يک سيديست از اهل زاويه

مقدسه که اورااعتمادالتوليه ميناميدند ومعلوم شد که‌ايشان هم مثل پاره

وکلای مجلس شيفته رشوه وفريفته برطيل و درانتظار همه جورافتخارات دولتی

ص ٢٥٠

افتخارات ازدولت بودبه تحريک وترغيب مفسدين و بمعاونت و همراهی اسکناس

صد توماني بناي بدرفتاري واذيت متحصين گذارده بود پاره را فحش ميدادهو

پارهءر‌اآب دهان بصورتشان ميانداخته آقا سيد علی آقارا بمنبر رفتن مانع

مانع ميشد پارهر‌ا بمسجد رفتن و صف جماعت بستن پاره را تحريک

وترغيب بانها معامله نکردن وقس علی هذاآنچه از دستش ساخته بود کوتاهی نميکرد

اين خبر بجناب افتخار رسيده بود اورا خواسته بود و خيلی سخت با او گفتگو

کرده بود حتی گفته بودند سزا وجزای تواينست سر تورابه برند ولی چون با شرع

انور موافق نيست نميکنم ولی اگر ترک حرکات قبيحه نکردی تورا تازيانه

ميزنم تا بميری تو خيال کردی که باين رزالتهامردمرا متفرق ميکنی چنين نيست

اينها برای جان دادن حاضرند که شريعت آنکس را که تومدعی نسبت باو هستی رواج

دهند از اذيت و آزار تو در مقصود خود نميگذرند برو از عمامه سبز خود

شرم بکن و خود را با سی کرور خلق ايران طرف نکن تومرا ميشناسی

منهم تورا ميشناسم و از تمام حرکات تو آگاهم آن مدعی سيادت که اعتماد

التوليه باشد بغض ايشانرا در قلب خود کاشته ميرود واول کاری که

کرد آمد در طهران ونوشته از زبان جناب آخوند ملا عبدالله جعلاًساخت

و داد عکس برداشتند و بدست افراد خلق انداخت ولی اينقدر مخالفت

با نوشته های صحيح آخوند داشت که همان روز کذب و جعل بودن آن

نوشته بوضوح رسيد و چنته نامبارک او باز شد ديد که‌ازاين خدعه نتيجه

حاصل نشد رفت عقب فتنه بزرگ تر وحکايت حرکات خود

ص ٢٥١

و تحديدات افتخارالعلماء را بسمع سلطان رسانيد وقدری از رشادت و نطاقی

وکاردانی و عزم ايشان ذکر نمود وآنقدر شاخ وبرگ چيد وچنان مفهوم

دولت شد که‌اگراورااز ميان بردارند تمام دعواها تمام ميشود وتبريز ورشت

واصفهان تسليم ميشوند وتمام نقاط ناظر بهمين يک نفرند بعدازآنهمه معرفی

جمعی داو طلب ميشوند برای قتل ايشان در شب چهارشنبه دوم ربيع الاولی

سنه هزار و سيصد و بيست هفت مطابق سيم فروردين ماه جلالی قريب چهل نفر

ازشهر طهران حرکت ميکنند از مردمان معمم ومکلا و پنجاه نفر هم از غلام

های کشيک خانه ولی غلامها جهة آن رفته بودند که اگر صدا بلند شد و نزاع

وجدال علنی شد آنها حمايت از آنها بنمايند حضرات ميروند در علی آباد

وازقهوه چی‌آنجا سماوروقند چاهی ميگيرند وميروند دربيابان و چاهی ميخورند

واذوقه ميخواهند آنمرد دکان دار ميگويد من جزنان و تخم مرغ وروغن چيزی ندارم

پنجمن نان وصدوپنجاه دانه تخم ونيم من روغن ودوسه مجمعه برای نيم روکردن تخم ها

ميخواهند بشرط آنکه او از آن دور بگذرد و نزديک نيايد آن بيچاره هم

همين کار ميکند ولی با تمام اين قدر مستوری باز خيلی از آنها را شناخته

بود وآنها قصد چند نفر از روسای آنهارا داشتند مثل آقا سيد ريحان الله

وآقاسيد علی آقاوآقا سيد جمال افجه وآقاسيد محمد معروف بعصاروافتخارالعلماء

قاصد حفظ الهی بان نفوس وارد شده و آنهارا آگاهی ميدهد آنها دريک

محلی جمع شده شام ميخوردند و بعد در محل ديگر ميخوابيدند باافتخار هم ميگويند

که شما مراقب خود باشيد و امشب را منزل نرويد ميگويد امشب را جناب مستطاب

ص ٢٥٢

از جناب مستطاب آقا علی ميرزا غلام حسين امام جماعت مسجد بزازها دعوت کردم

و نميشود که نروم خلاصه ميروند خانه و شام صرف ميشود و ميخوابند در ساعت

هشت ازشب رفته ميروند در خانه ايشان خود افتخار العلماء در خاب؟ بودند

بادبير همايون در يک اطاق بودند و جناب آقا ميرزا غلام حسين در حجره ديگر

مشغول نماز شب بودند ويکی از گماشته گان جناب افتخار هم با ايشان

مشغول نماز بوده‌اين دو نفر رادراين اطاق وآن دونفر درآن اطاق بضرب

گلوله های متعدد شش لول ميکشند و آنچه تفحص ديگران ميکنند کسی بدست آنها

نمی‌افتد ودو نفرراهم زنده گرفته همراه خود می برند ويکی را درراه کشته بودند

که جسد اورا نزديک باغ شاه جستند و يک نفر ديگر که لقب اعتماد

الذاکرين داشت ميگويند مفقود الاثر است و اين چهار نفر که کشته شدند

يکی جناب افتخارالعلماست و يکی جناب آقا ميرزا غلام حسين و يکی دبير

همايون و يک نفر ديگر هم که اسم او آقا ميرزا عبدالعلی واما قاتلين که

چهل نفر بودند و اسامی آنها مشکل است فقد روسای آنها يکی مفاخرالملک

بوده که پيک لسرپيکی؟امروزه طهرانست يکی صنيع حضرت بوده که

ذکر او در قبل جزومردمان مجازات ديده کلات رفته بود يکی ديگر

مجلل بوده که از پيشخدمتهای مقرب السلطان بوده ويکی ديگرسيد کمال کور

که او هم جزومجازات ديده های کلات رفته بود وديگری سيد اعتماد التوليه

بود ولی او راه نمائی و دورپائی می نموده ودراين قتل چهل نفر يودند و چنان

شليکی بان اجساد کرده که يکی ذکر ميکرددربدن کشته ها يکی سی گلوله خورده بوده

ويکی ديگرازقاتلين که شناخته بودند پسر نقيب السادات بوده

ص ٢٥٣

خلاصه بعدازمراجعت بازشخصی آنهاراديده وتمام راشناخته بود وبان محلی که بايست

برساند زنده؟بود چنانچه در جريده يوميه حبل المتين که در رشت طبع ميشود

وباطراف ميفرستند اسامی آنها ثبت است خلاصه بعد از انی که اين خبر بهمه

رسيد و خلق مطلع شدند سلطان وجه نقد و برنج و روغنی ميفرستند

بحضرت عبدالعظيم وازبرای افتخار مجلس ختم ميگذارند آقا سيد علی آقا وآقا سيد

ريحان الله وجه را قبول نميکند و عودت ميدهند و در يکی از شب نامه ها اين

اين فرد را نوشته بود خوش کشته عاشقان را در حولشان نشسته

واز بهر پرده پوشی خود تعزيت نهاده خلاصه واقعه حضرت عبدالعظيم اين بود که

مرقوم گشت ولی باوجود اين خوف وحشيت باز هم خلق نشسته اند واز

مقصود خود سر گشته اند و هم چنين در سفارت عثمانی همين قسم نشسته اند

ودست از خيال خود برنداشته اند ودرروز پنجشنبه ١١ شهر ع ١يک تلگرافی

از سيم کمپانی می برند درسفارت و بصدرالعلماء ميدهند صدرالعلماء باان

فراش تلگرافخانه ميگويد اين تلگراف پنجاه تومان انعام دارد ولی چون

ماها در سفارت دست وبال ما بسته عبای دوش خود را برسم انعام

بفراش ميدهد و بخلق ميگويد شما هم احسانی در حق او بکنيد بقدر ده تومان

بان فراش ميدهند و کسی نفهميد که آن تلگراف چه بوده و چه خبر داشته فقط

در بازارها شهرتی دارد که شاهزاده عين الدوله کشته شده اگر چه تا بحال

اين ملت ده مرتبه عين الدوله را کشتند و اصلی نداشت و دولتهم ده مرتبه

ستار خان گرفتند و کشتند و سر اورا طهران آوردند ولی بی اصل بود حال

ص ٢٥٤

حال دو سه روزاست که شهرت دارد که دراين دعوای آخر که خلق تبريز از

جان ومال گذشته بلکه اهل وعيال آنها هم مصمم گشته حتی ارامنه ويهود

هم باآنها همدست گشته ونزاع خيلی مفصلی کردند که شرح آن مرقوم ميشود

عين الدوله هم کشته شده وآن تلگراف بصدرالعلماء خبر قتل او بوده از

بس اخبار ضد يکديگر انسان می شنود اگر خبر صدقی باشد جرئت ضبط

آنرا نمی کند ولی اينفقره شاهزاده عين الدوله ميتوان ثبت کرد چرا که از

اجزای دولت شنيده ميشود که مرده است و از رشت نوشته بودند روز

يازده‌هم ع ١ را در روز چراغان کردند بجهة فتح تبريز و کشته شدن شاهزاده

هم خبر ان بوده از اين جهة ميتوان قبول کرد و از اصفهانهم نوشته

بودند چراغان کردند از اين اخبار واز اين شياع ميشود گفت صدق است

واقعه اين نزاع تبريز که پارهءر‌ا اعتقاد چنين که اين نزاع و اين دعوا

نزاع آخر بوده از اين قرار است که آنچه معلوم شد بقدر هفت هزار

قشون دولتی در اطراف تبريز جمع شده بودند و از خوف استعداد

وآن اسبابهای حراقهء‌که در تبريز موجود بوده جرئت نزديک

آنها رفتن نمی کردند ولی از دورادور جلو آذوقه آنها را بقسمی گرفته بودند

که شنيده شد بگوشت اسب گذران می نمودند و چنان عرصه بر اهالی

تبريز سخت شده بوده که زنهاو عورات ؟بستوه آمده نزد مردها رفته که

مااز گرسنگی خواهيم مرد و بهتراست که کشته شويم ودر عوض خون بهای

خود يک ننگ بزرگی روی اين دولت قاجاريه بگذاريم که تاقيام

ص ٢٥٥

پاک نشود وشستشونگرددان‌اين تمام‌با تفنگ وششلول بااطفال پانزده ساله خود

بيرون ميرويم خداوند فتح وفيروزی داداز جوع وگرسنگی خلاص شديم ويک ذکر

خيريهم برای خود گذارديم کشته شديم بازاز گرسنگی و جوع خود واولادان

خود را خلاص کرديم ونام خير برديم و ننگ از برای مدعيان خود گذارديم و

بعد از ما بگويند سيصد هزار زن واطفال را دولت قاجاريه از گرسنگی

کشت حضرات تبريزی از جواب آنها عاجز شده يک روز و يک شب

رامهلت ميخواهند که فرداهرچه بايد بکنيم ميکنيم فرداصبح که ميشودقريب دويست

هزار نفر زن ومرد و کوچک وبزرگ حتی بچه ها پانزده سال را قطار

فشنگ و تفنگ داده از شهر تبريز بيرون ميايند وروی باردوی

دولتی روانه ميشوند خلاصه چنان يورشی باردو بردند که بکلی اردورا

متفرق نموده بودند که ديگر هم خبر؟نشدند وعين الدوله درآن دعوا

کشته شده وپارهء‌ميگويند سکته کرده خلاصه بهرحال به نقد شهرت

تامی درتلف شدن عين‌الدوله هست ويکی‌ازنوکرهای خود عين‌الدوله ازتبريز

آمده‌بودوحاجی محمد جواد قزوينی که يکی ازاحباست بدين حقيرآمده بودند که

که چند روزبود فکری ؟داشتم‌ايشان ذکر نمودند که من خودم نوکر عين الدوله

را ملاقات کردم او صحبت کرد که روزی عين الدوله هوس کره تازه

کرد ومرامامور نمود که بروم در نزديکی ها قدری کره تازه تحصيل نمايم

من رفتم درآن اطراف پيدا نشد خورد خورد رفتم در دوازده فرسنگی

باسمج و کره پيدا کردم يک جلد شش من کره خريدم و مراجعت کردم

ص ٢٥٦

کردم وقتی وارداردو شدم ديدم چادرها کما فی السابق برپاست ولی

کشته‌فراوانی روی زمين ريخته با خود گفتم سبحان چه واقع شده‌قدری

پيشتر رفتم ديدم دونفرسربازبدرختی تکيه کرده‌اند ولی معلوم‌است که زخم

دارند دراين مشاهده بودم که دونفر عمامه سر ولی تفنگ در دست

به پای آن درخت رسيدند به ترکی باهم گفتند اين پدر سوخته ها جان

سگ دارند سر تفنگ را بجانب آنها کرده دوسه تيری بانها زدند

وکارآنها را تمام کردند و سرتفگ را بروی من کردند التماس کردم

که برای رضای خدا من اهل دعوانيستم گفتند تفنگ خودرا

بينداز من فوری تفنگ خودرا انداختم وازاسب پياده شدم آمدند و

مرا گرفتند وروی بچادر عين‌الدوله بردند من خورسند شدم که تفنگ

مرا حال بفرموده عين الدوله رد ميکنند چون وارد شدم ديدم

بساط بساط عين الدوله نيست وگرد تاگرد چادر آدم نشسته ولی

عين‌الدوله پيدا نيست حضرات که مرا گرفته بودند تعظيم کردند نگاه

کردم ديدم ستارخان است منهم تعظيم کردم ستارخان بنای سئوال

نمود منهم سرگذشت را تماماً عرض فرمود ترک اسب مرا باز کردند

وجستند که جلد کره نيافتند ستارخان گفت دروغ نگفته

بعدروبمن کرد که توعين‌الدوله رامی شناسی عرض کردم‌البته من سالهای

سال است که نوکرايشانم چگونه ميشود که نشناسم بمن گفت که ما يکی

ص ٢٥٧

را جسته‌ايم پاره ميگويند عين الدوله است پاره ميگويند عين الدوله

نيست توبروبه بين درست گفته اند يا غلطی گرفته‌اند من بايکعالم خيال

که اگر خود اوباشد چه بکنم از دست من که خلاصی او برنيايد مراهم که

ديد ديگر رفتن برای من مقدور نيست با يکعالم خيال رفتم در چادر

صندوقخانه خود عين الدوله ديدم يكي خابيده ؟ ويك طاقه شال

کشميری روی او کشيداند رفتم پيش وبا هزار خوف و تشويش گوشه

شال را بلند کردم ديدم عين الدوله هست ولی زنده نيست شال را

برچيدم هيچ آثارزخم و گلوله دراو نديدم سوای گلوی‌اوکه‌اندک آثارزخمی

داشت ولی نه زخمی که بشود گفت سراورا بريدند فقط همان گوشت

وپوست کردن زخم بود دو مرتبه شال را روی او کشيدم و آمدم نزد

ستارخان بمن فرمود چه ديدی درست گرفته اند يا عوضی عرض کردم که

خود عين‌الدوله هست بعد بمن گفت که تو چه ميکنی ميروی يا ميمانی عرض

کردم که اگر تصدقم بفرمائيد ميروم طهران گفت بسيار خوب اسب مرا

با تفنگ و قطار فشنگ را گرفتند و ده تومان برسم خرجی بمن

داد و گفت نوشته هم باو بدهيد که مجاهدين در راه متعرض او نشوند

که ملت اورامرخص کرده‌اند منهم ده تومان رابرداشته و خرجی کرده‌آمدم

واما از مقصد دور شديم خلاصه بعد از انی که عرصه برخلق تبريز تنگ

شده بوداين خبر بخوی و سلماس رسيده بود شخصی که اورا حاجی پيش نماز

ص ٢٥٨

پيش نماز ميناميدند ميرود بالای منبر و ميگويد حضرات آيا شما ادعای مسلمانی

ميکنيد و خودرا مسلمان ميدانيد در صورتی که حجج اسلاميه از عتبات

عاليات مينويسند که اعانت مجاهدين تبريز بجان ومال بر کافه

مسلمين واجب است شما چه اعانت کرديد وچه رعايت نموديد

فردای قيامت جواب خدا را چه ميدهيد از خدا ورسول و قيامت

چشم پوشيديد در ميان طايفه چه گونه سربلند ميکنيد که برادران

وخواهران شما ده ماه‌است که در ميان ده پانزده هزارقشون دولتی

وبعلاوه جهان شاه خان و رحيم خان باان بی مروتی گرفتارند وآب

ونان رابروی آنهابسته‌اند نبايد شما شما بانها همراهی بکنيد شما چه کرديد

وآنها که صدای روح افزای حسين ابن علی را شنيدند که هل من ناصرٍمنصرتی ؟

شنيدند و اعانت نکردند چه کردند پس فرق ميان تو واو چيست بگو

واز منبر پائين ميايد و ميگويد خدايا توشاهد باش که من آنچه تکليف ديانت

خودم بود باين خلق گفتم و اين صدتومان پول است که قوه داشتم برداشتم

واينهم جانم را برداشته و بحمايت برادران دينی خود ميروم و نوکر خودرا

صدا ميزند كه اسب و شمشير و تفنگ مرا بياور كه غريو از خلق بلند ميشود

ودامان اورا ميگيرند که تورا بامام عصر قسم ميدهيم که امروز وامشب را

صبر كن تاماهم باشما همراه شويم قسم ميخورد كه من ملاقات اهل وعيال را

بر خود حرام کردم تابرادران خود راراحت نکنم يا جان خودرافدای آنها نکنم

حضرات ميگويند از مسجد بيرون نرويد تا فردا صبح با هم روانه شويم خلاصه

ص ٢٥٩

آنروز وآنشب در مسجد توقف ميکند فردا سه هزارنفس تمام‌بابيل واسب واسلحه

درب مسجد جمع وبا حاجی پيش نماز سوار می شوند روی به تبريز از قضايای

اتفاقيه از آنطرف عبور حضرات محلی بوده و رحيم خان بد نفس جلو آذوقه

حضرات راگرفته بود وبقدرششصد خروار گندم وبرنج وجو را درآنجا حبس کرده

بوده که آن مجاهدين از جان گذشته ميرسند و بی اختيارانه ميريزند ودرميان

اردو رحيم خان و چنان کشتاری از آنها ميکنند که بوصف راست

نميايد وارودی رحيم خان پارهء‌سواره وپارهء‌پياده با خود رحيم خان رو بفرار

ميگذارند حاجی ميگويد پياده شويد و جمع آوری اسلحه واسباب را بنمائيد که

خداوند سفرمارا مبارک وميمون فرمودو جمعی را مامور نمودی که برويد در اين

آبادی هاوآنچه بار کير ممکن است بهر قيمت که راضی شوند بياوريد ميروند وآنها

که در آن آبادی ها بودند وازظلم وتعديات رحيم خان وسوار او بجان رسيده

بودند از خدا خواسته بقدر پانصد اسب و يابو و الاغ مياورند حاجی تعداد

کشته های رحيم خان و خودرا مينمايد چهار صد نفر از تبعه رحيم خان کشته شده

بود و هفده نفر از همراهان خودشان تمام اذوقه و اردوی رحيم خان را بار

کرده وارد تبريز ميشوند وازانطرفهم خود تبريزيان آن فتح نمايان کرده وبنياد

اردورابه بادآماده؟مراجعت به تبريز ميکنند از طرف ديگر سپه دارصد خرواربرنج

وبيست هزار ماهی جهة آنها فرستاده بود تمام اينها ميرسد خلق تبريز بيک

همت غيرت آميز صاحب همه چيز شد وگويا اين مقدمه ها در ١٧ شهر ربيع الاول

بوده تا ٢٣ ختم شده وبه نقد دوسه روز است که در باغ شاه با تلگراف

ص ٢٦٠

تلگراف در باغ شاه تدارک مصالحه هستند ولی صورت نگرفت

ونتيجه دو شبان وروز تلگراف حضوری اين شد اعلی حضرت بعد

ازپنجهزاربلکه زيادتر گفتگو شاه‌فرموده بودند که من مشروطه ميدهم ولی

مشروط آنکه قسمی شود که موجب تحقير دولت و تضييع دولت

نشود وکلای تبريز ميگويند چه قسم بايد بشود که بدولت بر نخورد

شاه ميفرمايد که شما خودتان بنويسيد باطراف که تمام اسوده شوند

و بنای مخالفت بکلی برداشته شود و تمام بروند عقب کار خود

من بعد از سه ماه خودم اعلان مشروطيت ميدهم ومجلس بر قرار

ميکنم که ثقة الاسلام که يکی از منتخبين بودند بر ميخيزند و ميگويند

باان دونفر ديگر که برخيزيد بر خواسته شاه ميفرمايد چه شد ميگويند

اين مطلب قابل جواب نيست تلگراف چی اسرار؟ ميکند

ميکويند بشاه از زبان ما بگو ای شاه آن سبو بشکست و آن

پيمانه ريخت آنوقتی که ملت بقول قسم شما اعتماد و اعتقاد

می نمودند آن روز گذشت بعد از اين نه از برای فعل شما ونه از

جهة نوشته شما شرفی باقی نمانده چنانچه الان بنويسيد که ما مشروطه

داديم ابداًثمر ندارد بايد تمام سفراء نوشته شمارا امضاء بگذارند

و تعهد هم از صحت عهد شما بنمايند آنوقت خلق آسوده می شوند

و غيرازاينهم چاره نداريد و روانه تبريز می شوند اعلی حضرت هم ازآن

تقريرات مايوس ميشوند از اصلاح وبساط بهم ميخورد روز

ص ٢٦١

روز بعد تلگرافی خيلی مفصل بحضور اعلی حضرت ميکنند باين

صورت تلگراف مجلس ايالتي تبريز باعلي حضرت محمد علي شاه

اعليحضرتا شهريارا تاجدارا خدارا بشهادت می طلبيم که اين عرض

ما عرض خالصانه چاکرانه است واخر عريضه است ميخواهيد

قبول کنيد نميخواهيد نکنيد آنچه دراين يازده ماه صرفه برديد

باز هم خواهيد برد وان اين است که اگر بعرض مبارک

ميرسانند که قشون اطراف تبريز را گرفته باورنکنيد اگر عرض

ميکنند که تبريز را تصرف کرديم باورنکنيد اگر عرض نمايند

که آذوقه به تبريزيان تنگ است باور نکنيد اگر عرض کردند که

عين الدوله يا سردارارشد وارد تبريز شدند و ستارخان گرفتند ويا

باقرخان را گلوله زدند واهل تبريز بستوه آمدند باور نکنيد بذات

خداوند مقتدر توانا قسم است که قشونی که اطراف تبريز نيست احدی

قدرت آنکه بدون اجازه ملت پای خودرا اين طرف دروازه

بگذارد ندارد آذوقه بحق خداوند رزاق که اگر تا ده ماه ديگر دانه گندم

وبرنج وجو وارد شهر نشود ما داريم از عين الدوله و سردار ارشد هم

خودتان بهتر مطلعيد ستارخان وباقرخان هم بعنايت امام عصر

ودعای ملت بحمدالله با نهايت صحت و استقامتند شما درباب

آسايش خود و رعيت فکری بکنيد اين خائنين کذاب را از دورخود

دور کنيد و زيادتر در خرابی ايران نکوشيد ملت بحقوق خود

ص ٢٦٢

خود ميرسد و حق خود را ميکيرد شما اشجار بارور خودرا نينداز وتيشه

بريشه عزت خدا داده خود نزنيد آنچه ازقبل شده آئينه است برای

بعد به بينيد هيچ سلطانی از سلاطين روی زمين توانست بدون رضای

ملت سلطنت بکند شما سلطان دوم او باشيد اعلی حضرتا علی ابن ابوطالب

صلوات الله عليه وعلي اولاده با آنهمه صلابت؟قدر و عصمت شان

وقتی ملت گفتند که بايد ابوبکر خليفه باشد تمکين فرمود ايا شما العياذبالله

ازاورشيد تريد نه بخدا قسم ويا عزيز تريد نه بخداقسم ايا بمقصد خود نائل

ميشويد نه بخدا قسم بس‌است والسلام علی من اتبع الهدی باقی تبريز جميعاً

بعد از رسيدن اين تلگراف قدری حواس سلطان پريشان شده

از طرف ديگر خبر سلطان عبدالحميد رسيد که با مجلسيان نفاق

کرد و ميان انجمن های شهر اسلام‌بول؟ مخالفت پيداشده و صدر اعظم

دولت که از مشروطه خواهان واقعی بوده با چهار نفر از وکلای کشته شدند

ومعلوم شد که اين از نفاق سلطان بوده و توپ بعمارت سلطان

بستند وسلطان در سفارت انگيريز؟متحصن شده وسی شش هزار قشون

اطراف عليه را محاصره کرده وجمعی مجدانه سلطان راازسفيرانگليس خواستند

در طهران شايع شد اسباب وحشت سلطان شد مقارن اين اخبار

دولت های خارجه بسفرای خود تلگراف ميکند که الساعه بايد سردبير

نزد محمد علی شاه وبگويند که تجارت ما بکلی خابيده؟ تجار بستوه آمدند

شما بايد از اين دوکار يکی را اختيار کنيد يا مشروطه بدهيد وخلق را آسوده

ص ٢٦٣

کنيد يااز سلطنت استعفا بدهيد تا ملت برای خودشان سلطانی معين نمايند

و راحت شوند سفراء اين تلگراف را نشان ميدهند شاه بقدری متغير ميشود

که بمرض اسهال مبتلا ميشوند وشش روزه مهلت ميخواهند ايضاً تلگرافی

از صمصام السلطنه بتمام سفراء ميرسد باين مضمون صورت تلگراف

صمصام السلطنه بتمام سفراء بعد از القاب اين تلگراف سيم است

که بشما کرديم وصورت آنرا اين مرتبه از تلگرافخانه انگليس کردم

که عندالحاجه صحت باشد تکليف رسمانه شما اين است که اعلی

حضرت محمد علی شاه را ملاقات کنيد و يگوئيد که ما جز مطالبه

حقوق ملت از سلطان چيزی نميخواهيم و حرفی نداريم و همين تلگرف

ما سند باشد که بعد از ادای حقوق ملت بملت وبرپاشدن قانون

مشروطيت اگر توقف در نيت ما را درايران صلاح ندانستند ما از

ايرانهم ميرويم تا چه رسد خيالی درسرداشته باشيم الساعه ما٢٣ ساعت

مهلت سلطان اگر مشروطيت گرفته از ملت را بملت رد

نمودند که فبها والا شما سفراء بايد رعيت و بسته گان خودرا

بالتمام در سفارتخانه های خود حفظ کنيد ما اذوقه پنج شش روزه با خود

ميدانيم وپادشاه خود واگر غير از اين معمول داشتند وصدمه برشما

يا رعيت شما رسيد ابداً ملت مسئوليت ندارد والسلام صمصام بامضاء

انجمن ايالتی اصفهان ... علی ای حال مااز خوف تبريزيان ؟يا از جهة

سخت گيری بر عبدالحميد خان ما از جهة تلگرافهای دول خارجه

ص ٢٦٤

خارجه يااز جهت تلگراف صمصام يا تصرف اداره صبح چهار شنبه سلخ

ع ٢ در بازار شيوع تام تمامی يافت که اعلی حضرت دو مرتبه مشروطه را

دادند و حکم رفت در مطبعه دولتی طبع شود و فردا منتشر ميشود وحاجب

الدوله هم ماموراست که آقا شيخ فضل الله را دوازده ساعته روانه

کلات نمايد و دستخط ماموريت حاجب الدوله را هم ديديم که خيلی خيلی

تقبيح ميفرمايند بلکه تفضيح نموده بودند صورت دستخط جناب آقا شيخ

فضل الله چون فتنه وفساد شما معلوم شد که تمام آنچه دراين ظرف مدت

دوسه سال واقع شداز فتنه ميدان توپخانه ورفتن در مسجد مروی و رفتن

بحضرت عبدالعظيم و بستن توپ بمجلس و آنهمه خون ريزی تمام از اغوا

واغماوفتنه وفساد شخص شما بود لذا حاجب الدوله را مامور نموديم که

شمارا به برد به کلات شما تا دوازده ساعت بايد روانه شويد محمدعلی شاه

با همه اين تفاصيل وآن شهرت هيچ کدام وقوعی پيدا نکرد بلکه آقاشيخ

فضل الله روز جمعه دوم ماه را در خانه خود ضيافت خيلی مفصلی داشته

که امام جمعه وسپه سالار وجمعی از همکنان خودرا دعوت کرده بود واز

مشروطيت هيچ ذکری در ميان نيست و معلوم نشد که اين پولتيک

مثمر چه ثمر بود و منتج چه نتيجه جزآنکه اعتماد ملت بکلی تمام شود خلاصه

امورات خيلی هم در هم وبرهم است خداوند اصلاح فرمايد فقره مامور شدند

جمعی جهة برهم زدن سنگر های سپه داراز باغ شاه سيصد نفر سوار بسرکرده گی

برادر زاده اميربهادر مامور ميشوند که بطريق غير مامول ؟ راهائی را به

ص ٢٦٥

خود را برساند وسنگرهای سپه دار که در شش فرسنگی بقزوين مانده بزند و

بپيش بروداين خبرقبل از ورود آنها بسپه دار ميرسد سپه دار چهار ده نفر

را مامور ميکند آنها ميان بيابانی بان جمعيت ميرسند وتدبيری در

کار آنها ميکنند وآنهارا گرد يکديگر جمع ميکنند بضرب بامب؟ دويست

وبيست نفر از آن سيصد نفر را ميکشند و هشتاد نفر فراری آنها هنوز

اثری از آنها نيست مقدمه ديگر بعد از انی که از جانب دولت مامور

شدند که دو آبادی سپه دار که در حوالی قزوين هست بچاپند يکی از ان

دو آبادی که اسم آن ميچاپند اين خبر بحضرات

ميرسد بحمايت و حفظ آبادی نصرالسلطنه ميايند با سوارهای غياث

نظام که مامور بخرابی و چاپيدن بودند بهم ميزنند با آنکه پسرعياث

نظام توپ کوهی هم همراه داشته معذلک طاقت ؟ نمياورد

وآنچه معين است سه گاری از سوارهای زخمدار آوردند که در مريض

خانه مشغول معالجه هستند و پسر عياث نظام هم محصور ان

حضرات هيت واز پدر مدد خواسته تا بعد چه بشود واز

حرکت دولتی با ان ابادی درشب ٢١ ربيع الاول شب يک

بانب؟ بالای خانه يکی از صاحب منصبان فوج که لقب او

بوده ميزنند يک دواطاقی خراب ميشود ولی کسی تلف نميشود

اينهم مقد؟ قزوين است ولی هنوز قزوين در تحت حکومت دولت

ميباشد و بقدرسيصد نفراز تجار و کسبه در منزل شاه صدر؟ عثمانی

ص ٢٦٦

عثمانی متحصن هستند ولی تاامروزکه يوم ٥ ع ٢ ميباشد هنوز حکمرانی با حکومت

است تا بعد چه بشود و خداوند چه مقدر فرمايد کيفيت تربت

حيدريه از اين قرار است که بعدازانی که اطراف ايران بهم

خورده گی پيدا شد و خيلی خلق مشعرشدند که ممکن است

که بمعاونت همت واسلحه غيرت دشمن حقوق انسانيت را

ازسرخود رفع نمايند درتربت حيدريه که ازتوابع خراسان است

حاکمی داشته شجيع الملک نام که تقريباً هفتاد سال از عمرش گذشته

بوده ودراين هفتاد سال عمرنشو ونماها درمزرعه استبداد کرده بود واز طريق

ظلم واعتساف دخلها برده بوده و مکنتی و ثروتی بهم زده بوده روزی ميشنود

که مخلوق زمزمه مشروطيت ميکنند وبرای اجرای قانون محفل ها

برپا ميکنند اين نيره؟ مرد حريص خرف ازبرای مبالغه وتاکيد از

استقراراستبداد حرف ميزده درضمن صحبت اين حرف پرخرافت؟

از دهن او بيرون ميايد و ميگويد که من در اطاعت دولت

چنان مستعد و مطيعم که اگر بمن امر فرمايد که تير به چشم پيغمبر بزنم

ميزنم تا چه رسد به زدن وبستن و کشتن مشروطه طلبان اين مزخرفات

رئيس پر خرافات او کم کم در ميان مردم شيوعی يافت مردم بهيجان آمدند

سالارخان نامی با اسدالله خان و لطفعلی خان اين سه نفر بر اجرای مشروطه

قيام ميکنند وميگويند که وجود اين حکومت که شجيع الملک باشد

مانع ومخل کار است وتا دفع شراو نشود اين فساد رفع نمی شود خلاصه

ص ٢٦٧

سالار خان ولطف علی خان و اسدالله خان اقدامی ميکنند و جمعی اتفاق

آنها ميريزند در مقر حکومت و شجيع الملک را با نهايت ذلت می کشند

وبعد از کشتن او فوراًمجلس برپا ميکنند و مجلس را مرتب و منظم

ميدارند والساعه حکم حکم مجلس است ورای رای منتخبين مجلس وتلگرافهم

بمشهد مقدس ميکنند که سه هزار مجاهد و سوار ملی مترصد ومنتظر امرشمايند

که بهر چه امر نمائيد اطاعت کنند اگراحضار فرمائيد درمشهد يا جای ديگربجان

بجان حاضرند و شنيده شد که نيرالدوله که پنجاه هزار تومان پيشکش داد و حکومت

مشهد را برداشته رفت به نيشابور نه رسيده بود درانجمن ايالتی مشهد

خطی بايشان نوشته بودند که بر حضرت والا معلوم است که اين ايام خلق

ملتفت شدند که در جان کندن وپول پيدا کردن وماليات بدولت دادن

حق اين را دارند که بار گران ظلم را نکشند اگر چنانچه حضرت والا را ممکن است

که بعد از ورود بمشهد مجری احکام انجمن ايالتی باشيد واز خود رای نداشته

باشيد مقدم مبارک را گرامی ميداريم و بجان ودل در اطاعت شما حاضريم

واگر خيال فرمائيد که اين سفر هم مثل سابق بتوانيد باراده وميل خود حکمرانی

بفرمائيد عبث تشريف نياوريد و خود را و خلق خدارا در زحمت نيندازيد نير

الدوله جواب بانها مينويسد که من به نقد در نيشابور بجهت نظم ونسق

املاک وکليه امور چندی کار دارم وتا يکماه از عيد گذشته را دراين جا هستم

بعد هر تکليف خودرا دانستم معمول ميدارم واز طرف ديگر اراده

ميکند که تربت قصبه کوچکی هست ودم از مشروطيت زدند اگر

ص ٢٦٨

اگر آنها را تاديب نمايم نقاط ديگر بالتبع طابع ؟ميشوند ودرضمن اگر مااز

اين قصبه طرف نيتيم و بمراد نائل نشديم مسلماًباشهر مشهد قوه

طرف شدن نداريم اين فقره را تفعل وقال قرار داده از رعيت

خود وتوابع نيشابور مقداری سوار وتفنگ چی تدارک نموده بقدر

پانصد نفری روانه بطرف تربت روانه ميکند وآنها ميروند

واز قضا خيلی ازآنها کشته شده وبقيه فرار ميکنند وشنيده شد که

نيرالدوله هم از حکومت استعفا داده ولی هنوز ذکر تعين حکومت

در طهران نيست واينهم مسلم است که فرصت بسلطان نميدهند

که باين امور رسيدگی نمايند تا بعد چه شود واز غرايب امور واقعه

پرهاتله ؟نيريز است که خيلی حزن انگيز است کيفيت نيريزازاين قراراست

که بعد از انی که آقا سيد عبدالحسين دست بالا کرد و رفت

در بوشهر وگمرک بوشهر را تصرف کرد و روانه عباسی شده

بود که کمرک عباسی را نيز تصرف نمايد شيخ ذکريا نام که معلوم

نيست حال او که اهل کجاست ومعتقد بکدام معتقدات

اورا آقاسيد عبدالحسين نايب خود قرار ميدهد و مسلماً

آقا سيد عبدالحسين نفهميده و نسنجيده ادم بی اصلی را رياست

نيابت نميدهد ولی از عمل او خيلی قبيح زشتی سر زده

وآن اين است که بعد از انی که آن شيخ ذکريا ميرسد باطراف

نيريز وقصد ورود در نيريز ميکند حکومت نيريز مانع

ص ٢٦٩

مانع از ورود شيخ ميشود واز رعيت معاونت ميخواهد رعيت

منافق بااو همراهی ميکنند واستقامت ميکنندتاشيخ ذکريا را

فرار ميدهند وازآنجائی که هميشه مصدر فتنه وفساد جهلای معروف بعلم

بعلم بودند شيخ الاسلام نيريزازنيريزبيرون ميايد وشيخ ذکريا رابرداشته

وارد نيريز ميکند حکومت از خوف سرخودرا برداشته و فرار

ميکند شيخ هرچه تفحص ميکند حکومت را نمی جويد جويااز معاونين

او ميکند شيخ الاسلام بعيد الاسلام ؟ حضرات بهائی را نشان ميدهد

آن بی انصاف بی دين مروت هم بدون تفحص و تحقيق امر بگرفتن

و کشتن آنطايفه ميکند خلق پدر سوخته بی دين هم وقت بدست آورده

يکنفرازاجزای شيخ ذکريا وپنجاه نفراز مدعيان اسلام ميريزند در محله

حضرات بهائی و هيجده نفر از احباب به نهايت سختی ميکشند

و مابقی فرار ميکنند آنچه نوشته بودند هفده طفل از شدت

گرسنگی هلاک ميشوند و هفتاد نفر رو بسروستان ميروند ودر راه ؟

گرفتاردزدميشوند آنهارابرهنه ولخت ميکنند حتی پاپوش آنهارا گرفته

حضرات با الف ؟ صحرا گذران ميکنند تاوارد سروستان ميشوند وجمعی رو

بطرف استنابات ؟ ميروند وآنچه نوشته بودند سی درب خانه آنها را چنان

غارت می کنند که ظرف آب آنها که قابل بردن نبوده می شکند

وبعد از غارت خراب ميکنند تااين حد را جنابان آقا ميرزاعلی اکبر

رفسنجانی وآقا ميرزاطرازالله قزوينی از سروستان نوشته بودند تابعدديگر چه شود

ص ٢٧٠

ديگر چه شود و خداوند منتغم‌ازشيخ ذکرياومرتکبين وباعثين چه وقت انتقام

بکشد واقعه سخت گرفتن سفرا باعلی حضرت سلطان که

منع بردن اذوقه به تبريز بهر قانوبی خطاست واگر شما اذن

ندهيد برما واجب است که به آنها اذوقه برسانيم بعد ازانی

که آن نفوس مشروطه خواه ايران را مثل علاءالدوله و

وناصرالملک واحتشام السلطنه وامثال آنها را تبعيد نمودند و

وآنها رفتند در خارجه درمجلس لاحه؟ثابت کردند که رعيت

ايران مظلومند وسلطان در خيال آسايش و راحت آنها

نيست مجلس لاحه؟ بدولت روس وانکريز؟ ماموريت ميدهد

که شما بايد مجدانه‌ازدولت ايران مجدانه يامشروطه صحيح بگريد يااورا

از سلطنت خلع کنيد و سفراء سخت گرفتند اعلی حضرت به تبريز

تلگراف کردند و اهل مجلس را در باسمج پای تلگراف خواستند که

حضوراًحرف بزنند حاضر شدند و چهل وهشت ساعت با

هم حرف زدند وابداً ثمری بران مترطب؟نشد باز سفراء سخت گرفتند

فرموده بود که سه چهار روزبه چهاردهم ماه که شب مولود است

صبر كنيد ما شب چهاردهم مجدداً دستخط مشروطه ميدهيم كه

رعيت چراغان که ميکنند چراغبانی مشروطه هم باشد و رعيت

دومرتبه چراغبانی نکند سفراء وملت هر دو منتظر شب چهاردهم

بودند روز سيزده هم يک دستخطی دادند که ملت بدانند که ايران

ص ٢٧١

مشروطه‌است منتخبين را خبرکنند که برای ماهر‌جب حاضر باشند که قانون

نوشته شود و مجلس منعقد شود اين دستخط را بسفارت خانه فرستادند

سفراءفرستادند نزد شاه که اين مشروطه را قبول نميکنند و ميگويند

که ما الا؟ سه سال است که دولت ايران را دولت مشروطه

ميدانيم يکی از فصول قانون اساسی اينست که اگر شاه

نظر به مصلحتی مجلس را معوق گذارد وپارلمنت را منفصل

کرد بايد سر ميقات مجدداًمجلس را منعقد ومتصل نمايد حال

بموجب همان قانون شاه مجلس مارا خراب کردند مثل روز

اول نموده به تصرف ملت بدهند وقانونی هم که در شهر رجب

نوشته شود بدردملت نميخورد قانون اساسی همان قانونيست

که نوشته شد وبصحه خود شما رسيد اگر يک کلمه آن بخواهند

تغيير دهند ملت قبول نميکند و فرستادند خدمت شاه وآن

شب را باانکه دعوت به باغ شاه داشتند و رسمانه بود و بقدر

دوهزار پانصد تومان مشاورالدوله حسب الامر تدارک آن جشن را ديده

بود نرفتند و ملتهم ابداً چراغان نکردند واعلی حضرت از حرکات

سفراء وملت خيلی متغير شده بودند و بد گفته بودند که اگر بميرند وزنده

که من مشروطه باين ملت نميدهم حال که سفراء نيامدند بجهنم کابينه زراء

بيايند و جشن داشته باشند وزراء متعذر شده بودند که ما در مراجعت

امنيت نداريم ازاين خبربرتغير شاه‌افزوده‌ميشود واينهارااز چشم سعدالدوله

ص ٢٧٢

سعدالدوله ديده‌امرميفرمايند که‌اورا بگيرند سعدالدوله زودتر خبردارميشود

وباز مجدداًبمقراولی خود که سفرات؟ هلند باشد متحصن ميشوند ودور خانه

اورا سوار ميگيرد خبرداده ميشوند که او در سفارتست بر ميگردند باز بر

تغير اعلی حضرت افزوده صبح چهاردهم را سلام می نشيند ولی چه سلامی

وبازتغير در سر وصورت شاه ظاهر بود و حاجی محمد اسماعيل مغازه که

معين الضرب باشد با جبه شمسه مرصع ونشان و حمايل در سلام حاضر

بوده واو طرف صحبت با شاه بوده وسلام خيلی مختصر بهم ميخورد که خبرو

وحشت اثر ندامت ثمر قزوين ميرسد چگونگی ؟ ورود مجاهدين به قزوين و

وتصرف قزوين و واقعات قزوين از اين قرار است که در همان

شب چهاردهم که شب جشن تولد سلطان بود ودر باغ شاه

آتشبازی خيلی مفصلی بود حضرات مجاهدين که در حقيقت ازجان

گذشته اند وگاهی چنين نفوسی منقطع و نوع پرست و حقوق

طلب ديده نشده وارد قزوين ميشوند سه ساعت از شب

گذشته وازقراريکه ذکرشده در روز دوازدهم اعلانی می نويسند

و چند محل می چسبانند که هر نفسی که مشروطه خواه

و نوع پرست هست يک علامتی برسردر عمارت خود

نصب کند که ميان او و ميان دون او امتيازی

باشد وخون او هدر نباشد باری از تجار وبازاريان هم

بالای سردر خانه خود يک پارچه قرمزی بچوبی نصب کرده

ص ٢٧٣

کرده بودند و حکومت فرستاده بود که اينها برای ميگويند ماخوف

داريم اگر خبری شد که مامحفوظ بمانيم واگر خبری نشد که ماهم برميداريم

حکومتهم مرد بدی نبود ديگر چندان متعرض نشده ودر همان شب

چهاردهم در عمارت حکومتی مشغول چراغبانی وعيش و نوش

بودند با صاحب منصبان افواج که حضرات وارد می شوند

وپارهء‌ميگويند پنجاه نفر پارهء‌ميگويند ١٤ نفر بودند ولی

عقل حکم ميکند که ١٤ نميتوانند با يک شهری

منازعه نمايد علی ای حال جمعی مشغول منازعه مسيح خان؟

و کليه قشون دولتی ميشوند پارءدر داخل شهر بودند وپارهء

درخارج شهر وجمعی وارد شهر شده چند بانبی ؟ بکار می برند از

آنجمله درب خانه شيخ الاسلام بانبی ؟ ميندازند از تير تفنگ

يا آن بنب ؟ بوده نميدانم علی ای حال دنيارا از لوث

وجود جناب شيخ الاسلام پاک ميکنند واز آنجا ميروند

درب الاقاپنی؟ درب آن عمارت را بسته بودند

يک بانبی ؟ بزمين ميزنند که درب الاقاپنی ؟ را ريزريز

کرده داخل ميشوند نفس حکومت که ميرزا ابوالقاسم خان

خان را با سردار فاتح که قاسم آقا نام داشت و امير پنجه قزاق

بود ولقب سردار فاتحی بجهة فتح مجلس باو داده بودند

واو وان کاظم آقای مير پنجه که او هم لقب سرداری داشت

ص ٢٧٤

سرداری داشت ودر تبريز کشته شد اين دونفر دو مير پنجه بودند

توپ بمسجد و مجلس بسته بودند باری حکومت را با قاسم

آقا وسی نفرديگر تمام گرفته همان جا زنجير ميکنند و به کار

های ديگر مشغول ميشوند و دوران کار وانسرای که منزل مسيح خان

بود می گيرند در صورتی که ان مسيح خان مرد رشيدی بود و

وانقدر بخود مغرور بود که سراز اطاعت عياث

نظام پيچيده امد طهران وخود بشخصه سردارشد و دويست

قبضه تفنگ سه تيره که قبضهء يکصد وبيست تومان قيمت

آنها بود گرفت و حمايل ونشان گرفته متعهد گرفتن

سپه دار وتصرف کردن رشت ميشود و ميرود در قزوين

ياجرئت رفتن نکرده بوده يا علت ديگر داشته خلاصه

اطراف ان کاروانسرای ميگيرند وتاصبح که روشن ميشود

مشغول زد و خورد بودند بعداز روشن شدن روزيا

مسيح خان کشته شده بوده‌ياآنوقت کشته ميشود ومعلوم ميشود

که يک نفر ديگر علاوه از مسيح خان صاحب منصب که اوهم

صد نفر سوار داشته با دويست نفر مسيح خان دران كاروانسرا

بودند و از ان سيصد نفر تقريباً صدو بيست نفر کشته شده

بودند وقت طلوع آفتاب يک بانب ؟ بانها می اندازند

معلوم نشد که ان بانب؟ چه قدر کشته حضرات امان

ص ٢٧٥

ميخواهند وتمام اسلحه که داشتند تسليم ميکنند واز کاروانسرا

بيرون می آيند و ميگويند تکليف ما چيست ميگويند شما مختار

نفس خود هستيد ميخواهيد نوکری ملت بکنيد بايد برويد رشت

خدمت سپه دارتا شمارا لباس واسلحه بدهند ونوکرشويد نميخواهيد

بهرطرف که ميخواهيد برويد گويا تمام بخانه های خود رفتند و معدودی

بطهران آمدند بعدازفراغت از حال ان کاروانسرا تعداد نفوس

کشته گان شده بقدر چهار صدنفر از کشتگان قشون دولتی بوده و

بيست دو نفر از اهل قزوين بودند که يکی از آنها آقا گودرز

فارسی بوده که ازمنزل مسيح خان مراجعت می کرده در گيردارکشته

برسبيل سهو کشته شده و بقيه معلوم نيست خلاصه سه ساعت از

روزبرآمده نزاع تمام ميشود وجار ميزنند که کسبه وتجار درها را

باز کنند باز ميکنند وآن شب را چراغبانی ميکنند بعد

ميروند سر وقت نفوسی که در الاقابی گرفتار شدند که تقريباً

سی دونفر بودند ويکی ازآنها قاسم آقای اميرپنجه قزاق بوده اورا

مياورند ودر جمعيت استنطاق ميکنند که تو نبودی

که توپ بمسجد بستی ميگويد چرامن بودم ولی مامور بودم ميگويند

تونيستی که آقاعبدالله را گرفتی وريش اورا بريدی ميگويد

چراميگويند تونيستی که همزه را که خادم مجلس بود در ميدان

تيرباران نمودی ميگويد چرا خلاصه تمام اعمال های رزيلهء‌که

٢٧٦

رزيله که در ظرف اين يازده ماه ازاو سرزده بود و وعده هائی

که بدولت داده بود يکان يکان را شمردند واو اقرار کرد

پارچه چلواری مينويسند و ميگويند خودت پای اين ورقه امضاء

بنما امضاء می کند بعد از امضا رو ميکنند بملت که مقصر

شماست هرچه ميخواهيد بااوبکنيد در ميان ملت اراء مختلف

دراين باب مختلف ميشود جوانی ميگويد که بهتراين‌است که همان

معامله که اين شخص با همزه خادم ملت کرده ملت هم با بکند که در

واقع مکافات بمثل شده باشد اراء بااو موافقت ميکند

يا چوبی نصب ميکنند يا بدرخت مياويزند واورا گلوله

ريز ميکنند و ميگويند يک نفرارمنی راهم گرفته بودند که اوهم

درتعداد قشون دولتی بود وتير ميانداخته اورا هم مثل او مياويزند

شيخ الاسلام قزوين هم که از مردمان بدنفس استبداد طلب بود اورا هم

ميکشند ولی نه بطريق آنها مسيح خارر؟ هم ميگويند زنده گرفته بودند

وآورده در ميدان سراورا بريده اند خلاصه بقدر چهارصد نفر از

قشون دولتی و مستبدين تلف ميشوند وبقيه يافرار يا تسليم ميشوند

وبااحدی ديگر متعرض نمی شوند واز قراری که ذکر ميکنند تمام اين رشادت

و جلادت از چهل نفر ظاهر شده وعياث نظام با سوارهای

خود تسليم ملت ميشوند فوراًاورا حاکم قزوين ميکنند و جمعی از

مجاهدين را ميگويند که شما از قزوين بقدر سه چهار فرسنگ دور

٢٧٧

شويد که اگرازطرف طهران آمدند دوراز شهرباشند که به ملت صدمهء

نرسد و بعد از تصرف و تصاحب و تسليم اهالی قزوين بعد از

چهار روز خود سپه دار وارد قزوين ميشود با چهار هزار نفر سوار که

نفوسی که ملاقات کرده بودند قسم ميخوردند که ديدن آن سوار ها

بدون طرف مخاصمه شدن همان ديدارشان و ترتيب لباسشان

اسباب رعب و خوف و هراس ميباشد تا چه رسد بوقتی که دست به

الات وادوات حربيه به برند وآنچه هم که خريد در قزوين نمودند تمام

و کمال آنچه دکاندار گفت مامور بخريدن هستند و ابداً در معامله

چونه زدن نداشتند کاريکه کردند هر کسکه‌ازاواطمينان صحيح نداشتند و

اواسب ويراق داشت تفنگ واسب اورا ميگرفتند و قبض

باو ميدادند که بعدازيکماه بعين باورد کنند تااين قدرازقزوين اطلاعی

يافته شد واينها از وحيدالملک که وقايع نگار طمس ميباشد

شنيده شد باقی علم نزد خداست وقايع طهران بعداز آنچه در

قزوين اتفاق افتاد از اين قرار است که بعد از رسيدن خبر

قزوين بسمع شاه ملتفت شدند که ملت از دولت قوی تر

واثر کلمه الحق مع الجماعه سريع الاثر در مقام اصلاح برآمدند

واز تبريز جويا شدند که مرام و مقصود شما ها چيست چه بايد کرد

که اسباب آسايش خلق بشود جواب دادند که حقوق ملت

را تمام بملت واگذار کردن شاه دستخطی که در شب چهاردهم

ص ٢٧٨

چهاردهم بسفارت هافرستاده بودند و سفارتها وسفارتيهارد نموده بودند

همان را به تبريز ميدهند که ما دست دستخط مشروطيت داديم باين مضمون

صورت دستخط ؟ اولي چون در ايران پارهء اغتشاشات و انقلابات

ظاهر شده ورفع آنرا به عطای ؟ مشروطيت دانستيم لذا مجددامشروطيت

را برعيت عطا فرموديم که از امروز در تدارک منتخبين باشند تا نظام

نامه مجلس درماه رجب تمام ميشود بان قسم رفتار شود ورعيت

قدراين مرحمت عظمی را بداند محمد علی شاه قاجار جواب تبريز گويااز

محالست و مخالطت مفسدين واشرار حافظه؟ شهريار هم تمام شده

دولت ايران در سه سال قبل از مرحوم مبرور شاه مغفور البسم الله

اکليل ؟ النور بملت مرحمت فرمودند واعلی حضرتهم ممضی نمودند دولت

ايران را ما دولت مشروطه ميدانيم بلکه تمام سلاطين دولت ايران

را دولت مشروطه ميخوانند وکاربان نداريم اعلی حضرت ان فرمان

معدلت توامان را برضاامضاءفرمودند يا باکراه فرقی ندارد آنوقت

مالک ملک آنمرحوم مبروربودند بعدازخرابی مجلس شما دستخطی که فرموديد

وبر گذر ها چسبانيدند بقدر صد ورقه ان نزد اين جان بازان طلب

معدلت حاضر بلکه نزد تمام سفراء ضبط است که فرموده بوديد

که عموم رعيت ايران بدانند و مطمئن باشند که اين دولت ايران

در تعداد دولت های مشروطه کنستسيونی ؟محسوب است بواسطه شرارت

پاره از اشرار و مفسدين مردم ازار نظر بتاديب و تنبيه آنها

ص ٢٧٩

سه ماه‌آن مجلس را توقيف نموديم که آنهارا گرفته سياست و تنبيه نمائيم وبعد

از سه ماه مجدداًمجلس برپا ميشود تمام اينها از نظر مبارک محو شده خيلی

محل استجعاب است فراموشی اعلی حضرت و از آن تعجب زيادتر که

وزرای خير خواه نيک رای و مستوفيان درست ايمان بخواطر؟مبارک

نياوردند که اعلی حضرت چنين دستخط ها فرموديد وثبت؟ نموديم و اين

گونه امور موجب سستی بنای سلطنت ميشود باری اين دستخط ابداً

برای درد ملت موجب ثمر و باعث رفع فساد نخواهد شد

مشروطيت همان است که ما داشتيم فقط توقيف فرموديد بايد تاسيس

فرمائيد واطمينان بدهيد ومجرمين را به ملت بدهيد والسلی ؟پارلمنت تبريز

اين جواب که باعلی حضرت رسيده بود مجدداً دستخط ثانوی مرحمت

شد خيلی مفصل بود باين مضمون صورت دستخط ثانی چون هميشه منظور

نظر ما رفاهيت و آبادی اين وطن شريف ششهزار ساله خودمان

بود که واقعاً خانه ماست وميدانستيم که اين آبادی ورفاهيت حاصل

نشود جز به نيروی غيرت ملت و همراهی دولت تا وقتی که ديدم

بحمدالله ملت در مقام تاسيس اين مقصد خيراند ما هم وقت را قيمت؟

دانسته با عرايض شتی و تلگرفات پی درپی بحضور مبارک پدرتاجدارخود

کرديم که الان صورت آن تلگراف حاضر وبرسيدن به

مقصود باطنی خودرا قريب دانستيم وبطهران آمديم و کوشش ها وجهدها

نموديم تاآنکه بحمدالله به مقصود خود نائل شديم ومجلس شورای ملی برپاشد

ص ٢٨٠

برپاشد بعد ملاحظه شد پارهء‌اهل غرض در آن مجلس داخل شدند وبه

اغراض نفسانی و خيالات شيطانی نميگذارند که آن مجلس ناجی؟به نشانی؟

ملت و باعث رفاهيت رعيت شود نظر بمصلحتی سه ماهه موقوف

فرموديم وبعدازسه ماه که‌اراده نموديم که‌انعقاد مجلس بشود ديديم که بيم

خون ريزی زيادست موقوف فرموديم تا امروز وامروز فرموديم که

که در همان بهارستان مجلس بشود و بموجب قانون اساسی بتمامه

رفتار شود وتا تعمير بهارستان ميشود قانون انتخابات هم نوشته شود و

و منتخبين در طهران حاضر شوند و هر وقت دو ثلث منتخبين حاضرشدند

مجلس بر پا شود در ١٨ شهر ربيع الثانی ١٣٢٧ محمدعلی شاه قاجار اين دستخط

که رعيت ديدند باز ملت ايراد کردند که عجيب ؟تمام اسباب طفره و

وتعويق است واين مشروطه لباس نيست که هرکس به نحو؟ که مايل شود بدوزد

و به پوشد اين مشروطه قانونی دارد معين وامروز بيست دولت معظم

اين قانون دارند رفتار ميکنند واين خلق بيچاره ضعيف ايران

زحمت کشيدند و نظام نامه وقانون اساسی وقانون ها يکی

از آنها قانون انتخابات است نوشتند ديگر ما قانونی لازم

نداريم فقط آنها حاضر است وبايد تمام آنها امروز مجرا شود ديگر

ديگر قانون نوشتن وملت را سرگردان داشتن سزاوار نيست

اين دستخط ملت را در کار نيست اعلی حضرت بملاحظات

چند دستخطی مجدداًمرحمت فرمودند بايد مجلس برپا شود و همان

ص ٢٨١

قانون اساسی که شامل يکصد و پنجاه هشت فصل است

بايد تمام‌آنرامجری دارند واين دستخط شهدالله؟ ديگر هيچ بهانه جهة

ملت باقی نگذاشت؟ وسفرا هم گفتند ديگر ملت حق

ايراد ندارند وبايدمجلسی را فوری برپا کنند مقيمين سفارت

ازسفارت بيرون آمدند وبيت نفر از هر طبقه يک نفر ماندند تا نواقص

بکلی رفع شود سلطانهم کابينه وزرائی ترتيب دادند که مسئول ملت

آنها باشند و خودشان تشريف بردند در سلطنت آباد مردم هم باندازهء

ازمشاهده دستخط واطمينان سفراء وتعين وزراء وتعمير مجلس راحت شدند و

قرارشد که آن کابينه وزراء که شش نفر وزير مسئول هستند مشغول رتق وفتق امور

باشند وديگر صلاح مملکت رااز آنها بخواهند ششروز از آن مقدمه

گذشته وزراء استعفا دادند وقتی علت معلوم شد اعلی حضرت از مستوفی

الممالک که وزير جنگ بودند يکهزار گلوله توپ شرپنل خواسته بودند با هزار

پانصد قبضه تفنگ سه تير مستوفی الممالک ابا کرده بود از دادن

سخت باو نوشته بودند او استعفا داد بقيه وزراء هم از استعفای او

استعفا دادند وهيچيک عقب خدمت مرجوعه نرفتند ملت که جويا

شدند علت هامعلوم شد من جمله‌اين بود شيخ محمود ورامينی تازهر‌فته درورامين

و سيصد سوار آورده از هر نقطه باز قشون خواسته اند وپيوسته بر

استعداد خود ميافزايد بشاه عرض کردند که اگر شما در حقيقت ؟

مشروطه داديد و بصرف رضا ميباشد که ديگر چرا اين گونه زحمات و صدمات

ص ٢٨٢

صدمات و اخراجات؟ چرا اگر شما سلطان مشروطه هستيد كه تمام ملت

بجان ودل سوار و سرباز جان نثار شما هستند و اگر خدای نخواسته

باز مفسدين بنای فساد گذارند که چرامابدون جهت سی کرور خلق را

باخود دشمن نمائيم از همه اينها گذشته بر حسب امراعلی حضرت واطمينان

ملت حضرات مقيمين در سفارت بيرون آمدند و رفتيم حضرت عبدالعظيم

که آنها هم‌ازمراهم ؟ ملوکانه آگاه شده بمنزل خود بر گردند حضرات ميگويند که

که ما عريضه بحضوراعلی حضرت نموديم که از برای تحصيل رضای خدا که

صريح آيه مباركه قرآن است كه ولكم في القصاص حيات يااولي الالباب ؟

واز جهة اطمينان قلب کافه رعايا و تسلی قلب صغار شهداء واز برای

استقرار سلطنت خودتان که فرموده‌اند روح امرباسه ؟هی السياسه ؟قاتلين مرحوم

مبرور چهار نفر شهيد مظلوم که پاره در خواب وپاره در نماز بودند و کشته

شدند آنها را بفرستند در عدليه که از آنها استنطاق کنند اگر چنانچه

محقق شد که قاتلند که مجازات نمايند واگر نيستند مرخص فرمايند و

واسامی آنها را هم نوشتيم ابدا جواب ندادند تصور کرديم که شايد عريضه را

نرسانيدند تليفون ؟ کرديم جواب نفرموديد گفتيم تليفون را اهميت نميدهند

تلگراف کرديم مثمر ثمری نشد ديگر ما بچه اميد ازاين محل امن بيرون آئيم و

خودرا در هزار گونه تعب بيندازيم اين است عرض حضرات مقيمين

حضرت عبدالعظيم اين است و کيفر مرتکبين قتل افتخار العلماء وآن

سه نفر ديگر راازنفس سلطان ميخواهند و ميگويند قاتلين راهم ميشناسيم

ص ٢٨٣

حال عرض اين جان نثاران اين است که اگر قبله عالم ما چند نفر را

مسئول ملت مقرر فرموديد بايد تمام اعمال بر وفق قانون

باشد که ماهابتوانيم جواب بدهيم والااين جان نثاران راقبله عالم

تصدق فرمائيد واين عمل را بديگران مرحمت فرمائيد از

قراريکه شنيده ميشود اعلی حضرتهم استعفای آنهارا قبول فرمودند

ودليل صدق آنهم اين است که روز بعد اعلی حضرت يک

مقدار توپ و مقدار گلوله توپ شرپنل و بقدر هزار وپانصد

تفنگ سه تيره جديد بردند سلطنت آباد و در ششم جمادی الاولی که

که تقريباًده روز از صدور دستخط آخری و خروج حضرات از سفارت

عثمانی گذشته بود درب مسجد سپه سالار شخص بيچاره فقيری که عکس

فروش ميکرده چند قطعه هم عکس ستار خان را داشته و چنين خيال

کرده بوده که واقعاًمملکت مشروطه شده و ميان ملت و دولت

صفائي پيدا شده و كار وكسب غير غيرضاره آزادست چند نفر قزاق

اورا ميگيرند وعکس اورا بطفيل بطفيل ؟ عکس ستارخان آتش ميزنند

و خود اورا هم با نهايت اذيت وازار بردند نزد پورکنيک ديگر

خبرندارم که درحق آن بيچاره چه حکم شده‌ياازبعد بشود همين قدر معلوم

شد که مملکت مملکت مشروطه هست واحدی ازاحاد راحت نبايد باشد ومشروطه

ايران‌اين شکل است و بعدازديدن آن دستخط که سفراء صحه گذاردند ومردم

ازسفارت بيرون آمدند وبنادرمجلس گذاردند حاجی حسين آقای امين الضرب

ص ٢٨٤

الضرب وسراد منصور که در سفارت روس متحصن بودند

بيرون آمدند ولی دوباره‌ازتدارک ديدن سلطان وتوپ فرستادن

بطرف قزوين و گرفتن يکی ازاجزای امين الضرب گرفته بودند

وپارهء‌از حرکات غير قانون که که ازاجزای دولت ديده شده وندادن

آن چهل دونفر را بعدليه ونگرفتن قتله؟مقتولين حضرت عبدالعظيم

مجدداًاسباب خوف آنها شده مجددا حاجی امين الضرب و سردار

منصور رفتند در زرگنده در حمايت روسها متحصن شدند

از حضرات سفارت عثمانی هم جمعی مجدداً رفتند در سفارت

يعنی در جنب سفارت رفته متحصن شدند و حضرات مقيمين در

حضرت عبدالعظيم هم بشهرنيامدند و چند نفراز رجال که جزءکميته

اصلاح بودند مثل صنيع الدوله وامثال ايشان رفتند که

آنهارا بياورند قبول نکردند ونيامدند خلاصه از آن

دستخط چيزی معلوم ملت نشد جز آنکه فقط مجلس را که عمارت

بهارستان را تعمير ميکنند همين يک آثار ديده شد آنهم

معلوم نيست که مخارج از کجاست پارهءر‌ااعتقاد اينست که فقط

دولت متحمل است وبس وپاره ميگويند که ملت خرج ميکند

وصدق وکذب را نميدانم واز بس اخبارات بی اصل بود

خدا ميداند که ندامت ازتحرير پيدا شد چرا که بهزار جوروهزار

خبر در کشته شدن عين الدوله خبر يافتم ودراين ورقه ثبت

ص ٢٨٥

و بعد ديده شد که تماماً کذب بود وعين الدوله با صحت وارد طهران

شد ديگرانسان چه بنويسد و بکدام اقوال اعتبار دهد باری علی ای

حال در مجلس عمله وبنا و نجار کار ميکند حال پول هر کس

که ميخواهد باشد خلاصه بعد از دادن دستخط مشروطيت نه ملت ان

دستخط را اهميت دادند که چراغبانی بنمايند و جشنی بگيرند و

نه دولت پاس شرف خط و مهر و قول خودرا نگاه داشت

ودراستبداد داده شهريار حکومت بميل خود باپيشکشی باطراف

فرستاده شد وبازاستعداد درباغ شاه جمع کردند وباز درمخزن و کور

خانه تصرفات شد و تمام قوای سلطنتی در حفظ و حراست ان

چند نفس مفسد که فسادشان اظهر من الشمس بود صرف شد در

اصفهان باقانجفی وعده چهل هزار تومان تخفيف عمرا؟داده شد

که ميان سه برادر وروسای بختياری نفاق انداخته متفرقشان

بکند و اوهم تا يک اندازه کار خودرا صورت داد و ميان

آنها برودت احداث شد و صمصام بعد از آنکه ماليات ميگرفت

وخرج ميکرد تجار وصاحبان ملک باغوای آقا نجفی رفتند در سفارت

روس وانگليس متحصن شدند که ما بچه اطمينان ماليات بحضرات

بدهيم اگر ملت قوت يافت مجدداًاز ما خواهد گرفت واگر

دولت غلبه يافت که مسلماًمجدد خواهد گرفت از آنطرف

با صمصام گفت که مگر شما جان ومال و عرض وآبروی خودرا

ص ٢٨٦

وآبروی خودرا دوست نميداريد ازانروز تاامروز حرف شمااين بود

که مامشروطه ميخواهيم وملت هم با شما خوب بود وپولهم ميداد امروز که

که شاه دستخط مشروطه داده وتجارهم از دادن ماليات اکراه دارند شما

برای چه سوارها را نگاه داشتيد فردا شاه بر شما مدعی ميشود که بعدازآنکه

من دستخط دادم ديگر اجتماع آنها ومالياتی که صرف تمام ملت بايد بشود آنها

صرف خود كردن چرا آنوقت با شما ملت طرف ميشوند صمصامهم

باغوای او تمام ادارات دولتی را به تصرف دولت داده و استعداد

خود را متفرق کرد و آنچه بيچاره سپه دار در قزوين انتظار کشيد که آنها

از اصفهان حرکت نمايند و کار يکسره فيصل گيرد آنها حرکت

نکردند تادر روزنامه زاينده رود که در رشت طبع ميشد ديده شد

که سپه دار تلگرافی بصمصام السلطنه کرده بودکه صورت آن اين بود

صورت تلگراف جناب سپه دار بجناب صمصام ازقزوين اصفهان

خدمت جناب جلالتماب اجل آقای صمصام السلطنه قام اجلاله؟

مارا گمان چنان بود که اين اردوی سريع السير آنجناب اردوئی؟

هست که وارد حضرت معصومه قم شد وانتظار حرکت مارا

دارند که باتفاق مهمی را از پيش بردارند حال معلوم شد که خاک

دامن گيراصفهان نگذارده که از دروازه قدم بيرون گذارند

مختاريد صلاح مملکت واظهارات همت را هر نحوديد خود

ميدانيد حالهم که دستخط مشروطه داده شد اين جانب هم چند

ص ٢٨٧

چند روزی ديگر صبر ميکنيم اگر چنانچه در حقيقت حقوق ملت بملت رسيد

و موجب اطمينان قلب عموم گرديد که ما هم ميرويم عقب کار خود واگر

خدای نخواسته باز مثل عهود سابقه شد من به تکليف ديانت و

مروت خود رفتار ميکنم ديگر شما بر نفس خود مختارند محمد ولی

اين تلگرافهم از جوشن تذويرات آقا نجفی وبروات ايشان

کارگر نميشود آنکه خيال حرکت از اصفهان ميکند آقا نجفی

خورسند که من صاحب چهل هزار تومان تخفيف شدم وحاجی آقا

نورالله ميرود نزد صمصمام وبنای عجز والحاح که صاحب انصاف

ما رعيت اصفهان بعد از خرابی مجلس و قوت گرفتن استبدادين

در داديم واز جهة کشيدن بار ظلم گردن نهاديم نه مقصر دولت بوديم

ونه مخالف با ملت شما آمديد ومارا بحرکت آورديد وکرديم آنچه

کرديم حال بار بمنزل نرسيده و از راحت اواره کردند ميان

بيابان هولناک پر خطر مارا گذارد ورفتن هم از مروت دوراست

و هم از جوان مردی بعيد صمصام جواب ميدهد که من قوه آنکه

چهارپنج هزار سوار را از جيب خود جيره وعليق و مواجب و مرسوم

بدهم ندارم رعيت هم که ملاحظه ميکند ماليات نميدهند

اگر شما متحمل ميشويد بسم الله حاجی آقا نورالله هم ملاحظه ميکند که

که آنقوه ندارد ميرود نزد برادر خود که تکليف ماها چيست وحال

صمصام ونطق اوازاين قرار است آقا نجفي ميگويد بروند چه كار

ص ٢٨٨

چه کار داری وبياناتی ميکند که حاجی آقا نورالله ملتفت ميشود

که اخوی ايشان بپشت گرمی از طرفی دارد ساکت ميشود ولی در سر

با ضرغام الدوله برادر صمصام آمد وشدی ميکرده ونتيجه هم بخشيد

ولی بعدازمدتی که باز بموقع خود ذکرميشود به نقد غم عشق اندو

غم های دگر پاک برفت وقايع محيط؟ بعداز ياس دولت

از تصرف کردن و غالب شدن بعداز انی که سردار ارشد

وديگران با اردوی هفت هزار نفری تاخت بر تبريزيان آوردند

و حريف نشدند دراين بين چهارصد نفر سوار روس آمدند اطراف

تبريزازآنها جويا شدند که شما برای چه از حد خود تجاوز کرديد ودر

خاک تبريز وارد شديد چيست جواب داده بودند که ما از جهة

شما اعانه آورديم و آذوقه آورديم حضرات تبريزی حضور سلطان

تلگراف کردند که شما سلطان اسلاميد وچنان آذوقه را جلوگرفته

ايد وباب دخول جنس جهة ما سد کرديد تا آنکه دولت روس جهة

مااعانه فرموده ولی مابانها گفتيم واظهارکرديم که ماازگرسنگی تماماً

بميريم خوشتر ودوست تر ميداريم که هزار گونه ناز ونعمت از دست

دولت خارجه بمابرسد بلکه گلوله شرپنل محمد علی شاه را برلوی؟

وارد شماترجيح ميدهيم هال عرض ميکنم که ما اعانه ازاونميخواهيم

واگراز گرسنگی بميريم دوست ترميداريم که نان اعانه روس را بخوريم

وغيرت اسلامی ما مانع است که خلاف مذهب ما مارا حمايت کند

ص ٢٨٩

حال چون آنها باسم حمايت و رعايت وارد شدند از قانون

ادميت خارج است که مابانها دست درازی کنيم استدعاداريم

که‌اعلی حضرت بانهابفرمايند که شما حق ورود درخاک من ندارند وفوراً

بايد حرکت کنيد چون اين تلگراف بشاه رسيد شهرتی تام يافت

که شاه‌ازان تلگراف گريه کرده‌بودند و گفته بودند که هر چه حضرات

تبريزی بخواهند ولوآنکه سلطنت مرا بخواهند بانها ميدهم وامير بهادر

گريه کرده بوده که من تاامروزازاسم مشروطه گريزان بودم ولی ازامروز

من مشروطه خواه شدم اينها شنيده شد ولی اثری ظاهر نشد تا آنکه

حضرات رشتی و قزوين تصرفات کردند و در اصفهانهم سخت گرفتند

اعلی حضرت دستخطی بموجب تفصيلی که عرض شد دادند و وزرائی معين

نمودند که اينها وزير مسئولند و سعدالدوله که از قبل شرح حال اورا

عرض شد که در حقيقت اسم مشروطه را او موسس شد وباين واسطه مقصرشد

ودر يزد دستاق ؟نظرشد و در همان يزد با حضرات انگليسها بندو بست

کرد و مقدمه سفارت پيش آمد واعطای مشروطيت شد ملت ؟ ؟

آن صدمهء‌که کشيده بود اورا خواستند وبا احترام هرچه تمام تراورا

وارد طهران نمودند و به لقب ابوالمله ملقب نمودند وبافتخار رياست

مجلس مفتخر داشتند چون رئيس شد بنای اجرا داشتن عرضهای خود

خود گذارد وبا موسی؟ سر پيچيده گی کرد ورای های سخيه؟داد تا حدی که وکلاء

بر او شوريدند که اين مجلس برای آن بر پا نشده که شما مقاصد خودرا

ص ٢٩٠

مقاصد خودرا روا کند وامرسی کرور خلق برای يک موسی نوزی

مختل و معوق بماند بهتر اينست که يا ترک اغراض خود

بنمائيد يااز رياست استعفا بدهيد اوهم بدش آمد واستعفا داد

بعد ازاستعفا خير خواه دولت شد وبد خواه ملت و ميرفت

نزد شاه وراه نمائی ها بشاه می کرد ملت آگاهی يافته قرار

شد اورا بگيرند واستنطاق واورا تبعيد نمايند او مطلع گشته

رفت در سفارت آلمان متحصن شد ودر همان جا رشته

فتنه می تابيد وپارچه فساد ميبافت تا آنکه بساط مجلس بهم

خورد چون او مقصر ملت بود دولت با او بطريق رافت حرکت

نمود واورا بوزارت خارجه مفتخر فرمود واو بمراد خود رسيد وبا سفراء

باندازه گرم گرفت علی الخصوص با سفير روس که سفارت امتياز عمری؟

از شاه جهة او گرفت واو هم بپاداش انخدمتی که سفير روس جهت او

کرده بود اوهم در مقابل اذن واجازد ورود روسها را در ايران

بقشون روسيه را گرفت و در حقيقت دوستی اين دونفر که سعدالدوله

باشد باسفير بعينه کيفيت عسل و خربوزه شد که آن دوجنس که در وجود

انسان با هم جمع که ميشود سازش ميکند که آن هيکل را خراب

وبی روح مينمايد دوستی‌اين نفس هم برای هيکل ايران ضرر خيلی

بزرگی داشت چنانچه از تدبيرات اين دو نفر بود که چهار هزار قزاق

روس وارد تبريز شدند وبنای بد رفتاری وبد کرداری گذاردند

ص ٢٩١

و پاره حرکات از آنها سرزد که در روزنامه نجات شرح ميدهد حرکات زشت

آنهارا وازتبريز سرايت بخراسان نمود وشرح آن بعد عرض ميشود خلاصه

اين تدبيرات قبيحه زشت از سوء تدبير آن وزير بی نظير است بلی

چون بمدلول کريمه يوم تبلی السرائر تمام ضمائر وسراترقلبی؟فاش؟وظاهر

است اين شخص وزير که سعدالدوله باشداسم‌او؟ميرزاجواد خان درابتداءتخم

بی شخم مشروطه رااو کاشت واين علم بلند آزادی را او افراشت ولی وقتی ؟

که مجلس برپاشد واوراازمقصری که به يزد فرستاده بودندآوردند وباشصت هفتاد

کالسکه و درشکه استقبال کردند و وارد مجلس نمودند و رئيس مجلس کردند

وابوالمله لقب دادند نيات وخيمه ؟وافعال رقيمه؟ قلبی آن بی اصل کاری

کرد که عاقبت مقصر ملت شد ورفت در سفارت آلمان متحصن ودر

همان سفارت بود تا مجلس خراب شد واو رفت نزد سلطان و مستبد

شد ووزير خارجه شد وبنای بد ذاتی گذارد ورئيس الوزراءشد واين آمدن سالدات

روس از تدبيرات آن مرد ناتمام نمک بحرام بود که باعث ذلت اسلام

شد و بحمدالله ولمنه چنان شحنه ؟مجازات اورا گرفت ولطمه مکافات اورا

جزا؟داد که به نقد بقول خود او چوب دوسر نجس شد ؟ باواعتماد

دارد ونه ملت بهمراهی ؟اواعتقاد سلطان اورا معزول وملت اورا

مخذوب؟ نموده والساعه چنان خوف اورا گرفته که همان خوف اورا

ميکشد وفرصت بملت نميدهد يکی از قزاقها که از جمله مستخدمين

او بود و مردصديق راست گوئی بود صحبت می کرد که بعد ازآنی که از شاه

ص ٢٩٢

که از شاه تغير ديد وآمد منزل ازفوج ممقانی بيست وپنج نفرسرباز خواست

که بر قراول منزل او بيفزايد وافزود نه نفر هم قراق برسه نفر مستحفظ

افزود واز سرشب تا صبح راه ميرود و پيوسته ما هارا صدا ميزند چون

جواب ميدهم ميگويد خواستم که بيدار باشيد باين وضع روزگار

او ميگذرد وازمقدمه ورود حضرات روس ها به تبريز ازاين قرار است

در قبل عرض شد که از تبريزبشاه تلگرافی نمودند که حضرات روسی

جمعی وارد خاک تبريز شدند که ما آمديم اذوقه آورديم وبه جهت اعانت

شماآمديم و ما جواب داديم که ما گلوله شرپنل سلطان خودرا دوست

ترازاعانه شما ميداريم ومعروف شد که شاه گريه کرده وامير بهادر روی

مشروطه خواهی نموده و قشون دور تبريزرا خواست که بيايند و آمدند که

عين الدوله همراه قشون مراجعت نمود واما چهار صد نفر قزاق روسی

وارد تبريز می شوند بهمان بهانه که عرض شد حضرات ميگويند که ما از

اعانه وهمراهی شما مستغنی هستيم ميگويند ما ماموريم که درهرنقطهء

که سدآوردن اذوقه جهة شما هست آن سد را بر داريم و برويم

حضرات ميگويند ما خودمان حريف هستيم والان ملت است ؟

که زد وخورد ميکنم وآذوقه مياوريم ابداًمعاونت شمارالازم نداريم

حريف نشدند وروز بروز بر عده آنها افزوده شد تا بقدر چهار

هزار شدند واردوی دولتی بعداز ورود آنها معاودت بطهران

کرد واز بس از تبريز بشاه تلگراف کردند که آخر شما جويا شويد که

ص ٢٩٣

که اين حضرات روسها برای چه وارد اين خاک شدند ابداًجواب بانها

داده نشد سپه دار از قزوين تلگراف کرد بشاه که اخر شما سلطانيد

اگر برضا و اجازه و امضای شماست ورود اين روسها بفرمائيد تا

ما بدانيم که باذن سلطان بوده واين قدرما درفکرنباشيم واگر باذن؟شما

نيست چرا بانها نميگوئيد برای چه اين خلاف قانون از تو ظاهر

شده واگراز شخص شما شنوائی ندارند وقوه بيرون کردن آنها در خود

نمی بينيد رسماًبخود ملت اطلاع بدهيد خود ملت بحمدالله اين قدر بيحال

نيست و اين چهار هزار سهل است چهل هزار هم باشند بمعارب ومدد

همت وبهمراهی عصبيت وغيرت از ميان بر ميداريم بازهم جوابی ندادند

واز قرائن معلوم شد که ورود روسها باذن واجازه سلطان بوده واين تدبير

ازفکرسعدالدوله بوده واحضار عساکر رااز تبريز بخواطر جمعی ورود روسها

بوده هم ستارخان و هم سپه دار هر دو از سلطان مايوس شدند بچاره جوئی

پرداختند و به نجف خدمت جناب آخوند ملا محمد کاظم اطلاع دادند

و حضراتی که درلندن وپاريس بودند اخطارکردند وحال باآنها چه کردند باشد تا

بموقع خود ذکر ميشود بعد از انی که فقره ورود روسها به تبريزشيوع يافت

ونفس سلطنت بصمت وسکوت پرداخت وتقاضای وقت تخم ؟نيات

رابر ساخت؟ و حضرات مجاهدين قزوين بحرکت آمدند تا کی بايد نشست ودل

باميد همراه شدن محمد علی شاه بست در صورتی که داريم می بينيم که تبريز را

بدست روسها داده ودل باميداستقلال بمعاونت آنها نهاده ازاين طرف

ص ٢٩٤

ازاين طرف مشروطه ميدهد از آنطرف قشون باصفهان ميفرستد از اين

وزرای مسئول بقانون مشروطه تشکيل ميکند از آن طرف توپ

وقزاق به قزوين ميفرستد از اين طرف ميگويد بنا عمارت بهارستان

را بسازد از آنطرف رکن الدوله بمعاونت روسها مجلس مشهد را

توپ می بندد خلاصه ديدند اين دستخط هم تدبير؟دستخط های قبل وبد؟کند

های سابق است تيری به بستان حضرات بختياری آمده چنانچه عرض شد به

سعی وکوشش ضرغام الدوله حرکت کردند چون خبر حرکت آنها بقزوين رسيد

اينها نيز حرکت نمودند ازمازندرانهم ؟ميرزا محمد خان لاريجانی که لقب عظام

الدوله گی داشت با سه هزار جمعيت حرکت ميکند خبر بسمع سلطان ميرسد

سلطان مضطرب شده شانزده تلگراف بسپه دار ميکند که شما چند

روزی در حرکت عجله نکنيد تمام مقاصد شمارا پانزده روزه انجام ميدهم

سپه دار جواب ميدهد که ممکن نيست و عنان اختيار هم در دست من

نيست تلگراف ميکند حال که مجبوريد ماندن ؟ جمعيت همراه نياوريد خود

با معدودی بيائيد و عرايض خودرا بنمائيد جواب ميرسد که من مامورم

ودر ماموريت از عدم فرمان برداری شما معذورم خلاصه بعداز شانزده ١٦

تلگراف از طرف قزوين مايوس شده به تبريز تلگراف ميکند که شما

سپه دار و صمصام و عظام را از حرکت مانع شويد جواب ميدهد

که شما بچه ملاحظه ازتبريزيان خواهش ميکنيد شما که تبريزرا واگذاربروس

کرديد و رعيت جان نثار ملک نگاه دار خودرا بروس فروختيد ديگر

ص ٢٩٥

از اين به بعد نه ماها بعرض حاجتی مصدع و مزاهم آن سلطان ميشويم ونه سلطان از

ما توقع شنوائی واطاعت داشته باشند و در باب جناب سپه دار هم از اين

رعيت بروس فروخته کاری ساخته نيست شاه از استماع اين مخابره بکلی

مايوس شده در تدارک استعداد شده که خبر ورود حضرات بختياری را بقم

بعرض شاه رسانيدند کيفيت ورود حضرات بختياری بقم وسرگذشت

ايشان در قم در يوم دوشنبه نهم جمادی الثانی حضرات وارد قم شدند وحضرات

علمای قم ايشانرا استقبال کرده با نهايت عزت و احترام آنها را وارد کردند

ومتولی باشی متحمل مخارج شده بود وبقولی ده هزاروبقولی دوازده هزارتومانهم

وجه نقد داده بود ولدی الورود حکومت برای قم معين کرده بودند و پستخانه

وتلگرافخانه راهم تصرف نموده داروغه را احضار کرده‌التزام‌ازاوميگيرند که‌اگر

يک عمل خلاف قانونی در شهر واقع شد جان ومال او در هدر باشد

بعد جار چی بازار ميکند وجار ميزند که هر دکان داريکه نسيه بسوارهای

مابدهد موجب سياست سخت خواهد شد و هرکدام از سوارهای ما که از دکان

دار نسيه خواست موجب سياست بزرگ خواهد گشت وايضاً شنيده شد

که بعلاوه چهار هزار سوار که همراه خودشان بوده از طرف نی زار که آمده

بودند فوج خلج هم باطاعت حضرات تن در ميدهند و همراه ميشود وحاجی اسدخان

خلجی که هميشه با متولی باشی عداوت وهم چشمی داشته اوهم با پانصد سوار با

حضرات ملحق ميشوند خلاصه با اين جمعيت در قم بودند و در خيال حرکت

بطهران بودند که دوسفيرازاصفهان ياطهران وارد قم ميشوند يکی از روس ويکی

ازانکريز؟

ص ٢٩٦

انکريز؟ و صمصام را ملاقات کرده اظهار ميکنند که قصد شما

ازاين مسافرت چيست ميگويند مراد شماازاين سئوال چيست ميگويد که

اگر مااز جانب دو دولت نظارت در رفاه داريم وبايد مداخله داشته

باشيم جواب ميدهند عمداًمطب ؟اين است که ما حقی از دولت

خواستارشديم ومرحوم مبرورشاه مغفورآن حق را بما بخشيد واين شاه

هم امضا در آن بخشش فرمود هال خيال ندادن ان حقوق فرموده

ميرويم آن حقوق خود را بگريم وثانی تمام اين زحمات و مشقات را

ما متحمل ميشويم که دست تصرفات شماهارا از اين خاک کوتاه کنيم

که بعدازاين شماحق نظارت نداشته باشيد ايشان ميگويند شماپانزده

روزتوقف کنيد تا تمام حقوق شما بشما برسد بموجب دلخواه شما بشما

آسوده شويد جواب ميدهند که اولاً که شما را رجوعی باين کارها

ومداخله در اين امور نباشد وثانی ما سرخود حرکت نکرديم وخود

سرنيستيم که هر وقت بخواهيم که بيائيم ميتوانيم و هر وقت که

نخواهيم نيائيم بتوانيم ما بامر جناب مستطاب رئيس الاسلام

آقای آخوند ملا محمد طاظم خراسانی آمديم وبامر ايشانهم بر

ميگرديم والافلا وشما هم برويد وبگوئيد کار ازاين مذاکرات

گذشته تا مشروطه صحيح ندهد واوامر مجلس را اجرا نکند آسوده

نخواهد شد ميگويند اوامر مجلس چيست که بايد اواجرا بدارد

ميگويند اول بلا اول سی دو نفر مفسد که تمام از جمله مقربان

ص ٢٩٧

ومعتمدان خود سلطانندآنها ميگويند که چه شده که تمام مفسدين

از خواص سلطان شده اند ميگويند که البته؟بقال و خباز که قوه

ندارد ميان دولت وملت را بهم بزند بايد از مردمانی باشد

که حرف‌آنها نزد شاه مقبول باشد چنانچه سلطانهم وقتی از مجلس

مفسد خواست مثل سيد جمال ازاد ملک المتکلمين را معين

نموده بودند و نفوس ديگر که تمام محل وثوق خلق و قبول ملت

وارکان مشروطيت بودند تمام را گرفتند وبهر قسم که

خواستند سياست نمودند احدی نطق نکرد که اعلی حضرت بدون استنطاق

که باعث قتل پانصد نفس شد بلکه پانصدهزار نفس شديد

وجواب خداوند را چه ميگوئيد بعلاوه سه چهار نفسيکه در عدليه آنهارا خواستند

واستنطاق کردند وخائن ملت ومقصر سی کرور خلق شدند وآنهارا

کلات فرستادند ودر حقيقت خائن دولت هم بودند ودر واقعه ميدان

توپ خانه شصت هزار تومان وجه باششهزار تفنگ مکنزودلندر؟

از نفس سلطان گرفتند که برای سلطان کار صورت دهند

وتمام را خوردند وسيصد دينار کارنکردند بعد ازاستقلال علی‌الرغم ملت

آنهارا وارد کردند با نفسی که تمام ديدند باچه تفصيلی وارد کردند وتمام

را که قابل سربازی نبودند همه را مير پنجه و اميرتومان نمودند وکسی

بايشان نگفت اس سلطان عادل اين شرط عدالت است

اين حفظ حقوق ملت است حال که ملت ميگويند که اين سی ودو

ص ٢٩٨

اين سی دونفر خائن ملت ودولتنداين سی دونفر مخرب سلطاننداين سی ودونفر

حامل؟پانصد هزار خلقند اين سی دو نفر مخالف با شريعت رسول الله

ميباشند اينها را به ملت تسليم نمائيد به برند در عدليه استنطاق نمايند

اگر تقصير بر گردن آنهاوارد آمد خودت سياست نما واگر وارد

نيامد خلاص ميشوند چرا نميدهد پس بدانيد که اين سلطان با ملت همراه

نيست و نخواهد بود سفراء ديدند که جواب ندارند و حرکت نمودند

وشهرت دارد که يوم دوشنبه دوازدهم جمادی الثانی سرداراسعد که حاجی علی قلی

خان باشد از قم بقصد طهران حرکت نمود ولی هنوز اثر؟ ايشان

در شهر ظاهر نشده کيفيت همدان وعراق بموجب تلگرافات وخطوط

تجارتی ازاين قرار است در خطوط همدان نوشته بودند که بعد از انی که

مظفر الملک حاکم همدان را جواب کردند مجلس ايالتی تشکيل

دادند و نظميه و وکلائی آقا ميرزا باقرنام که خودرا در همدان اول شخص

ميدانست واعلم علما ميخواند رئيس مجلس شده بود و ميخواست که خود را

خورده خورده آقا سيد عبدالله طهران نمايد اول مرتبه دست

تعدی بحضرات کليمی دراز کرده بود که بعد به بهائيان به پردازد چند

نفراز مجاهدين قزوين آمدند در همدان و چند روزی توقف نمودند ودرست

اطلاع يافتند واهالی مجلس را شناختند روزی اظهار نمودند که مجلس

بايد وکلاءرا رعيت انتخاب نمايند اين وکلاء کافی نيست موافق

قانون انتخاب کردند ودست آقا ميرزاباقر از رياست کوتاه نمودند و

ص ٢٩٩

ودر همدان در نهايت استحکام عمل مشروطيت وقانون مشروعه

رفتار ميشود ومعدودی از مجاهدين هم درهمدان هستند واحدی

نميتوان خيال کرد که بتوانداز حدود خود تجاوزنمايد وامااز

عراق ولد حاجی آقامحسن تلگرافی به‌برادر خود نموده بود که جمعی از

بختياری آمدند ودر عرض راه که می آمدند بقدر هشت يا نه آبادی را

تصرف کردند وامروز يا فرداست وارد عرق ميشوند ونميدانيم

تکليف ما با آنها چه شود اينهم از عراق بود که از مسلمات بود

کيفيت قزوين بعد از آنی که حضرات بختياری وارد قم شدند

بدين موجب که بعد از انی که فقره ورود حضرات روسها بکوش

مجاهدين رسيده بود برسپه دارسخت گرفته بودند که تا کی بايد

مادرقزوين بمانيم وخلق اعانه بدهند وما بخوريم و بخابيم ؟مقصود ما

غير ازاين بوداگرشما حاضريد برای حرکت طهران که بسم الله ميرويم

و کار خود را يکسره بکنيم و برادران خود را از دست روسها خلاص

کنيم يا بکلی کشته شويم واز ننگ اين زندگانی برهيم يا مامراد بر

سرگردون نهم پای يابی مراد برسرهمت نهم سر واگر حالت حرکت

نداريد وبرای طرف شدن با محمد علی شاه حاضر نيستيد الساعه

استعفا بدهيد ما به حکم شور يک رئيس جهة خود معين کنيم وبرويم

سپه دار ميگويد که من حاضرم و چادر بيرون نزنيد فوری تدارک

سفر ديده حرکت ميکند که دراين گيرودار حرکت خبر حرکت شنيع

ص ٣٠٠

حرکت شنيع رکن الدوله از مشهد بسمع آنها رسيده وآتش عزم

غيورانه آنها تيز گرديد واگر ممکنشان بود مثل پرنده

خود را بطهران ميرسانيدند واقعه خراسان آنچه شنيده شده

از اين قرار است که از قبل مرقوم شد که پيشکشی حسابی از

شاه زاده نيرالدوله گرفتند ونيرالدوله را حاکم مشهد کردند وآن

وقتی بود که در مشهد بساط مشروطه پهن بود و مجلسی داشتند

ودر تربت حاکم خودرا کشته بودند نيرالدوله حرکت نمود وتا

نيشابور هم رفت اهل مشهد هم آمدند بطريق استقبال وهم

نوشتند که در قبل عرض شد که شما بايد در حکومت مجری مجلس

باشيد نيرالدوله جواب داده بود که بعد از کسب تکليف ازطهران

بشما جواب ميدهم وشاهزاده منتصرالدوله که نايب الحکومه نيرالدوله بود

وبا حقيراشنائی حقيقی داشت مذکورنمود که توقف مادرنيشابوربحکم شاه‌بود

والا نيرالدوله بمشهد ميرفت و تقويت مجلسهم ميکرد چنانچه در اصفهان

کرد مدعی ما حضرات روسها بودند وبرشاه سخت گرفته بودند که نير

الدوله نبايد حاکم خراسان باشد چرا که از روسها حرف شنوائی ندارد

و قنسول ما از او شکايت کرده از اين جهت رکن الدوله خواستند

ومجدداًحاکم مشهد نمودند و رفت وبا حضرات روسها بند

وبستی کرده روانه ميشود ملت خراسان هم ازاو احترازی ؟نميکند

وارد خراسان ميشود ودر حين ورود بهمان نحوی که رو بروی رعيت

ص ٣٠١

ميشود در حين ورود چند نفراز مجاهدين را می کيرد مردم بصدا در

ميايند وارد؟ هامی ميکنند رکن الدوله با قزاقهای روسی همدست

شده توپ بمجلس ايالتی می بندند و چهارصد وهشتاد تير توپ

مياندازند وبازاری دربالا خيابان که سنگر مجاهدين بوده با توپ خراب

ميکند وبه سربازها حکم تاراج ميدهد وتمام آن بازاررا غارت ميکنند

پارهءر‌ا اعتقاد اين است که به گلدسته های صحن مقدس هم توپ انداخته

پارهء‌ميگويند خلاف است و چنين جسارتی نکرده پارهء اعتقاد براين

است که رکن الدوله را محاصره نمودند ودر سفارت انکريز؟متحسن؟

شده پارهء‌ميگويند حقيقت ندارد وبعداز وقوع اين حادثه کويا خلق جمع

ميشوند درمنزل آقا سيد محمد سنگلجی و ميگويند تکليف ماباروسها چيست وباز

چه بايست کرد خلاف مذهب ما که برما توپ به بندد حرکت

سر ما اسان تراست ما تحمل چنان واقعه آقا سيد محمد بانها

جواب ميدهد که من به تکليف خود رفتار ميکنم خلق خودميداند

وفورا برخواسته عمامه بر سر گذارده وتفنگ بر دوش انداخته

وقطار فشنگ بر کمر بسته ازخانه بيرون ميرود و جمعيتی وافر باين

معنی که تقريباًبيست هزار نفس عقب او می افتند و رو

بسفارت روس روانه ميشود خبر بسفارت ميرسد که الان

بيست هزار نفس ميريزند در سفارت فوراًادم ميفرستند

نزد آنها که شما برای چه ميائيد ميگويند برای آنکه سالدات

ص ٣٠٢

سالدات روسی چه حق داشته وبچه قانون وارد خاک ما شده

والساعه بايد بيرون روند خلاصه چهارساعت بعد از خيلی گفتگو قرار

ميشود ميروند وبعلاوه ازمشهد در هيچ نقطه از نقاط از آنها حق

ورود نداشته باشند چون حضرات روسها آن جمعيت وازدهام

را ديدند قبول کردند و حضرات آسوده شدند وعجالة مقدمه مجاهدين

رشت و قزوين و ورود حضرات بختياری و گرفتن سنگرهای کرج را از

قشونهای دولتی و حضرات مجاهدين حکايت تبريز و خراسان و

ونقاط ديگر را از نظر انداخته حکايت حرکت از قزوين حضرات

مجاهدين بسر کردگی سپه دارازاين قراراست که بعد ازانی که در

تبريز ورود حضرات روسها شهرتی يافت وقدری فضوليها

از آنها ديده شد وبشاه تلگراف کردند وجواب مساعدی

نشنيدند وخودشان در مقام دفع شرآنها بر آمدند سپه دارهم عرض

شد که تلگرافی بشاه کرد آنهم جواب مساعدی نشنيد و

فقره تلگراف مجلس تبريز هم که بشاه کردند که بعد ازانی که شما قدر

ملک خود و شرف خود ورعيت جان نثار ملک نگه دار

خودرا ندانستيد وبصلاح ديد درباريان که الحق نگه دارايران

هستند وديگر وزير با تدبير در حقيقت جهان کراست؟ بحس ؟تدابير

که سعدالدوله باشد تبريز بلکه ايرانرا بروسها فروختيد ماحرفی

نداريم هرچه کرديد مختاريد ولی ازاين به بعد ديگرشما مخابره باتبريزرا

ص ٣٠٣

موقوف ومتروک داريد ما خود ميدانيم باخريدار خود توانستيم وقوه رسيد

خودرااداره ميکنيم قوه نرسيد تسليم ميشويم وتمکين ميکنيم چون خبراين

اين تلگراف به قزوين رسيد ومسموع مجاهدين گرديدآتش ؟غيرت آنها تيزشد؟

وغيرت سرشارشان سرشارتر شده ميروند نزد سپه دار

واظهار ميکنند که جناب سپه دار ما از خانه که بيرون آمديم

مقصد بزرگی در نظر داشتيم وبرای توقف در قزوين واعانه

گرفتن از خلق نيامديم اگر چنانچه از برای شما صعب ودشوار

نيست بسم الله حرکت بکنيد واز دو منبر؟ حرکت کنيد وبرويم

تا مقصود خودرا بيابيم و مراد خود را حاصل نمائيم واگر برشما

دشواراست اهميت ندارد الساعه استعفا بدهيد ماساعتی ديگربه صلاح

ديد کميته رئيسی جهة خود معين ميکنيم و ميرويم سپه دارهم‌امربحرکت

ميکند حرکت از قزوين و ورود حضرات بختياری بقم

گويا مقارن باهم شده وازاين خبر وحشت اثر قلب سلطان متوحش

وتمام اجزا مضطرب شده در مقام چاره جوئی برآمده استعدادی زياد

روانه بطرف قزوين و استعدادی طرف قم فرستادند حضرات قشون

دولتی که از طرف دولت ماموربه اين شدند با دو نفر از گپدانهای

روسی از جانب پرکنيگ ودراين بين راه مهندسی نمايد که در کجا مناسب

سنگر بندی نمايند که از مجاهدين جلوگيری نمايند حضرات ميروند

سرآب کرج سنگر بندی خيلی محکم واستعدادی زياد سرپل ميگذارند

ص ٣٠٤

ميگذارند وهر کس که ازآن طرف عبور کرده ميداند که آن مقام

بدون سنگر و بدون توپ شرپنل و توپ کوهی اگر بيست ٢٠

نفر تفنگ چی قابل در ان سر پل باشد قشونهای

خيلی خيلی مستعد ازان سر پل نميتوانند حرکت نمايد در

صورت سنگر و آن استعداد زياد وآن توپها وآن

جمعيت معلوم نشد که چه شد که عده قليلی از مجاهدين ميايند سرپل

و بسهولت خيلی کم زحمت پل را تصرف ميکنند وتا شهاباد آن

قشون وآن استعداد را فرار داده تعاقب ميکنند اين فقره را بشاه

تليفون کردند ازاين خبرديگراميدها قطع وسرور؟ رفع قلوب متزلزل

ونفوس خائف و مضطرب هر نفسی برای حفظ جان ومال

خود تدارکاتی ديده من جمله امير بهادر دوعيال داشت هر دو

را طلاق داده بود ونبود خودرا بشاه مصالحه کرد شيخ فضل الله

تفنگ چی زيادی در خانه گذارده وخوداش؟ پنهان شد وتا

وتا ورود سپه دار پنهان بود صنيع که‌ازقبل ذکراو شد که که اورا

مجلس تنبيه کرده بکلات فرستادند وبعد از خرابی مجلس علی الرغم

ملت شاه‌اورا باحترامات آنچه تمام تر وارد کردند با آنکه هميشه

باسم دزدی ولوطی؟ گری سال سال بلکه دوسادوسال در انبار

دولتی بوده وتمام طهران اورا بدزدی ولوطی گری ميشناختند لدی‌الورود

اورا امير تومان لقب دادند او دراين موقع هزار تفنگ از دولت

ص ٣٠٥

گرفت با دوهزار تومان وجه وبقدر پانصد نفر از حمال وبقال واطفال

را تفنگ دادند واسم فدائی شاه موسوم داشت و در طهران

بنای حرزگی؟ گذاشت؟ و بعوض محافظت سلطان خانه خودرا سنگر

ساخت وبقدر دويست نفرازآنهارا روانه شهاباد نمود و دوفرسنگ

از طهران بيرون رفته گير مجاهدين افتادند آنها تمام

آنها را گرفته تفنگ هارا از آنها گرفته و مرخص کرده بودند که شما

قابل آنکه بکشيم نيستيد شيخ محمود ورامينی که او هم در حبس ملت

بود بعداز خرابی مجلس اورا مرخص کردند وبعلاوه رياست کل ورامين

را باو واگذار نمودند اوهم هزار تفنک با دوهزار تومان از دولت

گرفت و رفت ورامين وبقدر پانصد نفر رعيت وفلاح را آورد در

طهران وبقدر سيصد نفر آنهارا روانه شهاباد نمود آنها هم لدی الورود

بقدر صد نفری از آنها کشته شده دويست نفر هم تفنگ هارا تسليم

نموده فرار کرده بودند ولی از ترس شيخ محمود بوطن خود نرفتند

سردار مفخم که برادر صمصام السلطنه بود واورا علی الرغم صمصام ايل خانی

نموده بودند اوهم اظهار جانفشانی نموده با پانصد سواريکه داشت روبه

بقم رفت که با برادر خود نزاع کند باری پرکينگ هم برای حفظ جان

خود آنچه ذخيره دولت بود برد در قزاق خانه وچند برج ساخته توپ ها

بقول خود خاک کرد وشاه هم نظم شهر را و نظم قشون را باو واگذار

نمودند خلاصه اينها واقعه طهران بود ولی چون ارادة‌الله تعلق بکرسی عدل

ص ٣٠٦

کرسی عدل درارض ط قرار گرفته بود واثر اسم مسوبش؟ اسباب

آنرا فراهم مياورد که تمام عقول حيران بلکه جزنفس عليم خودش

همه مبهوت و سرگردان که اين اسبابای غيبی ؟از کجا؟ موجود

ميشود و از کجا؟ فراهم ميايد من جمله ؟ عظم ؟ وسيله وذکر جناب؟

وبزرگ تعجب ؟واقعه علمای اعلام کربلا و طف؟ ميباشد وبزرک؟ تراز

همه حکايت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است که الحق والانصاف

از نادرات ايام اين حکايت است مختصری؟از اساقامتهاوايستادگی ها

که از جناب ايشان ظاهر شد والحق؟ ملت برآن؟ را نعم

النا صر؟ گشت چون در وقت پيش؟ مجلس مرحوم حاجی ميرزا حسين

حاجی خليل در کربلا و نجف عنوان بزرکتری داشت وبا مجلس

همراهی داشتند وضعيت؟ وهمراهی ايشان با ازادی سليقه و عقايد

قلبی شان کافه علمای عتبات با مجلس همراهی نمودند غير از آقا

سيد کاظم يزدی که باآنها مخالفت داشت ديگر تمام علما با هم درامر

مشروطه متفق بودند و چون اهل طهران مقلد جناب حاجی

ميرزاحسين بودند وحاجی ميرزاحسين مردم را تحريک و ترغيب بر

مشروطيت می نمودند وکار دولتی بواسطه همراهی های مجدانه ايشان

صورت نميگرفت چندي از خرابي مجلس نگذشته بود كه ايشان

مرحوم شدند وشهرتی يافت که چند نفر از جانب دولتی ها رفته

بودند در کربلا که يکی پسر شيخ فضل الله نوری بوده ويکی صدر

ص ٣٠٧

راونجی؟ ويکی ديگر بودند ايشان مسموم نمودند واين فقره شهرت

تام يافت و در روزنامه ها وشب نامه ها نگاشتند بعد از

فوت مرحوم حضرات دولتی گمان نمودند که ديگر کار بر وفق

مراد دولتی ها ميشود يد قدرت آخوند ملا کاظم خراسانی را

مبعوث نمود وايشان باستقامتی در تقويت مشروطه قيام

نمودند که فوق آن به تصوراحدی ازاحاد درنمی آمد من جمله‌البته؟ ده

تلگراف بشاه نمودند که اگر مشروطه صحيح بملت ندهد مينويسم

که دادن ماليات بشما حرام است شاه از اين تحديدات

او متنبه نشده بخيال خود پرداخت وبگول های اميربهادر وتقويت

پرکينگ وبپشت جمعی بشيخ فضل الله واسباب چينی های صنيع

حضرت و مقتدر ومجلل وشيخ محمود مغرور شده وان تدبير وزير

ايران به بادده که عرض شد دو کروراز روسها گرفته وپنج ساله حکومت

طهران را بروسها واگذار نمود وروسها قزاقی وسالداتی وارد تبريز

کردند جناب آخوند تلگرافی باسلامبول بمسلمين آنجا نمودند که

که سلطان ايران بنای بدرفتاری بملت گذارده وروس اورا

تقويت ميکند وامروز فرياد رس مسلمين ايران علاوه ؟

هم دينی وهم مذهبی بشخص شخيص شماميرسد وعنواناتی که مسائل‌اتحاد واتفاق

ميان شيعه وسنی بوده‌بيان ميکند که نتيجه آن بيانات دوصد چندان؟

تحقيقات اين بود که‌آنچه درذهن طبقات شيعه وسنی رفته بلکه اعتقاد

ص ٣٠٨

اعتقادی آنها شده که فيمابين خلفای ثلاثه با علی ابن ابوطالب مخالفت

بانها فرضی ؟ بوده اشتباه خيلی بزرگ شده وقصور از علمای بی اطلاع

طرفين است بدليل واضح ومبرهن اين داعی مدلل ميدارد که

صرف اشتباه وعقيده غير فلاح بوده وآن دليل واضح وآشكار اين

اين است که مسلماًومحققاً درهرامری از امور بسليقه و رای جمهور يک

روح و جسمی لازم است بل واجب وکل باين فقره معتقد و راغب ومسلماً

شريعت حضرت ختمی مرتبت يک باطنی ؟جهت روحانيت ويکی

جهة جسمانيت لازم بود خود علی ابن ابوطالب و خود حضرات خلفاء

ثلاثه با نهايت رضا ورغبت و بکمال صفا و روحانيت با هم قرار

قراردادند که نظم روحانيات را علی‌ابن ابوطالب بدهد ونظم

جسمانيات را خليفه اول ابوبکر متحمل شود وابداً مخالفتی ومغايرتی

در ميان نبوده وهر کس خلاف اين عقيده اعتقادی دارد از شريعت قران

بهره ندارد بعد ازانی که اين مطلب بسمع مجلس و سلطان رسيده بود

بسيار بسيار از اين مطلب مسرور ومشعوف شده جواب را تلگرافی

داده بودند که جناب مستطاب رئيس المسلمين آخوند ملا محمد کاظم

ادام الله ظله علی روس المسلمين بر حسب ميل شما وتکليف دينی

خود با چهار هزار قشون با پنج ارابه توپ شرپنل سرحد ايران

مامور شد که مداخله روسهارا مانع ودافع باشند وامر واجازه جناب

شمارا واجب دانسته والبته در عهده خود شناسند وفوری هم روانه نمودند

ص ٣٠٩

وآنها مثل برق سيار خودرا باروميه وساوج بلاغ رسانيده در هر نقطه

يک مقداری گذارده جهة حفظ آن نقطه وبقيه خودرا به تبريز رسانيدند

وخودرا بقشون روس نمايانيدند مقصود اينها اين نبود فقط ذکری

از ثبوت رای و استقامت جناب اخوند بود بعد از تلگراف عثمانی

تلگرافی به نفس امپراطور روس نمودند که شمااز مداخله بايران دست

خود را کوتاه نمائيد والابايران مينويسم که مال التجاره شمارا در سرحد

داخل نکنند و بقفقازيه اطلاع ميدهم که جميعاً تعطيل نموده دراطاعت

بدولت تکاهل دارند جواب امپراطور معلوم نشد ولی ماست ها

بکيسه ريخته شد بعداز؟به مجلس لاحه؟ هلند تلگراف نمودند که آيا شما در

آن مجلس محترم حق آنرا داريد که از دولت بهيه روس جويا شويد که شما

بچه قانون وارد خاک ايران نموديد يانه؟ وثانی از آن هيئت محترم نيز

سئوال ميشود که ملت ايران مدعيند که سه سال است که دولت ايران

دولت مشروطه است ومدلل ميداريم که تمام فسادها را دولت بهيه

نموده وباعث قتل يک کرورنفس و دويست کرور خسارت

ايران شده آيا ازآن محفل محترم بعد از ثبوت و واضح داشتن

ميتوانند آن خسارات را از اوبگيرند و بملت پريشان ايران

برسانند يا خير بعد از آن تلگرافات خارجه بداخله پرداخته کراراً

ومراراً؟ متجاوزازدويست تلگراف يابه تبريز يا برشت وقزوين ياباصفهان

و علمای طهران نمودند وتمامرا تحريم وترغيب برتقويت ملت نمودند

ص ٣١٠

تقويت ملت نمودند وبه هندوستان وترکستان وساير نقاط که

امرباعانه تبريزيان کردند ودر حقيقت اغوای‌آقانجفی صمصام راافسرده

کرده بود وبيچاره سپه دار را تنها گذارده بودند تحريک ايشان

ضرغام را به حرکت آورده حرکت ايشان صمصام وحاجی علی قلی خان

رابحرکت آورد تاآنکه کردند آنچه را که خداوند تبارک وتعالی خواسته

بود باری مقصوداين بود که بمدلول کلمه مبارکه از ؟؟ الله شيئا فهيما

اسبابه چگونه اسبابها فراهم مياورد عقول مهو و مات ميشوند

باری چون غرض وقايع نگاريست بايد بمطلب پرداخت واقعه

شهاباد ونزاع فی مابين ملت ودولت که اخر؟ نزاع سپه دار بود در؟

راه بعدازآنکه حضرات‌از کرج باسانی گذشته وتا شهاباد آمدند دولت

آنچه قوه داشت وممکن بود تهيه وتدارک بشه آباد فرستادند حتی سرکينگ هم

يکی ازکپدانها که نايب مناب خود اوبود اورا با دواراده توپ

کوهی که اصطلاح نظامی است فرستاد در شه آباد يک اردوی بزرگی

زدند ودر قند وچای اردوی ديگری ويوم پنجشنبه ١٩ شهر جمادی الثانی

قراردادی که سفيرانکريز؟ وروس داده بودند باين معنی که حضرات برحسب ميل شاه

برای مصالحه رفتند نزد سپه دار وسپه دار جواب سخت بانها داده

بود که يعنی چه تابحال صد دفعه شما واسطه شديد وملت را از قصد خود

سرگردانيديد ومعطل گذارديد و تعهد کرديد وديدی که شاه با شما

همراه نشدند بازآمديد واسطه ميشويد بعيداست آنها گفته بودند که اين دفعه

ص ٣١١

دفعه آخراست شمامقاصد خودرا بگوئيداگربرآورده شد فبها والا خود

ميدانيد ميگويند تعجب درکارشما زيادتر شد بازازمااستفسار مقاصد

مينمائيد درصورتی اهل شرق و غرب مقاصد مارا ميدانند که ما مقصد

ومنظوری جزمشروطه نداريم ميگويند ماهم ميدانيم ولی چه بکنيم که شاه

ميگويد من مشروطه دادم ميگويند که مااز شاه توقعی نداريم زيرا که

شايدازقانون مشروطه اطلاع نداشته باشد يا تجاهل نمايد شما دونفس

خوب مطلعيد اين مشروطه است که عکس ستارخان را ميفروشند فروشنده

ميگيرد وحبس وزجر ميکنند اين مشروطه است که عکاس عکس ستارخان

رابرميدارد خوب ميزنند وزجر ميکننداين مشروطه است که بترکمان ما

را دست خط چاپيدن ميدهد اين مشروطه است که از هر حاکمی بدون اذن

واجازه ملت پنجاه شصت هزار تومان ميگيرد بحکومت ميفرستد

اين مشروطه‌است که شصت هزارتومان ازنظام‌السلطنه ميگيرداوراوزيرماليه

ميکند بعدازسه روزشصت هزار تومان از قوام‌الدوله ميگيرد واورا وزير

ماليه ميکنداين مشروطه است که رکن‌الدوله در مشهد توپ بمجلس می بندد

ويک بازارسرشورامی چاپداين مشروطه است که امير بهادرلباس‌از جهة جاندارمه

تمام ميکند که پانزده هزار قيمت ندارد دستی هفتومان ؟در اضاء؟مواجب حساب

قزاق وجاندارم ميکند و از طرف ديگر پول لباس را براه ديوانی صادر

صادر ميكند اين مشروطه است كه سرباز سيلاخوري و ممقاني تمام خانه هاي

مسلمانان را ميچاپند وعيال مسلمانان را بی سرپرست ميکند که فدائی

ص ٣١٢

فدائی سلطانيم وباوعرض ميکنند استهزاءًجواب ميدهد که برويد بمجلس

عارض شويد اين مشروطه است که صنيع حضرت روزيکه که تمام اهل طهران

اورا ميشناسند و علاوه از دزدی ولوطی گری مقصر سی کرور ملت است

اورابامقتدروسيد کمال کوربه طهران بخواهد ومردم راحکم‌به‌تجليل واحترام

آنها بکند وبرای آنها گذر بگذر گوسفند بکشند ولدی الورود اورا امير

تومان کند وحالا هزار تفنگ با دوهزارتومان بدهد ولقب سرداری باو

بدهد اين مشروطه است که شيخ محمود ورامينی که تمام‌اهل طهران‌ازتعديات

او بجزع آمدند و مقصر سی کرور حلق هست اورا حکومت ورامين بدهد و

وهزار تفنگ ودوهزارتومان وجه بدهد اين مشروطه است که حاجی اسماعيل

مغازه که شخص متقلب خائن ده مرتبه سرشکست شده است حمايل ونشان

بدهد واورا معين الضرب کند که در هزار تومانی مال ملت را دوهزار

بدزدد اين مشروطه است بدون اجازه ملت کنطورات؟ گوشت را

باشخص دزد متقلب به بندد وامروز رعيت بيچاره که بايست گوشت چارکی

ده شاهی بخورند چارکی بيست ودوشاهی بخورند وآنهم چهار سير عوض پنج

سير اگر يکی بگويد چرامئويدالدوله اورا چوب بزند که توميخواهی کنطورات ؟

دولتی رابهم بزنی ودرهرماهی هفتصد تومان از حاجی ربيع بگيرد اين مشروطه

است که هفتاد هزار تومان ازبی کلاه؟ارمنی بگيردواجازه‌شيره؟کشی بدهد ورزق

سی کرور خلق راقطع کند وبواسطه شرکت امير بهادر وغلام حسين خان ميرپنجه

کسی جرئت نکند که نطق کند اين مشروطه است که يک نفر بدذات بدنفس

ص ٣١٣

خدا نشناسی که عاشق به ريختن خون مسلمين بشاه عرض ميکند که در شهر نو

انجمن دارند وعريضه دعوت بسپه دارنوشته‌اند بدون تحقيق پرکينگ رابخواهد و

بگويد توپ به بند وشهر نو رابکوب اين مشروطه است که برود سلطنت آباد

وآنچه ذخيره درشهر ودرقزلقلعه؟ هست تمام را بسلطنت آباد به برد اين

مشروطه‌است که باغوای وزير دول خارجه با رئيس الوزراء قشون روس

را وارد ايران کند وبرای استقلال خيالی خود شرف ايرانيت را

از دست بدهد اين مشروطه است که شب چهل نفر از اشرار والواط

را بفرستد در حضرت عبدالعظيم و چند نفر از علماءوسادات را در وقت

نماز بزنند واز اين قبيل قصورات وضديت با مشروطه اورا

اگر بشماريم يک کتابی بايد بنگاريم حالهم چون شما دو مردم محترم

زحمت کشيديد وبرای اصلاح آمديد ميقاتی را معين نمائيد

رسمانه که باوبدهيم که از آن ميقات به بعد کسی حق بما نداشته

باشد بايد مشروطه کامل بموجب قانون تمام دول مشروطه بدهد

بعد از گفتگوی زياد بقدرشش ساعت سه روزه وقت معين شد

بعد از دوساعت ازآفتاب گذشته روزدوشنبه ١٦ شهر جمادی الثانی

قرار ميدهند که‌اگر بد از سه روز مقاصد بعمل آمد وتمام آنچه

لازمه مشروطيت بود نيست؟ قبول نمود که ما بشما رسمانه اطلاع

ميدهيم واگر هم قبول نکرد رسمانه بشما مينويسيم وخود ميدانيد

از يکديگر جدا شده آمدند و رفتند نزد سلطان وآنچه گذشته

ص ٣١٤

گذشته بود تماماًرا ذکر نمودند سلطان چند فصل آنرا قبول نکرده

آنهاهم اطلاع دادند که قبول نشد دو ساعت از آفتاب روز

پنج؟ شنبه ١٩ شروع در جنگ ميشود در چند نقطه روز شنبه ٢١ مجاهدين

در شه آباد غالب شده کاپيدان ؟ کشته ميشود وآنچه از توپ وتفنگ

در آن جمعيت بوده بدست ملت می افتد از آنچه حرکت نموده چه

ازدولتی وچه‌ازملتی بان محل ديگر که ذکراسم آن شد ميروند وفرارآنها؟

دولتی بدولتی وملتی بملتی ملحق ميشوند وبنای زد خورد ميشود سپه دار

وحاجی علی قلی خان بايکديگروعده گذارده بودند که احدی مطلع نبود از

طريق غير معتاد بهم ميرسند وصبح سه شنبه ٢٤ جمادی الثانی از دروازه

يوسف آباد با جمعيتی خيلی که وارد ميشوند وخط مستقيم ميروند درب

مجلس که عمارت بهارستان باشد واز ورود شهر طهران الی درب

مجلس احدی بااحدی بلند حرف نمی زند با نهايت ملايمت ومهربانی

ميايند درب مجلس چون چندروزی بود که صنيع حضرت و مجلل

ومقتدر وامثال آنها از دردست وپا؟افتاده چندين نقطه را سنگر

بسته بودند يکی بالای سردر الماسی بود يکی سردر عمارت کريم خانی يکی

سردرشمس العماره يکی در تکيه دولت يکی در بهارستان وتمام اين

سنگرهابه‌امر واطاعت سرداراسعد بود که صنيع حضرت باشد واين لقب را

برزعم؟حاجی علی قلی خان که سرداراسعد بوداين لقب راباودادند نعم ماقال

که ؟تيره شود مرد راروزگار همه آن کند کس نيايد بکار خلاصه اينها از

ص ٣١٥

از تدبيرات وتدارکات آن دوستهای نادان دولتی بود که مرقوم گشت

واز تدبيرات ديگر دولت اين بود سردار مفخم که صمصام السلطنه

علی رغم صمصام اورا ايل خانی بختياری کرده بودند وبقدر

سيصد سوار بختياری همراه داشت اورا مامور بجلو گرفتن از آن

بختياری های صمصام ميکند باصد سواراز سوارهای کشيک خانه

سردارمفخم ميگويد که‌استعداد ماکم است شاه‌ميفرمايد قشونی که‌مابجهة‌اصفهان

فرستاديم ودر کاشان ماندند که جلو آنهارا بگيرند وآنها بدون

خبرازطرف بيراهه وارد قم شدند انهارا احضار کرديم آنها هم باشما

مع ميشوند شماجلوآنهارابگيريداوهم باين‌اميد ميرود جلوراه‌آنها که بزعم خود

فتحی بکند ورشادتی بنمايدتاحسن‌آبادهم ميرود قشون کاشی ؟نمی رسد حاجی علی قلی

وصمصام ووالده صمصام خطی باو مينويسند که ای برادر اينمعامله معامله

بازيچه نيست معامله دين است ومذهب و گذشتن از جان و مال وقبول

کردن هر گونه رنج وتعب ما مسلمانيم وبه حکم جناب مستطاب رئيس المسلمين

اين طرفيت با دولت مجبوريم تو اگر سعادت شير ملت را منظور؟

ميداری واين داغ باطله برادر کشی را بر حجره؟ خود نمی گذاری بسم الله

بيائيد وپاس برادری وهم ايلی را منطفی؟ بداريد حيف است که ازما

کرداری ظاهر شود که در جرائد عالم نام ما به بدی برده شود واگر چنانچه

وعده های سلطان تورا بطمع انداخته ونصايح مارا نمی پذيری

دانسته باش امروز روز ملاحظه نيست امروز روز مکافات

ص ٣١٦

مکافاتست و هر نفسی بجزای اعمال خود ميرسد اگر صدمهء بشماها

وارد آيدآن جزای‌اعمال خودتانست واحدی حق گله ندارد وفقط اين کاعذ

ما جهت آنست که اتفاقی نيفتد که خدای نخواسته موجب ننگ

وبی شرفی ايل بختياری بشود وبگويند يکی ازبختياری هامثل شمربانعام

وجايزه يزيد حال ننگ جاويد بر خود گذاردند والا خود ميدانيد

وکوروقيامت خود ايه لا تذروا زرةوزر‌اخری ؟ دليل محکم ولی چون

يک نفرحرمله؟ درصحرای کربلايک کار خطا کردالان طايفه اسری؟سربزير

از حرکت آن ملعون ابدی هستند ما نميخواهيم که ايل بختياری گرفتار

چنين ننگی بشوند ديگر شما خود ميدانيد وخدای وبدون ملاحظه بشماالان

اطلاع ميدهيم که اگرازقصد خود بر نگشتيد وباما مخاصمه نموديد و

بنای زد وخورد درميان ملاحظه نسبيت ازميان ميرود والسلام علی من‌اتبع

الحق چون‌اين نامه به سردارمفخم رسيد متغيرگرديد که بمن تحديد نمودند من هرگز

محتاج همراهی آنها نيستم خلاصه حضرات دولتی در مقام جمع آوردن

استعدا بودند و حضرات بختياری وحضرات مجاهدين هم باهم ملاقاتی

کرده ومتفق شدند ومحلی را جهة ملاقات معين نمودند وازهم جدا شدند

مقدمه ورود حضرات مجاهدين چه از طرف قزوين وچه از طرف قم

حضرات بختياری بدين موجب است يوم سه شنبه ٢٤ شهر جمادی

الثاتی سنه ١٣٢٧دوساعت از آفتاب گذشته از دروازه يوسف آباد

شخص سپهداروحاجی علی قلی خان وصمصام السلطنه سه نفری با جمعی‌ازمجاهدين

ص ٣١٧

طرف قزوين وجمعی ازبختياری وارد طهران شد ومعلوم شد که در راه قزوين

اردوی خودراگذارده‌بودند تابااردوی دولتی زد و خوردی داشتند وسراردوبهم

گرم بوده ايشان بی خبر حرکت کرده با حضرات مع شده از طريق غير

مرسوم وارد شدند در صورتی که نه احدی مطلع بود ونه احدی مطلعند

تا درب مجلس درب مجلس تفنگ چی های صنيع حضرت يک تير انداخته

ويکنفرازبختياريهاراباتيرميزند بعدازآنکه آنها درکشتن سبقت گرفتند حضرات

بختياری يکمرتبه شليک ميکنند و بهمان يکمرتبه پنجاه نفرازتفنگ چی هابخاک

ميافتند و حضرات وارد مجلس ميشوند و مردم بتماشا رفتند وديدند

که حضرات ورود کردند فوری تمام خلق طهران پارچه قرمزی به بازوی خود بستند

وسردرخانه هاالم؟ قرمز زده شد باشکال مختلف يکی نوشته بود زنده

باد مشروطه يکی نوشته بود پاينده باد لمته؟ستارخان يکی نوشته بود زنده

باد عدالت يکی زنده باداخوت و قس عليهذا واما ازجانب دولت

تدبير ها کردند اول قدغن هرچه آسياب در اطراف شهر بود تمام

را خراب کردند وآنچه آرد در آسياب ها وراه ها بود تمام رابغارت بردند

اين اول کارشان بود دوم توپ کشيدند بمجلس وبنای انداختن توپ

گذاردند ولی توپها بمجلس نميرسيد و حضرات مطمئناًدر مجلس نشسته بودند

معلم توپ ملاحظه ميکند که توپ نميرسد توپ را جلو مياورد در مجلس

دوربين مياندازند ومحل آنهارا معين ميکنند توپ اولی که توپ چی

توپ راانداخته بود ومختار؟ فرد نشسته بود که توپچی رابا گلوله ميزنند و

ص ٣١٨

باگلوله توپ گلوله بدهان آن توپ ميزند که شهرت چنين

دارد که چهل وهشت نفس را ميکشد وفوراً آن مجاهدين

ميريزند در عمارت قصر قجر ؟ تصرف کرده هرچه تدارک

وذخيره در قصر؟ بوده تمام را بدون زحمت وخالی ؟از مشقت در

اداره وتصرف ملت در آمد وهرچه در اطراف قصر بودند

تماماًفرارنمودنداينواقعه خيلی کمراستبداد را شکست ولی هنوز خواطر

جمعی از قزاق خانه بود وقزازقها هم در توپ انداختن دليری کردند

باندازهء که آنچه معلوم شد در سه روزه قزاق خانه شانزده هزار گلوله

توپ مصرف کرده بود چه بمجلس وچه بعمارت مخلوق وچه

در خيابان ها و چه قدر عمارت را خراب وچه قدر از رعيت

را که کشت ولی ازآنجائی که اراده غالبه حضرت يفعل الله ما يشاء

تعلق يافته بود که در طهران کرسی عدل گذارده شود و جمهورناس حکم

نمايد واطمينان را وقوعش بعد ازاضطراب فرموده بود اين هنگامه

رخ داد وصدای گلوله توپ و تفنگ وبانب گوش تمام اهل

طهران را کرکرده بود و مستبدين البته بقدرصد سنگر درهرنقطهء که

عمارت مرتفعی بود سنگر کرده بودند وبدون تحقيق من حيث لايعلم

ولايشعر ولا يعرف تير ميانداختند چه بسا مردمان فقير کاسب

که عقب تحصيل معاش ميرفتند مقابل آن سنگر ها که

ميرسيدند بيچاره ها از گلوله مستبدين شربت ناگوار مرگ

ص ٣١٩

راآشاميدند چنانچه درمقابل نقاره خانه جمعی کشته شدند که شاطر

حسين نام‌ازنقاره خانه سنگرکرده‌بود وجمعی در خيابان ناصريه کشته شدند

که بالای شمس العمارهو‌تلگرافخانه وسردر های ميدان توپ خانه را سنگر

کرده بودند جمعی در خيابان الماسی کشته شدند بعلاوه آنچه خانه ودکان

بود بتاراج وغارت بردند بعلاوه در چهارراه حسن آباد توپ سوار

کرده و پيوسته تيرتوپ ميان خيابان ميگذشت چنانچه سه نفر را درب خانه

آقا ميرزا محمد خان دکتر سه نفررا گلوله توپ کشته بود که ديدم خلاصه

مقصود ذکر سلطان بود واستقرار او واز ميان رفتن آن استقرار وآن

زايل شدن استبداد بود بعد از انی که در نهايت سختی وتندی از قزاق

خانه گلوله توپ مثل باران بهار سرمجلس واطراف مجلس

ميامد وبخيال خود تصور ميکرد که اگر تايک سال هم بايد با ملت بجنگم

هم آذوقه دارم وهم ذخيره دولتی که موسی اپريم که خود اولقب

رئيس المجاهدين بود و رياست نظيه را بايشان مجلس

داد يک دانه بانب مياندازد در قزاق خانه وازطرف

ديگر حضرات ارامنه که در جنب قزاق خانه خانه داشتند

موسی اپريم را می برند؟ در خانه خودوموسيونقبی ميزند تا زير عمارت

قزاق خانه وخدمت سپه دار اظهار ميکند که اگر اذن بدهيد

من نيم ساعته قزاق خانه را يک تل خاک ميکنم سپه دار ميفرمايد

هرگز چنين کاری نکنی که اين عمارت اقلا صد هزار تومان پول ملت

ص ٣٢٠

ملت بلکه يک کرور خرج اين عمارت شده والبته ؟دو سه کرورالان ذخيره

واندوخته ملت در آن جا موجود است البته در تخريب آن نکوشيد

که از طريقه عقل و حزم خارج است موسی اپريم يک نارينجک

کوچک مختصری در قزاق خانه انداخته وايضاًشنيده شد که در خانه يکی

ازارامنه که نزديک بقزاق خانه بود نقبی زده بوده وديناميتی ريخته بود

بعد از آن فرمايشات سپهدار مذکور ميدارد که من تا زير اطاق

مسکونه اورا حفر کردم سپه دار به پرکينگ پيغام داده بودند که اگر

ميل داری که به بينی ما قادر بر تمام کردن تو و خراب کردن آن

عمارت هستيم همان اطاق سکنای خودت را حفر کن و ببين

چه قدر آسانست و او حفر کرده وديده خوف اورا گرفته

بيرون آمد و تسليم شد پاره ميگويند قزاقها وقتی نارينجک بقزاق

خانه افتاد ترسيدند وجمعی کسير؟ بلباس مبدل از قزاق خانه فرار کرده

و برای پرکينگ بقدر صد و پنجاه نفری قزاق بيشتر نمانده وپس؟ميشود

که آنها هم امروز ياامشب ميروند تسليم شد علی ای حال روزسه شنبه

و چهار شنبه تا ظهر پنجشنبه را بقدر قوه از گلوله تفنگ و توپ

وآدم کشتن نهايت همت را بکار برد ديد اينمعامله برد ندارد

تسليم شد واورا آوردند در مجلس واز او هم چندان بی احترام

وارد نکرده بودند نهايت دونفر از قزاقها که او اخراج کرده

کرده بود آن دونفر را پهلوی باز؟داشته عکس اورا برداشتند

ص ٣٢١

وباوفرمودند که ماقصد آدم کشتن نداشته ونداريم والا ازاين

زودتر کارهارا صورت داده بوديم فقط منظور نظر ملت برای

رفع ظلم است وبسط بساط عدل نه آدم کشتن وتعدی کردن پرکينگ

هم عرض ميکند که منهم چون مواجب از دولت ميخوردم طريق

انسانيت اين بود که اطاعت از مواجب دهنده خود بکنم

وتاامروزنوکردولت بودم واگر بخواهيد ازاين روزهم اگربخواهيد

نوکری ازملت ميکنم ميگويند بسيار خوب ولی بايد آنچه ذخيره

دولتی درقزاقخانه‌است تسليم وزير جنگ شود وخود شما هم درتعداد

محکومين احکام وزير جنگ باشيد ميگويد اطاعت دارم

فوراًادم معين ميکنند همراه‌او ميرود درب اطاقها که ذخيره

در آن بوده ومهر وموم ميکنند وخود پرکينگ را هم کمافی‌السابق

رئيس سران قزاق خانه ميکنند اين خبر که به سلطنت آباد ميرسد

که قزاق خانه به تصرف ملت در آمد شاه متغير ميشود ولی

خودرا نگاه داری ميکند و شب اميربهادر رامی طلبد که اميرما

هرچه کرديم ثمرنبخشيد وتمام برعکس شد سنگرهارا گرفتند قزاق

خانه را گرفتند وتمام را پراکنده کردند مسلماًفردا سلطنت

مارا تصرف ميکنند ومسلماًسرمن وتو در خطر بزرگ فکر بکن

امير بهادر ترتيبی بسلطان اظهار ميکند وآن اين است که عرض

ميکند تا شما رسماًبسفارت روس پناهنده نشويد دولت روس

ص ٣٢٢

دولت روس رسماًاز شما همراهی نميکند و وقتی شما رفتيد در

سفارت اومجبورميشود که قشون بياورد وسلطنت شمارا استقرار

واستقلال بدهدازآنجائی که خداوند مقدرکه فرموداسباب آن مهيا

ميشود شاه‌ازاوقبول فرموده صبح جمعه ٢٧ جمادی الثانی بهانه ميفرمايد که

قزاق روسی وارد زرگنده شده ميخواهيم برويم تماشا سيصد

سوار کشيک خانه ودويست نفر قزار؟ همراه برداشته از سلطنت آباد

روانه زرگنده ميشوند و چنان باسرعت ميرفته اند که تمام غلام

وقزاق عقب افتاده بودند وارد زرگنده که ميشود مقابل درب

سفارت خانه روس که ميرسد خودرا بعجله تمام مياندازند در سفارت

وميفرمايند که شمابرويد عقب کار خود حضرات مراجعت بسلطنت آباد

نموده وبنای بدگوئی وفحش زياد که توکه مشروطه را موقوف نمودی چرا

دومرتبه دادی وتو که در سفارت ميرفتی و خودرا از سلطنت خلع

ميکردی چرا ماهارا سينه بلا فرستاد وتو جان خودرا دوست

ميداری ودر سفارت پناهنده ميشوی مابيچاره ها چه بکنيم که هر کدام

در دست ده نفر مجاهد گرفتار ميشويم باری بعداز ورود شاه در

سفارت خبر به سفرا ميرسد سفير انگليس فوراًميروند در

سفارتخانه روس و بشاه ميگويد که شما از سلطنت استعفا

بدهيد محمد علی شاه ميفرمايد برای چه من از سلطنت خود دست

بردارم سفير ميگويد که شما قانون نميدانيد قانون دنيا چنين است

ص ٣٢٣

که هر سلطانيکه دريک محلی پناهنده ديگر حق سلطنت ندارد وبايد از

ازسلطنت خوداستعفا بدهد تغيری ميفرمايند که من الان سوار ميشوم و

مراجعت ميکنم سفيرميگويد نميتوانيد مراجعت کنيد سفيرروس هم ميگويد

بلی شماقبل از ورود باين نقطه مختار بوديد ولی بعد از دخول دراين

مکان ابداً ديگر هيچ گونه اختيار و اقتدار نداريد و چون وارد بر

ما شديد جان شما با حق معينه شما محفوظ است شاه فوری قلم

و کاغذ خواسته استعفا نوشته ميگذارند پيش سفير روس سفير هم

فوری سوار شده با آن استعفا وارد مجلس ميشود وآن نوشته

را ميدهد بحضرت اشرف سپه دار اعظم ايشان ميدهند بحضرت

سردار اسعد ايشان بعد از ملاحظه ميدهد بحضرت اجل سپه

دار چون حضرات مجاهدين چنين ديدند رفتند قزاق ؟ ورقه را

گرفته بلند خواندند و بتمام فهماندند که محمد علی شاه رفته درسفارت

دولت بهيه روس متحصن شده واز سلطنت خود استعفا داده

فوری در مجلس شاه قضيه؟ بلند ميشود حضرت سپه دار و حضرت

سرداراعظم بمجاهدين ميفرمايند که سوار شويد وبتمام نقاطی که مجاهدين

هستند بسپاريد که ديگر يک تير نيندازند و باعث اضطراب

خلق نشوند وآنها که نقاط چند را سنگر کردند کسی متعرض آنها

نشود خودشان ميروند ومتفرق ميشوند چون اين خبر به خلق طهران

رسيد خدا گواه است چنان وجد وسروری درقلب و جبهه خلق ظاهر

ص ٣٢٤

خلق ظاهر شد که گوياآن غلق ؟ واضطراب را در خواب ديده بودند

چنانچه قبل از شيوع اين خبر درب دکان رزار؟ و خباز

باندازهء جمعيت بود که راه عبورمسدود بود ملاحظه شد منبرخباز پر

از نان و شخص رزار؟ از عدم مشتری انگشت در دهان مانده بود خلاصه

چنان مفهوم شد که طبخ نکردن خبازها دستورالعمل ديوانيان بوده

اگر چه اين صنف خباز و قصاب واقعاً جزء حيوانات ضاره

محسوبند و فطرت آنها بالطبع ماديت وازار؟ خلق مايلند به کم

فروختن و بد گفتن عادی و در همان ساعت که اين خبر شيوع يافت آن

مستبدين مثل شيخ محمود ورامينی که با دو اراده مسلسل و شرپنل توپ

و سيصد سوار با تفنگ های هفت تير و پنج تير درب دروازه دولاب

روی خاک ريز خندق سنگر کرده ونه نفر مجاهد در دروازه تعهد محافظت ؟

نمودند وآن نه نفر مجاهد آن سوارها و توپ ها را نگذاردند که يک

قدم از مکان خود بپيش بيايند و در همان نقطه مشغول زدو خورد

بودند تا خبر تحصن شاه بانها رسيد رو بفرار گذاردند مجاهدين

آنهارا عقب کرده توپها را از آنها گرفتند و چند نفريهم کشته

بقيه فرار کردند واما صنيع حضرت که مجلس را سنگر کرده بود بعد

از ورود حضرات که چند نفری از آنها کشته شدند بقيه تفنگ ها

و فشنگ ها را تسليم نموده رفتند عقب کار خود صنيع حضرت

با جمعی از هم مشربان خود که سيد کمال وشاطر حسين تبريزی

ص ٣٢٥

و جمعی ديگر ميدان توپخانه و تلگراف خانه وارک و تکيه

دولتی راونقاره خانه راتمام سنگرکرده وبزعم خود ميخواستند که حافظ

ارک سلطنتی بودند وپورکينگ هم قزاق خانه را محافظت می نمود

و از قزاق خانه تا دروازه باغ شاه در تصرف اوبود و

پيوسته که عماراتی رالايق ودر خورسنگربود مثل مسجد مجدالدوله

ومحل های ديگر در تصرف قزاق بود وچه قدر خانه های مردم را

چاپيدند مثل خيابان ناصری وخيابان الماسی را کل چاپيدند چه

از تفنگ چی های صنيع حضرت وچه از سوارهای امير بهادر وچه

ازسربازهای ممقانی وچه سربازهای سيلاخوری خيابان علاءالدوله را

چاپيدند خلاصه‌آنچه بطريق حق‌اليقين معلوم ومعين شد عمده‌مرام وتمام

مقصد سلطان کشتن رعيت و قشون او بردن مال رعيت

بود وبس چنانچه آنچه توانستند هم کشتند بدون جهت وهم مال مردم را

تاراج کردند بدون سبب نه در فکر آن بودند که اين شخص را که گلوله

ميزنيم مشروطه خواه است يا با استبداد هم اوازباری کردند آنچه

از دستشان برآمد بقول شاعر قتل اين کشته شمشير؟ تو

تقدير نبود وارنه هيچ از دل بيرحم توتقصير نبود چنانچه از بی رحمی

و خونخواری شخص شخيص سلطان همين بس است که يک پدر؟ سوختهء

که فطرت او خبيث ؟ وناپاک بود به شاه راپورت داده بود

ص ٣٢٦

راپورت داده بود تقريباًپنج روز قبل از ورود سپه دار به

طهران که درشهرنوانجمن دارند وازآن انجمن وعده خواهی از

سپه دار نمودند بدون ملاحظه وبدون تحقيق صدق يا کذب

به بريگات؟قزاق خانه حکم نمود که توپ به بندد وشهر نورا

بکوبدآن شخص روس بی ناموس هم گويااز خرابی مجلس فايده کلی برده

بود بان اميد بود که البته از شهرنو ده مقابل مجلس ؟فايده

خواهيم برد فوراًدواراده توپ ميکشد بالای جمشيد آباداز جهة

کوبيدن شهرنو درصورتيکه‌اين شهرنوالبته بايد که هزارباغ وخانه

داشته باشد که اقلاًسی هزار نفس درآن ساکن باشد واين سلطان عطوف

رعوف مهربان بدون تفکر وتدبير و تحقيق امر کرد که توپ ببندند

وخراب کند اما چنين سلطانی لايق است که بر ٣٥ کرور خلق سلطان

باشد لاولله لابالله ده ها ديگر ايا سلطان راضی ميشود که مملکت خودرا

بدست اجانب بدهد وروس را بخاک خود دعوت کند و قشونی

وارد ايران بنمايد که شما بيائيد ورعيت مرا تاديب وتنبيه بکنيد

بکند که آنهااز من مطالبه حقوق خود نکنند ايا هيچ نفسی که بقدر يک

خردل عقل درسر و غيرت دربر داشته باشد چنين کاری ازاو

بروز ميکند لاولله لا بالله چون اين بيانات از تکليف وقايع

نگاری خارج است لذا از حرکات او صرف نظر کرده بذکر آنچه

واقع شده می پردازم وبرادران از حادثات ؟ وواقعات اين روز

ص ٣٢٧

آگاه ميسازيم که بدانند برنوع آنها چه گذشته وچه صدمات برادران و

پدران آنها ديدند که امروز اغلب براحتش رسيدند واقعه در زد خورد ؟

اجل آقای سپه دار وجناب اجل سردار اسعد که حاجی علی قلی

خان باشد بدين موجب است که روز سه شنبه بيست وچهارم شهر

رجب صبحی تقريباًنيم ساعت ازآفتاب برآمده شنيده شد که درب

مجلس نزاعی شده وخلق متوحش شده باندازهء‌که بازار پامنار

و سرچشمه دکاکين را بستند درصورتيکه بقدرده پانزده روزبود که بازارها

و کاروانسراها تمام بسته بود ودولتی ها تمام دروازه های شهر را باتوپ

و تفنگ مراقب و مواظب بودند حقير در منزل شنيدم که ميان سرباز

ها وتفنگ چی های صنيع حضرت که حافظ مجلس بودند و مسجد سپه سالار

ومجلس را سنگر نموده بودند نزاع شده از خانه بيرون رفتم درب هجره ديدم

جمعی صحبت ميکنند که سپه دار با سردار اسعد وارد شدند در صورتی

که خبر داشتم که عده از قشون دولتی در ناوانک؟ وعده در نصرف

آباد وعده در حسن آباد با حضرات ملتی نزاع ميکنند وهر ساعتی خبر

ميرسد که قشون ملتی را سخت محاصره کرده اند ويک توپ از مجاهدين

گرفته اند ودر شه آباد بيدق دار ملت را دستگير کرده اند وگاهی خبر

ميرسد که بر حضرات ملتی کار سخت شده وبرادر زاده ضرغام

الدوله که داماد سردار اسعد بوده کشته شده چه گونه ميشود که حضر وارد؟

شوند درسه نقطه جلوآنها را گرفته اند وازاين طرف تمام دروازه ها

ص ٣٢٨

دروازه تمام توپ سوار کرده چگونه ميشود که وارد شده باشند درب حجره

را نصف ارسی بالا کرده نشسته که به بينيم چه خبر است وچه واقع شده

واز بس اخبار کذب شنيده شده بود مثل خبر فوت عين الدوله آنرا

هم بنده قبول نميکردم ديدم هرکس درکاروانسراوارد ميشود پارچه قرمزی

بربازوی خود بسته جويا شدم مذکور نمودند که اين علامت مشروطه بودن

بودن است وانگهی نفوسی ديده شدند تازه تمام لباس مخصوص

وکلاه مخصوص وباشکال مختلف قشنگ برخود بسته وشهدالله

هيکل آنها موحش بود تا چه رسد باينکه يکی هنر آنهادر زدو خورد

آنها ياماموريت انهارا هم ديده باشد باری يقين شد که وارد شدند

درمقام تفحص چگونگی ورود آنها برآمدم معلوم شد که نفوسی که در

حقيقت نيک ذات و خوش فطرت و نوع دوست بودند

وحفظ وطن رامنظور ميداشتند خبر شدند که محمد علی شاه‌ازدولت

روس معاونت خواسته واوهم باسم انکه برای حفظ سفارت ها خانه ها

ملت قشونی وارد رشت کرده چنانچه باسم اعانه وارد تبريز کرده

بود پاره ميگويند که سفيرانگليس پاره ميگويند از جانب ملت بسپه دار

و سرداراسعد خبرميدهند که اگر شما فردا وارد طهران نشويد ديگر ابداً

نميتوانيد حضرات آن سه چهار نقطه نزاع را باميد مجاهدين گذارده

و حرکت نموده با سرداراسعد بر خلاف رسم وعادت که بايست

از راه دروازه قزوين دسته واز دروازه حضرت عبدالعظيم دستهء

ص ٣٢٩

وارد شوند هردو سرداران ملت از طرف دروازه يوسف آباد

وارد شدند و چگونگی ورود حضرات از اين قراراست

که حضرات ميايند درب دروازه يوسف آباد چون از

قبل عرض شد که توپ ومستحفظ داشتند چون آن جمعيت زياد راازدور

ديدند چند تيری انداختند وآنهاهم تيری انداختند وازآن تيريکه

حفاظ دروازه يکنفرازمجاهدين بختياری کشته ميشود که حضرات بختياری

بنای شليک ميگذارند و چند نفری را ميکشند حضرات مستحفظين

توپ را گذارده وپاره که گرفتار شده آنهارايراق گرفته مرخص کردند

وآنها که توانستند با تفنگ فرار کرده حضرات باسودگی وارد شده

وآن توپ راتصرف کرده‌الم ؟ سرخی که رسم مشروطه خواهی بود بالای دروازه

نصب کردند و چند نفر را حافظ دروازه قرار داده رو بمجلس آمدند

ودر عرض راه ابداًصدمه باحدی وارد نيامده تا درب مجلس باز آنها

سنگر کرده بودند ازبالای بام شليک ميکند چند اسب از مجاهدين ويکنفر

از مجاهدين را ميکشند که حضرات يورش آورده ويک دفعه بنای تير زدن

ميگذارند و بقدر پنجاه نفرازاهل سنگر کشته شده امان ميخواهند

سپه دار ميفرمايد هرکس تفنگ وفشنگ خودرا بدهد در امانست

فوراً درب مجلس را باز کرده و دويست بودند ولی تمام با خيال؟ يا

بيکارکه بطمع روزی دو هزار تفنگ چی شده بودند چنانچه چند تن

ازاينهااز عدم علم تيراندازی بلکه تفنگ سرکردن يعنی فشنگ گذاردن

ص ٣٣٠

گذاردن وبر داشتن چند نفر بدست خود مقتول شدند

ومحمد علی ميرزا را گمان بود که باعانت چنين نفوس

سلطنت خودرا بر قرار ميکند و استقرار واستقلال پيدا ميشود

و نميدانم که دراثر جزای عمل‌اوبود ياازاثر کلمه مبارکه بايديهم وايدی

المومنين ياازبی اطلاعی از تواريخ عالم باين نفوس متمسک ميشود

که سلطنت او استحکام پيدا کند خلاصه مجلس را خالی

کردند و بتصرف حضرات مجاهدين درآوردند بهم چنين مسجد

مرحوم سپه سالار وآنچه تفنگ وفشنگ داشتند تحويل دادند

وتا ظهر هم خبری نبود نه از مجاهدين صدائی بلند شد ونه از مستبدين

يک دو ساعتی از ظهر گذشته شروع بانداختن توپ شد از

چندين نقطه يکی از سلطنت آباد که خود شاه در آنجا بودند با

هشتاد اراده توپ شرپنل وکوهی ومسلسل با دوازده هزار

سرباز و سوار وقزاق و توپ چی بهم چنين در قصر قجر توپ واستعداد

زياد بهم چنين در قزاق خانه توپ بود که مثل ياران بهار به

مجلس ميزدند وموسيو يپرم که از رشت و قزوين رشادتها نموده

باندازه که تمام مجاهدين ؟ مقرند با اينکه هرچه فتوحات شده

وآنچه تدبير صحيح بکار رفته تمام از رشادت وتدبيرات

اين شخص بوده يا عيال همين شخص محترم ونفوسی که حرکات او

وهنرهای اوراديده بودند قسم هاياد ميکردند که آنچه فتوحات دراين چند

ص ٣٣١

چند مدت تصرف رشت وکشتن آقابالاخان و منزل منزل

پيش آمدن تا قزوين تصرف کردن وآن بانب ها بکار

بردن وعمارت حکومتی را خراب کردن وبيک بانب

کاروانسرائی که مسيح خان سنگر کرده بود خراب کردن تمام از

تدبيرات اين مرد بود واين زن که چنين رشادت و چنين استقامت

ازهيچ نفسی ديده نشد وميتوان گفت که‌اين زن‌ازشوهراش کم تر؟

کارآزموده وجنگ ديده نيست حتی در دعوای ژاپون وروس ايشان

درسپاه ژاپونی بودند ورشادت ها می نمودند باری اين مرد

نوع پرست ادميت دوست در خدمت کميته مجاهدين و کمسيون

جنگ اظهار ميکند که من با چهار بانب قزاق خانه را با

آنچه درقزاق خانه قزاق هست بکشم ؟ وخراب کنم جناب سپهد‌ارميفرمايد

مباد چنين کاری بکنداولاًدوکرور پول ملت خرج اين عمارت شده

وبقدريک کرورالان ذخيره ملت در اين عمارت امروز موجود است

وثانی‌اين قزاق خانه که آتش بگيرد پنجهزارنفس را ميکشد وخدارا خوش

نميايد وفعلاًميان تمام اين قزاقها دويست نفر پيداميشود که آنها بدذات

وبد نفس ومجلس خراب کن بوده بقيه مردمان صحيح در آنها هست

البته شما چنين کاری نکنيد جناب يپرم اظهار ميکند که من تازير

اطاق اورا نقب زده‌ام وديناميت کار گذارده ام فقط

يک کبريت کار دارد سپه دار ميفرمايد که ابداً چنين اقدامی

ص ٣٣٢

اقدامی نکنيد که از رضای خدا دوراست جناب يپرم ؟آنهاراشنيدند

ولی آن جد وجهد فطری او نگذارد که راحت به نشيند وآنها

اظهار جلادت بنمايند بپشت تليفون رفته ميگويد پرکينگ

از خدا ترسيد و قزاق خانه را خراب نکردم ولی جهة

نمانه يکدانه بانب الساعه برای نمانه بتونشان ميدهم

اگر چنانچه تسليم ملت شدی و تمکين ملت نمودی که هيچ جانی

سلامت ميبری والا بعد از دوساعت قزاق خانه را يک

تل خاک ميکنم و از پشت تليفون بر خواسته ميرود ويک

دانه بانب خيلی کوچکی مياندازد در قزاق خانه از قضا آن

بانب ميرود مقابل روی پرکينگ بزمين ميخورد

و زهره اورا می برد فورابيرون ميايد وميگويد ديگر کسی

توپ بمجلس نزنند چند نفر مجاهد اورا گرفته در کالسکه نشانده

اورا بردند بمجلس واظهار ندامت ميکند وميگويد تا اينوقت

آنچه کردم نوکردولت بودم وبامردولت کردم ومن بعد نوکرملتم وبامر

ملت حرکت ميکنم واين مقدمه بعد از ظهر پنجشنبه ٢٦ اتفاق افتاد فوراً

مجاهد رفت درقزاق خانه وآنچه ذخيره بود درب آنرامهر وموم کردند

ومستحفظ برای‌آن گذاردندازکارقزاق خانه که‌آسايش يافتند پانزده نفر مجاهد

مامور قصر قجر شد با آنکه چند اراده توپ داشتند وچه مقدار سرباز و

سوار عمل قصرهم آن شب گذشت وخبر قصر وقزاقخانه که بشاه رسيد

ص ٣٣٣

رشته اميد قطع گرديد صبح يوم جمعه ٢٧ خبر باو ميرسد که شب

گذشته اتفاق بزرگی افتاده وان اين است که ميان مستحفظين

اطراف سلطنت آباد واردوی نيم فرسنگ بالاتر چند تيری

انداختند و زود رد شدند مستحفظين اطراف باغ وان اردوی

بالاتر گمان کردند مجاهدين شبيخون زدند هردوبهم ريخته وازطرفين

خيلی کشتار شد حال که صبح روشن شده معلوم شده خودشان

بهم زدند شاه يکدفعه برآمده بامير بهادر ميگويد مارا چه بايد

کرد امير ميگويد من گمانم اين است که تا شما پناهنده سفارت

روس نشويد روس رسمانه از شما تقويت نميکند و قانوناًنميتواند

بکند ولی وقتی براو وارد شديد وپناه باو برديد چاره ندارد

بجز آنکه شمارا تقويت کند واين عده قشونی که در قزوين و تبريز

دارد بياورد طهران وبا اين ها زد خورد کند وسلطنت شمارا بر قرار

آن شخص بی تجربه نادان قانون ندان ازاين حرف خوشش ميايد

فوراًبهانه ميکند هزار قشون روسی وارد زرگنده شده ميرويم

تماشای آنها سوار ميشود با قطار فشنگ و تفنگ روی دوش

وميرود زرگنده بمحض ديدن درب سفارت از اسب

پياده شده وميرود درسفارت وبغلامها ميگويد برگرديد حضرات

بنای بد گوئی وفحاشی ميکنند ای فلان شده ها شما که اخرالامر به

سفارت ميرفتيد و پناهنده ميشديد چرا اينقدر خلقرا بکشتن داديد

ص ٣٣٤

داديد ومارا با ملت طرف کرديد باری محض ورود شاه بسفارت

روس خبر بسفارت انگليس رسيد فوراًخودرا بسفارت روس

رسانيده‌بامحمد علی شاه ميگويد که شماازسلطنت ايران‌استعفا

بدهيد ميگويد برای چه ميگويد بموجب قانون اين است که هر

سلطانی که پناهنده شد بايد استعفا بدهد وسلطنت خودرا ميگويد

الان سوار ميشوم وبر ميگردم ميگويند ممکن نيست نه بر کشتن شما ونه

مسامحه شما سفير روس هم ميگويد لا يمکن قلمدان وکاغذ خواسته

استعفا می نويسد و ميدهد سفير انگريز؟ ميگويد برويد يک بيدق

بياوريد و پهلوی بيدق روس بالای اطاق محمد علی ميرزا ميزنيد و

دو نفر غلام در سفارت روس ميگذارند که شمابنوبت بايد مراقب

محمد علی ميرزا باشيد وکسی نزد او حق آمد وشد ندارد واوهم حق

آنکه کسی را بخواهد ندارد وقلمدانهم نبايد بدست او برسد

وکالسکه خواسته سوار ميشود وميايد به مجلس وآن استعفارا بدست

جناب سپه دار ميدهد سپه دار ملاحظه کرده بدست حاجی علی قلی

خان ميدهد مجاهدين بصدا در ميايند حاجی علی قلی خان ميدهد بدست

مجاهدين بمجرد خواندن صدای هلهله وشاه رفته؟ بلند ميشود واين

مقدمه قبل از ظهر يوم جمعه ٢٧ اتفاق افتاده بود وظهری خبر در

طهران شيوع يافت و بمجرد شيوع اين خبر شاطر حسين سنگر

خود را که نقاره خانه بود خالی کرده فرار ميکند صنيع حضرت

ص ٣٣٥

نيزسنگر های خودوتکيه دولت وگلدسته های سيداسماعيل بود خالی

کرده‌فرارکرد شيخ محمود ورامينی که در پشت حصار دروازه دولاب با جمعی

از تفنگ چی های خود با دو اراده توپ مشغول جدال بودند ودر هر

ساعتی پنجاه تير توپ شرپنل ؟ ميانداختند وبی ثمر بود ولی از

طرف مجاهدين به يک شليک چهارده نفر از آنها را ميزنند آنها هم

توپهارا گذارده فرار ميکنند و بعدازظهری بود که يکدفعه آن رعد وبرق

صداي گلوله و سرخي گلوله تمام شد و بعلاوه از تمام شدن صدا سه چهار

روز بود درب هر در دکان خبازی سيصد چهار صد نفر جمع بودند

بقسمی که هر بازاری دکان خبازی بود رد شدن از آن بازار خيلی سخت

بود فوری منبر ها پر از نان شد و واقعااسباب حيرت شد که اين وفور

نان از کجا بود واين خوف و رعب از کجا در بين آنها؟افتاد وبهانه

آنها اين بود که اسبابها را خراب کردند وآنچه آرد بيرون داشتيم تماماً

حضرات دولتی يعنی مستخدمين خاص برده اند وهيچ کس از آنها نپرسيد

که‌ای ظالمين بی چوب وفلک اين ازدها؟ازکجا پيداشد باری بحمدالله ولايت

امن وامان شد و مخلوق راحت شدند چگونگی سلطان شدن و ؟ ؟

آوردن ايشانرا بشهر ونشاندن بر تخت بعداز انی که ان

استعفا را درمجلس ديدند فوری تشکيل مجلس شوری دادند وآنچه

مردمان بی غرض بود در آن مجلس حاضرکردند بعد از استعفای

اعلی حضرت محمد علی ميرزا ملت را چه بايد کرد وصلاح حال ملت

ص ٣٣٦

حال ملت را در چه می بينند هرکدام که اهل خبر واطلاع بودند تمام

يک روی ويک رنگ لسان گفتند که ما تمام هم خود را صرف

و عمرخود را تلف ميکنيم که درتحت قانونی درآئيم که هرنفسی ازنفوس

تکليف ؟ او معين باشد وايراد شما وما تمام ملت ازمحمد علی شاه‌اين بود که

که توقانونی اساسی ملت صحه گذاردی وامضا کردی چرا بان عمل ننگی ؟

حال حيف نيست که اين هيئت عقلاءملت وادبای مملکت که گرد؟

هم برآمديد اول خودتان قانون نوشته خودتان راامضا و اجرا نکنيد شما در

قانون اساسی از برای تعين سلطنت حدی معين وتکليفی مشخص کرده ايد

بايد بهمان نحورفتار نمايند وولی عهد اورا سلطان نمائيد ودرباب ؟نايب

السلطنه او شور نمائيد وباکثريت اورا معين نمائيد ودرتربيت وعلم ؟سلطان

بايد چی زياد شود تماماتحسين بصاحبان اين نطق نمودند ودرهمان محفل خطبه سلطنت

بنام احمد شاه خواندند وباکثريت آراء حضرت اجل عضدالملک ؟ ؟

مرد مسن و جهان ديده مسافرت بفرنگستان کرده خير خواه رعيت پناه متمول

وبرطايفه قاجاريه رياست وبزرگتری داشت وازابتدای اسم مشروطيت با

ملت همراز وهمراه بود از همان روزيکه علماء بحضرت عبدالعظيم رفتند

و آخر الامر به حکم شاه و سعايت عين الدوله بقم رفتند و رعيت بسفارت

متحصن شدند وشاه مجبور شد که حضرات را بطهران عودت دهد همين

شخص محترم رفت وآنهارا عودت داد برای نايب السلطنکی ؟موقتی معين

نمودند و جناب مستطاب اجل سپه دار را بوزير جنگ بودن امضاداشتند

ص ٣٣٧

وفوراًنوشتند باعلی حضرت محمد علی ميرزا که ملت اعلی حضرت سلطان احمد شاه

را بسيطنت اختيار نمودند حال از شما وقت ميخواهيم که شرفياب شويم واز شما

اذن آوردن ايشان بشهر و جلوس ايشان را رسمانه بر تخت بخواهيم او

جواب داده بود که من از سلطنت استعفادادم که ديگر با شما مراوده ومکالمه

مجالسه نداشته باشم وشاهزاده احمد ميرزا هم مستقل است بلکه راضی شود

خود ميدانيد واو حضرات به حرف او قناعت نکرده رفتند نميدانم

چه شده بود که راضی شده بودند وسلطان احمد شاه رابا جناب نايب

السلطنه روانه سلطنت آباد نمودند و يو م دوشنبه غره ماه رجب جناب

نايب السلطنه از سلطنت آباد مراجعت نموده بامراء خبر دادند که شاه

را از زرگنده به سلطنت آباد برويم واز برای ايشان از مجاهدين جمعی را

جهة محافظت ومحارست ؟ ايشان ؟ وماشاءالله در جبين

اين طفل سيزده ساله آثار رشد؟ وترقی ظاهر است و خصوصاًميفرمايد

که من کاری به پدر ومادر ندارم ومن که شاه مشروطه شدم تمام ملت پدر

ومادر من ميباشند وهر وقت ملت يعنی منتخبين ملت صلاح مرا به

به شهر آمدن بدانند من بشهر ميايم سلطنت آباد بچه درد ما ميخورد حضرات

چنان صلاح ديدند که روز سه شنبه ٢ماه رجب را شاه تشريف

بشهر بياورند و جلوسی رسمانه بفرمايند ازقضا اتفاقيه بعداز

ظهر يوم سه شنبه را روی ميدان توپ خانه عبور می کردم ديدم

جمعيت زياد است جويا شدم معلوم شد که شاه جديد ورود ميفرمايند

ص ٣٣٨

ميفرمايند بنده از برای تماشا ايستادم خدا گواه است وآن چنين

هم از شوق خنده ميکردم وهم از عجب؟ گريه يک شاهی وارد

گرديد بيک عزتی ويک شکوهی که حقير هفده سال است ندانم؟

والبته صد مرتبه سواری شاه را ديده بودم بلکه ورود شاه ها از سفر ها

خدا گواه است که که ابداًچنين شکوهی و چنين وجد وسروری از خلق ديده

ابداً ديده نشده بود خدا گواه است که از زن ومرد سلام و

صلواة ميفرستادند و دعا وثنا بشاه ميكردند و گريه بجهت آن بود

که چرا انسان از نصايح مشفقانه خداوند بگذرد واز اين

عزت خلع شود ودچار آن ذلت بگردد باری از سوار و سرباز

و مجاهدين چنان جماعتی در جلو وعقب شاه بودند که بوصف

نميامد وگذر بگذر مزيک؟ شادبانه ميزدند و بمحض جلوس

يکصد و چهل توپ انداختند وشربت های رنگ رنگ

وحلويات گوناگون صرف شد و خطبه غرا بنام مبارک ميمون

شاه جوان بخت جوان کننده تاج وتخت خوانده شد وقرار يک

سلام عام هم گذاردند که روز پنج شنبه را سلام عام در تخت مرمر جلوس

فرمايند وآنروز جلوس فرمودند و تمام صاحب منصبان که بدنفسی

ايشان نزد ملتيان معلوم شده بود و جرئت آمدن داشتند

تمام با لباس رسمی بسلام حاضرشدند ويک دوشبی هم شاه در

همان عمارت ارک توقف فرمودند و جمعی از محترمين مثل

ص ٣٣٩

نايب السلطنه که عضدالملک باشد و وزير جنگ که سپه دار

باشند وحاجی علی قلی خان که وزير داخله باشند وفرمان فرما که وزير

ماليه باشند اينها بجهة آنکه بشاه بد نگذرد در نزد شاه بايد و

هر کدام از منزل خود شامی آوردند و صرف شد واز برای آنکه

سلطان طفل است وازدوری پدر و مادر دلگير وحزون ؟ نشوند هر

کدام يک چيزی بشاه پيش کش کرده بودند که اسباب مشغوليت

ودل گرمی سلطان شود و بعد از سه شب ديدند هوا بسيار گرم

است صلاح در اين ديدند که شاه عود سلطنت آباد بفرمايد

و شاه هم تشريف بردند به سلطنت آباد و بتمام دولتها اطلاع سلطنت جديد

را دادند و تمام دولتها تبريک گفتند واظهار امتنان از جلوس

ايشان نمودند وحضرات کميه ستاری صلاح چنين ديدند با مقصرين

ملت بطريق عفو واغماض نمايند ونه از نفوسی که گرفتارند صحبت مجازات

در ميان آمد ونه در عقب گرفتن ديگران باشند ومشغول کارهای ديگر باشند

يک نوع بدنفسی وپست فطرتی روز اول در حضرات مفسدين و مستبدين

بروزکرد که مجبور بمجازات شد واگر يد حفظ الهی شامل حال ملت نشده

بود وآن خط حضرات مستبدين که پناهنده بود وکار خود را صورت

داده بودندالبته بدون تقصير خون سی هزار خلق ريخته می شد والبته ده هزار

عصمت خلق ازميان زايل ميشد و بيست کرور مال مردم بهدر ميرفت

بايست خلق ايران کافته وخلق طهران خاصة در هر انی که بياد آن

ص ٣٤٠

بياد آن تذوير شيطانی ميافتند بايد صورت بخاک گذارده

سجدات حمد و شکراورابجای آورندآنوقت هم بازنتوانستند

از عهده‌برآيند نعم ماقال الشاعر گرسرهرمو شود هزارزبانم

شاکراين نعمتش چگونه شوم چون چگونگی ؟ شد فضيلت ؟ ؟

؟ ؟ ؟ ؟ اين خط رانميتوان خواند ؟؟ ؟ از اين قراراست

که روزنهم ماه رجب يکنفر قزاق ميرود خدمت جناب سپه دارخيلی

زود که تقريباًافتاب هنوز طالع نشده بود خبر بسپه دار ميدهند

ميفرمايد ازاو جويا شويد از جانب کيست و کار او چيست از او

جويا ميشوند ميگويد بگوئيد امر خيلی مهمی ميباشد وبايد خودم شرفياب

و پاکتی دارم چون حضرات قزاق باعث خرابی مجلس شدند

واز عساکر جان فشان استبداد بودند قدری مبغوض ملت

بودند وبان واسطه محل اطمينان نبودند سپه داراورا ميخواهند

ولی مجاهدين دراطراف اوبودند قزاق ملتفت ميشود وعرض

ميکند که اگر چه ما مبغوض ملتيم ومنتظر هزار گونه افت ولی

خدا شاهد است که بعدازتغيروضع بايد ؟ کرديم که خالصانه

خدمت کنيم بلکه اعمال قبل که خدا ميداند مجبور بوديم جبران

شود شب گذشته جمعی در قزاق خانه بودند و خلوت نمودند

واحديهم از قزاق ها را را بان نزديکی اذن ندادند بلکه آنهاهم

نوکرها را جواب دادند وتا شش ساعت از شب گذشته در

ص ٣٤١

گذشته احدی را راه نميدادند که داخل شود بعدازشش ساعت جهة شام

وقليان وچای چند نفر را اذن دادند رفتند مشغول خدمتگذاری

شدند وبعد از صرف شام وقليان باز مجدد خلوت کردند وتا وقت

طلوع فجر متفرق شدند وهمان آن مرا طلبيدند واين پاکت

رابمن دادند که اول که درب دروازه باز ميشود من اين پاکت را به برم

و به اميربهادربرسانم من يقين کردم که آنجمعيت وآن خلوت واين پاکت

وآنهم بامير بهادر دادن مسلم است که خير ملت در

نيست آوردم خدمت شما که جبران آنچه در يکسال استبداد مخالفت

باعث شده جبران شود جناب سپه دار پاکت را گرفته

با جناب حاجی علی قلی خان ملاحظه ميکنند و سيصد تومان وجه

باو ميدهند و نهايت محبت را باو ميکنند و وعده امتياز

افتخاری ملی هم باو ميدهند وبعد آن پاکت را ميبرند در کميته

آن کاغذ که ديده نشد که بطريق صدق عين آن کاغذ را

ثبت نمايم ولی همين قدر ان يقين شد که امير کاغذی از زبان

شاه بشيخ نوشته بود که شما يک فقره تدارکی در شهر بکنيد وشيخ که

باآنها در آنجا جمع شده شور داشتند ودر شورشان چنين صلاح

ديدند که ماها تدارکی ديديم که جمعی را درشب ١٣ بهرحال که شب

عيد مولود اميرالمومنين است والبته آن شب را جشن ميگيرند

والبته سفراء علی رسم حضور دارند آنها چند تير بقصد شاه و

ص ٣٤٢

وسفراءبيندازند وهمين قدر که دونفرازسفراء کشته شدند مقصود حاصل است

بهانه دست روسها ميايد و پرکينگ ميگويد دوازده ساعته وارد می شوند

وآنهائی هم که دراطراف شما هستند درآنشب وارد شهرشوند وهرکسکه ديدند

بکشند وبهمان نحو که وعده‌بانها دادند که ده شبانه روز حکم قتل وغارت

دارند بنمايند تاديگر کسی اسم مشروطه نبرد ويقين بدانيد که هنوز دو

ثلث خلق طهران مسلمانند و در اطاعت سلطان حاضرند ودر

وقت فرصت همه حاضرند ومنهم خودم شمشير گردن انداخته جنگ

جهاد ميکنم وانشاءالله تمام مفسدين از ميان بر ميداريم وازاين

قبيل وسوسه ؟ ها وهمين قدرکاغذ تنها ثمری که بخشيد اين شد که بر

که براعتقاد مسلمين افزوده‌شد که معصوم فرمودند درعلامت آخرالزمان

که ميفرمايند فقها ذلک الزمان اشرفقهاء تحت السماء منهم

خرجت الفتنه واليهم ؟تعود صدق الله العلی العظيم وصدق رسوله

الگريم ثمر ديگرآن پاکت اين بود که محل وماوای خوداو معين

نمود وآن فتنه که او ميخواست برپا کند واقلاًصد هزار نفس را

بی گناه بکشتن دهد وده کرور مال خلق الله بغارت و بعلاوه

عصمت وعفت مردم برباد رود خداوند آن فتنه را بخود او عود

داد و رفتند در حمام خانه اش اورا گرفتند خلاصه بعد از رسيدن

آن پاکت بدست حضرات از سفارت انگليسهم نزديک

همين مطالب راپورتی بحضرات سپه دار وحاجی علی قلی خان

ص ٣٤٣

داده بود که چنين خيالاتی دارند حضرات نشستند و شورکردند که اين نفوس

خائن مفسد که ما بانها مدارا کرديم وذکر عفو مافات شد سزاوار نيست

و حکم اينها حکم مار وعقرب است وهر وقت که قوه زدن پيدا کند

فوراًميزنند لذا قرار شد که در مقام مجازات آنها برآيند لذا مشغول شدند

ذکر گرفتاری حضرات مفسدين که چگونه گرفتار شدند و چگونه

مجازات نمودند وجان خلق خدارا ازدست آنها وجان خودآنهارا

از دست تخم بد کشتن خلاص نمود والحق والانصاف جز تقدير خدانبود

بعد ازانی که اعلی حضرت محمد علی ميرزا رفتند در سفارت واز

سلطنت استعفا دادند حضرات مفسدين متفرق شدند واز حقهم نبايد

چشم پوشيدآن سه چهار روز زد وخورد هم تمام تيراندازان بميل ورضا

نميانداختند وآنها که بقصد ميزدند معدود بودند مثل ميرزا علی خان

سردار ارشد ومجلل و مفاخر وصنيع حضرت وشاطر حسين وامثال

آن نفو ؟ وفوج ممقانی وفوج سيلاخوری وآن سوارهای اميربهادری که تقريباً

دوهزار نفس بودند که روی جان ميزدند ودر قزاقخانه هم پاره از

قصد ميزدند وپاره بجهة مسئول نشدن تيری ميانداختند باری صنيع حضرت

را جمعی ازمجاهدين آمدند درب خانه اواو هم ديد که بيرون نرود خطرها

دارد و اخرالامرهم اورا ميگيرند خود او بيرون آمد وچند نفر مجاهد

اورا بر داشته ولی بيک قسم غريبی که دومجاهد دودانه بابب

دست گرفته پهلوی او ميامدند و دو نفر مجاهد هم با تفنگ

ص ٣٤٤

با تفنگ های ده تير فشنگ گذارده در جلو و عقب او واورا

باين شکل بردند درمجلس نزد جناب سپه دارو جناب آقا ميرزااحمد

خان سرتيپ تلگرافخانه که يکی‌ازانسانها روزگار خودست والبته؟

بيست سال است که با حقيرشناسائی دارند ودراين بيست سال حقير

خلاف انسانيت از ايشان نديدم مذکور نمودند که من نزد جناب

سپه دار بودم که صنيع حضرت را آوردند او بنای تعظيم ؟ کردن

و خاک افتادن گذارد جناب سپه دار باو گفتند که وقت اين

گونه حرکات و رسومات گذشته اگر نجات وخلاص ميخواهی

راست بگونردبان را کی بپشت ديوار خانه افتخارالعلماء گذاردوبالا

رفت عرض کرد من سپه دار فرمود اين را که راست گفتی نردبان را از

خانه کی گرفتی گفت از خانه اعتمادالتوليه بازفرمود راست گفتی

سخن در ميان آمداورابردند وهر کس را که گرفته بودند درنظميه بودند

وحرفی از جزای آنها درميان نبود تا آنکه اين فقره پاکت شيخ فضل الله

که در ميان آمد حضرت مجلسيان چه وزراء وچه مجاهدين مصمم شدند

براينکه بايد مفسدين را مجازات نمود که مردم بفهمند که امروز

حکم حکم مشروطه است و خلاف کننده مشروطه مقصر ملت

است و ملت از سرآنها نميگذرد مقارن اين اوقات

آقاميرزامحمد خان عظام‌الدوله‌ازمازندران برای تبريک جناب وزير

جنگ بلکه کافه مجاهدين بطهران ميامدند علی قلی خان مفاخر

ص ٣٤٥

مخاخر الملک با لباس الاغ داری و کلاه نمد و دستمال زير کلاه

روی صورت انداخته به تقريبی؟ شناختند وگرفتند لدی الورود اورا

فرستادند به نظميه ومبلغ دوهزارتومان هم داده بود که مرخص شود واورا

مرخص نکرده بودند آن حواله را نيز تقديم مجاهدين ميکند اورا که در

محل استنطاق بردند بروزاتی از او ظاهر شد ونوشته جاتی

همراه‌اوبود که معلوم شد که او برحسب دستخط حضرت اعلی حضرت محمد علی

ميرزا عقب ترکمانها وآقاشيخ فضل الله آنهارا حصار اسلام خطاب

کرده بعدازاستنطاق جزای اورا معين کرده بودند که همان نحوی که

اواسمعيل خان را که مشروطه خواه بود اورا گلوله باران کرده‌اوبهمان

نحواورا بايد مجازات کرد رئيس عدليه و اجزا واجرای آنرا رای دادند

اورا چهار مجاهد در کالسکه نشاندند و بردند در همان نقطه ودر عدليه

اظهار کرده بودند که جزای شمارا نفی بفلات ؟ معين کردند اوهم بهمين

دلخوشی که از شهر بيرون رفته بود بهمان محل کشتن اسماعيل

خان که رسيده بودند مجاهدين اوميپرسند که مفاخر اينجا نبود که تو

اسماعيل خان بيگناه مشروطه خواه را به بهانه آنکه نارنجک داشته

ميخواسته تيمچه حاجی محمد اسماعيل خراب کند اولختی؟ وپانصد گلوله

باو زدی شخص مجاهديکه با او بود ميگفت که بمحض اين کلام ان

جوان دلير که خود را ثانی رستم ميدانست نطق نکرد سهل است

قوه ايکه از کالسکه بيرون آيد برای او نماند اورا بلند کردند و

ص ٣٤٦

کردند وبزمين گذاردند و چند تير باو زدند ولی مرا گمان بلکه يقين است

که‌اگر گلوله هم باونزده بوديم او ديگر از زمين راست نميشد واين مقدمه

در عصر يازدهم شهر رجب اتفاق افتاد و غروب همان روز

يا قدری از شب همان روز صنيع حضرت را در ميدان توپ

خانه مقابل نظميه جديد بدار آويختند وبا مفاخر همسفر شد

روز بعد که روز ١٢ رجب بود آقاشيخ فضل الله آوردند

در همان محل کلمه آخراواين بوده که آخربابی ها کار خودرا کردند و

اورا کشيدند پسر ايشان که محمد مهدی نام داشت ودر جريده

معلوم است که از نسبت باو تبری داشت زيرا که از دست

اين پدر صدمه ها خورده بود و مشقت ها ديده بود که بعد از خرابی

مجلس همين پدراورا فرستاد بباغ شاه که اين پسرگو که پسرمن است

ولی من اورا فرستادم که اورا بکشيد تا مشروطه خواهان قطع اميد

بنمايند ومدتی در باغ شاه با ساير مردمان مشروطه خواه زير زنجير

بود و عاقبت اورا نفی نمودند و رفت وباتفاق مجاهدين وارد

شده بود بعد از انی که اويخته شد بامزيک ؟ چی گفته بود مزيک ؟بزنيد

که باعث قتل صد هزار نفس ايرانی بجزای خود رسيد وبعداز دو

سه ساعت اورا بزير آوردند روز بعد که روز ١٣ بود اسماعيل

خان اجودان توپ خانه که دور مجلس او توپ برده بود

مقابل مجلس و روز ورود او ميدان توپخانه را سنگر

ص ٣٤٧

سنگر کرده بود واو حکم کرده بود که خيابان الماسی را چاپيدند وآنچه

دکان و خانه بود بتاراج بردند اورا هم مقارن غروبی اويختند

و همسفر آقاشيخ فضل الله نمودند واز بس جمعيت روی ميدان

توپ خانه شده بود رئيس نظميه که موسيويپرم باشد حکم کرده بود

که‌اين را روزپائين بياوريد که اگر تاريک شود محتمل است که نفوسی

پامال شوند ديده بود که باز خلق متفرق نميشوند حکم کرد که آن

دار را ازآن محل کندند مردم متفرق شد وسه چهار نفس ديگر هم

بنابود بداربزنند که يکی آخونداملی؟بود ويکی ميرزا علی اکبربروجردی

بود و يکی ديگر؟ نقيب السادات بود ويکی حکيم الهی صاحب جريده

اقيانوس بود ويکی حاجی ميرزالطف الله صدرالواعظين بود ولی دگر

کسی را دارزدن آنها را نديده وپارهء رااعتقاداين است که آنمرض سکته که

در سال قبل در باغ شاه شايع بود امسال در نظميه بروز کرده واينها را

سکته عارض شده و چنانچه سيزده نفرازسربازهای سيلا خوری را در اطراف

دزاشوب و زرگنده مجاهدين گرفتند و بورود نظميه تمام بفاصله ده دقيقه

سکته کرده و دست يکديگر را گرفته از اين عالم رفتند وپارهء‌ميگويند

که آنهارا بکلات فرستادند العلم عند الله ولی ذکر آنها چنان از لسانها

محوشد که گوياازاين عالم رفته انداينهم تفصيل اين حضرات ولی مقدمه ميرهاشم

خيلی بداعت دارد ومعلوم است که دست قدرت دارد کار ميکند نه خلق

مقدمه گرفتار شدن ميرهاشم وبدار کشيدن او وشمه از احوالات و شرارتهای او

ص ٣٤٨

شرارتهای اوآنچه از حالات او معلوم شده اين است که اين سيد در بدو عمر

دربدو عمر در تبريز مشغول بدلالی حيوانات بوده خورده خورده بدلالی در

بازار ميرسد وبقول عبدزاکان ؟ سلطان از او نهايت رضامندی

بهم ؟ميرساند آخرالامر روضه خان ؟ميشود بنابقولی آن ميرغضبی که به پدران

طفل گفته بود در روضه خانی؟از شدت بيحيائی ويورش ؟ جمعی ؟ در دفع؟

که ابتدای اسم ؟ مشروطيت در السنه خلق افتاده بود آمد بطهران از شدت

بی دينی وخبست؟ با شاه محمد علی ميرزا مراوده پيدا ميکند وپارتی شاه ميشود

يعنی ؟با کسانی ؟ شاه ميشود وبا شاه ميگويد بهم زدن مجلس تبريز با

من شما هر بساط ؟ هم بزنيد ديگرابدااسم ؟ مشروطه بعد از اين دو؟

کسی نخواهد برد و دوازده هزار تومان وجه از شاه ميکيرد و بمکر وحيل وکلای

خائن سفارش نامه هم از مجلس باسم محفل تبريز ميگيرد وبانهايت

عزت و ؟ روانه تبريز ميشود واول ورود در تبريز ميگويد که اين مجلس يک

مجلس اسلامی هم لازم دارد ميگويند مجلس اسلامی يعنی چه ميگويد مجلس سهوشده

انجمن اسلامی باو ميگويند مگراين‌انجمن ها که درطهران وتبريزبرپاشده بغيراز

مسلم انجمنی نيست انجمن اسلامی درصورتی برپاميکنندازملل مختلفه انجمن باشد

اسم اسلام روی آن بگذارند که معلوم باشد والااسم اسلام معنی ندارد وآن ناسيد بنا

حق بواسطه پولی که همراه آورده بود وپاره مردمان مفسد پول پرست ظالم را باخود يکی

کرده بود ؟ حاجی ميرزا حسن آقا که طينت اوباآب ظلم وجور سرشته شده بود و

ابداًاعتقادی بروز معاد نداشت به حکم الخبيثات للخبيثين باو يکی شده وعوام

ص ٣٤٩

وبالای منبرداد وبيداد بلند کرده که‌ای مردم‌ابله به بينيد وقتی که‌باشما

ميگويم که مبنای‌اين مجلس برشرک وکفرست ميگويند حکم شورکه درقران هست چرا

بايدمجلس شور خلاف باشداما ؟ به‌ان‌الذين عبدالله‌الاسلام ؟ درقران نيست

سيدازبه پيغمبر که ميگويد بانجمن اسلام ميخواهم بايداورا طرد وردنمود مردم‌ابله

نکنيد اخطب ؟ که حق باآقااست؟ وانجمن اسلامی ؟ برپا کرد وآخرالامر آن انجمن

اسلام‌انجمن مستبد ردشد وبدستياری‌او وحاجی سيد حسن آقاورحيم خان وپسررحيمخ‌ان

صد هزار خون ناحق مسلمانان ريخته شد وظلم‌اين ناسيد بجائي رسيد كه حوزه ها ؟

بر سر زنهمای ؟مشروطه خواهان خراب کرد وکار تبريز رسيد بانجائی که ذکر

آن شده خلاصه مراد ذکر؟اين ناسيد ميرهاشم بود که بعد ازانی که خداوند

خلق تبريزرا نصرت نمود و محمد علی ميرزادرفتح تبريز مايوس شد وقشون

خودرااز دور تبريز خواست وکار تبريزيان يکسر شد تاخت براين ميرهاشم

وحاجی ملا حسن آوردند که آنهارابگيرنداين ميرهاشم وافتخارالعلما بقدرپنجاه

نفرازالواط واشرارودزدهای تبريز رابرداشته آمد طهران وبعوض آنکه تبريزرا

وعده داده بود که تصاحب کند آنها را وارد؟طهران و بحضور شاه برده برای

عين الدوله وفرمان فرما و سپه دار بد گوئی ها کرد که تمام تقصيرات گردن

اينهاست ومن آنچه راه نمائی بانها کردم که بايد اين قسم داخل شويد واين قسم

بکشيد واين قسم بچاپيد ابداً گوش بحرف من ندادند وده هزار قشون

دولت را بکشتن دادند وپنج کرور پول دولت را خرج بی مورد نمودند حال

سپهد‌ارکه بحمدالله‌ازبرکت صره‌ام‌فاطمه معلوم‌شد که دشمن قبله عالم بودوآنچه در

ص ٣٥٠

وآنچه کرد تمام کفران نعمت قبله عالم باشد با عيوبات ومکنونات قلبی‌آنهابرقبله

عالم معلوم شود ومن اين پنجاه نفررابرای فدائی قبله عالم‌آوردم که ليلاًونهاراً

مراقب حال قبله عالم باشند وجلودار ؟ بجان ؟خود بخرند؟ که آسيبی بوجودقبله عالم

برسد بازان سلطان ابله هزارتومان وجه باو دادند که از برای آنها بفراخور

شان لباس مخصوصی تدارک نمايد وبرکه های سرداری آنها از مليله

يپوشند فدائی شاه وخود ميرهاشم هم بردند بامير بهادر که اين بايد ميهمان

توباشد ونان پنجاه نفرهرکدام ؟منصبی ولقبی معين نمودند من جمله بعلی نقی خان

وزير؟ ملبس کردهو‌اورامفاخرالملک ؟ لقب دادند ودر هم مدت شش ماه بلکه کمتر عمر

اين دولت مستعجل گاهی درهر ؟ بود وگاهی بابب ؟ که دراين يک

استبداد حکومت طهران با او بود خلاصه اين ميرهاشم با کالسکه

اميربهادرحرکت ميکرد و چند غلام و قزاق جلو وعقب او تا آنکه خدا کشتی

آنجا که ميخواست برد و محمد علی ميرزا از سلطنت استعفاداد و سفارت رفت

او و اتباع اوهم همراه شاه با سفارت رفتند در سفارت معلوم شد که ديگر

اين مريض خوب نميشود واين درخت ديگر ثمر نميدهد تغير لباس داده

خود وبرادراش لباس عربی پوشيده باسم طبابت و جراحی بايک

جعبه از جوهريات حرکت ميکند در لواسان شخص قزاقی اورا

می شناسد و ميگيرد با برادرش و می برد نزد سهام الدوله که آن روز حاکم

بر شميرانات بود تسليم ميکند وميگويد چون سرخدمت هستم نتوانستم

بشهر به برم سهام الدوله هم اورا ميکاود ويک براة هزار وسيصد ليره

ص ٣٥١

ليره که باصطلاح پاوند باشد دربغل اوبود که درهرنقطه که بخواهد بانک

آنمحل باو بدهد آنرا برميدارند و ميکاوند بقدر هفصد نه تومان هم وجه

نقد نزد او بوده آنرا برداشته بابرادراش مياورند در نظميه

و ميرهاشم وبرادر مير هاشم وبراة ووجه نقد را تسليم نظميه ميکند

ميرهاشم را در حجره استنطاق حاضر ميکنند واو جواب

داد که اجزای اورا هم ديدند که دواسبه عقب آقا شيخ فضل الله

روانه نمايند اورا ميارند؟ در ميدان و اعمال اورا روی کاغذی

نوشته با سوزن بدامن قبای او زده بودند وبدار کشيده بودند وهر

ميخواست نزديک که ميرفت آن احوالات وجرم های او

را پاکيزه ميتوانست بخواند وظاهراً دوساعت از شب ٢٣ رجب گذشته

اوراآويخته بودند تابعدازظهريهم مخلوق بتماشا ميرفتند بعدازظهری چون

سلطان احمد شاه بشهر ميامدند محض آنکه بسمع شاه که ميرسد که هنوز او

آويخته است وبواسطه قلت سال و رقت قلب مباد متالم شوند

اوراازدار بزيرآوردند وبردند دفن کردند وبرادراو هنوز در تحت استنطاق

ميباشد وچنان بنظر ميايد که کاراو بقتل نکشد چرا که او منشاء

اثر ودر خور ثمری نبوده وديگر در نظميه خيلی مردم در حبس هستند ولی

معلوم نيست که کدام کشته ميشوند وکدام نميشوند چيزيکه معين است

مجدالدوله که در زمان سلطنت ذلت ايت محمد علی ميرزا رئيس آنجا

بود ومعلوم است که در زمان استبداد اين سلطان اورا ارشاد

ص ٣٥٢

از اسناد آن مجدالدوله حريص؟مقبوض اليد؟ چه ميکنند با اتباع بيچاره

فلک زده خود واز آنها چه قدر حقوق ايشان را به بهانه های

جنگ نداده وتمام راپورت اعمال وافعال يکی يکی از

مخلوق نزد جناب سپه دار ومجاهدين بود وشنيده شد که

که هيزم تريهم بمجاهدين فروخته بوده اورا گرفته اند سلطان احمد

شاه خواهش فرمود از سردارها که اين مجدالدوله واعتضادالدوله که

در حبس نظميه بودند آنها را به برند درعمارت گلستان بردند آنجا

مستحفظ داشتند ومجدالدوله از خوف کشتن خود اش اظهار

کرده بود که من آنچه دارائی دارم ميدهم بملت مشروطه انکه؟گذران ؟

مرا ملت بدهند وقتی شاه توسط اورا فرمود واورا بردند در

عمارت و راحت شد دبه کرد وآخرالامر معلوم نشد که چه

داد همين قدر معلوم شد رفت درخانه جناب عضد الملک

وبيرون نيامد و معروف است که يک آبادی که هفتاد هزار

تومان قيمت آن بوده ياسی؟ هزار تومان داده ومرخص شده عضد

الملک هم درقم يکی را باسم مشروطه جرم کرده بوده واوميگويد

مرا چوب زده و هفتصد تومان از من گرفته خود اعتضاد الدوله

ميگويد هفتاد تومان من از اوگرفتم علی ای حال گرفتار است

باری مقصود احوال آنهائی بود که گرفتار شدند و مجازات

شدند چه جانی و چه مالی يکی ديگر از نفوسی که گرفتار شدند يکی

ص ٣٥٣

يکی هم امام جمعه بود که اورا بردند وزود عمل اوگذشت پارهء

ميگويند صد هزارتومان داده ولی يقين نشد يک امری‌اتفاق‌افتاد که درحقيقت ؟

خارق عادت بود و چنين اتفاقی در عالم کم ديده شده وآن اين است که بعد

ازانی اعلی حضرت محمد علی ميرزا رفت در سفارت وبنای حرکت اوشد

ملت يعنی دوسردار که چشم ملت بودند صلاح در اين ديدند که بايد

در جواهرات خزينه باز ديدی کرد وبعد اعلی حضرت هرجا که

ميخواهد برود بنا شد باز ديد کنند معلوم شد که جواهرات را همراه

بسفارت برده مطالبه نمودند جواب داده بود که اين ارث من است

و دخلی بملت ندارد جواب باو دادند که چنين نيست واين

ها خزانه ملت است واگر باور نميکنيد از سفرای دول جويا شويد

سفارت گفتند اينها ارث است ولی ارث سلطان است

نه‌ارث شما که بشما برسد به رد کردن راضی شد قرار شد که بموجب ثبت

مستولی خزانه وثبت معين حرم رجوع نمايند وقتی رجوع به ثبت

نمودند ديدند خيلی از آن نيست استنطاق معلوم شد که مبلغی از

مرواريد هارا نايب السلطنه به هفتاد هزار تومان به حاجی شکرالله نام

باسم آنکه مرواريد هامال سرورالدوله عيال خود فروخته و

اويزهای زمرد نزد نايب السلطنه هست وخيلی از آنهم نزد

مجلل است مامور رفت واز نايب السلطنه اويزهارا گرفتند

و مرواريد را حاشا نمود که من چنين مرواريد نفروختم وخبرندارم

ص ٣٥٤

خبر ندارم قرار عمل او باستنطاق حواله شد يک نفر از مجاهدين

را مامور کردند برود خانه مجلل را بکاود ووقتی رفتند يک جعبه

آهنی پراز جواهرات وسردوشی ؟الماس ودو چماق ؟ طلای مرصع وبيست

هزار تومان وجه نقد وسی حمال؟ غاليچه؟ های اطاق موزه وعمارت

سلطنتی از خانه‌او بيرون آوردند بعدازآنکه اينها موجودشد قرارشد

که خزانه رااز نو ثبت بردارند تازکی اينست که بعد انی که بنا شد

از جزو وکل ثبت برداشته شود ودر مجريهارسيدگی می شد

يک مجری را آوردند که مهر وموم همين جناب سپه دار بود اسباب

حيرت شده بود از سپه دار جويا می شوند ميفرمايد اگر مهر موم

من هست صد هزار اشرفی در آنست که آنوقتی خزانه و صندوقخانه

با من بود ناصرالدين شاه ميل کرد که اندوخته بگذارد صد هزار

اشرفی بمن تحويل داد ومن دراين مجری گذاردم وسرآنرامهروموم کردم

که هر وقت بخواهد تحويل دهم چون درب صندوق را کشودند ديدند

همانست که سپه دار فرموده بودند حال قدرت نمائی اينجا معلوم

ميشود که مظفرالدين شاه مرحوم پول قرض ميکند وفرع گزاف ميدهد

و محمد علی ميرزا که تاج کروميگذارد و وجه ميگيرد چه طورميشود که چنين

پول موجودی را دست نميزند يعنی تصور چنين چيزی خيلی دشوار است

در حقيقت خارق عادت است کيفيت ؟ بدذاتی وبد نفسی شد؟ من گاهی ؟

صاحب روزنامه حبل المتين و بجزاي؟ خود رسيدن ومحملي؟ از حال او

ص ٣٥٥

اين سيد حسن اصالة؟ ازاهل کاشان بود ولی مدتی هست که مقيم طهران

وبرادراو مرد باسواد با کمالی بود که در کلکته جريده حبل‌المتين را

طبع ميکرد واين برادراش در طهران مامور رسانيدن آن جريده ها بود

وامر او از طرف برادر ميگذشت و هر وقت روزنامه او توقيف

ميشد او عصبی ؟ وپريشان بود تا آنکه بساط مشروطه بر پاشد

وآن مشروطه مغلوطه‌اولی وآن هرج ومرج که هربی شعوربی مدرکی بهوست؟

مداخل و گرفتن تعارف از هر نفس همه صاحب جريده شدند ودفعة

بقدر پنجاه اسم جريده طبع ميشد وهر نفسی که عداوت ديرينه

با يکی داشت فوری ازيکتومان الی هزارتومان بصاحب يکی از جرايد

ميداد واو در جريده خود حباللريال؟ عداوتها بطرف آن رشوهداده؟

می نمود چنانچه خود حقير ديد که يک شخصی با نهايت عسرت و ؟

روزها را ميگذرانيد رفت اداره باز کرد وروزنامه طبع نمود شحص

صادق اميني با بنده گفت كه اين شخص تا بحال چهار هزار تومان وجه

ازارباب من گرفته باری اين ؟ سيد هم جريده می نوشت باسم روزنامه

يوميه حبل المتين چون روزنامه حبل المتين کلکته ماهی يکمرتبه جهة

صاحبان ابونه ميرسيد اين حبل المتين يوميه اسم نهاد وهر چرند

بی اصل که ميخواست در آن ورقه مينگاشت تا آنکه شيخ

فضل الله رف طرف استبداد اين سيد بد نفس ميخواست

ص ٣٥٦

ميخواست از شيخ فضل الله مذمت وبد گوئی کند بطمع آنکه شايد

اهل مازندران از او بترسند واز جهت حفظ شرف خود

رشوه باو بدهند عرفانی هم که بدست که بتواند بطريق معقول

چيزی بنويسد بصرف منقول آنهم قول حضرات نقالهای

روی ميدان حکايت ديو سپيد مازندرانی وديوسياه مازندرانی

نوشت و آخرالامر؟ نسبت بحضرت بهاءالله هم بد نوشت ودر

که در مازندران هر وقت هر چه ظاهر شده مثل ديوسياه

وسفيدند چون شهرتی داشت که اين سيد ازلی است وبازل

معتقد است احباب خيلی باو بد گفتند وملامت کردند وپاره

ابونه خودفصل کردند عهدها کرد وقسم ها خورد که ديگر چنين خطائی

نميکنم بلکه اظهار کرد که ؟ خوردم احبا هم سراو گذشتند وديگردر

جرائد توهينی نکرد تا آنکه مجلس شور ميلی خراب ؟او زرنگی کرده

خودرا بيرون انداخت ومعلوم نشد کجا رفت تا آنکه رشت

امنيت پيدا شد در رشت بنای نگاشتن روزنامه شد در يکی از

جرائد خود بازفضولی کرد بود وعلاوه ازفضولی افتراهم زده بود

وآن افترااين بود که حضرات بهائی استبداد طلبند وبا روس ها خلطه

دارند بجهة آنکه اعانت محمد علی شاه بکنند والان هم دارند

اعانه جهة سلطان جمع ميکنند چنانچه خط آنها که از زنجان

اعانه خواسته بودند معروف است که عمر سک وقتی بسر ميرسد

ص ٣٥٧

که نبيره بود تربيت شده بود ودرعين استبداد که زمان ناصرالدين شاه‌بوداو

حکومت قانونی ميکرد ودر نقطهء حکومت کرد خلق آنولايت

تمام راحت وامنيت روزگارشان ميگذشت و بعلاوه پيوسته

تمام اوقات خودرا صرف تعميرات مملکت ميکرد چنانچه

در حقيقت هر کس قزوين قبل حکومت آنمرحوم ديده بود ميداند

که قزوين آباد شده آنمرحوم است و بعلاوه راه طهران بقزوين را او

تعمير کرده وشوسه نمود وبعد که حضرات روسيه خيال تعمير راه

رشت را مصمم شد آن ؟ ازايشان خريدندالحق مرد خير

نيک فطرت خوش طينتی بود چنانچه جناب ايشان وقتی حاکم

قزوين بودنداوقاتی بود که نايب السلطنه بدستياری آقابالاخان که سردارافخم اند

خيال يک پنجاه هزارتومانی مداخل ويک افتخاری تازه و يک مواجب

ومرسومی به‌اندازه با چند اعلانی بدر وديوار چسبانيدند وبعد بپای مخلوق خدا

واذيت کردن گذاردند وهر کس دستشان ؟امد گرفتند که تو مباشر آن اعلان

بودی يا کاتب ياناشر؟ بودی من جمله جناب حاجی ملاعلی اکبرشهميرزادی و جناب

حاجی امين راهم در آن مرحله گرفتند وبعدازآنکه مدخلها بردند وبرای شاه

خرج تراشی ها کردند اخرالامر نخواستند که بگويند اينها حقيقت نداشت و تمام

بی اصل بود چند نفريرا باسم تبعيد روانه قزوين نمودند من جمله ازآن چند نفر

اين دونفس مقدس بودند ويکی ميرزارضا نام کرمانی بود که آخرالامرقاتل ناصرالدين

شاه شد ودونفر ديگر دو برادر زن صاحب ديوان بودند که معروف بگل وبلبل

ص ٣٥٨

بگل وبلبل صاحب ديوان بودند وهمان مقدمه بد نفسی نايب السلطنه

وآقابالاخان بود وحرارت اين آتش فتنه به يزد سرايت نمود و جلال الدوله

هم بطمع افتاد که اقلاًمن در يزد پنجاه‌هزارتومانی مدخل ميکنم وهم نزد سلطان

عزت ميجويم با پدر خود تلگرافی شورکرد او هم‌امضا کرد بلکه علاوه از امضاء

تشويق هم کرد و جلال الدوله در يزد بقدر؟ بيست نفر را باين اسم گرفت

و هشت نفر آنهارا سر بريدند وبقيه را پول گرفت و مرخص کرد خلاصه

مقصود ذکر سعدالسلطنه بود که آنهارا که نفی کردند بقزوين فرستادند وايام

حکومت سعد السلطنه بود که جناب حاجی آخوند که ملا علی اکبر باشند و

و جناب حاجی امين از حرکات ايشان تمجيد ميکردند که ؟ صدمه از

ايشان بان دو بزرگوار بلکه بساير محبوسين نرسيده باز مقصود از

ملا قربان علی بود که سخن باينجا کشيد بعد ازانی که ان پارلمنت ناقص برپا شد

بحکم شور ايشان مامور به زنجان نمودند و حکومت زنجان بايشان تفويض

شد ايشان در زنجان بنحو قانونی با رعيت رفتار ميکردند وصدائی از احدی

بلند نمی شد و آخوند مثل سابق هر دوراز هر خطاکننده شفاعت ميکرد و

وايشان پاره را قبول وپاره را نا قبول ميگذرانيدند تاآنکه از حد اعتدال

تجاوز کرد يک روز حکومت پيغام ميکند که جناب اين حکومت حاليه

شما غيرازسابق است که بايست شخص خود من مدخلی بکنم وشما توسطی ميکرديد

من ازمدخل خود بخواهش شما ميگذشتم وبعداز مدخل نبودن ديگر مسئول نبودم

امروز مملکت مشروطه است ومن مسئول ميشوم شما اينقدر توسط نکنيد جواب

ص ٣٥٩

که بملا قربانعلی ميرسد جواب ميدهد که برويد باين احمق بگوئيد که

اين حرفها در اينمملکت نمی شود زد ما مشروطه و که غيراز آنچه رسم

بوده از ابتدای اسلام تاالی کنون نميخواهيم وهرکس بخواهد واسم

به برد زور ؟ ميزنيم وتازيرميکنم اين کدورت فيمابين سعدالسلطنه

و آخوند بود تا وقتی که در زنجان قدری خبازها يکی يکی دکاکين خود

را می بستند واز برای خلق اسباب عسر و تنگی شد حکومت خباز ها

را طلبيده ومواخذه ميکند که چرا بر مردم سخت ميگذرد و چرا

نان فراوان نيست جواب ميدهند شما امر ميفرمائيد که دراين

؟ علاوه فروخته نشود صاحبان جنس بما نميدهند حکومت ميگويد

امروز نبنديد فردا ميدهند چه قدر ميتوانند در انبار نگاه بدارند

ميگويند که درانبار نگاه نميدارند و حمل ميکنند حکومت قدغن

ميکند که ديگر کسی بااين ضيق نبايد که گندم حمل کند چون

وضع حکومت سعدالسلطنه را ميدانستند که مرد صاحب عزم

ومستبد رعی؟ميباشد يکی بزعم خود زرنگی کرده چند خروار گندم را

ارد نموده و حمل ميکند راپورت آنرا به حکومت ميدهند

حکومت مامور ميفرستد که آنهارا عودت دهند واز

همان طرف که مياوردند درب دکان خباز بيندازند

خبر بصاحب گندم که ميرسد يعنی صاحب آرد ميرود نزد

آخوند که من قدری آرد جهة فلان زيد فرستادم سعدالسلطنه

ص ٣٦٠

سعد السلطنه مامور فرستاده و آردهارا برگردانيده و بحضرات

خباز تقسيم آخوند ازقبل که رنجش داشت اين فقره را بهانه

کرده ادم ميفرستد که تواگر بخواهی در حکومت خلاف

حکم خدا ومخالف قران رفتار کنی ميگويم تورا بکشند يا

اخراج کنند سعد السلطنه ميگويد بروبا اخوند بگو نه من خلاف

حکم خدا رفتارميکنم ونه توميتوانی مرااخراج کنی آن پدرسوخته

مراجعت کرده آنچه خوداش ميخواسته به آخونداز زبان سعدالسلطنه

ميگويد اخوند متغير شده ميگويد اين مرد صنديق ؟ و خلاف گفته خدا رفتار

ميکند وملتفت نيست که خدا ميفرمايد الناس مسلطون علی اموالهم

وانفسهم چنين حاکمی بدرد ما نميخورد وبايد اورا بيرون کرد همين

قدر که آن سالوس گردن کلفت اين کلمه را گفت آن صاحب

گندم از خدا خواسته جمعی از مردمان مفسد را جمع کرده که آخوند چنين

فرمودند وچنين فرمودند مال او مباح است خون او هدراست

عوام کاالانعام يورش ؟ طلب از خدا نترس که در هر نقطهء‌پولی

سراغ کنند ولو پنج تومان عايد او بشود از قتل او ابا ندارند بلکه

جزو وجوبات می شمرند جمعشدند خبر بحکومت دادند که جمعی

عازم ريختن در دارالحکومه هستند حکومت ازآن عزمی که داشت

وآن کفايتی که در وجود اش بود گفت کی جرئت چنين

تهور وچنين جسارتی ميکند خبر کردند که دارند ميايند تو اجازه

ص ٣٦١

مابا آنها مدافعه کنيم اذن ندادند و قراولها آمدند که اذن بده ما

به يک شليک همه را بر ميگردانيم اذن نداد تا صدای آنها نزديک

شد باز اعتنائی نميکرد تا وارد شدند وبنای غارت وتاراج

گذارد حکومت گفته بود که چه ميخواهيد گفته بودند که آخوند مال

تورا حلال و خون تورا مباح کرده هر چه گفته بود چرا وبرای

چه کسی جواب باو نميدادند تا آنکه تمام اسباب اورا بغارت بردند

حتی جواهرات و افتخارات دولتی اورا بردند گفته بود

اموال مرا برديد ديگر باهل وعيال من متعرض نشويد من ميروم

گفته بودند محال است تورا زنده بگذاريم وآن خدا نشناس صاحب

گندم قمه ميزند بسر آن پيره مرد که کدوی؟ اورا می شکافد برادر زاده

يا خواهر زاده آخوند هم قمه بقصد او مياندازد وآنهم بکتف اوميايد

زخم منکری ميخورد ميافتد وازحال ميرود وزير او که از اهل زنجان

بوده و مرد عاقلی بود و ميدانست که اينکار عاقبت وخيم دارد

خودرا بدار الحکومه ميرساند قدری داد وبيداد مردم چه خبر است

فرداست که تمام مقصر دولت و ملت ميشويد ابدا کسی گوش باو

نميداد که تو می گوئی خلاصه چند زخم منکر بسعد الدوله زده بودند

که وزير خودرا روی او مياندزد باز حريف نمی شد هرچه ميگفت

ايمردم فکر فردا بکنيد ميگفتند آخوند گفته اند که مال او حلال

و خون او مباح است وزير ميگفت بابا جواب آخوند بامن شما

ص ٣٦٢

شما برويد ثمری نمی بخشيد تاآنکه خلاصه عيال اورا گفتند بايد برهنه

شود ويک چادر سرکند و برود ودو دختر زاده اورا کاويدند واز

دارالحکومه بيرون کردند وآن وزير آنهارا با آن جسد بی روح برد بخونه

وجراح آوردبازاشرار ريختند درب خانه وزير که يا اين شخص را از

زنجان بيرون کن يااورا ميکشيم خلاصه آن پيره مرد را با آن زخم

ها وآن عيال اورا وآن دو دودختر زاده های اورا در کالسکه با آن

حال نشانده وادم همراه آنها کرد روانه طهران نمود وارد طهران

شدند ورود آنها با خرابی مجلس مقارن بود نه ملت قوه آن

داشت که مواخذه از آخوند بکند ونه دولت کرد چرا

که‌او مقبول ملت بود باری مقصود تعديات و حاليات

آخوند بود که اينقدر بی رحم است که البته صد هزار تومان بلکه

متجاوز مال آن بيچاره را بتاراج داد وخود اوهم چند روزی

بعداز ورود بهمان صدمات فوت شد و خدا رحمتش کند

که آدم خوبی بود مقصود بی رحمی آن مدعی علم بود که در واقعه سرپابودن

مجلس اولی ازاومرور؟ کرد واما در واقعه بعد يک بی رحمی از او سزد که

که هزار درجه بر دفعه اولی زيادتی داشت و آن اين بود که بعد از انی

کد در تبريز ستارخان مطالبه حقوق ملت نمود و سپه دار دررشت

در رشت اين ملاقربانعلی ساکت بود واگر هم کسی از اوسئوال ميکرد که

مشروطه خوبست يابد ميگفت هنوز نفهميدم که چه ميگويند هروقت

ص ٣٦٣

که فهميدم چه ميگويند آنوقت با شما ميگويم وهر وقت بااو صحبت دراين

بابت ميکردند جواب همين ميداد تا وقتی که باو سخت گرفتند که‌آخرتو هم

دراين باب سخنی بگواواگر شنيده بود که قشون دولتی بر تبريزيان سخت گرفته

ميگفت با دولت نميشود مخالفت کرد واختيار مملکت با سلطان است

و مخالفت با او مخالفت با خداست بااو ميگفتند که آخوند جواب

مارا بده اگر مشروطه خوبست مابايد با تبريزيان همراهی کنيم واز

ايشان معاونتی بنمائيم واگر بدست آنهم بگوئيد با همين مهملات

سرآنها را شيره ميماليد وقتی ميشنيد که ستارخان استقامت کرده وتا

وتا درجه قشون دولتی را عقب نشانده ميگفت اگر مشروطه حرام

بود علماءبااو همراهی نميکردند بهمين شيوه نفاق هم مشروطه طلبان

را تعريف ميکرد تا آنکه فهميد که جناب سپه دار رشت را

رشت را تصاحب نموده و بشاه که باو تلگراف کرده بودند جواب

سخت دادند ميگفت خداوند سپه دار را حفظ کند که دست

بکار بزرگی زده وقتی که شنيد که سپه دار قزوين راهم تصرف

کرد وباطراف مجاهد ميفرستد خود او آدم فرستاد که هرچه شما

بفرمائيد ما حاضريم وپيوسته دعاگوی شما بوده و هستيم وهر کس را

که شما برما رئيس کنيد مااورا رئيس خود ميدانيم و چند مجاهد

بفرستيد که بيايند زنجان و محفل و مجلس را بموجب قانون مشروطه

ترتيب دهند جناب سپه دار بيست وچهار مجاهد را مامور

ص ٣٦٤

مامور ميکند که دوازده نفرازآنها بروند به زنجان وانجمن

ايالتی ومجلس شور ملی و عدليه برپا کنند وماليات

را هم اگر حکومت نوع پرست است که ماليات

باو بدهند واگر از مستبدين ومفسدين است اوراروانه طهران

نمايند وبموجب شور يک نفر رانايب الحکومه بنمايند تا کار

يکسرشود حضرات دوازده نفر هم درهمان زنجان باشند تاآنهارا

بخواهند و دوازده هم بروند دراردبيل ونظم اردبيل را

بدهند ان دوازده نفر وارد زنجان ميشوند ونهايت مهربانی

هم با مجاهدين ميکند وهرچه مجاهدين دستورالعمل ميدادند

او هم امضا ميکرد تا آنکه جناب سپه دار از قزوين حرکت

کردند وکرج را هم تصرف شدند چند نفری ازمجاهدين که ديدند

کرج باين آسانی بدست آمد تهورنموده آنهارا تاشهاآباد عقب

ميکنند وغافل بودند که اينها درشهاآباد جمعيتی دارند ورود

درشهاآباد چشم زخمی بمجاهدين ميرسد و يکنفرازمجاهد کشته ميشود

و چند نفر زخمی درطهرانهم شهرت دادند که مجاهدين محاصره کردند

و اغلب را کشتند وهرچه توپ داشتند همه را گرفتند

ويک ارابه توپ نه تير اطريشی آوردند ونمايشها دادند

که اين توپ مجاهدين است باری اين واقعه در زنجان که

سردر؟ميکند ان بی حقيقت مضطرب می شود و مردمان

ص ٣٦٥

رامتذکر ميکند که حضرات مغلوب شدند وباز دولت غالب گرديد

ومجدداًحکايت خرابی مجلس وگرفتاری مشروطه طلبان پيش خواهدآمد

و کارمردم سخت خواهد شد خلق زنجان ميگويند چه بايد کرد ميگويدآنچه

بنظر من ميايداين است که اين دوازده نفرمجاهد که درزنجان هستند بايد

آنهارا کشت اين خبر که بطهران ميرسد اسباب روسفيدی خلق

زنجان ميشود واحتمال التفات شاه هم بشود خلق زنجان که از

اين پيشوای خود که‌ازهرابله‌احمقی ابله ترواحمق تربوداين راشنيدند مصمم

بر قتل مجاهدين شده واجتماعی کردند وريختند در منزل مجاهدين

و خواستند که آنها را يکدفعه تمام کنند ازقضاهای اتفاقيه تمام در

منزل نبودند و زد خوردی ميشود چند نفری از شورشيان کشته ميشوند

و دو نفرازمجاهدين کشته ميشود و خبر بمجاهدين ميرسد که بعزم منزل

ميايند درصورتی که چند نفر آنها اهل خود زنجان بودند در

در عرض راه با جمعی ازآنها روبروشده چند تيری مجاهدين بانهاانداخته

فرار ميکنند صبح مجاهدين بنای مواخذه ميگذارند وگرفتاری

برای خلق فراهم ميايد ملا قربانعلی می بيند بد شد و به ارزوی

خود نرسيد حيله ديگر به نظراش ميايد وآغاز تکبير ميکند ورئيس

اين دوازده نفر جناب آقا ميرزا محمد علی نام بودند معروف بعظيم زاده از

احباب مقدس متقی از هر گونه رنگ ساده وصاحب نطق فصيح

که ازمجاهدين شنيده شد که هر وقت در رشت يا قزوين يا در راه

ص ٣٦٦

راه رخاوت وسستی درميان اردوی مجاهدين پيدا ميشد اين جوان

بزرگوار مجاهدين را درنقطهء جمع ميکرد وبنای موعظه ونصيحت ميگذارد

وازاثر بيانات ايشان يک شوق وشور و هيجانی در مجاهدين

پيدا ميشد که بده فوج ؟ و بيست ؟ فوج که بمعاونت آنها بيايند

يا هر کدامی رانويد هزار تومان پول ميدادند آذر؟ شوق وشور

وثبوت در آنها پيدا می شد واز تقوای اين بزرگوار يک نفر

آقا مرتضی نام که در قزوين بوده وايشانرا ديده بود سوگندها

ميخورد که وقتی ايشان وارد قزوين شدند اسب ايشان يک

علتی پيدا کرده بود که سواری برآن ممکن نبود وايشان بواسطه

رشادت و خوبی بر اغلب مجاهدين تفوق داشت و علاوه

ازآنها بواسطه همان نيک نفسی و خوش خوئی وخوب خلقی

محبوب القلوب جمهور مجاهدين بودند و بعد از ورود بقزوين

بقدر پانصد اسب از خلق قزوين موقتی ؟ گرفتند وهمه سوار

شدند وآنچه کردند بجناب ايشان که شما يکی ازاين اسبها را

سوار شويد تا اسب شما چاق شود حريف ايشان نشدند و

و جواب ميدادند که من اسب کی را سوار شوم که هر وقت صاحب

آن به بيند آه بکشد باری جناب ايشان در انتقام خون آن

دونفر مجاهد برآمدند وجمعی هم که اندک شعوری در مغز و عقلی درکله

آنها بود با ايشان همراهی داشت وآن عوام کاالانعام بلهم اصل که

٣٦٧

که دهنه آنها بدست ملاقربانعلی بود در مقام قتل آنهارفته رفته

ميان خلق زنجان مخالفت و عداوت بی پايان پيدا شد ملاقربانعلی

محيل پدر سوخته بنای ؟فکر؟ گذارده وخيال کرده که بايد اينها را در

يک نقطه جمع کنند وآنهارا بکشند خيال اوباين نوع مجسم ميشود

وپيغام ميدهد برای جناب عظيم زاده که اين مردم عوامند ومعنی مشروطه را

نميدانند بخيال واهی افتاده‌اند بهتراينست که شمابامجاهدين برويد درمسجد

منهم ميايم وخلق را هم اطلاع ميدهيم بيايند شما برويد منبر وبرای آنها مشروطه

شرح دهيد وتشريح کنيد که بدانند چه مطلب است واز خيالات

خود بگذرند واين گونه مفاسد ديگر رخ ندهد ان جوان ساده لوح بی حيله ورنگ

قول آن بی نام وننک را صدق تصور فرموده قبول ميکند و روزی

با تمام مجاهدين باقی مانده ميروند در مسجد وجناب عظيم زاده ميرود بالای منبر

ونطق ميکندآنگونه نطقی که اهل زنجان حيرت ميکنند که آن مفسدين

ازبالای بام وصحن مسجد بنای تير انداختن ميکنند و جناب عظيم زاده را

همان بالامنبر شهيد ميکنند وبقيه ديگر هم در همان مسجد ميکشند

وبخصوص با جسد عظيم زاده آنقدر اذيت وآزار ميکنند که نفس مقدس

اورا پاره پاره کرده بودند يکی ديگر از مجاهدين که ازاحباب بوده وهم

اهل زنجان ايشان رشادتی نموده خودرا به تقريبی بالای بام مسجد ميرساند

وآنچه مقدورشان بوده خون خواهی ميکنند خلق زنجان باز حيله ميکنند

وصدا بلند ميکنند که آقا ميرزاعلی اکبر خان تواينجا مشغول آدم کشتن هستی

ص ٣٦٨

هستی و خانه تورا خراب کردند ومادر و خاهر؟ تورا اسير کردند اين حرف در

وجود مردبا غيرت وانگهی مومن خيلی موثرافتاد از نام بزيرميايد که خودرا

بخانه خود رساند وازآنها جويا شود يکنفرآدم و هزارنفردشمن وانگهی که چنين

رشادتی ازاو ديدند معلوم است که بااو چه ميکنند خلاصه پانصد گلوله

محققاًبان جوان غيرت مند ميزنند که جسد آنشهيد را مثل آبکش

سوراخ سوراخ کرده بودند مثل جسد مقدس عظيم زاده خلاصه در ميان

آن دوازده تن سه نفر آنهااز مومنين بخدا؟ وثابتين برعهد و ميثاق

بودند که‌يکی جناب آقاميرزامحمدعلی عظيم زاده‌بودندويکی همين‌آقاميرزاعلی اکبر خان

ويکی آقاميرزا عبدالله معروف به نوهز‌اده؟ آقاميرزا عبدالحسين که‌ازاعزه ومعارف

زنجان بودند واز حيث ثروت اول شخص زنجان بوده ؟ همين سه نفر

در ميان آن دوازده نفر از احباب بودند وشهيد شدند ودونفر ديگر

هم از احباب در يوم ورود حضرات در طهران شهيدند از آنها

منصور خان ولد آقا حسن خان سرهنگ قزاق خانه بود ويکی آقاميرزا محمدعلی

قزاق که بعد از ورود جناب سپه دار و جناب حاجی علی قلی خان

روز دوم کشته شدند ويکی ديگر آقا گودرز تاجر پارسی بود که در وقت ورود

حضرات بقزوين که بر سبيل سهو و خطا تيری باو ميخورد وکشته

ميشود ويکی ديگر آقا ميرزا علی آقا ولد حاجی محمد اسماعيل تبريزی که يوم خراب

کردن مجلس در خيابان مريض خانه اورا شهيد کردند ونفراتيرند؟ هم

که ازسابق عرض شد که سی ودو٣٢ نفررا شيخ ذکريای بی حيا شهيد کرد و بقدر

٣٦٩

وبقدر هفتاد طفل از ظلم آن بدليک تلف شدند خلاصه مقصود ذکر آن

ملاقربانعلی بود وحرکات او بعدازانی که شجراميداوثمرياس ونوميدی

آورد و مجاهدين مظفر و منصور شدند وآنشاهی که او باميد تقرب

باو باعث قتل جمعی شد آن شاه از شاهی خلع شد ومجاهدين کاررا

پيش بردند ملتفت شد که قافيه باخته و خود را در خطر عظيم انداخته واين

مطلب را رعايت کرد که اگر من کناره کنم از خلق و بگويم من مطيع

مشروطه هستم لابد ولا علاج ازاين چندين هزار نفس ده نفر گرفتار شوند

در مقام استنطاق چيه نامبارک باز و زبانها سراو درازميشود کلمه ميشومه ؟

اغترف النارعلی العار؟ را پيش نهاد کرد حامی مستبدين شد و اتباع

خودرا بهدايت و همراهی جهانشاه خان امر کرد و رفتند همراه او شده

درامر جمع آوری کردند وقتی خبر شيخ فضل الله باو رسيد آب در دهن او

خشکيد وبرخاتمه امور خود ترسيد وتوبه نامه نوشته وابوالمکارم

نامی را واسطه کرده بطهران فرستاد حکومتی برای زنجان معين شد

وبا صد مجاهد رفت بزنجان ديگر خبری ندارم که آن حکومت با او

کرده يا چه ميکند معلوم نيست ولی يقين دارم که آن بزريکه اوافشانده

ثمر خودرا ميکند بعد هرچه شد و حقير مطلع شدم عرض ميشود فقره خيلی

غريب ورود ظل السلطان است بايران؟ واذن ندادن بايشان

کيفيت ورود ظل السلطان بمنجيل واورا مراجعت دادن برشت

از قراريکه معلوم ميشود نفوسيکه بعد از استبداد موقتی تبعيد شدند

٣٧٠

شدند يکی ظل السلطان بود که بعداز خرابی خانه او وتاراج اسباب

او اورا تبعيد کردند رفت به پاريس نفوس ديگر هم که تبعيد

شدند مثل تقی زاه و علاءالدوله وآفاسيد صادق ولد آقاسيد

محمد سنگلجی و قس علی هذا ودر پاريس بجلال الدوله پسر خود

بدها ميگفته و فحش ها ميداده که من تمام اين خسارت ها را بالای

تو کشيد واو جواب ميداده که چرا جهة من باشد شما که خودتان

در مجلس حاضرشديد برای همراهی در جشن سال مجلس بفرموده

خودتان سه شبه هزار و چهارصد درآنجا خرج کرديد بدبير؟ روز

تمدن که در خور سه تومان مواجب بوده شما سه هزار تومان باولطف

فرموديد ودر حق آقا نجفی وميرزاعلی اصغر خان بد بنويسد چه رجوعی بمن

دارد بقدر بيست هزار تومان شما بصرف طبيعت ؟تون ؟باعضای

مجلس داديد چه مدخليتی بمن دارد گفته بود چون تو در يزد بدنام شدی

من تمام اين خسارتها را کشيدم که متعرض تو نشوند او عرض کرده بود که

که آن روزيکه جد بزرگوارما ناصرالدين شاه در حيات بود

کسی نتوانست اين حرفها بمن بزنند حال که مجلس برپاشده

ميتوانند حرف بزنند شما اين فرمايشات را ميخواهيد بفرمائيد

بفرمائيد ولی دخلی بمن ندارد خلاصه گذشته از جلال الدوله نطقهای

خانه خراب کن ميزده وتمامهم آنها را در قلب خود مردم نگاه

داشته بودند تا آنکه زمان استبداد موقتی منقضی شد وبان آسانی

ص ٣٧١

محمد علی شاه خلع لباس سلطنت از خود نمود ودر حقيقت ايران از

نو زنده گی ازسر گرفت اين خبر بپاريس رسيده وظل السلطان از شوق

حليم در ديگ افتاده بطمع آنکه زود خود را بطهران برساند واگر سلطان

نميشود اقلاًنايب السلطنه بشود آنقدرصبرنکرد که اقلاًبماند تااورا دعوت

نمايند بدون آنکه اورا بخواهند يا تلگرافی باو بنمايند روانه طهران

شده وارد رشت که ميشود جمعی که از حال او مطلع بودند ديده بودند

که او نيت خير ندارد در رشت باو ميگويند که شما زيست؟ کنيد تا خبر

از طهران برسد او گوش نداده و حرکت ميکند تلگرافاًبطهران خبر

ميدهند که ظل السلطان وارد رشت شد وباو گفتيم که توقف کند تا از

طهران خبر برسد نشنيد و روانه شد بمحض اين خبر واشاعه آن آنهائی

که اورا در پاريس ملاقات نموده بودند وحرفهائی که از او شنيده

بودند مثل جناب تقی زاده و علاءالدوله وآقاسيد صادق ولد آقا

سيد محمد سنگلجی اظهار نمودند که در پاريس نطق اواين که مردم بچه خيال خام

وطمع محال المرام افتاده‌اند و خيال ميکنند که مردم سلطنتی را که بقيمت

جان و ضرب شمشير جان مسلمان؟ گرفته اند به خلق واگذار

ميکند محض خواطر دونفر الواط شرير تبريز که ستار باشد ياباقر بنا باو؟

ميگويند جناب ظل السلطان پس شما آن مخارجات گزاف

وهمراهی با مجلس می نموديد ميگويد آنوقت برادر تاجدارم بصرف طبيعت

و اراده خود حقوق سلطنتی خود را بملت داد من گمان ميکردم که اين شاه نيز

ص ٣٧٢

که اين شاه‌نيزمثل پدرش مشروطه خواه ميباشد من بان همراهی هابامجلس کردم چرا

که اوآمد درمجلس وقسم خورد مرا يقين شد که اوهم مثل راضيست؟ من اينقدربا

مجلس همراهی کرد والا ديوانه بودم که بر خلاف ميل شاه رفتار کنم که علاوه

ازانکه بواسطه توپ بخانه من بستن که درحقيقت؟تمام شئونات من‌ازميان رفت بلا

شک وشبهه دراين سه سال سه کرور بمن ضرر رسيد ديگر چگونه من خلاف طبع ؟

سلطان رفتار ميکنم من درايران علاقه دارم نميتوانم با دولت مخالفت بکنم

باری ازاينگونه مقالات وطول خيالات اورا که ذکر کردند فوری بمنجيل تليفون

کردند که‌ازحرکت ظل‌السلطان مانع شويد مجاهد روانه منجيل شد درمنجيل مجاهدين

که خداتعريف آنراميفرمايد که فضل‌الله‌المجاهدين بازدرمنجيل مبرز؟شرظلم الله؟

شدند که ظل ربک ؟ را خوب بخلق وخود او انظار؟ نمايند در وقتی که اوامر

نموده به تعجيل اسب بکالسکه به بندند و بستند واو درشرف سوارشدن

هست چهار نفر مجاهد ميروند نزد او واظهار ميکنند که درطهران ازکميته چنان

حکم شده که شما توقف بفرمائيد تا چند نفر مجاهد با دستورالعمل خدمت شما برسند

ظل السلطان متغيرشدبه سختی ميگويند که کميته کيست واين حرفها چيست حاجی علی قلی

وسپه دارکه من اذن جلوس بانها نميدادم حالا حکم برمن ميکنند بانهايت ملايمت

جواب ميدهند که حضرت والا هر روزی يک نوع ظهور وبروزی دارد شما

اينقدر خلق برخود تنگ نکنيد البته مجاهدين که ميايند تکليف حضرت والا

رامعين نموده‌بازشاهزاده متغيرشده‌ميگويد که خيرمن ميروم وخودم باآنها سئوال و

جواب ميکنم ميگويند حضرت والا بطريق ادب بشما عرض ميکنيم صبر کنيد شما

ص ٣٧٣

بتغير جواب ميدهد که خير من ميروم خبر؟ميدهند که پاازدرگاه اطاق بقصد رفتن

نتوانيد بيرون بگذاريد ظل السلطان ماست ها را کيسه ريخته ميگويد اسبها را

بازکنند کنند وميماند تا مجاهدين ميرسند وباو ميگويند که شما عجالة مراجعت برشت

بنمائيداورابرداشته برشت مراجعت ميکنند ودر همان باغی که سردار امجد را کشته

بودند منزل ميدهند وبعد اظهار ميکنند که شما بايد دوکرور وجه بدهيد وعود يه

فرنگستان بنمائيد ظل السلطان بنای تلگراف ميگذارد واقلاً چهاريا پنج روز روزی

پنجاه تومان وجه تلگراف داد وآخرالامر اعلی حضرت سلطان احمد شاه واسطه شدند به

سيصد و هفتاد هزارتومان نقد وقبض ازاو گرفته شد که دومرتبه مراجعت نمايد اگر

چه شنيده ميشود که وزير مختار انگليس پائی ميان آورده که ولايت ؟ قانونی چرا

اوحق ورود در خانه خود نداشته باشد ودولت قانونی چرا اوبايد وجه بدهد

ولی حقيراين اقوال رابی اصل ميدانم زيرا که دولت انگليز عاقل است وماهر

از تدبيراز خلق ايران جلب تحبيب نموده وروس را باندزه طرف کرد وتا توانسطه

قلوب خلق ايران را ازاو چنان منزجر کرده که عماقريب که امورات در تحت نظم و

نسق صحيح درآيد خلق ايران از جنس روسيه خريدن کناره نمايند کناره خيلی سخت در

اينصورت مداخله در اين امورات نخواهد نمود حرکت کردن اعلی حضرت محمد علی ميرزا

بطرف روسيه باين نحواست در امورات؟ خيلی خيلی عجيب عجز والحاح اعلی حضرت محمد

علی ميرزا ميباشد در بروسيه رفتن آنواقعه‌ازاين قراراست که‌مدتی قبل‌ازاين‌بنا بود

که‌برودبواسطه تحويلد‌ادن جواهرات خزانه تعويق‌افتادتاباندازه که ممکن بودازاوتحويل

گرفته شدوايضاًنوشته بمهر وامضا

ص ٣٧٤

وامضای سفير ؟ از او گرفتند که اگر چنانچه پارچه از جواهرات خزانه نزد

يکی ديده شد چه بعنوان خريد وچه بعنوان هر وجه بعنوان امانت آنرا بگيرند

واگر وجه دادند در عوض شهريه سالی صد هزار تومان او محسوب دارند چون

کار باينجا کشيد و يقين بر حرکت ميکند با تليفون عين الدوله را خواست

که برود زرگنده عين الدوله چون آدم عاقلی بود صلاح خودرا

در رفتن نزد محمد علی ميرزا ندانست رفت در مجلس واظهار کرد بايشان

اجازه رفتن دادند ولی با مستوفی الممالک وزير ماليه باهم رفتند پس از

ملاقات عجز والحاح نموده بود که ملت برای من يک محلی در ايران

برای توقف من معين نمايند که من بروسيه نروم ولو در صفحات بختياری

باشد حضرات مراجعت نموده خواهش ايشانرا اظهار کردند صلاح در اقامه

ايران نديدند ولی عجله هم در رفتن ايشان ننمودند و مشغول کارهای خود

بودند که باز بوی فساد از آن مهابط عناد وزيدن گرفت در اواسط

شهر شعبان راپورتی به حضرات وزراء رسيد که باز حضرات جلسه ها

دارند ومجالس فراهم مياورند وتدابيرها مينمايند من جمله شخص راپورت

بده گفته بود که من خودم در آن محافل عضويت داشتم وشش محفل بپا

شد وآخرين محفل در امانيه امام جمعه بود وصلاح چنين ديدند که مير شکار

شاه بقصد خانه خود که مرخص شده برود و سيصد قبضه تفنگ

هفت تير در مفرش و وبنه او پنهان بابهر برساند وباجزای ملا قربانعلی

زنجانی برسانند واورا دعوت بطهران نمايند فوراچند نفر مجاهد در عقب

ص ٣٧٥

روانه ميشود در بين راه باو رسيده تفنگ تصرف کرده پاره نوشتجات

بدست آمد؟ خود مير شکار هم شکاراجل شده مراجعت نمودند ازنوشتجات

بدست آمده واز تقريرات آن صاحب راپورت بنای گرفتاری بعضی شد

من جمله جناب مئويد السلطنه بود که ايشان در استنطاق

بيگناه بودند و مرخص شدند بشرط رفتن عتبات يکی امام جمعه بود

که فرار ورفت سفارت وهمراه شاه رفت يکی ظهيرالاسلام بود

که درب خانه او قزاق و مجاهد گذاردند واو ازخانه جرئت بيرون آمدن

ندارد وآن نفوسی که آنهارا درباغ شاه حبس کردند مثل سيد احمد يرادرزاده

آقا سيد علی آقای يزدی که مرتکب آن عمل شنيع اعلان چسبانيدن

اسم بهائيان بود که اورا گرفتند قبل از خرابی مجلس ودر استنطاق

نوشته محمد علی ميرزا رابعدليه نمود که شاه بود وبمن دستورالعمل داد ومنهم اين

اعلان را نوشتم واوباشيخ محمود ورامينی در حبس بودند که مجلس را خراب کردند و

آنهارا مرخص نمودند ودرآن يکسال استبداد هر دو نفر محل همه جور الطاف شاهانه

بودند تا وقتيکه شاه حالش ؟ تباه شد شيخ محمود که همراه شاه مخلوع رفت ولی

سيد احمد گرفتارشد يکی ديگر مجدالاسلام کرمانی بود که صاحب روزنامه

ندای وطن که اين شخص هم بواسطه آن عقيده فاسده ومرشديکه داشت

که ازل باشد در اين چند سال که بنده اورا می شناختم حکايت او حکايت

گدای ارمنی بود که خسرالدنيا والاخره بود نه استبداديان اورا ميخواستند

ونه مشروطه طلبان ازاو مطمئن بودند چنانچه در زمان استبداد نامه

ص ٣٧٦

نامه ميرزاعلی اضغرخان که اتابک اعظم بود همين محمد ؟ در خانه

حاجی عبدالحسين اصفهانی که او مرد لا مذهبی بود مثل همين مجدالاسلام

که نزد حضرات بهائی اظهار همراهی مينمود ونزد ازلی ها ازلی بود

و نزد ناقضين هم تصديق آنها مينمود بمدلول الجنس مع الجنس

يميلن ؟ در خانه‌آن حاجی عبدالحسين بادونفرديگر که يکی هم‌ازلی بودند وآنهارا

بکلات؟فرستادند ووقتی بساط مشروطه سرپا شد آنها از کلات

مراجعت نمودند و مجد الاسلام دو روزنامه را مدير شد بلکه سه روزنامه

يکی ندای وطن يکی کشکول ويکی محاکمات ديد خيلی ازاين بابت؟

کرد ولی چون بساط مجلس بهم خوردازطهران فرار کرد و رفت

در اصفهان وآنجا باز بنای طبع روزنامه گذارد باز خطاازاوديدند

او از اصفهان گريخت وآمد بطهران ومجدداًمشغول طبع جريده

ندای وطن ومحاکمات بود که الان اورا گرفته اند يکی ديگر رضا بالا

بود که دراينواقعه گرفتار شده که اوهم در حقيقت خيلی جوان بد ذات

بد نفس بد فطرت مسببش الطينتی ؟ بود واوهم ازلی بود ودر واقعه اجتماع

شيخ فضل در ميدان توپ خانه اين رضا خان رفت در مجلس

وتفنگ بدوش گرفت وجزوتفنگ چی های مجلس شد بعد از انی که

بساط ميدان توپ خانه بهم خورد بساط مجلس مسلط ؟ شد بعوض

آنکه رضا خان زحمتی کشيده بود در مجلس رياست نظميه را باو دادند

که او مشروطه خواه ميباشد ونميگذارد وهنی بمشروطه برسد ولی رضاخان

ص ٣٧٧

رضا خان دست ازعادت خود برنداشت وبنای مداخل کردن و مقصرين

رارها کردن باسم آنکه گريخته گذارد مردم بستوه آمده بصدا درآمدند

اورا معزول کردند بعدازمعزولی بنای عداوت را گذارد و خودرا

در دستگاه‌اميربهادرانداخت وبا خبث طينت ؟امير بهادر وشاه او

شد در خرابی مجلس تا آنکه کردند هر چه توانستند واورا لقب سردار

مسلط دادند واوهم مشغول فايده بردن بود تا آنکه ديدند اين شخص

جزبد رفتاری راه نمی برد و جزبد نفسی ازاوظاهر نميشود اوراديگر

بخود راه ندادند ازآنطرف استبداد هم زنده شد وهمين قسم بيکار در خانه

نشسته بود تااين اوقات که باز گويا مستبدين اجزالازم داشتند اوهم خود

را داخل کرده بود که اورا گرفتند يکی ديگر آقا شيخ مطلب يزدی بود که

گرفتار شد خلاصه قريب شصت نفر گرفتار شدند وازآن پنجاه ياشصت

هيچ معلوم نيست که در چه حالند يکی ميگويد آنها را درباغ شاه ؟ بردند

يکی ميگويد تبعيد کردند يکی ميگويد تاره؟ هستند بعد هرچه معلوم شد مرقوم

ميشود مقصود حرکت کردن محمد علی ميرزا بود که هنوزمحتمل ؟ که تامجلس منعقد

شود ويکصد وبيست نفر وکلا و منتخبين جمع شوند محمد علی ميرزا درايران

باشد تا آراء اهل مجلس چه بشود ازاين حرکات زشت او واتباع او که

که الحق والانصاف در ظرف اين سه سال که اسم سلطنت روی

اوبود يک قدم رو بعقل و حزم نرفتند ويک تدبير ازروی

قانون ننمودند آنچه کردند غلط وآنچه گفتند غلط واقعاًسرکلمه مبارکه

ص ٣٧٨

مبارکه خصم الله ؟ ؟ حرکات جاهلانه آنها ظاهر واشکار؟ گرديد

باری بواسطه همين محفل کردن وهمين تدابير بود ملت لابد شد که اورا

حرکت بدهد وداد و ريشه خيالات سوء آنهارا کند وآنقدر عهد وشروط

گردن او گذاردند که راه نفس اورا تنگ کردند من جمله يکی از شروطات

اين بود که علاوه راه نفس محمد علی ميرزا را تنگ کردند ران نفس دوست

روس را هم تنگ کردند وآن اين بود که بعد از حرکت اواگر ازاو

رايحه فسادی استشمام شد مواجب ساليانه اورا ملت قطع نمايد وآن

نفوسی که از ؟ مرگ نيز هم خودشان بواسطه همراه او دررفتند

اقلاًبايد ضامن معتبر بدهند که هر کس ازآنها مطالبه طلبی نمود ومدلل رفت؟

آن ضامن دين اوراادا کند ؟ ولو هرچه باشد دوم اگر اين حضرات

وقتی قصد ايران نمودند و وارد شدند وخطائی ازآنها سرزد که ملت

خواست اورا مجازات نمايد هيچ سفيری حق پناه دادن بانها نداشته

باشد وازاين گونه عهود و شروط بقدری که ممکن بود ازاوگرفتند وتمام سفرا

امضا نمودند و دو سفير که روس و انگلريز؟ باشد در چند فقره آن ضمانت نمودند

يکی فقره پيدا شدن جواهر بود هرکس باشد وهرقدر باشد يکی درفقره باز گذاردن

تمام ما يملک خود را بملت اگر کاشف الفسادی از آن املاک ظاهر شود

که مرجع آن شاه باشد بايد حضرات از عهده خسارت و غرامت

آن ملک برآيند باين شروطات وبا اين تفصيل حرکت نمود وايرانرا

باايرانيان انشاءالله سالی آسوده نمود وسفير روس وانگريز؟باهم تا لب دريا

ص ٣٧٩

از محمدعلی ميرزا مشايعت نمودند شانزده کالسکه ودرشگه وشصت ؟ راس اسب همراه

دارد ؟ که حرکت نمودند ديگر در عرض راه چه اتفاق افتد ؟ ما همين

حد که ميدانستم مرقوم شد کيفيت وچگونگی ترک ؟ سخت گرفتن

برحضرات واقوری ها ؟ ديگر از اتفاقات غريبه ودر اين قليل مدت

اتفاق افتاد که هيچ عقلی ازهيچ مدبری گمان نمی کرد اين است که ارزش

آيه؟ مبارکه من شرب ؟ الی حفره ؟ چنان شری ظاهر کرد که هر

نفس عاقلی محوو مبهوت مانده باری بعدازانی که رياست نظميه

را به موسيويپرم سپردند و واقعاً طهران را امن کرد يک روز جارچی

فرستاد در طهران جار زد که هر کس هر قدر ترياک دارد باداره

نظميه اعلان ؟ کند که من فلان قدر دارم مردم ميرود درب ؟

؟ آن ترياک را ؟ ميخرد و وجه آنرا نقد ميدهد

و همين قدر به تجار وکسبه طهران ؟ ميدهيم واز امروز تا بيست روز

ديگر هرکس ترياک خودرا بازده؟ نفروخت وبعد بدون اذن

؟؟ از يکمثقال الی صد من بديگری فروخت مجازات قانونی

ميشود و بعد از جار زدن دلالها ؟ رفتند وبتمام دلالها سفارش نمود که

که شما بايد بتمام تجاريکه معامله ترياک دارند بسپاريد بايد آنچه تريک

دارند باطلاع نظميه فروخته شود واگر بدون فروختند جرمی قانونی

دارند دلالها هم به تکليف خود رفتار کردند و حاجی محمد باقر؟ نام هم نوشته

انحصار فروش ترياک را گرفت و ترياک را مثقالی دوهزار قيمت گذارد

ص ٣٨٠

دوهزار قيمت گذارد ؟ فروش ترياک معين کرد و جزآنها

احدی حق فروش ترياک نداشته باشد ؟ هرکس ؟ ترياک

ست برود ؟ معين کرده تعرفه بکيرد که اين

؟ قدر ترياک معناد است وباو بدهند و هرماه بايد

آن تعرفه عوض شود بايد ؟ که شخص ؟ ؟ ؟

اجازه نميدهند ؟ که بايد ؟ معين ؟ قدری کاهيده ؟

شده باشد و روز آخر ماه بايد بقانون معتاد ؟ ترياک را ؟

بدهد وقيمت عادله آنرا بکيرد باری چنان عرصه بر حضرات دعوی ؟

تنگ کرد که حقير را اعتقاد اين است که در يکسال قبول نکنند

که بکلی کشيدن ترياک در شهرطهران ؟ موقوف شود واز مسلمات

ومحققاتست که هرچه طهران شيوع يافت بزودی ؟؟ ؟ هربلدان؟

سرايت ميکند يقين است که در تمام ايران به سه سال نميکشد

که بکلی کشيدن ترياک انشاءالله موقوف ميشود وعلاوه از ترياک

برمسکرات هم نير تبريزی دوهزار چهارصد گمرک بستند ومحتمل است که بر گمرک

آن افزوده شود که بان واسطه مخلوق نخورند وشرارت از آنها ظاهر

نشود و خورد خورد اين مذهب عقل ؟ هم متروک شود وعقل خلق

انشاءالله تعالی ترقی کرده ثمرات واثرات نيک ظاهر شود بلی

خلاقيت ؟ کلام الله کار خود را ميکند چنانچه در چهل وسه سال

قبل حق جل جلاله کلمه مبارکه من شرب الدفيان ؟انه ليس

ص ٣٨١

منی را فرمود و کلمه مبارکه ليس للعاقل ان يشرب مايذهب به لعقل را

فرمود وايضاًکلمه مبارکه وترکو ما يذهب به عفولکم را در پنجاه سال قبل

فرمود وايضاًکلمه مبارکه واترکوا عادات مضره را گوش زد کافه خلق

نمود و کمتر نفسی لله ولرضائه متروک داشتند مرور؟ خداوند

مسئول ؟ ازبرای اجرا نمودن احکام خود موسيويپرمرا مامور فرمود

که احکام اورا بقوه جبريه مجری دارد اين است معنی قدرت واين است

معنی عظمت خوشا بحال نفوسيکه به بيند و خوشا بحال اشخاصی واقفند؟

خلاصه کار ترياک را انحصار دادند وفوری ؟ احدی حق خريد وفروش

نداشت واو هم مثقالی دوهزار کمتر نداد که ديده شد چند نفر وافوری

از عدم ترياک مردند و هم چنين حشيش هم همين حال را پيدا کرد و جزو

انحصارات شد وآنهم مثقالی يکهزار چهار شد وهر کدام محل مخصوصی

برای فروش آنها معين شد وپارهء‌فروشنده ها يا راه؟خريدارها که

بدون اطلاع نظميه وبر خلاف قانون خريد وفروش کردند ونظميه

مطلع شد بجزای نقديه گرفتار شدند وجريمه های صد وصدوپنجاه

دادند واز خوف ترک نمودند واز برای مشروبات فقط بر جوهر؟

تبريزی؟ دوهزار ماليات بستند که هربطری که يکصدوشصت مثقال

جوهر دارد ورقه ميچسبانند روی چوب سربطر و دوطرف بخود

بطر هم می چسبيد وآنورقه دانه ده شاهی بايست از نظميه خريد

و هر بطريکه ميفروختند آنورقه را روی آنها بايست چسبيده باشد واگر

ص ٣٨٢

واگر بدون آنورقه بطری ديده شدازفروشنده وخريدار هر دو جرمی نقد

گرفته شد و بحمدالله خيلی مخلوق هم ترک عادات مضره نمودند

واقعه کاشان و مخالفت نايب حسين کاشی ازاين قرار است

که بعد از انی که ؟ ؟ مشروطه طلبی

از ؟ وارد طهران ؟ شدند در هر نقطه از نقاط هر نفسی که؟

از نيک وبد آنچه در وجود او مکنون و مستور بود بروز نمود من جمله؟

يکی از آنها نايب حسين ؟ در کاشان که از ؟ ؟

که تقريبا ؟ سال بتجاوز ؟ تمام عمر مشغول ظلم وتعدی ؟

کردن بخلق بوده ودر بدو عمر در جزء قره سورنها سهام السلطنه عرب

عرب بود وآنچه ممکن بود از آنطريق تعدی ميکرد وبعد از سهام سلطنه

چون دارای چند پسر شده بود وپسرهای اوهم مثل پدر مردم

ازار وبد رفتار بودند و چند نفر هم مثل خود از اشرار گرد خود جمع

کرده بودند و در سر راه نراق مردم را برهنه می کردند وقافله هارامی زدند

تاان اوقاتی مجلس شور اول منعقد شد باز بهمان کار مشغول بودند

و مخلوق از آنها شکايت نمودند و مامور جهة گرفتن آنها از

کاشان معين شد يکی از پسرهای او گرفتار شد ومابقی فرار کردند

آن پسر را در نظميه نگاه داشتند و در استنطاق دراوردند

وبنا بود مجازات نمايند بنا؟ بود که به پاداشت قتلها وبی

عصمتی که کرده بود محتمل بود که کشته شود و وقتی بود که اداره نظميه

ص ٣٨٣

؟ به ياداشت ؟ چند روزردر مجلس تفنگ چی بودن باو سپرده بودند واو

پارهء‌ميگويند ششهزار تومان پارهء‌کمتر علی ای حال‌اورا گريزانيد واورفت

در کاشان واز خوف ملت خود نايب حسين وپسرهای او رفتند در

کوهی معروف که آنرا قلعه دوک می ناميدند منزل کردند وآنجا بودند

تا مجلس را توپ بستند بازآنها بنای شرارت گذاردند و مشغول بودند

تامجدداًبهمت مردمان باغيرت و مجاهدين با همت باز بساط

مشروطه برپاشد ودست استبداد کوتاه شد اين نايب حسين از شدت

خوف که مباداباز گرفتار شود واين دفعه مجازات سخت بشوند زيرا

که دراين يکسال استبداد تقصيرزياده‌ازحد بدرفتاری کرده بودند حتی دست

به بی ناموسی دراز کرده بودند در همان کوه متحصن شدند وبعلاوه از

ازشخص خودش پاره اورا محرک هم شدند مثل صدرراونجی؟ واقبال الدوله

وامثال آنهااوراتشويق کردند وازآنجائی که گفته که خررا سرباری ميکشد

وبلبی؟ادمرا بارک‌الله اين نايب حسين هم تهور و جسارتش باندازه ء

رسيد که آمد در کاشان و پنجاه شتر ذخيره دولتی را حمل بان قلعه دوک

کرد وبقدر سيصد نفس شرير را با خود يار وياور گرفت ودراطراف

آنچه قافله عبور ميکرد ميچاپيدند مردمان کاشان بستوه در آمدند

وازدست اين شرير بنای آه وناله گذاردند وزير جنگ چند نفری

از مجاهدين ترک وبختياری را مامور کردند که در کاشان اورا بگيرند

حضرات که دوراورا گرفتند واو بنای جسارت گذارد تا

ص ٣٨٤

گذارد و زدخوردی کردباندازهء‌که دوازده؟ نفرازمجاهدين بختياری راکشت

چون‌اودربلندی بوده که خيلی قلعه محکمی هست که آنها که ديده بودند ذکر

نمودند که در ايران به ندرت چنين قلعه ديده ميشود ودر سر قله

کوهی چنين قلعه محکمی ساخته شده باشد خلاصه نايب حسين خيلی تهور

بخرج داده و رشادتی نموده بود که خبر باو ميرسد که نفس نياورد؟

تابوت وجامه نيلی کن توپ شرپنل با توپ کوهی رسيد در

صورتي كه هنوزاز دروازه طهران بيرون نرفته بود آنقدر

گلوله ان سريع السير بود که نايب حسين ازاستماع آن ازطرفی

که جلو او سد نشده بود يعنی مجاهدين سنگر نکرده بودند اهل و

عيال خودرا برداشته فرار ميکند وقتی معلوم شد زن وبچه

خودرا درامامزاده گذارده وخود با ولدان؟ فرار ميکند پارهء

ميگويند بمشهد غالی شوران رفته پاره ميگويند رفته است در

اصفهان که در سفارت روس متحصن شود علی ای حال از اثر

کلمه مبارکه الخائن خائف خوف اورا گرفته فرار

نمود وخلق از خيال او راحت شدند وميگويند که محرک او

اقبال الدوله وصدر راونجی بودند و حکومت کاشان که درآنوقت

معظم‌الدوله بوداوهم باملت همراه نبوده ونفاق می کرده چنانچه اگراو

با ملت همراه بود چگونه آنقدر فرصت باو ميداد که او

سرفرصت ميان روز پنجاه شتر آنهم ذخيره دولتی حمل؟بقلعه خود بکند

واحدی اورا ممانعت نکند اين خود دليل است به معيت حکومت با نايب حسين

ص ٣٨٥

پنجاه شتر ذخيره دولتی حمل کند وباين جهت صدق اين ظمان؟ معين ميشود

که حکومت هم خائن ملت بوده و واقعاً خيلی دشوار است که نفوسی که از

بدوعمرتاسيء‌ياشصت سال عمرسم مهلک؟ فعاليت را شهد روح پروردانسته؟

وراحت خلق خدارامخل و مخرب بنيان عزت وراحت خود شمرده اند

يکدفعه‌ازآنها قلب ماهيت بشود واز ره گذری که جز؟فوايد لاتحصی برده‌اند

صرف نظر كرده‌بطريق انصاف بيايند خداوند بفضل و كرم خود دفع

تمام مفاسد را بفرمايد وباکسير واراده خود نحاس وجودهای لايق رابمقام

ذهبيت؟ برساند والااين قافله تا بحشرلنگ است درصورتيکه شيخ فضل الله

نوری يا ملاقربانعلی زنجانی يا حاجی ميرزاحسن آقای تبريزی دست ازريسمان

استبداد برندارند وقول خداو رسول را بازيچه ولغوبشمارند از فلان حضرت

اجل شنيده با ده هزار تومان وصد هزارتومان ازشجرظلم ثمر چيده چه توقع

ميشود کرد خلاصه نايب حسين با ان شرارت و خباثت وان سنگر

باان استحکام ومتانت گريخت ولی ملا قربانعلی در ان اومن؟ مکان

که بی ثبات ترازخانه وباغچه ساختن طفلان است مستقر نشسته واز

لحظه؟ خبط پيوسته ارازل را دور خود جمع ميکند وبا ملت مخالفت

ميکند واز حرکت زشت او ان فرزند ناخلف ايران ان پدر سوخته

رحيم خان هم بطمع افتاده ترغيب و تحريص حضرات روس ها هم بر طمع خيالی

ان نمک ناشناس وباعث اتلاف يک کرور ناس افزوده جمعی از

ص ٣٨٦

جمعی‌ازاهل شاه شوندرا جمع کردهو‌البته نفس شريروشخص سارق راکه

که شرارت وسرقت مجاز کنند بلکه ترغيب وتحريض نمايند معلوم

است که آنها چه ميکنند وبه نقداطراف اردبيل را محاصره کرده

وبدزدی فاش مشغول اند واسباب هزار گونه خيال جهة ملت شدند

کيفيت اردبيل ومحاصره اطراف اردبيل از اين قرار است

که آنچه محقق شد ومسلم ونزد هردانای عاقل هم معلوم است اين

است که دولت بهيه روس نهايت انزجار واکراه را از مشروطه

شدن ايران داشته ودارد وتا قيام قيام هم خواهد داشت واگر

درعدليه‌ادراک وشعورکسی مدعی شود که‌از روزيکه مذاکره‌مشروطه

درايران شده‌الی يومنا هذا که تقريباًبطريق تخمين دوکرور خلق ايران

کشته شدند وده کرور مال اهل ايران تضييع شده با دلايل

واضحه وشواهد عليه نزد قاضی عدل وانصاف ثابت ميکند بالتمام

باغوای روس بود وبتحريک وترغيب و راه نمائی او واول؟شاهد

انضار؟ آن دولت بامشروطه که تا بحال چه مقدار رعيت خودرا

کشته وچند مرتبه دومان؟ مشروطه طلبان راآتش زده ومسلم‌است

بعد از آنی رعيت ايران ظفريافتند وشاهد مشروطه را دربغل

گرفتندازمسلمات است که رعيت اواوراآسوده‌نخواهد گذاشت چنانچه

ملت عثمانی هم بعدازمشروطه شدن ايران خودرا مشروطه نمودند

وآزاد کردند واما شاهد صادقی که در هيچ محکمه اسم جرح باونسيت نميدهند

ص ٣٨٧

و ميشود دادنظر؟رقابت وهم چشمی‌است که‌احدی‌ازآحاد منکراين مطلب نشدهو‌نه ميشود

وبواسطه‌انحرکت زشت بی غيرتی ونقض قول ونکث شرف که در قونسل خانه

روس دراصفهان بجهت طايفه بهائی ظاهر شد که نوشته رسمی سپرد که اگر؟امديد من

از شماهاتقويت ميکنم وبعد از رفتن و جمع شدن به سيصدتومان رشوه که آقا

نجفی بميرزااسدالله خان مترجم او داد آن نمک نا شناس مترجم شرف و سعادت

دولت روس را بان سيصد تومان فروخت وباعث خوف وجبن قونسل شد

باندازهء‌که قونسول روس باصراروابرام بلکه سختی‌آنهاراازقونسول خانه بيرون

کرد وبمجرد بيرون‌آمدن جمعی را کشتند گوکه مسلمين ازاين بی غيرتی روس دلگيران

نبودند ولی اطمينان هم از او نداشتند و در واقعه طلب حقوق نمودن از مرحوم

مغفور مظفرالدين شاه بسفارت انگليس پناه بردند تا مشروطه را گرفتند

يک نفراز روسا وواعظين و متکلمين در سفارت با خود حقير مذکورنمود

که روزی که شاه چند نفر از سفارت احضار فرمود که مستدعی آنها را

اجابت فرمايد سفير روس ادم فرستاد وشصت هزار تومان وعده

داد که ما بگوئيم علاوه‌ازسفيرانگليس بايد سفير روس هم باشد ومتحنين ازاو

نپذيرفتند اين دليل متقن باز دليل واضح تر روزی که محمد علی شاه

رفت در سفارت روس پناهنده شد فوراًسفير انگليس آنجا حاضر شد

ونماينده جلوی شاه مخلوع گذاشت وتا يوم حرکت اوهم با سفير روس

همراه رفتند تااورااز خاک ايران خارج کردند پس اين رقابت

وعداوت دولت روس واضح وآشکار شد ولی بايد از ثبوت قدم

ص ٣٨٨

ثبوت قدم واستقامت دوستی روسها حضرات وقايع نگار در نگارشات

تعريف وتوصيف بنويسند در دوستی محمدعلی شاه آنقدر استقامت

کرد که‌اوراقهراًازسلطنت انداخت سهل‌است ازاموال ترکه که درزمان

ولی عهدی درتبريز کرده بود وبقدر بيست کرور املاک و رقبات جمع

آورده‌بود محروم وبی نصيبش کردند سهل است ازپنجاه يا شصت عمارت

سلطنتی مثل عمارت باغ شاه وسلطنت آباد قصر قجر و گلستان

وشمس العماره وووبی بهره‌اش کردند سهل است انقدردر استعانت

وهمراهی اوکوشيدند تااورااز خاک ايران محرومش نمودند الحق جای

هزارگونه تحصين؟است اين گونه دوستی وبعلاوه‌آنچه درحق محمد علی شاه کرد

واورااز همه چيزانداخت خوداش رانيز در دوستی محمد علی شاه باخت واز

شوق حليم درديک انداخت؟ محض آنکه ايران مشروطه نشود که باوبرنخورد

انقدر طرفيت با سکنه اين خاک تابناک ايران نمود که خود و رعيت

خودراازنظرخلق ايران مهو؟نمود ايکاش همين مهو؟ بود چنان خلق ايران

راازخودرنجانيده که خداشاهد است که اين ذره بی مقداربابصرفئواد خود

می بينم که عماًقريب چنان دست تجارت اودرايران کوتاه شود که اگر

ازروی اضطرارهم نفسی قند روسی يا نفت يا پارچه‌از روس خريده باشد مردم

اوراتحقير کنند وچنان نفوذ او درايران تمام شود که رعيت او در چشم

خلق خيلی خار ؟وذليل شمرده شونداين است اعتقاد قلبی اين عبد راقم خلاصه

از مقصود خود دورمانديم ولی اين فقره ديگرازرقابت وهم چشمی انگليس هارا عرض کنم

ص ٣٨٩

که چه پولتيک يامکريا حيله وخدعه يادروغ وتذوير؟ که من اصطلاح فرنگان را نميدانم

همين کلمات وبيانات بی اصل است که اسم انرا پولتيک ميگذارند

وبرمروم زبان تنقيح؟ ميگشايند که شما پولتيک نميدانيد يعنی طريقه دروغگوئی

را نميدانيد يا کلمه پولتيک معنی ديگر دارد که اين حقير نفهميدم علی ای حال يک

پولتکی بزبان خودمان يک حيلهء بکار؟ روسها کرد که يک عالم خودرا در

در انظار کافه خلق عالم عزيز ومحترم نمود وبر خلاف بهمان حيله روسهارا

يکدنيا در چشم تمام اهل عالم بخصوص سکنه ايران حقير وپست ؟ ؟

نمود وآن حکايت ازاين قرار است پولتيک انگليس باروس در اوقاتی

که ملت برای اخذ حقوق خود قيام کرد ورشت وقزوين را از زير فشار

استبداد خلاص کردند وتبريزهم برقشون دولتی غالب شد روسها باانگريزها؟

ازقبل معاهده کرده بودند بزعم خود ايران را قسمت کرده بودند روس

با انگريز؟ ميگويد که ميان وشما که عهد دوستی و مودت بسته است بموجب

معاهده که ما ؟ قم نموديم و حال ايران باندازهء‌اغتشاش موجوداست که ديگر

زيادترازاين متصور نيست چرا ما امروز مداخله خود را بگذاريم برای وقت

ديگر که آيا چنين موقعی بدست بيايد يا نيايد انگليس جواب ميدهد که

هر قسم که صلاح بدانيد مداخله کنيد ماهم حاضريم روس ميگويد بهمان قسم

معاهده که در ميان ما وشما شده ما ازطرف تبريز وخراسان قشون

وارد ميکنيم شماهم ازطرف بوشهر باسم حفظ تبعه ومال التجاره خود

و کار را يکسره ميکنيم انگريز؟ هم ميگويد که بسيار خوب ما الساعه فرمان

ص ٣٩٠

فرمان سه فروند جهازجنگ ميدهيم که روبه بوشهر روانه شوند روسهم

اين همراهی زبانی اورا فوز عظيم دانسته تدارک قشونی ديده طرف

تبريز وخراسان روانه ميکند ازآنطرف انگريز؟ به بوشهر دستورالعمل

ميدهد که در وقت ورود جهازات ما جويا شويد که شما برای چه آمديد

آنها ميگويند برای محافظت تبعه ومال التجاره خود جواب بگوئيد

دراين مدت اغتشاش که‌امروزسه سال است البته دوکرورازخلق ايران کشته

شدند بيک نفس‌ازتبعه خارجه آسيبی واردآمد ميگويند نه ولی ماازبعد خوف

خوف داريم جواب بگوئيد ؟ ؟ همگی هستم تعهد ميکنيم که ازاين به

بعد هم واقع نشود آنها ميگويند بايد اين قول رسميت پيدا کند شما

فوری بنويسيد که‌اگرصدمه وآسيبی به تبعه انگريزوارد شد من‌ازعهده‌آن غرامت

بيرون ميايم بنويسيد وبدهيد آنها مراجعت ميکنند ؟ ؟

هم خوف از دادن نکنيد که اين فقره برای اواسباب خطر نخواهد بود

باری حضرات روسهائيکه ما اذوقه برای شما اورديم وما بامداد شما

آمديم واردتبريزميشوند وبعداز ورودآنها محمد علی شاه عين‌الدوله وسرکرده

گان تبريز را احضار فرمود واز همين کار همه اسرار ظاهر وآشکارميشود

اگر نفسی اندک تعقلی بنمايد وجزئی تفکری بفرمايد باری با مخارج روزی اقلاً

دوهزار تومان خرج الان چهار ماه است که روسها وارد ايران

شدند و هنوز معلوم نيست کی بروند اما از آنطرف انگريز بهمان وضع

ه عرض شد سه جهاز وارد و دويست پنجاه سرباز هم پياده شد جويا شدند

ص ٣٩١

به بهانه آنکه طومانياس املاکی دارد در آبادی رحيم خان واتباع رحيم

رحيم خان ده طومانياس را چاپيدند عده از قشون روس که در تبريز

بودند بقصد گرفتن رحيم خان ومطالبه حقوق طومانياس روانه

مکان رحيم خان شدند در حالی که از طومانياس که جويا شدند او

ابا داشت که من نه درآنجا ده دارم ونه کسی مال مرابرده رفتند و

پس از چندی که ماندند وبا رحيم خان درد دلها کردند وقرار مدار

مدار گذاردند مراجعت کرده شهرت دادند که رفتيم ورحيم خان را

گرفتيم و ششهزارليره بابت غرامت اموال طومانياس از

او گرفتيم چندی گذشت و بوی فسادی از رحيم خان بمشام

روسها رسيد بهانه کردند که رحيم خان نا خوش است واز

سفارت روس دکتر خواسته ودکتری با عده قزاق ومقداری

پول سری بطرف رحيم خان روانه شد وکسی نپرسيد که رحيم خانی

که شما ششهزار ليره غرامت ازاو به عنف و جبر گرفتيد چه شد

که اينقدر الفت ومودت بين شما واو ؟ شد که او ناخوش

شد دکتر از سفير روس خواست ايا در ميان روسها رسم اين

است که اگر با نفسی عداوت نمودند آن عداوت توليد

مودت ميکند ويا آنکه دکتر روس نايب مناب شيخ فضل الله

نوری بود وبرای وصيت اورا خواست وديگر از احدی اطمينان

و سراغ ديانت نداشتند خلاصه رفتن دکتر روس بعيادت

ص ٣٩٢

بعيادت رحيم خان روس کويا کوبيدن اهل ؟فساد بود که در هيکل عصای ؟

جمعيت اردبيل کوبيدند وفوری بروز کرد واما ازآنطرف بعداز انی ؟

که از طرف تبريز حکومت بجهة اردبيل مهياو معين شد در انجمن

ايالتی تبريز صلاح چنان ديدند که اولاد ارشد وطن ومتوجه؟ ازجانب

خداوند مومن حضرت سردارعلی ستار خان روانه اردبيل شوند وآن

حکومت دراتفاق ايشان برود وحضرت سردار ملت اورا

به سرير حکومت بنشانند واحکام قانون را مجری بدارند واو راحت ؟

نظميه وبلديه را سرپانمايد ونظم صحيح قانونی بدهند ومراجعت نمايند

وآنها که روانه شدند رحيم خان از آنجائی لازمه فطرت وعادت

طينت او بود که با آدميت ضديت داشته باشد وگذشته از تحريک

روسها وديدن وجه گزافها وخصومت با قانون با نفس سردار

عداوت جبلی داشت وبخيال خود سردار را در اردبيل غريب

ديد واوهم بموجب مثل معروف درب خانه خود پهلوان بود

حضرات شاه شوند که از ييلاق عادی هميشگی آنها بود حرکت

کرده بقشلاق خود ميرفتند محرک شد که شما بايد برويد اطراف

اردبيل ودست غارت دراز کنيد وهر چه از هرکس گير

شماآمد حق خودتان باشد به بريد وبخوريد معين؟ که بادزد که گفتند

بدزد ديگر آن دزد چه ميکند حتی خود شهراردبيل خيال چاپيدن

کردند و گرد اردبيل جمع شدند ولی جرئت ورود اردبيل که

ص ٣٩٣

که نکردند اما عرصه ازجهت آذوقه بر خلق اردبيل تنگ کردند و

سردار ملی با جمعی از مجاهدين که همراه‌ايشان بود وجمعی‌ازاهل‌اردبيل

ازشهر بقصد آنها بيرون رفتند وزد وخوردی شده وچند

نفری هم يعنی که نوشته بودند دوازده نفرازحضرات رحيم خانی کشته

شد و عقب نشستند باز مجدداً بعد از مراجعت آنها بشهر باز عود

کردند وخورد خورد از جهت پول روسها وبردن مال مردم خيلی

جمع شدند و ؟ کرده واز تمام نقاط جواری آنها به

معاونت سردار رفتند بخصوص از طهران که چهار اراده توپ

وقزاق وسوار وسرباز ومجاهد با معزالسلظان وسردار معتضد رفتند

وايضاًخود موسيو يپرم با جمعی از جاندار روانه ميشوند ولی خيال

موسيو گويا چنين باشد که از طرف زنجان برود وکار زنجان

فيصل داده برود اردبيل وآنچه در خطوط نوشته اند

ودر جرايد هم منتشر کردند از طهران تا سرحدات روم وروس

ازهر قصبه وبلده ولايت جمعی محض حمايت رفته اند حتی حاجی

صمد خان نام معروف كه گويا خيلي شخصيت دارد وخيلي جمعيت اوهم

برای همراهی با ملت روانه اردبيل شده ولی تا امروز خبر

ورود هيچيک باردبيل نرسيده ولی اميد وطيد هست چنان

فشاری؟باهل اردبيل بياورند يعنی معاندين مشروطه که

که تمام اضداد مشروطه در ايران مقطوع الطمع شوند وبدانند

ص ٣٩٤

وبدانند که ريشه استبداد با تيشه اتحاد کنده شد وتخم فساد

بتوجه باغبان وطن پرست ديگر سبزنخواهد شد وآنچه خيالات

دور ودراز بکنند وعشقه واربرشجرپرثمرمشروطه به پيچند وهيچ

اثر نکنند و جز خسارت ثمری نه برند فعلاًبهمت وطن پرستان

اردوئی از طهران بقصد اردبيل حرکت کرد که خداوند

شاهد است ناصرالدين شاه با آن استقلال استبداديکه داشت

بعد از ششماه نميتوانست چنين اردوئی باين سرعت وباين نظم

حرکت بدهد خلاصه بفاصله پانزده يوم ششهزار قشون از طهران

روانه شد سردار سردار؟ معتضد ومعزسلطان وموسيو يپرم

که حضرات روسها حساب کار خود را کردند به نحوی که سفيرروس

بطريق تعجب وحيرت رفت نزد وزير جنگ که اين قدر تدارک

برای اردبيل لزوم ندارد وخلاصه خوب جنبشی نمودند ولی هنوز

تلاقی تاامروز که بيست ونهم شهرشوال است هنوزواقع نشده واگر هم

شده خبران بطهران نرسيده هر وقت رسيد مرقوم ميشود يکی از

اتفاقات اين چند وقت ورشادت ملت ورود جناب

آقا سيد عبدالله است کيفيت ورود جناب آقا سيد عبدالله از

عتبات عاليات ازاين قرار است که بعد از انی که مجلس خراب

کردند که ذکرشد که آقاسيد عبدالله را گرفتند وبذلت فوق العاده

به باع شاه بردند که سرايشان برهنه و جز يک زير شلواری پای

ص ٣٩٥

ايشان نبود وقزاقها آنچه لازمه رزالت ؟ وپست فطرتی بود درباره

او معمول داشتند ودوسه روزی درباغ شاهز‌نجيربوداورا تحت الحفظ

فرستادند اطراف کرمانشاهان در قلعه معروف بقلعه جهان مير

وبقدر هشتماه درآن قلعه تحت الحفظ بودند تاآنکه خورده خورده ملت

بواسطه استقامت تبريزيان قوتی يافتند وبر خلاف ضعف محمد علی شاه

ظاهرشد تاوقتی که رشت وقزوين به تصرف ملتی هادرآمد آقاسيد عبدالله

هم ازآن قلعه خلاص شده باحترام زياد وارد کرمانشاهان شدند

وروانه عتبات شدند ورود ايشان را بعتبات علما خيلی توقير

وتکريم نمودند وباحترام زياد وارد کردند ومدتی هم در عتبات بودند محترمانه

اين اوقات قصد وطن نموده روانه طهران شدند ويوم بيست وهفتم

شوال وارد قم شدند واز کرمان شاه ؟تاقم را چاپاری آمدند ومعلوم

نشد که بااين عجله چرا آمدند و چه خيال کردند شايد خيال اين ماند که باز؟

حکايت مشروطه قبل است وآن رياست تامه که داشتند باری از کرمان

شاهان که حرکت کردند تلگرافاًاطلاع دادند مردمهم بچندين جهت بنای استقبال

رفتن گذاردند يک جهت اين بود که هر چه کرده بودند در طول زمان فراموش

شده بود فقط در اسم مشروطه متحمل صدمات شده بودند بلکه صدمه

شخص ايشان از ملک المتکلمين وجهانگيرخان وسيد جمال هم

زيادتر بود زيرا آنها بفاصله دوساعت مشاهده مشقات کردند گوکه

کشته شدند ولی هشت ماه ناملايم نديدند اين يک جهت احترامات

ص ٣٩٦

احترامات ايشان شد جهت ديگر وقتی محمد علی شاه محض لجاجت با ملت

وبروز قدرت صنيع حضرت و مقتدر نظام وسيد کمال کوررا؟ طلبيد

علی الرغم ملت خيلی آنهارا باحترام وارد کرد ومخلوق محض آنکه شاه

ان قسم کرداستقبالها کردند شاه لدی الورودالقابها ونشانهابانها داد

انعامها مرحمت فرمود بانها که مخلوق طهران درتعجب بودند که اين صنيع

حضرت دزد که هميشه دوسال سه سال در انبار شاهی بوده وخيلی

مال مردمرا بطريق دزدی برده خيلی بی عصمتی ها با عيال واولاد مردم

کرده چنين کسيکه قابل اين شئونات نيست مگر محض لجاجت

ملت اين کارهارا کرد ملت هم روز ورود او محض بروز قدرت

ملت کردند باری يوم پنج شهر شوال آقاسيد عبدالله با آن عزت

وارد کردند که ازروی ميدان امين السلطان بلکه از

درب دروازه تا درب خانه خود آقاسيد عبدالله متعدد طاق نصرت

بسته بودند وبا انواع زينت مزين کرده بودند ولی

فقط لجاره؟ بود ومعدودی از اعيان وعلماء ديگر از نظامی

وقربانی اثری نبود دوساعت بغروب مانده وارد خانه خود

شدند ولی وقتی وارد شدند که رقعه دعوت مجلس بخانه

ايشان برده بودند ونگذاردند که ايشان سه روز ديد وباز ديد خود را

بر گذار نمايند وآنوقت ازخانه بيرون آيند ايشان را

بمجلس دعوت کردند وروز اول ورود از خانه بمجلس رفت

ص ٣٩٧

کيفيت انعقاد مجلس شور ملی از اين قرار است که مرقوم ميشود

که پس ازانی که به حکم محمدعلی شاه مجلس را توپ بستند وسرباز

سيلا خوری وقزاق از بی ميلی شاه بمجلس و عداوت اميربهادر

بمشروطه و خورسندی بريکات ؟ که رئيس قزاق ها بود از

خرابی مجلس وقت را غنيمت دانسته چنان آن عمارت را

خراب کردند وبقدر يک کرور مبل واساسيه؟ آن مجلس را

که مرحوم حاجی ميرزا حسين خان بزحمات و مشقات در مسافرت

ها که يا در کليه؟ سالهای سال وزير مختاربود يا درسفرفرنگستان

با ناصرالدين شاه رفته بود وتحصيل کرده بود از آئينه های

قدی و چارهای ؟ چهل شاخه و غاليچه های خيلی ممتاز تمام را

بردند باندازهء‌که سنگ های پله های آن عمارت را

بردند ومدتی طويله قزاقها بود ديگر اشرار آثار آن عمارت

و تجملات آن باقی نبود که باز محمد علی شاه فهميد که لابداً

ولاعلاجاًمجلس را از او خواهند گرفت معمار فرستاد که

تعمير مجلس را باز ديد کند يکصد و هشتاد هزار تومان خرج

بنائی اورا ديدند بغير از نجاری حال ميشود نفقه کرد که

آن عمارت دو کرور هم زيادتر ارزش وقيمت داشته

باری بعد از ورود حضرات بطهران وتصرف کردن

طهران و ورود بمجلس بنا گذاردند به تعمير کردن وتدارک

ص ٣٩٨

وتدارک اساسيه کردن گذاردند وملت پولها دادند وپارهء که از

سربازوقزاق پاره‌ازاسبابهارا خريده بودنداوردند وتسليم کردند وپارهء

که نياوردند و ملت فهميدند که نزد کيست گرفتند معذلک تا يوم غره

شهر زيقعده؟ يک تدارک مختصری ديده شد يا آنکه در عمارت سلطنتی

هر چه بدرد مجلس ميخوردآوردند باری مقصود انعقاد مجلس بود چون در

قانون اساسی ذکربود که بعد ازانی که شصت و يکنفر از يکصد وبيست

نفس منتخب در طهران جمع شدند مجلس منعقد شود و در اواخر

شهر شوال شصت وهشت نفر از وکلای با اعتبارنامه ها در طهران

جمع بودند لذا دريوم ٢شنبه غره شهر؟ ذی قعده مطابق سيم‌آذر؟ماه جلالی بمبارکی

وميمنت مجلس منعقد شد وجميع امرا و وزرا ورجال دولت تمام

بالباس رسمی در مجلس حاضر شدند واز درب سردار؟ الماس تا درب

بهارستان نقطه به نقطه از برای هر طبقه از طبقات نظامی معين

کرده بودند که بجهت حرکت سلطان احمد شاه بايستند ايستاده بودند و سلطان

از درب عمارت که بيروت تشريف آوردند تا وارد بهارستان

که شدند ميان طيب؟ بودند که ابداً طيب ؟ سوار وتوپ چی و مجاهد و

قزاق تمام بالباس رسمی ومد جديد بخصوص دسته جاندارم ازهم مفصل

نبود که نبود بعلاوه مجاهدين بختياری در پشت؟ اين دوصف آنها يک

صف ديگر بسته بودند وهر نقطه كه لباس قشون يك رنگ ويك

مد بود حضرات بختياری نيز اسبها تمام يک رنگ بود خلاصه

ص ٣٩٩

حقير هيجده سال است که در طهران ساکنم با آنکه سواريها ازناصرالدين شاه و

مظفرالدين شاه شاه مغفور ديده بودم چنين جلالی و چنين شکوهی ابداً نديده بودم

ازهمه بهتر که واقعاًقلب ملت خورسند تراين بود که سوارقزاقی که رسم بود هميشه

به طرف کالسکه شاه باشند رسته ازآنهاراآنقدر جلوانداخته بودند که عقب آنها پوليس

بود وبعد جاندار و بعد مجاهد وميان مجاهدين کالسکه شاه و همچنين عقب سراول مجاهد

و بعد ازآن جاندار وبعد پوليس وبعد قزاق وانخفت قزاقهارا کافی بود بجريمه های

آنها که خيلی جرم داشتند که مجلس را خراب کردند ومبل مجلس را برده بلکه مجلس را

تا چهار ماه طويله اسبهای خود کردند بلکه دالان مسجد سپه سالار را مهاربند

اسب خود کردند آن خفت آنهارا کفايت کرد باری شاه باآن جلال آمدند

مجلس با نايب السلطنه وبقدر يک ربع ساعت نشسته شربت ومرمتی ؟ صرف

نموده حرکت فرمودند ولی جناب نايب السلطنه که عضدالملک باشند

در مراجعت در کالسکه شاه نبودند ودر مجلس ماندند و بعد از انعقاد آن

مجلس در فضای بهارستان صندلی گذارده بودند و مجاهدين

جمع بودند شخصی معمم رفت بالای صندلی و نطقی کرد که در حقيقت

نطق او و سکوت خلق در آن جمعيت بر مخلوق معلوم شد که مملکت

مشروطه شده خلاصه نطق ان واعظ اين است ای اهل ايران

ای مردمانی که مدعی بينائی وشنوائی هر کدام ازشما جدا جدا البته

هزار مرتبه يا از شاگرد های مدارس يا از وکلای مجلس منهدم شده

قبل يا از نفوسيکه بفرنگستان رفته اند يا ازفرنگی ها البته صد مرتبه

ص ٤٠٠

صد مرتبه ملامت وشماتت شنيده اند كه بشما گفته اند شما علم نداريد

و راست هم گفته اند ولی شما نزد خود فکر ميکنيد که چرا بما ملامت

ميکنند که‌ايران عالم ندارد وما علم نداريم ما حاجی ملاعلی کندی ديديم

ما حاجی ميرزا حسن اشتيانی ديديم مسئله شکيات ؟ وسهويات ازآخوند رستم

آبادی تحصيل کرديم چرا باماميگويند عالم نداريم وعلم نداريم پس آن

علمی که آنها ميگويند درست هم ميگويند علم حيص ونفاس نيست علم شکيات

وسهويات نيست علم صرف و نحو نيست علم صناعت است

علم فلاحت است علم سياست است علم انسانيت است

ملاحظه کنيد مسافرين زمان استبداد ناقص چه قدر در فرنگستان

تبعيد شدند واحدی ايشانرا نخواست حتی ظل السلطان آمد و

اورا راه ندادند و چه جهت دارد که جناب احتشام السلطنه

و جناب ناصرالملک را با هزار گونه عجز و خلق ؟ بطهران دعوت

ميکنند و ورود ايشانرا فوز عظيم می شمرند بجهت همان علم است

که آنها دارند و آنها ندارند پس در مقام تحصيل بعلم باشيد

وازاين مقوله خيلی صحبت کرد واز صندلی پائين آمد بعد از او

يک شخص مسيحی از اهل قفقاز رفت بالای صندلی

در صورتيکه تفنگ روی دوش و قطار فشنگ از دو طرف بهيکل

انداخته وبنا نطق کردن گذارد و مجاهدی ديگر ترجمه می کرد واسم ناطق

از قضا پطرس بود خلاصه نطق شخص مسيحی ای برادران و ای

ص ٤٠١

پرورش يافته گان در خاک وهوای ايران وای کسانی که از صميم

قلب مشروطه خواهيد مطمئن نشويد شما دارای مشروطه شديد

ازانعقاد مجلس وگرفتن جشن وآتش بازی و چراغان مملکت مشروطه

نمی شود وقانون استقرار نمی گيرد چرا که شما دوسال قبل مجلس داشتيد

ازاين مجلس مفصل تر جشن داشتيد مطول تر وکيل داشتيد

متعدد تر چراغان کرديد منظم تر چه شد آن بساط بهم پيچيده شد

و اقلاًسيصد هزار خون بيگناه يابا گناه ريخته شد و کرورها مال

مردم به تاراج ويغمارفت اگراينها شرط مشروطه بود که تماما را

داشتيد چه شد که بهم خورد ومجلس خراب شد جمعی گفتند خدا خراب

کرد خانه خراب کنند مجلس را جواب داد که مقصود شما محمد علی

ميرزا است گفتند بلی گفت خير بالله ولله بتمام انبيا واوصيا او

مجلس را خراب نکرد رشوه و رشوه خوار مجلس شما را خراب کرد

مگر همين رحيم خان پدرسوخته در طهران محبوس نبود کی اورا از

حبس رها کرد رشوه کی اورا بمجلس آورد وقسم خورد رشوه کی اورا

مامور تبريز کرد رشوه شماها طهران بوديد بهتر هست مطلع باشيد

که چه قدر رشوه گرفتند باری وقتی شما ميتوانيد مدعی شويد که ايران

مشروطه شد و ابواب خير وبرکت بر روی ما گشاده شد که باب رشوه

خوری مسدود شود وقتی رشوه از ميان رفت آنوقت مشروطه ميايد

وقتی رشوه موقوف شد مشروطه داير ميشود و خيال نکنيد که خيلی

ص ٤٠٢

خيلی اشکال دارد ترک رشوه بلکه خيلی آسانست من بشما تعليم ميدهم

بمجرد آنکه يقين کرديد که يکی از وکلا يا وزراء رشوه گرفتند يک

گلوله خرج اوکنيد واورا بکشيد سه نفر که رشوه گرفتند وکشته شدند

چهارمی دست خودرا در گرفتن رشوه جمع ميکند واگر زهر رستمی دردل

اوباشد آب ميشود واگر از شما ساخته نيست ما حاضريم ما بجان و

مال و عيال؟ خوداين مشروطه را خريده‌ايم وباين اسانی نميفروشيم اگر چه

شما هم نگوئيد ما خودمان مراقب هستيم ومطلع ميشويم وکار خود را ميکنيم

فقط محض انست که ما وشما بايد معاون يکديگر باشيم هر کدام که خبر

دار شديد و يقين حاصل کرديد گواه داريد خودتان اورا تلف

کنيد خودتان آنقوه را نداريد بما اطلاع بدهيد ما اين خار را از سرراه

برادران بر ميداريم ولی دقت کنيد و صدق باشد و تهمت

نباشد که گلوله ما غير از گلوله ديگرانست که پنهان وپوشيده و عقبه ؟

بزنيم ما بايد در مقابل روی تمام وکلا و يا در خانه خوداش

يا در معبر عام باو موجه؟ بداريم که تو چنين خيانتی بملت نمودی واورا

تمام کنيم واز صندلی بزير آمد ديگر غروب بود وشروع در جشن

شد وآتشبازی خيلی مفصلی ساخته بودند سه دسته مزيک هم مينواختند

خلاصه تا پنج ساعت از شب گذشته مردم مشغول تماشا بودند واز

آن روز که گذشت روز هفتم ماه و هفتم انعقاد مجلس بود که وکلا بصلاح

يکديگر کميته کميته شد و هر طبقه دقت دراعتبار نامه وکالت طبقه ديگر

ص ٤٠٣

بنمايند و چند روز بعد جنابان وزرای مسئول علی الرسم که بدون تصويب

مجلس موقتی بوزارت مشغول بودند همگی يکدفعه از وزارت

خود استعفا دادند و دو سه روز که از آنمقدمه گذشت جناب

نايب السلطنه تمام وزرا را برداشتند با نهايت رعايت

احترام به مجلس بردند و معرفی نمودند مجلس مجدداًجناب سپه دار

را وزير جنگ و وزير الوزاراء و جناب حاجی علی قلی خان را وزير

داخله و مشيرالدوله را وزارت عدليه وثوق الدوله را وزير ماليه؟

صنيع الدوله وزارت علوم و معارف سردار منصور را وزارت

تلگراف خانه وپست خانه دادند و علاءالسلطنه را وزارت

خارجه معين نمودند وتمام که بيرون آمدند مشغول شد الا مشيرالدوله

که استعفا داد و مقصود ايشان استحکام عمل بود از جانب

وزيرالوزراء تمام وزراء رفتند منزل ايشان که ايشانرا راضی

نمايند ايشان ذکر کرده بودند که من از خدمت کردن بدولت

وملت مجبورم و حرفی ندارم واين وزارت عدليه ازمن ساخته نيست

چرا که کافه خلق طهران بلکه ايران تمام رجوعشان بعدليه

است بلکه فردا مدعی از برای وزيرالوزراءپيدا شد من بخود هم

نه حکم قانون ايشانرا حاضر نمايم مسئول ميشود نوکر ايشان

در ديوان خانه عدليه مدعی پيدا کرد هنوز اورا وارد نکردند

ده پاکت توسط جهت او ميرسد قبول کنم بملت خيانت شده

ص ٤٠٤

بملت خيانت شده قبول نکنم نسبت به قانون توهين شده ديگر

نفوسی در عدليه‌ازاجراءوامضايند که سی سال است ازاين سرچشمه رشوه

وتعارف گذرانها کردنداگر به آنها بگويم که ديگرازاين آب ننوشيد

و چشم از مداخلهای ما قبل بپوشيد قبول نميکنند يعنی؟ ترک

نمی کنند تغييرشان بدهم بايد روزی صد رقعه بخوانم و جواب بنويسم

که تمام شفاعت اجزاست خلاصه تمام مفاصد را شمردند و وزراء

مقاصد ايشان رابرآوردند وايشانرا مختاريت صرفه دادند وايشانهم

قبول کردند وبعدليه آمدند ومشغول اصلاح کار خود پرداخته واز ؟

کاريکه برای سهولت امور خلق کردند اين بود که کاريکه از قبل ميل

داستند بکنند نتوانستند يعنی مخل داشتند صورت دادند و درچهار

نقطه طهران چهار مجلس بر قرار کردند باسم مجلس صلحيه عدليه

وقرار گذاردند که دراين چهار نقطه تا يکصدوپنجاه تومان طلب مردم

را رسيدگی کرده‌احقاق حق بنمايند چنانچه موسيويپرم هم برای نظميه

همين قسم در چهار نقطه کميسر قرار داده که آنها در امورات جزئی

ازدزدی ونزاع رسيدگی نمايند ودر واقع هر دو برای سهولت کار

خلق بسياربسيار خوب شد وبيک اندازه راحت شدند ازغرائب

امور و حيرت بخش عقول واقعه حکومت يزد و کرمان است

وآن واقعه ازاين قرار است که قوام الملک شيرازی که تمام اهل

ايران اورا مستبد صرف وصرف استبداد ميدانستند ودر روزنامه

ص ٤٠٥

ذکر اورا به بدی ميکردند وقتل وغارت لار را چون نصرالدوله اخوی ؟

ايشان به حکم آصف‌الدوله کرده بود ازاومی ديدند وآقاسيد عبدالحسين

لاری حکم کفر وارتداداورا نوشته بود در مجلس اول او در طهران بود

وقسم ياد نمود که بمشروطيت خيانت نکند ورفت بشيراز ونهايت

همراهی را باصف‌الدوله واستقلال موقتی محمد علی ميرزا نمود وبعدازاينکه

ايران بتصرف ملت در آمد واوليای امور سرکار سوار شدند اين قوام

الملک شيرازی را بحکومت کرمان بر قرار کردند واغلب خلق زبانشان ؟

بملت دراز شده بود که چرا حکومت کرمان را بچنين نفوس مستبد

ميدهند امروزاين گونه حرکت کردهو‌شخصی بخود حقير نوشته بود که چنين امنيتی

در کرمان ديده نشده بود که دزديها واموال مسروقه زمان استبداد

ازايلات فارس گرفته وبصاحبانش رد نمايد وحکومت يزد را بعد از

انی که به سردار جنگ دادند اولاًبا اکراه قبول کرد و خيالات

دور و دراز داشت زيرا که از نفوسی بود بحمايت دولت به تبريز

رفته بود و علاوه از تبريز در وقت ورود مجاهدين او درسلطنت آباد

بود وباملت دعوا می نمود وبجهت ممانعت بختياری ازدخول در

طهران تا حسن آباد رفت و جلوگيری نمود وزد و خوردی هم کرد بعد ازآنکه

ملت غالب شد نظر بمصلحتی حکومت يزد را بايشان دادند اولا؟ که بقدر

دوماه دراصفهان ماند تا آنکه باصرار حرکت نمود وحال که به يزد رفته در

نهايت استقلال حرکت نموده وچنان الواط واشرار را فرارداد که الان اشراراز

ص ٤٠٦

واشرار از شوکت واقتدار ايشان خائف و حراسان شدند

که يکنفرازآنها پيدا نيستند وهر کدام‌از خوف درسوراخ موشی پنهان

شدند ويک نايب الحکومه دارد که مدبرالدوله لقب دارد و

از طايفه صدريهااصفهانست وبسيار بسيار شخص نجيب اصيل عاقل

با تدبيری ميباشد و حضرات پارسيان واحباب از ايشان

اظهار رضامندی دارند ومخصوصاًقدغن نمودند که احدی حق ندارد

از مذهب و عقيده احدی نطق کند ويک کاری کرده بود که لايق

هزار تحسين است وآن‌اين است که ملا حسن نام که معروف بملاحسن طائب

است واين مرد سابق ايام عمراش هرکس منقطعه ؟ ميخواست ميرفت

نزد او واوزنی باومی نماياند اگر مقبول ميشد او صيقه آنرا ميخواند

در زمان جلال الدوله که خلق يزد از خلق يزيد بدتر کردند وهشتاد و

شش نفر از طايفه بهائی اززن ومرد وصغير وکبير با نهايت بی رحمی وبی

انصافی کشتند وهر بی پدری کشتن يکی ازاين طايفه را باعث غفران

پدرنامعلوم خود ميدانست اين ملا حسن مذکور هم حکم قتل يک دو سه نفر

ازبندگان خدا داده بود که يکی ازآنهاآقا علی رضا نام بود که اورابه حکم

او کشتند اين آخوند صيقه ؟ گو پس از آن حکم قتل رفته رفته جزء علماء

شد ومرافعه هم ميکرد وقسم هم ميداد و حکمت بذلک؟ هم مينوشت

دراين چند روز شخصی متمول معروف بملاعلی اصغر زلفقار که در مرابحه؟

کبرهای يزد بود فوت می شود يک شخص نکره معطل بی پولی که اورا

ص ٤٠٧

عبدالوهاب محمد حسن کرمانی ميگفتند مدعی دوهزار تومان ميشود وشهودی

نزداين ملا حسن اقامه ميکند وملا حسن حکم بر حقانيت آن بی حق ميدهد

عبدالوهاب حکم را به حکومت برای اجرا می برد آنها هم ميروند نزد

شيخ جعفر که‌اوهم تقريباًبرادربزرگ ملا حسن بود خلفا و خلقا؟و صفاتا وعقيدة

وناسخ حکم اورا می گيرند وبه نظر حکومت ميرساند و عرض می کنند

که اين شخص پول دار مرابحه کار وآن شخص هرگز دارای دوهزار قران

نبوده استدعای تحقيق ميکنم حکومت مدالله استيناف اين

کار را بعهده نايب الحکومه ميگذارد ونايب الحکومه به حسن تدبير ونيکی

فطرت و صافی ضمير استنطاق صحيحی فرموده بی حقی آن بد حق وکذب آن

شهود غير موفق ونادانی وبيدينی آن نويسنده حکم ناحق را معلوم و مبرهن

ميدارد و حکومت عبدالوهاب را با شهود بچوب بسته يک

چوب وافری ميزند و حکم ميکند که بعد از خط ومهر اين ملا حسن را

احدی نخواند ومحل اعتبار نداند واگر تمام امور به کف کفايت اين

نايب الحکومه بگذارند خيلی خوب و حکومت اومطلوب واقع ميشود

ولی افسوس که مشيرالممالک خود را داخل کار کرده و نماينده دخل شده

ومسلم است که اين سردار جنگ صاحب نفس مطمئنه نيست مداخل را دوست

ميدارد و همين راهنمائی او حکومت اورا ضايع ميکند چنانچه

الان ماليات يزد را با فرع گزاف که تمام حکام می گرفتند در

زمان استبداد گرفته وبعلاوه تومانی يک قران هم برای حکومت گرفته

ص ٤٠٨

گرفتند واين گونه راه نمائی است که باعث تضييع قدروشان

اين حکومت ميشود والا خوب حکومتی کرده واحدی اين گمان را

در حق اونمی برد واين از خوارق عادت بود که ظاهرشد از برکت مشروطه

ذکر بيحالی وعدم کفايت شاهزاده رکن الدوله در حکومت

خراسان در واقعه حصارک ونيشابور که اين اوقات

از عدم کفايت و لياقت اورخ داده بدين قرار است

ذکر اول وحله ورود اوبه خراسان وآن تهور روسان ؟ وآن

وآن قتل وغارت که در مشهد اتفاق افتاد که ذکرشد با

همه بد رفتاری ها که از اوظاهر شد نميدانم اوليای امور چه

مصلحت دانستند که اورا باز در همان مشهد گذاردند از

عدم مراقبت وبی حالی او در حصارک که از توابع تربت

حيدريه است جمعی از ارازل واوباش برطايفه بهائی بنای

ظلم وتعدی را گذارده باندازه ءکه گويا پنج نفر از رجال و چهار

نفرازنساءآنهارا کشتند وبا آنکه از وزير داخله و وزير جنگ

تلگرافهای سخت باوشد که اينقدر سهل انگاری برای چه واين

مقدار کم حالی بملاحظه که مگر شما نميدانيد که ايران مشروطه

شد و برعيت خواطر نشان نگرديد که اين گونه حرکات وحشيانه

موقوف گرديد البته الف البته ان اشرار مرتکبين اين کار را

گرفته تنبيه وسياست نمائيد که موجب تنبه ديگران بشود

ص ٤٠٩

و نفوسيکه باعث اين حرکات وحشيانه شدند آنهارا گرفته تحت

الحفظ بفرستيد طهران تا مجازات شوند با چنين تلگرافی يا از جهت

ازدياد طمع يااز کم حالی ابداًمتعرض آنها نشد اتش ؟ ديگردرنقطه ديگر

مشتعل شد ودر حوالی ترشيز؟ يک شخصی ملقب بمعين الغربا که از

افعال او صدق لقب او معلوم نميشود گويا چند نفر ازطبقه اسماعيليه

برای تجارت دراطراف سبزوار بودند بچنگ او ميافتند واو حکم

قتل آن دونفر را ميدهد وملا باقر نامی ميخواهد ثواب کند باکارد

آن دونفر را سر ميبرد اين خبر به ؟ بحضرات آقاخانی ها ميرسد آنها

تلگراف سخت نمودند وزير داخله سخت گرفتند بر رکن الدوله

اوهم سخت گرفته آن ملا باقر قاتل را گرفته روانه طهران نمودند

واورا در عدليه استنطاق نمودند مقر ومعترف شد که من اين دونفر را

کشتم بدست خود جويا شده بودند چرا گفته بود چون اينها بتمام دوازده

امام ما معتقد نبودند ولازمه شريعت اثنی عشريه اين است که هر کس

منکر يکی از آنها شود واجب القتل است يکی بااو جاندارهای نظميه

که مستحفظ اوبوده در بين استنطاق ميگويد ای ابله بقول خود تو

اينها که تا هشت امام معتقدند و چهار نفرازائمه هدا را منکرند تو

آنهارا واجب القتل ميدانی پس بايد تمام اهل سنت را بکشی

که آنها هيچيک از يازده امام را قبول ندارند گفته بود که

اين بحث را با معين الغربا بکنند که چرا حکم قتل داده و حکم او

ص ٤١٠

وحکم اوالان نزد من موجوداست قرارشد که اورا در نظميه حبس باشد

تا معين الغربا وارد شود و شنيده شد که در منزل جناب آقا سيد

محمد سنگلجی که مجلس ختم اخ الزوجه ايشان بوده و تمام علمای

معروف طهران در آن مجلس جمع بودند بلکه اغلب از منتخبين

مجلس واغلب از اکابر واعيان جناب سپه دار که وزيرالوزراء

باشد و جناب حاجی علی قلی خان که وزير داخله بودند با جناب

عضدالملک که نايب السلطنه باشند جهت بر چيدن

مجلس ختم ورود ميکنند بعد از تعارفات مرسوم جناب

سپه دار رو بصاحب مجلس کرده ميفرمايند که چون چنين انجمنی

و چنين جمعيتی ازتمام علما جمع باشند فراهم ميشود بايد غنيمت شمرد

لذاما بايدازاين مجلس نتيجه بگريم حضرات ميگويند بفرمائيد ميگويند

اين ملا باقر که خود اش اقرار بر دو قتل نفس نموده جزای او چيست

وبااو چه بايد کرد آقاسيد محمد ميگويند که کسيکه يک قتل کرده

کرده باشد بايد اورا کشت او که دو قتل کرده البته بايد اورا

کشت آقا سيد عبدالله ميگويند البته بايد اورا به سخت ترين عذاب

کشت که همه کس تماشا کنند و عبرت بگيرند آقاسيد ريحان الله

ميگويد بلی جزای او قتل است ومحل تامل نيست ولی

چون حفظ مراتب و حفظ نوع لازم است چون از نوع علما

هست اورا بکشيد ولی پنهان وپوشيده شيخ صادق نام که لقب

ص ٤١١

صدراسلام؟نامي داشته ميگويد بيخبر چرا بكشند آنها منكر ضروريات

دين شدند واوهم کشته وقتل آنها واجب بوده سپه دار

باو ميفرمايد جناب آخوند اولاً که من از شخص شما سئوال نکردم واز

شما رای نخواستم شما حق رای دادن نداشتيد دوم تواز کجا اقرار

آنهارا شنيديد که منکر خدا وامامت شدند؟ درکدام استنطاق آنها حاضر

بودی ميگويد در همين استنطاقی که همين جا درنظميه ازاو کردند سپه

دارميگويند اخونداين ها نطق اين شخص ؟ چه دخلی بان کشته ها دارد

حيف است که شما ها نوع علما را ضايع داريد وشماها آنها را مفتضح

مينمائيد ومسلم شما بدانيد که اين شخص رامی کشند خواه موجب ميل شما

باشد وخواه نباشد وانشاءالله تعالی همان حکم دهنده که معين الغربا

باشد اورا نيز بجزای عملش ميرسانند وجان خلق را از دست اين

گونه نفوس خلاص ميکنند وطريقه درنده موقوف ميشود باری

به نقد ملاباقر در نظميه حبس است ومعين الغربا را هم ميگويند

در مشهد گرفته و روانه طهران نمودند ولی از روزيکه خبر گرفتن

او رسيده تا بحال طولی کشيده و معلوم نيست چه شده احتمال

ميرود که ازمهمل کاريهای رکن الدوله و طماعی او ابداً اصل

نداشته باشد واورا نگرفته باشد و احتمال هم ميرود که اوراهم مثل

ملاقربانعلی تبعيد کرده باشند يااز ايران يا از دنيا علی ای حال

صدق حال او معلوم نيست واز طمع ركن الدوله هيچ بعيد نيست

ص ٤١٢

بعيد نيست که اورا گرفته مبالغی اخذ نموده فرار داده باشد چنانچه در فقره

حصارک که جمعی از طايفه بهائی را کشتند که پنج نفر مرد و چهار نفر زن

وبانواع ظلم وستم چنانچه يکی از آنها که در بيابان گرفته بودند

وسر اورا جدا کرده با طبل وعلم وارد آبادی کرده بودند وان سر

هفت يا هشت روز بديوار اويزان بود چنين ظلمی را آن بی رحم

جلوگيری نکرد تا آنکه طايفه بهائی در طهران بوزير داخله عارض شدند

و وزير داخله و وزير جنگ تلگراف سخت باو نمودند که دراين

زمان که البته سی هزار قتل نفس شده تا ايران مشروطه شداين

حرکات وحشيانه واين درندگيهای سبعانه يعنی چه از شخص شما

که خودرا شاهزاده ميدانيد وهميشه حکومت کرده خيلی بعيد است

جواب داد که اين فقرات بی اصل است وابداًچنين اتفاقی

نيفتاده واين چنين واقعه واقع نگشته بعد که ده کاغذ واسامی

مقتولين وقاتلين و محرکين وپول گرفتن صرف؟ حکومت

که‌اوهم برادر يا برادر زاده خود رکن الدوله بوده و حاکم تربت

بوده نمودند باز تلگراف سخت شد که فلان وفلان را گرفته تحت الحفظ

روانه طهران نمائيد وميداند که آنها که وارد طهران شد کذب او

معلوم و استبداد وظلم فطری او برخاص وعام مفهوم ميشود الان

پنجاه روزاست که هر ساعتی بيک بهانه وهر روزی بيک عذری

ميگذراند وتعجب از او نيست که چنين حرکات ازاو سربزند

ص ٤١٣

واين قبايح ازاوديده ميشود تعجب در صبر وسکون وزير داخله

بلکه ازتمام وزرای مسئول بلکه از پارلمنت است که چرا اين

چنين گرگ های آدم خوار که ابا ام جد ظالم وستم کار بودند

واززمان مهد تادم لحد بمردم‌ازاری وستمکاری عادی بودند شما؟

از ابتدای سلطنت ناصرالدين شاه تا بحال برای قتل نفوس

واخذ فلوس بهانه تازه بدست حکام ؟ افتاد شما شاهزاده

کان شما اولادان سلطان مثل کامران ميرزای نايب السلطنه

ومسعودميرزای ظل اسلطان وقس عليهذا که هر کدام باعث قتل صد

نفرشدند که مردمراترسانيدند وده هزار خانه رابر چيدند وداری

کرورها شدندازهمين ممر ودخل ها بردند ازاين مدخل چنانچه رکن الدوله

پدر همين رکن الدوله که الحق بنای ظلم را رکن رکين بود درايام حکومت

اودر مشهد چند نفر بهمين اسم سر بريد وپول ها گرفت بلکه هر

کدام که ميديدند زمان حکومت منقضی شد وسال باتمام رسيد وآنچه

طمع آنها بوده ميسر نگرديد فوری ريسمائی ؟چند نفرآخوند بی دين ميداداوهم

چهارنفرازاين طبقه رااز فرط عداوت که جزء اعظم ديانت خود

ميدانست نشان ميداد وخود اش شاهد ميتراشيد و خود فتوی ميداد

و حکومت سرمی بريد وبساط جمع کردن پول پيچند ؟ چنانچه جلال

الدوله رامعرفی ؟ کردند درزمان مظفرالدين شاه وسالارالدوله را نصب

کردند جلال الدوله آنچه عذر اظهار کرد که ماليات در محل دادم ياعيال

ص ٤١٤

يا عيال من وضع حمل نموده يا خودم مرض نواسيرم بروز کرده وبستری

ميباشم بخرج نرفت آخرالامر ظل السلطان ميرزا علی اصغر خان که

در آن اوقات اتابک اعظم بود واسطه نمود قرار براين شد که پانزده

يا هفده يابيشتر وکمتر به سالارالدوله بدهند که اوراازعراق حرکت

دادند و حالهم ميگويند سه ماه مهلت باو بدهند وقتی که بجلال الدوله خبر

رسيد که بايد پول بدهی با مشيرالملک اظهار کرد باز اين وجه از

کجا بايد بار کرد مشيرالممالک که مستوفی ووزير اوبود گفته بوه من نميدانم

ماليات که آنقدر که رنگ داشته تا آبش کرده‌ايم وجمع ميرزا عبدالحميد را

تومانی دوتومان وپنجهزارالی سه تومان پنجهزار گرفته ام وده شاهی بابت

ماليات ميشود بر رعيت تحميل کرد مگر يک فکری ديگر بکنند

فکر کرد وهشتاد وشش نفر ازطايفه بهائی را بکشتن داد تا آنکه صد هزار

تومانی ياازاموال طبقه بهائی يا از آنها که بهائی هارا کشتند گرفت

خوداش تدبير کرد وبدستياری امام جمعه يزد و همين مشيربار خود را بار کرد

از مقصود دور نشويم که از رکن الدوله وامثال او شما بنی اعمام آنها اسباب

حيرت وتعجب است تعجب و حيرت از وزرا و وکلاء ميباشد چنانچه

وکيل ايل قشقائی گفته بود در يوم ورود چگونگی ورود دوحاجی

محمد کريم خان قشقائی بسمت وکالت از ايل جليل قشقائی

وتفصيل ازاين قرار است که بعداز انی که در قانون اساسی

ذکرشده که از چند ايل بزرگ ايران بايد وکيل در مجلس

ص ٤١٥

داشته باشند واز آن ايلهای بزرگ که صاحب جمعيت ترک هستند

ايل قشقائی است آنها در ميان هفتاد هزار خانوار شخصی که نام

حاجی محمد کريم خان است منتخب کرده با صد نفراز جوانان رشيد قشقائی

روانه نمودند يوم يکشنبه پنجم شهر ذی الحجه وارد طهران شد ولی بيک جلالی

که شايد سلطان بان جلال کمتر وارد طهران شده باشد تمام مجاهدين

چه ترک وچه قفقازی و چه بختياری و وکلاء وپليس و جاندار تمام استقبال

کردند خيلی با عزت واردش نمودند ولدی الورود وارد مجلس شد

وآنهائی که اورا می شناختند با حال ؟ ملاقات نمودند تمام تعريف و

توصيف می کردند که آدم عاقل دانای بادرايتی ميباشد فقط کلمهء

ونطقی که دليل برفهم وفراست آن شخص است اين است که بعد از

ملاقات وکلاءو وزراء وآگاهی حال آنها گفته بود است که اين

مجلس پارلمنت ملی نيست واين مجلس باعث آزادی و رفاهيت

خلق نيست اغلب اعضای مجلس را من پارتی زيد وبکر؟ وعمر می بينم

وازاين کلمه تفرس او وتعمق او معلوم ميشود وبسيار با جلال هم

حرکت ميکند يکصد نفر سوار قشقائی همراه او آمدند تمام

جوان ورشيد وخوش لباس وخوش وضع و انشاءالله

تعالی امورات اصلاح ميشود وسر و کله مبارکه سوف يقع؟ فيک

کرسی العدل ظاهر وآشکار ميشود چنانچه اثر کلمه مبارکه يوم تبلی ؟

السرائر ؟ ظاهر است چنانچه همين شخص وکيل قشقائی بمجرد

ص ٤١٦

قشقائی به مجرد دخول در مجلس از عيوبات اعضاء

ملتفت ميشود ومسلماًومحققاًيااورا دارای علم غيب

نخواهيم واينست فقط اينهاازاثر کلمه مبارکه يوم تبلی ؟

السرائراست که مکنونات خواطر هر نفس ظاهر وآشکار

ميشود از غرائب امور کيفيت تقی زاده ووحيدالملک

ميباشد که شرح حالات ايشان انسانرا واقعاًمتحد؟

ميکند چنانچه در بيانات حق جل جلاله ديده شد

که ميفرمايد حسن خاتمه مجهول است وايصاً در مقام ديگر

ميفرمايند وجه عالم به بی دينی متوجه است اثر آن بيانات

عاليات اين است که مثل يک تقی زاده که در واقع

ملت اورا ستايش ميکردند وخدا گواه است که اورا

بيک عزت واحترامی وارد طهران نمودند که بحق يکتا

خداوند نه ازسلطان ونه از علماء احدی باين احترام وارد

نکرده بودند و همچنين صاحب جريده ايران نو تقريبا درده

نمره جريده خود هر جريده دوسه ستون آنرا تعريف و توصيف

وشرح وبسط علم وادب اورا نوشته حتی خود حقير در

اغلب نوشته جات خود بهر بلدی تعريفها و توصيف ها

از ايشان نمودم بهم چنين در روزنامه شرح مفصل مبسوطی

از علم ودانائی وطن دوستی او نوشته است حال در السنه و

ص ٤١٧

وافواه‌مخلوق چنين مشهورشده که هم تقی زاده وهم وحيدالملک در مجلس حرف

بصلاح دولت انگليس ميزنند و وجه های گزاف‌ازاومی گيرند چنانچه درجريدهء

از جرائد ديده شد که اين عبارت درج بود ای فلان زاده آيا جناب

شما نبوديد که در پاريس از برای مصارف يوميه معطل بوديد

وتااندازه من متحمل مصارف ومخارج شما ميشدم حال بفرمائيد

که‌اين پولهااز کجا بشما ميرسد که شبی پنجاه تومان مصارف خانه

شما شده جز اين است که سفارت انگليس بشما وجه ميدهد هم بشما

وهم بوحيد الملک باری مقصود اين است که هيچ امری پوشيده و مستور

نميماند وهمين تقی زاده و خدا گواه است که اسم اورا بدون آقا

درابتدای ذکر اسم او ممکن نبود حال کار باينجا کشيده واينها

اغلب از مکافات نيت اوست که شنيده شد که در وقت

خرابی مجلس ومسافرت اوازاو جويا شده بودند که حضرات بهائی

چگونه مردمانی بودند جواب داده بود که آنها مستبدند وشاه دوست

واگرمشروطه برپاشد بايد آنهارابکلی قلع وقمع کرد چنين نيتی در خور چنين

مکافاتی ميباشد که اورا باآن احترام وارد نمايند وباين افتضاح معرفی

نمايند اثر کلمه مبارکه يوم تنصب الميزان ويعطی کل ذی حق

حقه اين است وتااخرکار بکجا بکشد واقعه تازه گی دارد فقره

موثق الملک است که مردم آن خانواده خانواده صاحب

کرامات می شمردند ومرحوم مظفرالدين شاه اعتقادات

ص ٤١٨

اعتقادات غريب واعتمادات عجيب در حق داشت که

خزانه دولتی در دست او داده وحفظ آنهارا؟ بعهده‌اونهاده

بودند کيفيت موثق الملک و گرفتن شش رشته تسبيح

مرواريد و زمردازاو بدين قراراست که بعد ازانی که در

واقع دولت ايران دومرتبه حياتی يافت وبهمت اولی الهمه

مجدداًپارلمنت ؟ برپا شد و وزرای مسئول هر کدام مشغول انجام امور

مسئوليت خود شدند در جواهرات خزانه باز ملاحظه شد که فرار؟

خزانه معلوم شد که شش رشته تسبيح مرواريد که يکی از آنها بازمرد

يکدرميان مرتبت ومنظم بوده نيست موثق را خواسته از او

مطالبه کردند مذکور نمود که نزد طومانياس وثيقه گذارده شده

وسی وسه هزار تومان وجه محمد علی ميرزا گرفته از طومانياس مطالبه شد

گفته بود که تسبيح نزد من نيست ولی موثق الملک قبض از من دارد

قبض مرا مهر کرده رد نمايد قبوضات را خواسته بودند نوشته بود

چهار رشته تسبيح مرواريد بمهر ؟ جناب موثق الملک برسم امانت

نزد اين جانب دارند که عندالمطالبه نوشته خودرا دريافت نموده

تسبيح هارا تسليم نمايم و ؟ بهمين مضمون ليکن دورشته که يک

رشته آن با زمرد مخلوط است باواظهار شد که قبوضات را رسيد

بنويس وبده طومانيانس تا تسبيح ها گرفته شود اوابا داشت که من اين ها

را بردم نزد طومانيانس گروبگذارم برحسب ميل محمد علی شاه طومانيانس

ص ٤١٩

ابا نمود که بااين شاه چنين معامله نمی کنم شاه هم‌ازمن پول ميخواست لابد؟

خودم سند دادم و وجه گرفتم واينهارا برسم وثيقه گذاردم حال وجه

مرا بدهيد تسبيح ها چهارصد هزار تومان قيمت دارد به بريد اوليای امور

گفتند اين نوشته جات که چنين مطالبی را شامل نيست مهر کن

وقصه را کوتاه؟ اوابا نموداورابه نظميه تسليم نمودند چهارروز درحبس بود

آخرالامر نوشت وداد ومرخص شد اين کرامت اجاق زاده؟ آن اعتبار

سلطان مخلوع آن اعتماد سلطان مرحوم ملاحظه کنيد که تفاوت ره

ازکجاست تا بکجا و چگونه خداوند از برکت يوم ظهوراسرارمافی الصدور؟

و خيالات مردمان مدعيان مقام که موجب فريب عوام کاالانعام ؟

است چگونه فاش و ظاهر ميفرمايد که احدی در شبه وشک نماند

وان پينه های پيشانی ودر مقابل انظار پيوسته بلب جنبانی ؟مشغول؟

وباپای برهنه در عمارت گلستان در ميان آمد وشد مردمان زيارت ؟

عاشورا خواندن ؟نتيجه آن چهارصد هزار تومان يک وردی ؟ نمودن است

باری احدی ازآحاد نه درتواريخ ديده‌اند ونه‌ازائمه شنيده اند که بارشان؟

مکافات ؟باين سرعت ؟ بگردد و هر کلمه مبارکه ويوم اتی ؟ کل ذی حق

حقه آشکار گردد چنانچه خيانت اين شخص و حمايت آن شخص هر دو آشکار

شد وهر چه هم نشده‌ازبعد ميشود وازاين واقعه ها عجيب تربلکه خيلی خيلی

غريب تر حکايت موقرالسلطنه است که اگر بقدر يک دانه ارزن

بصر بصيرت باز باشد انسان ميفهمد که صاحب ملک که خداوند

ص ٤٢٠

که خداوند مقتدر منتقم رعوف است چگونه مکافات و مجازات را

موکل بلکه محصل خلق خود فرموده وبه چشم بر هم زدن از

اجر ومزد احدی غفلت نمی ورزد لا تاخذه سنته ولانوم است ؟

کيفيت موقرالسلطنه واندکی از احوالات او وبدار زدن

زوار؟اين قرار است که اين شخص موقرالسلطنه که اسم خود اش

حبيب الله خان بود وپسر عبدالله ميرزای ناظم السلطنه که در

ابتدای عمر معروف به کشيک چی باشی بود واواخر ناظم السلطنه

شد ويک برادرعلاءالدوله وبرادرديگر احتشام السلطنه که وقتی

رئيس مجلس شوربودند باری مقصود ذکر حبيب الله ميرزای موقر

بود اولاًشخصی بود مدرسه رفته وتحصيل کرده ولی کاف؟ معلوم

نه بوده وآنچه را که در مدرسه دارا شده بود تقلب بود وحيل

وآنچه را که ازاو ديده می شد مکر بود و خدعه ودخل من جمله باان

شاهزاده گی که داشت وعدم احتياج اسناد ساختنی بمهر هر اخوندی

که ميخواستی ميخواست با آنکه چنين پدری مثل ناظم السلطنه

که‌البته بقدرپنجاه هزار تومان املاک خودرا از بد رفتاری همين

پسر وقف نمود واورا از اولادی خود خلع کرد باآنکه البته

پنجاه هزارتومان خرج دامادی او کرده بود ودختر مظفرالدين

شاه را جهت او گرفته بود وآنقدر حرکات زشت ورفتار

قبيح ازاين جوان ديده شد که دختر با چند اولاد که ازاوداشت

ص ٤٢١

راضی بفصل شد وآنقدر نزد پدر گريه کرد که پدر سی هزار تومان پول نقد

باو داد تا راضی شد وطلاق داد و بعد از آن عيال امام جمعه شد وبقول

باز همانشد که بود باری در ايام مرحوم مظفرالدين شاه جرئت زيست

واقامه در طهران نکرده رفت بعد که شنيد مملکت مشروطه شده

آمد بطهران باالبته پنجاه حکم‌از علمای عتبات آورد که عيال اودر خانه

امام جمعه حرام و حرم اوست بلا کلام آنقدرازاو تقلب ديده شد بود که

که‌اين احکام اگرهم راست بود کسی اعتنا باو ننمود وآنقدرماند درطهران

که محمد علی شاه شاه شد ؟ وبمداول آنکه ميگويند ذره ذره‌آنچه درارض وسماست

جنس خود را همچو کاه و کهرباست ميان اين شاهزاده دغل

باشاه بی عقل مهمل دوستی و مراوده پيدا کرد ومغرب آنخاقان

شد واز جهت بی رحمی و خونخواری اورا با خود هم افق وهم سليقه ديد اورا

بمشارومبشری خود بر گزيد واز صفاکی؟ وبی باکی اين شاهزاده غيراراده يک آقا

شيخ محمد علی نام که ازاهل علم وانصاف بود حکايت می نمود که در شميرانات

ايام تابستان منزلی گرفته بود و در آن منزل درخت گلابی خوبی بود

وآن درخت خيلی گلابی آورده بود قدغن کرد که کسی دست باين گلابی ها نزند

يکی از خادمه های او يک دانه از آن گلابی را چيده بود وان

بی رحم ديده بود چوب خواست وآن خادمه را بچوب بست باآنکه

بنا نبود که زن را کسی فلک کند اورا فلک نمود از دوساعت بغروب

مانده تا يک ساعت از شب گذشته چوب زد که آن زن مرد ازان

ص ٤٢٢

مردازآن زجر و چوب ومسلماًچنان بی رحمی در خور محبت والطاف

آن سلطان شود باری در ايام آن سلطنت يکساله که مثل

قوه سياله بزوال ميرفت اورا حاکم سمنان نمودند واز بس

اين شاهزاده محيل ودر مکر وخدعه يد طويل داشت تا درجه

بااحباب بها هم معاشرت کرده بود وباندازه از اصطلاحات

اين طبقه آگاه بود چون بسمنان رسيده بود بنای مکر وحيله

با احباب ميگذارد تا خوب از احوالات آنها مطلع ميشود

وچون در سنگسر وشهميرزاد احباب زياد ست ومسلما در ميان

جمعيت پاره عوارضات ملکی پيدا ميشود بنای نفاق بين

اهل وفاق گذارد وخورده خورده ميان احباءالله تفرقه انداخت

وبعدازبرای آنها مدعيها مهيا ساخت وخلق رابرآنها جسورساخت

و چوبها؟باحباب زد وبد ناميها ؟ روی احباب گذشت و خلق

که نهايت آمال و آرزوی آنها اذيت وازاراين طبقه هست

محرک شد که احباب رااذيت ها کردند واو مدخلها برد وخانه

های احباب را خراب کرد واموال آن بيچاره ها برد و بعلاوه

ازمال رشته احترام احباءالله را سترد باندازه که يکی از مومنه های

سنگسر را در جوال کرد و چوب زد و اخراج کرد باندزه اذيت

وآزار نمود که حضرت من طاف حوله الاسماء در صد لوح ازظلم

او شکايت فرمودند تا زمانيکه شاه ازباغ شاه حرکت کرده

ص ٤٢٣

بسلطنت آباد رفت اوهم همراه‌او درسلطنت آباد بود وعلی الرغم عموهای خود

که علاءالدوله واحتشام‌السلطنه باشد باشاهر‌اه نمائی هامی نمود تاآنکه شاه

بسفارت رفت وآن عظمت بحقارت تبديل شد وبنای حرکت شاه شد

وهفده نفر همراه شاه رفتند يکی از آن هفده نفر اين موقرالسلظنه بود

که همان نوشته التزام مانند را دادند که ديگر بايران نيايند واگر

آمدند ملت هرچه بانها بکنند حق آنها باشد ورفتند ديگر خبری ازآنها نبود

جز آنکه معين بود که شاه در عارسه؟ متمکن شد وآنجارا محل اقامت خود

قرار داد تا آنکه روز هفتم محرم هزار سيصد وبيست هشت با لباس مبدل

که خود را بشکل آخوند روضه خانی؟ وارد طهران شده ميرود

در منزل جناب سپه دار که وزير جنگ باشد متحصن ميشود از او

سئوال ميکنند که توبرای چه آمده ميگويد در روزنامه ديدم که مرا

خائن ملت ومقصر ملت شمرده بودند آمده ام که خود را بری الزمه ؟

نمايم ورفع اين تهمت رااز خود بنمايم سپه دارميفرمايد اجالة؟ شما دراين

محل اقامه نه برای شما فايده دارد ونه برای من حريف او نميشوند

که برود نميدانم که بميل سپه دار بود يابی ميلی او حضرات مجاهدين

ميروند منزل سپهدار وموقر را برداشته ميبرند در نظميه واورا ميسپارند

که تحت الحفظ نگاهدارند وبنای استنطاق ميشود مسلما کسيکه

ملت ازاو بد ديده اند و حال اورا بدست آوردند معلوم است که

که بدقت در تقريرات او سعی وتعمق ميکنند وآنچه زيادتر سئوال نمودند

ص ٤٢٤

نمودند زيادتر مطلب مفهوم شد خلاصه استنطاقات که بروز نکرد که

بتوانم شرح دهم ومسلماًآنچه صلاح نباشد بروزنمی دهند همين قدرمعلوم

شد که شش نفر بودند يک نفر ازآنها هم آبدارباشی محمد علی شاه بود که

اوهم وقتی گرفتند معلوم شد که از استنطاق موقرحال اومعلوم

شده و چهار نفر ديگر هم بعد از دست امدن معلوم ميشود خلاصه

در اسباب او که جستند خيلی پاکات باسم پاره نفوس ديده شد

وپاره شب نامه ها که بنابودازبعد نشربدهد وبراة چهل هزارتومان يا

شصت هزارتومان بحواله بانک روس اين نوشته جات زير

آستر پالتو و جرينقه؟ گذارده بود باری خيلی نفوس دستشان بحنای

استنطاق موقر خضاب شده تا کی گرفتار شوند آنچه بروز کرده

از برای مئويدالدوله ومنورلسلطنه؟اسباب خوشی فراهم نيامد باری

بعداز تمام شدن واعاده کردن کرة‌بعد کرة از عدليه حکم بانعدام

اوشد وخيلی نفوس از وزراء يا وکلاء يااجزاءبااين رای همراه نبودند

ولی مجاهدين در اجرای حکم عدليه استقامت کردند خود وزير عدليه

هم با مجاهدين متفق بودند تا عصر يوم پنجشنبه پانزدهم شهر محرم اورا آوردند

در ميدان توپخانه وبدار زدند ازقضاهای اتفاقيه آن حلقه

ريسمان در آن حلقه بود نقض پيدا شده از دار افتاد وبعد از افتادن

خيال در رفتن نموداورا گرفته مجدداًبدار زدند واظهار کرده بود که

من صد و پنجاه هزار تومان دارائی دارم ميدهم مرا نکشيد قبول نشد

ص ٤٢٥

واورا ثانياًاويختند وبعدازاويختن خيلی حرکات که بخيال اواسباب

خلاصی باشدنموده‌بود وآخرالامراازشرکشته های خود خلاص شد وچون درشماره

شاهزادگان بود بعد از تسليم شدن جسد اورا پائين آورده اقوام

او بردند خيلی زود دفن کردند وبعدازدفعه اول که‌افتاده‌بوديکی ازطبقه

فرنگی که معلوم نيست ازکدام دولت بودهه در پای دار حاضر بوده او

بنای داد وبيداد ميگذارد که اين چه قانون است شما يکدفعه حق داشتيد

وحال که افتاده ديگرابداًباو حقی نداريد مجاهدين اعتنائی باونکرده‌يا کرده

ميرود درسفارت آلمان که عيد تولد امپراطورآلمان بوده وبنای فرياد

زدن ميگذارد تمام سفرا هم بواسطه جشن حاضر بودند يا بجهت خواموشی؟آن شخص

يا بواسطه اغراض ديگر پيغامی بوزارت داخله بتوسط وزير خارجه ميدهند

که شماچرابی قانونی کرديد ولی ديگر هنوز خبری نشده ومسلماًنخواهد شد فقره

ديگر فقره نايب حسين نراقی است ونايب حسين کاشانی که آنهم

غرابيت دارد در حد خود اش غريب تر و عجيب تر

کيفيت کشته شدن نايب حسين نراقی بدست نايب حسين

کاشی وشمه از احوالات وحرکات آنها وظهور وبروز قدرت

اين نايب حسين نراقی از ابتداشخصی بی پا؟ درتعداد راه دارها

بوده خورده خورده از شدت بد نفسی و مردم آزاری تمولی پيدا کرده و

وبدست آويزی که مولوی ميفرمايد ذره ذره آنچه در ارض وسماست

جنس خود را همچو کاه و کهرباست اين نايب حسين خودرا به ظل السلطان

ص ٤٢٦

ظل السلطان می بندد ونيابت ازاو گرفته در صون حفظ

وحمايت او داخل ميشود وبنای پيچيدگی بعموم خلق ميگذارد

سيما؟بطيقه بهائی که در ظرف اين پانزده سالی که حقير طهران مقيم شده ام

چندين دفعه ديدم که حضرات بهائی از دست اين نايب حسين

دست ازخانه ولانه وزنده گانی خود برداشته وفراراًبطهران

آمدند وبعد از ورود بعنايت حضرت مسبب باحکام وفرمان

عود به وطن نمودند بازمدتی نمی شد بهانه ديگراسباب چينی می کرد و

حضرات را دچار خطرات می نمود مالها از احباب غارت کرد

جرمهاازاحباب نمود وهر چه ازقوه او ساخته بود در دشمنی و عداوت

کوتاهی نکرده بود احکامات سخت براخذ او در طهران ؟ ؟ ؟

صادر نمودند واو پولها بظل السلطان ميداد ورفع خطرازخود ميكرد

وغفلت داشت از منتقمی که رشوه ناسخ حکم رانمی شود وظل السلطان

تغيير؟ اراده‌اونميدهد تاآنکه اوقات سلطنت ناقصه محمد علی شاه

تمام شد ومجددابنای مشروطه شد وهر نفسی هرچه دربطون اوبود ظاهرشد

اين نايب از خوف آنکه بنای حساب درکار است ومرا مدعی بی شمار

خودرا در تعداد مشروطه خواهان قلم داد ازآنطرف نايب حسين نام کاشی

که ذکراو قبل ازاينها شد واو هم به تحريک جمعی بخيال واهی خود

بنای مخالفت گذشت والم ؟ فساد افراشت اين نايب حسين نراقی

داوطلبانه در مقام گرفتاری نايب حسين کاشی برآمد ودر روزنامه

ص ٤٢٧

ذکر رشادتها از اونمودند که چه قسم نايب حسين نراقی اورا عقب کرده وچه

وچه قسم اورا بستوه آورده و تمام غافل از اينکه حضرت مسبب چه

سبب ساخته و چگونه مکافات اورا پرداخته باری بعد از آنکه مدتی

اورا عقب کرد وضديت ها نمود ونايب حسين کاشی فراری شد واتباع

او متواری گشتند نايب حسين نراقی سراغ نايب حسين کاشی رادرنقطه

می کرد و عقب او ميرود باميد آنکه اورا می گيرد واقلاًده هزار تومان

اندوخته و دفينه سی سال دزدی ها وغارتگريهای اورا می برد واورا ميکشد

و به يک تير دونشان زده هم صرفه دنيوی برده وهم ملت را از خود

خورسند کرده و غافل ازاينکه کلمه مبارکه ومکروا؟ ومکرالله والله خيرالماکرين

کلمه اطفال نيست وبا خدا مکر نمودن بيعت ؟ جهال نه در اطاقی نشسته

بود وتدارک برای گرفتن يا کشتن نايب حسين ميديده که بناگاه

نايب حسين کاشانی از پشت بام آن خانه اورا نشانه کرده وتير

می اندازد واز قضا بهمان تير کاراو را می سازد واز همان راهی که

آمده بود بر می گردد تعالی تعالی قدرته وتعالی تعالی عظمته نعم ما قال الشاعر

اينجا چنين کنند مکافات تا ديگر اعمال عاصيان بصف حشر چون شود

وبه نقد هم نايب حسين کاشی عريضه به مجلس مقدس نوشته وذکر التوبه

التوبه نموده تا رای وکلاء درعفو ياانتقام‌او چه تقاضا نمايد وجواب اورا چه

بدهند وشنيده شد که نايب حسين به پسر خود تغير کرده بوده که چرا نايب حسين

نراقی را کشتی اگراين فقره صدق باشد معلوم ميشود که ادم بد نفسی نيست باری

ص ٤٢٨

باری اهل محفل عذراورا پذيرفته واورا عفو کرده امان دادند

ومدتی هم نايب حسين در کاشان آسوده و در امان بود وشنيده

شد که از حکومت کاشان نظم خبازخانه راباو واگذارنموده‌اوبانهايت

نظم وقانون رفتار می کرده ونان را سنگ شاه دويست دينار ارزان

کرده بوده دراين بين رفتن ظفر السلطنه به فارس معين شد واو از

وزير جنگ استعداد خواست وبقدر سه هزار نفر از سوار امنيه وسوار

های گارد ها وجاندارم وغيره همراه او روانه شدند از بس امورات

از محور قاعده وقانون دوراست جمعی از مجاهدين که وارد کاشان

ميشوند خيال ميکنند که اگر نايب حسين را بگريم خدمت

بزرگی بملکت نموده‌ايم اين خبر بگوش نايب حسين ميرسد

نايب حسين خودرا بسنگر خود رسانيده اعوان خودرا در دور

خود جمع ميکند که حضرات بقصد ما آمده اند مراقب باشيد

در اين بين حضرات مجاهدين اطراف نايب حسين را گرفته

بنای تيرانداختن ميکنند ديگر مسلم است که نايب حسين در

بالا و مجاهدين در پائين بانها چه ميگذرد خلاصه در آن واقعه نه نفر

از مجاهدين کشته ميشود که يکی از آنها حامدالملک بود که ازلی

بود وبسيار آدم سخوری ؟ بود ودر واقعه بهم خوردن مشروطه وخرابی

مجلس چند نفر را کشته بود ولی آدم خوش طينتی نبود وخيلی خيالات

در ديک دماغ می پخت از آنجمله خيالش اين بود که بعد ازانی

ص ٤٢٩

که مشروطه استقراری پيدا کرد ما حضرت ازل را بطهران دعوت

ميکنيم وبعدازورود مسلمااوسلطان ميشود باری بعدازانی که اين

نه نفر کشته شدند طرفين سخت ايستادند نايب حسين در مقام

جمع آوری بر آمد وآن طرف نيز استعداد خواستند واز طهران

قشون زياد با توپ و استعداد جهت آنها روانه نمودند ويک

نفر ازآنها مواخذه نکرد که شما برای چه متعرض نايب شديد

وعلاوه‌ازآنکه جمعی را بکشتن داديد دراين موقع جنگ ومخارج

بيدرنگ اقلاًبيست هزار تومان خرج برای دولت تراشيد

خلاصه چون نايب ديد که استعدادی جهت آنها ميايد شبانه

بعادت قديمه خودازانجا حرکت نموده بکوهد‌يگرفرار نمود ولی

دراين چند روزه ؟ خود را گرفته چندين خانه را خراب

کرد و چندين نفر رااز بد خواهان خودرا کشت وپول حسابی ازآنها

گرفته بود و بعد که استعداد رسيد او فراری گرديد واز انجا که

حرکت کرده بود روی بطرف اصفهان رفته ماشاءالله

تعالی قشون اسلامی هم که نهايت اهتمام در تاراج رعيت و

واموال مرد ؟ مردم را بغارت بردن مقصودی ندارند وچون

حقير خيال ندارم که اين ورقه را محض خوش آمد بعضی يابد گوئی

بعضی بنويسم معروض ميدارم که قشونهم تقصيری ندارند ماشاءالله

تعالی وزراء مسئول هم همين حال را دارند باندک تفاوت

ص ٤٣٠

باندک تفاوت و همچنين وکلاء که در پارلمنت هستند آنها همه ؟بهم چنين

مقصود مذمت وبدگوئی نيست بلکه علت غائی حق شاهد است

صرف وقايع نگاريست نهايت نيكي اعمال يا قبح افعال

هرنفس را نفس مجزی ظاهر وآشکار ميکند باری آنهائی که يرای

دفع نايب حسين رفته بودند در کاشان توقف نمودند و بخيال

خود مشغول شدند ونايب حسين رفت باردستان واز

اردستانهم باندازه‌از مردم وجه گرفته تا خبر به بختياريهای اصفهان

رسيد گو که کسی برای جلوگيری آنها نرفت ولی نايب حسين

ازآنجا حرکت کرده روی بانارک که جزء خاک يزد است رفته

وبعداز ورود بانارک معلوم نيست بکدام طرف حرکت نمايد

چون ذکر وزراء و وکلاء شد عرض ميکنم که ايا همين فقره نايب حسين

قصوراز کيست وباعث چيست اين فتنه خابيده؟ را که بيدار کرد جز

ازسوءافعال مجاهدين شد وسوءرفتار آنها جز بواسطه سردارها وصاحب

منصب آنهاست بهم چنين دورلازم ميايد تا بوکلاء ميرسد چنانچه

فقره رشيد سلطان شاهداست سراين مدعی وان ازاين قرار است

واقعه رشيد سلطان و مخالفت او با دولت ازاين قرار است

که اين شخص رشيدسلطان شخصی هست نام دار اهل

خارورامين وسالهای سال در زمان قبل از مشروطه بخدمت

گذاری دولت مشغول بوده ونقداری از سوارهای اسانلوی

ص ٤٣١

در تحت رياست اوبوده وگاه گاه رياست حکومتی خار وقشلاق هم

بااوبوداگرچه کافه خلق ايران به تعدی برزير دستان عادی شدند

وترک اين عادت موجب مرض ميدانند بلکه جزء طبيعت شده

وترکش لاممکن است مگريد قدرت و مقتدريکه قابل وقادر بر

هر قلب ماهيت باشد اين عادت وخيمه واين اطوار ذميمه را

از اهل ايران ذايل و زاهل فرمايد باری آن شخص

رشيدسلطان را بنی اعمامی بود که بااوهم چشمی داشت وهروقت

اودارای رياست و حکومت بود به بنی اعمام خوش نميگذشت

دراين دوره مشروطه ثانی که خالصه جات را يک عده از رعيت

بطريق کمپانی برداشتند وکنطورات پانزده ساله بستند باشروطات

عديده که يکی ازآن شروطات اختيار حکومات در محال

خالصه جات با کمپانی باشد وآن ميرزامحمد خان عموزاده رشيد

سلطان کمپانی را ديده حکومت ورامين را برداشته رفت

بورامين وآنچه لازمه عداوت چندين ساله بود مرعی ومجری

داشت رشيد سلطان آمد بطهران ومبالغی خطير رشوه به پاره

ازامير و وزيرداد وبقدر ششماه درطهران معطل شد وبه مجلس عريضه

داد بوزراءعرض کرد بعدليه ونظميه وبلديه شکايت نمود ونتيجه

عرايض اواين بود که آقايان محاريم؟ اين شخص که حاکم ورامينش کردند

بمن تعدی کرده املاک ورقبات مرا ضبط کرده بمن تعدی زياد

ص ٤٣٢

تعدی زياد کرده وميکند ومن نميگويم که حکومت را بمن بدهيد

فقطاين عموزاده من نباشد ديگر بهر کس بدهيد من خدمتگذارم

ابداًاحدی بعرض اواعتنا نکرد که‌اين امرراجع بکمپانی خالصه

است ومداخله ما خلاف قانون است اونيز بعد از شش

ماه خسته شده رفت بورامين ونفوسی را گرد خود جمع

کرد الم؟ مخالفت با حکومت افراشت و خسارات

خود را جبران بنا گذاشت وعريضه نيز بمجلس نوشت

که همه بدانيد من ياغی بدولت نيستم و مخالف با ملت هم

نخواهم بود شش ماه تظلم کردم احدی بعرض من گوش نداد

لابداًولا علاجاًآمدم ورفع تعدی وظلم اورا از سرخود

نمودم همين قدر عرض ميکنم که من تقاص حق خودرا از

بنی عم خود کردم واگر اطمينان داشته باشم که احدی متعرض

من نميشود وجان من در معرض تلف نيست من برای اطاعت

حاضرم وتا جان دارم خدمتگذار وچاکرم ابداًکسی بعرض او

او اعتنائی نکرد بعلاوه تدارک قشون وتوپی ديده جهت

اوفرستادند پيغام داده بود بحضرات که بشما ميگويم اين

نقطه که امروز در تصرف من است قشون سلم وطور در

اين نقطه فتح نکردند وخسارت بردند ولی من بالطبع راضی باينکه

مرتکب قتل نفسی شوم نيستم شماهم غريب اين خاکيد

ص ٤٣٣

بهتر اينست که بامن طرف نشويد واگر هم لابديد به نزاع اين جنگ

بعهده همان ميرزا محمد خان حکمران بگذاريد اوطرف شود وشما

تماشا کنيد حضرات بختياری مااز غرور يا بطمع آنچه وغارت

بنای مقاتله ومحاربه گذاردند آنچه شهرت کرد بقدرسی ودونفر از

حضرات بختياری وغير کشته شده رشيد سلطان تدبيری کرده

يک سنگر عقب ميرود که بلکه حضرات بيايند در اين

سنگر و آنوقت اواطراف آنرا گرفته تمام را بگيرد

باری مقصوداين است که علاوه‌از کشته شدن خلق خدا

البته ده پانزده هزارتومان خسارت بدولت وملت خورد

حال تقصيراز کيست وباعث اين خسارات چيست ايا جز

همان جهتی ميباشد که درابتدا ذکرشد که هنوزنه وزراء ونه وکلاء ونه سردارها

ونه‌امرا ونه تابعين و نه رعيت هيچ يک به مقام نوع دوستی ونوع

پرستی ونوع خواهی نرسيده اند هنوز در فکر ثروت خود وجلب منافع

خويشند چه بلند است چه بلند است مقام انسانيت و چه قدر

پست است پيروی هواونفسانيت باری مقصود از ميان

نرود يکی ديگر اموريکه در سنه اول مشروطيت اتفاق افتاد

فرستادن سهام الدوله بودبحکومت شيراز که در زمان های دراز

اين مرداب دارمرحوم مشيرالدوله بود وبعد از فوت مرحوم

مشيرالدوله حکومت شميران طهران را باو دادند بعد که مجلس برپا

ص ٤٣٤

مجلس برپاشد دفعه ثانی اورا محض آنکه خدمتی درمشروطه قبل نموده بوداورا

فرمانفرمای فارس کردند علی الرغم حکام قبل وشاهزادگان که معلوم

شود ملت بانها محتاج نيستند و او رفت و چنان استبدادی بخرج

داد که مردم بسلاخی؟ فرهادميرزا؟ راضی شدند کو که شهدالله با طايفه بهائی

بد رفتار نکرده بود ولی خلاف قانون از اوخيلی ديده شد من جمله دست

بريدن زن ونعل بستن به پای يکی از آخوند ها وعاقبت اورا از

شيراز عذر خواستند وآمد وارد طهران شد احدی از او نپرسيد که آخر

ای جوان مشروطه خواه تو چرا اين رفتار نمودی ومشت مجلس و وزراء

نزد تمام حکام قبل باز نمودی چنانچه در مشروطه قبل در واقعه

ميدان توپخانه وشيخ فضل الله وسيد علی آقای يزدی آقا رضا

بالا که معتصد ديوان لقب داشت ودر زمان مرحوم ناصرالدوله

در کرمان ظلمها وتعديها از او ديده شده بود وايضاًدرطهران همه

همه نفوس اورا ميشناختند که آدم بد افعال بد اخلاقی است

با همه اينها چون باوعدان ؟ حاجی ميرزاهادی دولت آبادی وملک المتکلمين

وسيد جمال هم مشرب وهم عقيده بودند دوسه روزی تفنک باشد؟

داشته رفت در مجلس وتفنک چی شد بعد از استقرار مجلس اورا

بپاداشت آن دوسه روزه اورا رئيس نظميه کردند وچه مقدار

از مردم وجه گرفت و مقصرين هم از نظميه رها کرد باسم آنکه گريخته

اند مثل ولد همين نايب حسين کاشی واخرالامر همين آقارضابالا

ص ٤٣٥

محرک شد که اميربهادرمحمد علی ميرزارا وادار کرد که بمجلس توپ بست وشدآنچه شد

که البته همان خرابی مجلس هزار هزار قتل نفس شد و خانه ها خراب شد

و هستی اهل ايران از ميان رفت باری در اين تاسيس مشروطه ثانوی

گو که نسبت بمشروطه اولی بسی محکم تر و متفق ترشده وکلاء نهايت

دقت شده ولی هزار افسوس که آن عادت قديمه متروک نشده وان

عدم تقوی وفقدان علم نميگذارد که کار پيش برود ويا بجهت اتفاقات

خيلی عجيب وغريب افتاد که در حقيقت گو که از لوازم تبديلات وضع

توضع ديگر با فصل تفصيل همين واقعات و حادثات دارد ولی؟

چون حقير اهل ايرانم واز علوم محروم کذا محل تحير شده اول تحير فقره؟

ورود سالدات روس ها بود با قزاق ايشان بايرن وآن ؟ ؟

خاصه درتبريز و چه در قزوين و چه در خراسان و چه دراردبيل و همراهيهای

سری روس ها برحيم خان و حضرات شاه سوند و غيره بتمام فرد فرد مستبدين

حتی شيخ محمود ورامينی اگر چه يقين مورخان کامل و وقايع نگارهای

قصه مخالفت دولت روس را با ملت ايران ثبت نموده اند واين تحرير

حقير جزءلايثمن ولا نعتيه ؟ ميباشد ولی فقط ازبرای آنکه منهم خدمتی به برادرهای

آينده خود کرده باشم عرض ميکنم که وقتی واقعه تبريز در کار بود وملت تبريز

در نهايت همت و عزم حاضر بودند از برای اظهار ايرانيت و بروز

غيرت و مردانيت دسته از قزاق های روسی بحيله و خدعه آنکه شنيده شد

که شما ها محصوريد وآذوقه از شما مقطوع ما برای شما آذوقه آورديم وارد

ص ٤٣٦

وارد تبريزشدند وديگر خارج نشدند که الان دوسال است که

مقيم هستند باآن تعدياتی که باهل تبريزميکنند وازآنجا

بقزوين ورشت هم رفتند که الان هستند بهم چنين در خراسان

ولی درهيچ نقطه بقدرتبريزتجسرانه؟ حرکت نکردند مگر دراردبيل که

بارحيم خان خيلی همراهی کرد وعاقبت هم اورا پناه داد ودر

خاک خود برد واز اين طرف از مستخدمين محمد علی ميرزا مثل

کامران ميرزا عمو وپدر زن او يا قوام الدوله يا مشيرالسلطنه وصدر

اعظم او بود نهايت همراهی وحمايت را از آنها نمود ؟

شيخ محمود ورامينی وغيره ؟ که تمام را بيدق روس بالای خانه آنها

زد وماشاءالله ازاين وکلای پارلمنت و وزرای مسئول يکی

دراين خيال نيفتادند که‌اين شخص بموجب کدام قانون مداخله درايران

ميکند بکدام قانون هر دزد وقاتلی که جرم او محقق ميشود فوراً

تذکره کهنه در بغل او بيرون ميايد که پدر او جاروب بسفارت

ميفروخته يا مادر او رخت غلام سفارت می شسته خلاصه از

اين مقوله حرف خيلی داريم وعلت را هم ميدانيم که چند نفر از

وکلای مجلس که ملانصرالدين هستند باما کاری ميکنند جداگانه

وبا دولت ؟ کار ديگر وبا سر کار ديگر از يکطرف وکيل ملت

شدند ومواجب خور ملت که هر کدام ماهی صد تومان از مال

ص ٤٣٧

ميبرند از يک طرف مواجب خور دولت روسند که اگر در

مجلس مذاکره شود که مخالف ميل وپولتيک و پيش

رفت مقاصد روس هست اولا رای ندهد ثانی راپورت

آنرا فوری بسفارت بدهند چنانچه با نماينده امريک قراری

در استقراض دادند وامورات ديگر که در فردا صبح ان از

سفارت به مجلس اخطار کردند که شما بموجب معاهده که در

ميان هست حق استقراض از دولت ديگر نداريد از طرف

ديگر بعبارت تازه ؟پارتی ؟ وبعبارت معتاد جانب دار

وطرف گير؟ وزراء ميشوند که اگر عيوبات اعمال آنها را در

مجلس نفسی ابراز کرد واظهار نمود آنها جلوگيری کنند ودر

عزل او رای ندهند چنانچه شخص تقی زاده که يکی از وکلای تبريز بود

ودر حقيقت ملت خيلی وجود اورا مغتنم ميدانستند و در مراجعت

اواز فرنگستان وتبريز خدا عالم است که ملت چه قدر احترام

ازاوداشتند و چه استقبالی کردند و چه تشريفاتی چيدند آخرالامر از

پستی فطرت و خبث طينت ازيکطرف وکيل ملت بود

وماهی صدتومان از مجلس باو ميدادند واز يکطرف خدا ميداند

از دولت انگليس چه قدر ميگرفت و حامی او بود از يکطرف

حامی قوام السلطنه بود که وزير ماليه بود ودر ايام وزارت او

معين شد که بقدر سيصد هزار بلکه تا يک کرور هم گفته شد که

ص ٤٣٨

گفته شد که تقی زاده بروات ديوانی سالهای قبل را درتومانی سه عباسی

و چهار عباسی خريد وداد بقوام السلطنه وتومانی تومان وجه گرفت که در

مجلس از او حمايت بکند وآن قوام اسلطنه در نه ماه وزارت

ماليه بودن هفت کرور ماليات جمع او شده بود و نتوانستند

خرج اين هفت کرور را از او بخواهند يعنی همين قدر معلوم شد که ايشان

وبرادرشان دراين يکسال ونيم مشروطه ثانی بقدر دو کرور خرج عمارت

ومبل ومنزل کردند تااين حد معلوم شد بقيه اندوخته و ذخيره تاچه حداست

اينکه حال وکلاء و وزراء باشد ديگر مجاهد وجاندار وپوليس وسوار وسرباز

معلوم است خداوند قصورات خلق ايرانرا عفو کند بلکه از

استحقاق اين مشقات خلاص شوند فقره ديگر که حيرت افزاست فقره حاجی

محمد اسماعيل معروف بمغازه است وتفصيل او از اين قرار است که بعد

از آنکه آن مرد چندين دفعه بر شکست شده بود ويقدر سيصد هزار

تومان مال مردم را يا خورده يااندوخته کرد ياتلف نمود بشيادی و چالاکی

در مشروطه اول وکيل شد در صورتيکه شرط وکالت يکی اين بود

برشکست شده نباشد و بعد از ورود در مجلس وماهی صد تومان از مجلس بردن

مثل وکلای حاليه حامی وپارتی محمد علی ميرزا هم بود چنانچه او نگذاشت

ملت حفظ وحراست مجلس را بکند و گفت کاريکه امشب بنا داريد؟

بکند فردا صبح بکند ودليل آورده بود واز قبل او در مجلس زياد

بودند لذا تعويق انداختند وهمان ساعت به باغ شاه رفته وخبر بشاه

ص ٤٣٩

مخلوع رسانيد که اگر فردا قبل از طلوع آفتاب مجلس را محاصره کردند

واگر آفتاب طلوع کرد ديگر کار گذشته اين بود که قبل از طلوع افتاب

کردند آنچه کردند وبعداز خرابی مجلس او همه کاره شد معين الضرب شد

نشان امير طومانی گرفت جواهرات اطاق موزه بتوسط او فروخته

شد يکی از دوستان صادق اظهار نمود که يک روز درباغ شاه بودم

که شاه راه ميرفت وحاجی محمد اسماعيل با شاه صحبت می داشت وقاه

قاه خنده ميکرد وبلند بلند حرف ميزد مثل آنکه دونفر رفيق

باهم راهرو‌ند ياصحبت کنند ملاحظه شاه رعيتی در کار نبود بااين وضع

بود تا وقتی که محمد علی ميرزا رفت بسفارت او نيز رفت پناه

بسفارت برد و در سفارت بود بقدر ده ماه در ماه ربيع الاول

هزاروسيصد بيست وهشت بعد از ظهری در همان سفارت خود اش

بدست خود خود را کشت وابداًمعلوم نشد که با آن حمايت که

سفير روس ازاوداشت چه ايه ياسی جهت او نازلشده بود که خود

بدست خود خود را با ششلول کشت وتا الساعه هم معلوم نشده

ديگراز واقعات حيرت افزا واقعه مرحوم مبرور جناب آقا سيد عبدالله

بهباهانی ؟ بود که بدون مقدمه با حمل مشقات و صدمه آنمرحوم را کشتند

وتفصيل ازاين قرار است که در مشروطه اول ذکر ايشان شد که

چه عزت ها ديد و چه صدمات که کشيد ودر مشروطه ثانی که او

مراجعت به طهران نمود الحق والانصاف ملت باحترامی اورا

ص ٤٤٠

اورا وارد نمودند در ميزان انصاف اگر می سنجيديد از آن ذلت و مشقت

زيادتی می نمودالبته يک هفته قبل از ورود او بنای بستن بازارها و کوچه ها

واستقبال بود تاوارد شد البته تاده هزار نفس که اورا تا قم پيش باز کردند

وباين احترام وارد شد ولی ديد که در مجلس مثل سابق فرمانفرمائی و تحکم

يفعل ومايشائی ندارد توسط ؟ او قبول نميشود احکام او اجرا نميشود

رشوه وبرطيل های پنجهزار تومانی ديده نميشوداسناد جميعابتمر عدليه ميرسد

اعانه و وجوه بر ؟ که سالهای دور ودراز بود که سالی ده پانزده هزارتومان

وارد خانه می شد حال سيصد دينار نميايد از اوقاف بود که اقلاًسالی

ده پانزده هزار تومان ايامی می بردند حال وزارت اوقاف تصرف نموده

يکدينار بدرد ايشان نميخورد وقس علی هذا ايشان ديدند شجر اميد ثمر

ياس ميدهد ودايما روزگار نويد ياس ايرادتی بر مجلس وارد آوردند

که اينها با قانون شرع مطابق نيست وبايد در مجلس چند نفر علما باشند

که ارای وکلاء را اگر موافق شرع ديدند امضاء بنمايند آنوقت در مقام

اجرا برود واگر موجب شرع نيست قابل افشاءنيست تا چه رسد

باجری مثلاًبرمشروبات ماليات بستن وبرملا فروختن خلاف شرع

بر نمک که مهر فاطمه زهرا است ماليات بستن بدعتست و بدعت حرام

وازاين قبيل ايرادات اهل مجلس ديدند بايد ايشان را ساکت

نمود وچارهء‌نيست قرار گذاردند که ماهی پانصدتومان باقا بدهند که آقا

در خانه براحت مشغول مباحثه ومطالعه خود باشند ولی خير کفاف کی دهد

ص ٤٤١

اين باده ها بمستی ماآقا درسرسربنای اجرای مقاصد خود گذاردند وبا سفارت روس

باب مراوده گشادند و خيال رفتن حضرت عبدالعظيم داشتند چند نفر

مجاهدين معقول رفتند منزل ايشان ومقاصد سری ايشانرا جهری ؟

بايشان اظهار کردند و گفتند اقا اولاًشما اولاد رسوليد دوم عالميد سوم

بواسطه اين مشروطه صدمه ديده ايد گو که ثمرهم برده ايد ولی ملت ميل ندارد که حق

شمارا ابطال نموده خود را در تعداد مردمان پاس؟ احسان ندار محسوب داريد

حال جهت اتمام حجت امديم بشما بگوئيم که نکنيد کاريکه ملت مجبورشوند

وبا شما معامله شوم؟ نمايند ما بجهت رضا خدا وتحصيل نام نيک ازاين قصد سوء

شما گذشتيم اگر باز شما از قصد خود نگذريد ثمره خوش نمی بريد مختاريد اقاهم

قسم ها وپاره تعهد ها ميکند و حضرات ميروند باز آقا سيد عبدالله از نيت

خود بر نگشته به نجف پاره بد گوئی از اين پارلمنت وپارهء‌بدعتها و تنوع؟

معصيتها و جهر فسق وفجور ها می نويسند و در ضمن فساد عقيده پاره از وکلاءکه

يکی ازآنها تقی زاده بود ويکی وحيدالملک ويکی نواب وآن چند؟ نفريکه

بر صلاح پولتيک انکليس صحبت ميکردند در اين ضمن نوشته از آخوند ملا

کاظم از نجف رسيد که پاره از وکلاء که بفساد عقيده معروفند وجود آنها

در مجلس حرام والبته آنهارا خارج کنيد در ميان تمام علمای ايران از هر شهری

يکی منتخب کنيد واز ميان تمام منتخبين به حکم شور واکثريت آراء سه نفر را

معين نمائيد که در مجلس به نشينند و عضويت داشته باشند که پاره خلاف

شرعها نشود و چند نفرآقايان را بواسطه کبر سن واشتغال بمشاغل جهت خود آنها را

ص ٤٤٢

آنها را ازاين زحمت معاف داريد مثل آقا نجفی در اصفهان وچند نفسی ديگر

امثال او باری اين نوشته آخوند که رسيد باعث معلوم گرديد واز آن گذشته

باز هم آمد وشد آقا سيد عبدالله را بسفارت روس مطلع شدند چنانچه خود

حقير روزی در نظميه بودم اقا حسن خان سرهنگ قزاقی نه که در حقيقت مشروطه

خواه بود و در راه مشروطه خواهی از هستی خود ساقط گشت حتی پسر بيست ساله

اورا در مقابل رويش بگلوله ازپا افتاد و علاوه ازآنها گودر قزاق خانه بحسن

کفری معروف است ولی نزد اهل ايمان بايمان وعرفان موصوف است

وبا حقير دوست وآشنا بود ديدم خيلی بهم می پيچد وگاه فحش ميدهد بدون اسم

وخيلی در هم است چون بعدازاستقرار مشروطه اختيار نظميه با يفرم خان شد

ويفرم خان از رشت تا طهران بااين حسن خان همسفر وهم خيال بودند بعد ازاينکه

نظميه را بايشان سپردند و اختيار پوليس و جاندارم بدست ايشان بوده حسن

خان را معاون نظميه قرار داد که الان هم بحال خود باقی و معازن نظميه هست

حقير گمان کردم که واقعه رخ داده يا نقص ونکسی ؟ دراردوی يفرم خان پيدا شده

وآنوقت يفرم خان در زنجان با حضرات شاه سوند مشغول بزد و خورد

بود جويا شدم که شمارا چه شده وچه تازه رخ داده که اين قدر شما را پريشان

کرده ستر نمود واظهاری نکرد ديد من ديگر سئوالی نکردم گمان تکدرم

کرده گفت انسان از کدام نفس اطمينان پيدا کند و از چه اشخاصی

يقين حاصل کند حقير گمان نمودم که شايد يکی از دوستان با اوبد رفتاری

کرده اند بر حيرت وکدورتم افزود باز جويا شدم که ديگرازکدام خطا ديديد چون

ص ٤٤٣

بواسطه آنکه آقا احمد علی خان درنبودن يفرم خان ؟ نظميه باايشان بود

بواسطه وجود ايشان در نظميه خيلی از دوستان عضويت دارند باز

خيال توجه بانها نمود ذکر کرد و دخلی باحباب ندارد به بين از آقاسيد

عبدالله وحاجی محمد تقی بنک دار مشروطه خواه تر وملت پرست تر ديگر

سراغ داری گفتم اينها صدمه خوردند ولی فايده هم بردند آقا سيد عبدالله

معروف است که شش کرور مکنت دارد قبل از مشروطه که خود من

ديده‌بودم که مال سواری آقا سيد عبدالله يايک الاغ سفيد وزينی؟ بود که سالها

مرکوب آقاسيد عبدالله بود واين اواخرالاغ قاطرشده بود جزاين بود که

عرض شد گفت نه گفتم کالسکه ودرشکه متعدد واسب سی وپنج راس در طويله

اورا من خودم ديدم اگر اندوخته شش کروری بی اصل باشد يا ؟ اسکناس

دروغ باشد مااين حد را که بعين اليقين ديديم نهايت درتخريب مجلس گرفتار

شدن وذلت کشيدن اوهم حرفی ندارم وحق شاهد است که من از شخص

آقاسيد عبدالله گله ندارم بلکه مداح اوهستم که در حق احباءالله تاامروزاهانت

نکرده بلکه بقدر امکان اعانت کرده واز خداوند برای اوعزت و خير؟ بودن

عاقبت اورا می طلبم ولی اورا باتقوی وباتدين وافعال اورا صرف خلوص

نميدانم وهکذا حاجی محمد تقی بنک دار خيلی زحمت کشيد ودر هشت ماه گرفتاری

در حبس باغ شاه نهايت سختی ديدند ولی اوهم خالصاً لوجه الله نبود بواسطه

همين مشروطه دارای همه خير؟ شد قبل از مشروطه جز قرض به بانک روس هيچ

نداشت وجز صدای طلب کار وملاقات تحصيل دار بانک نه چيزی ميديد

ص ٤٤٤

نه چيزی ميديد ونه صدائی می شنيد از برکت همين مشروطه الان صاحب عمارت

بيست هزارتومانی شده واقلاً صدهزار تومان مکنت بهم زده حقيراورا دارای

نيت خالص وعمل ؟ نميدانم حال بگوئيد چه شده اظهار نمود

بماراپورت دادند که ديشب راآقا سيد عبدالله وحاجی محمد تقی هر دو درسفارت

روس بودند وشب را ماندند وجرئت بيرون آمدن نکردند بواسطه آنکه

ده هزارتومان اسکناس همراه داشتند ولی صبح هردو با اسکناسها بيرون رفتند

حقير گفتم ميشود که اين خبر بی اصل باشد گفت کليه اظهار؟ همين اعمال را وارد

ولی اين فقره‌ازبدو ورود و تا خروج آنهارا تمام ميگويند ونشانی اسکناسها

را هم ميدهد که تمام صدتومانی بود پنجاه ورقه بحاجی محمد تقی دادند و پنجاه ورقه

به آقا سيد عبدالله وتحقيق هم کردنداستنطاق‌اوصحيح بوده حقيرهم واقعاًتعجب کرده

از هم جدا شديم بقدريکماه‌ازآن مقدمه نگذشت که در شب نهم رجب ١٣٢٨تقريباًيکساعت

نيم از شب گذشته چهار نفر وارد خانه آقا سيد عبد الله می شوند با لباس نظام

بسبب لباسها کاردی يک نفر آنها در خانه می ايستد يکنفر در صحن

خانه بيرونی او دونفر ازپله ها بالا ميروند در صورتی که آقاسيد عبدالله

با پيراهن تنها پوشيده وپشت بديوار داده بود با چند نفر از همساده گان

خود مشغول بصحبت بوده آن دونفر بدون سئوال و جواب يا سلام وعليک

مضرهای ده تير را روبه آقاسيد عبدالله کرده يکی سه تير ويکی چهار تير به

بان سيد بيچاره ميزنند که تمام آن هفت گلوله از پشت سراو بيرون

رفته که غسال ميگفت چهارده سوراخ در جسد او شمردم و بعداز

ص ٤٤٥

هفت تيرباو زدن از پله ها برميگردند وبا دونفر ميان حيات واز ؟

خانه بيرون ميروند درب شمس العماره کالسکه حاضر بوده می نشينند

وميروند والی يومنا بد نفسی گرفتار نشده که بگويند قاتل آقاسيد

عبدالله است با آنکه ده دوازده روز تعطيل کلی شد وتمام بازار ها

بستند وهمه خلق در مدرسه مروی بقدر يکماه مقيم بودند وخرجهم حاجی

محمد تقی بنک دار ميداد وتمام قاتل آقا سيد عبدالله را ميخواستند

واز همراهی های حاجی محمد تقی را که ديدم وايستادگی او مذاکرآقاحسن

خان معاون نظميه يادم آمد وبر صدق مطلب ايشان افزود وپاره

قرائن ديگر بدست آمده محقق شد همين اتفاق ها ميان آنها

بوده باری پارهءر‌ا اعتقاد اينست که باعث قتل ومحرک آن

قتل را تقی زاده ميدانستند در مقام تقاص برادرها تقی

زاده بواسطه حکم جناب آخوند وانزجار نفوس وخوف ازکشته شدن

بهانه نمود که من عليلم وبايد سه ماهه بروم فرنگستان جهت معالجه

اهل مجلس هم بجهات چند صلاح در حرکت او ديده اورا روانه

نمودند واو رفت ولی شهرت دارد که فرنگستان نرفته وتبريز رفته؟

فقره ديگر که محل خوف جمعی شد و رشته خورد خورد طناب شد فقره

قتل عدل ظهر؟ بود در کاروانسرای حاجی ملا علی وقتا غروب

آفتاب در خيابان لاله زار بان جرئت و جسارت شرح آن

واقعات از اين قرار است و واقعاً موجب تعجب بسيار است وآن

ص ٤٤٦

ازاين قرار ميباشد هشت يا نه روزاز حکايت قتل آقا سيد عبدالله

نگذشته بود که ظهر يکی از روسای امنيه که همان لباسهای رسمی مثل

سوارهای کارت امده بود در سرای حاجی ملاعلی ودرحجره؟ يکی از تجار

ترک ونهار خواسته بود صاحب حجره چلو کبابی طلبيد آنشخص غذا

خورده ميايد سرحوض که دست ودهن بشويد ديگری بهمان لباس وکه

لباس مجاهدی باشد ميايد مقابل او وبدون سئوال و جواب

مضررا حواله‌او کرده چهار تير به بشکم وپهلوی او زده واز همان راه

که آمده بود برگشته نکسی جويا شد که آن قاتل که بود وبرای

چه همان کشته شدن آن شخص شد وديگر هيچ معلوم نشد

وفقره ديگر که از اين عجيب تراست اين است که تقی زاده

را خواهر زاده بود ميرزاعلی محمد خان نام و جوان رشيد متهوری بود که اغلب

بپشت گرمی تقی زاده بوسطه ؟ خواهر زاده اش بود که او جوان بزنی بود

و نفوس ازاو خوف داشتند و رياست مخزن با او بود چند روزی

از رفتن تقی زاده نگذشته بود که عصری ميرزامحمد علی خان و ميرزا اسمعيل خان

نام که‌اوهم يکی‌ازمجاهدين قلدربود واوهم نمره همان ميرزا محمد علی خان بود در

همان قهوه خانه معروف بکافه نشسته باهم چاهی وقهوه وبستنی خورده بر

خواسته ؟ درب قهوه خانه با دونفر ديگر که از دوستان ايشان بوده

در کالسکه نشسته سر خيابان لاله زار غروب شده يا نشده ميان آن

بحبوحه آمد وشد خلق چهار نفر دست بمضر ودر وکاب کالسکه سوار شده

ص ٤٤٧

وبامضرآن چهارنفررامی زنند که هر کدام سه چهارگلوله خورده بودند ميرزاعلی

محمد خان سرتيرتلف ميشود ولی ميرزااسماعيل خان رمقی داشته با کالسکه چی ميگويد

تند برو نظميه ومن اينهارا شناختم يا خودآنها می شنوند يا کسی بانها خبر ميدهد

مجدد خودرا بکالسکه رسانيد باز دو تير بکله او ميزنند و عمل اورا ميگذرند؟

اين مقدمه هم مثل مقدمات قبل مسکوت عنه گذارده شد وذکر

آنها يا قاتل آنها برده نشد و مردمان را خوف گرفت و معلوم شد

که هرکس هرکس را بکشد کشته و هر نفسی هر چه بکند کرده نه مکافاتی در کاراست

و نه مجازات نه مسئوليتی در ميان هست و نه مواخذه خيلی اسباب خوف

و توحش ؟ خلق شد واز قبل عرض شد ميان وزراء و وکلاء هم اغلب مثل

ملانصرالدين هر عضوی از اعضايشان بکاری مشغول بوده دسته باپارتی

های روس که بی تقوی بودند وچاپلوس معيت داشتند وهم شور بودند پاره

با معاونين وبادنجان دورقاب چين انگليس که وطن فروشان نوع کشکی؟

بودند با انگليس ؟ معاضد ومعاهد بودند بحديکه وکلاء و وزراء دودسته شده

علی روس الاشهاد با هم ضديت ومخاصمه می نمودند باين معنی که پارهء‌که از

مواجب خوارهای روس بودند و مطيع امر آقاسيد عبدالله می گفتند که

که بامشروطه هستيم ولی مشروطه مشروعه وهر چه خلاف قانون شرع است

نبايست اجرانمود واسم اين طبقه روس دوست اسم خودرا اعتداليون

گذاردند و طبقه ديگر که طرف کير؟ دولت انگليس بودند ميگفتند که دولتی که مشروطه

شد وماليات بنحومشروطه ميگيرند بايد تمام‌اموربنحو قانون باشد ولوبا قران مطابق

ص ٤٤٨

مطابق نباشد واسم خودرا انقلابيون گذاردند باندازه که ديگر ابا و اعتنائی؟

هم‌ازاين اسم نداشتند بحديکه در جرايد می نوشتند که رای اعتداليون چه وسليقه

انقلابيون چيست ملاحظه نمودم که اثر کلمة الله در عالم چه ميکند در اين

اوقات آنچه الواح بافتخار هريک از احباءالله نازلشده که ذکر ايران

وايرانيان در آن بود ميفرمودند اگر از نفاق کناره کردند اوليای امور

و بحبل اتفاق متمسک شوند توفيق وتائيد آنها را مدد ميکند وبر

آبادی و وسعت خلق افزوده ميشود والاء دچار انقلابات ميشوند ودر لوح

ديگر بعنوان ديگر ولی همين مطلب و کمتر لوحی زيارتشد که ذکر انقلاب

درآن لوح نباشد حال ملاحظه ميشود که فقط از برای اشراق شمس کلمه انقلاب ؟

ازفم مشيت مالک المبدء وامئاب؟ طبقه در عالم پيدا ميشوند که نام خود را

انقلابيون ميگذارند ديگر اتفاق بسيار بزرگی که افتاد کشتن امين الملک بود

و شرح آن واقعه ازاين قرار بود که اين ؟ امين الملک پسر بزرگ وزير بقايا؟

بود که از خوانين يزد بودند ودر تبريز در زمان ولی عهدی مرحوم مبرور مظفرالدين

شاه در خدمتگذاری او بودند و وقتی بطهران آمدند برای سلطنت خيلی پريشان؟

وبی مکنت بودند ولی در سلطنت مظفرالدين شاه صاحب همه چيز شدند

باندازهء که هر چه بتصورشان نميامد دارا شدند ودر زمان محمد علی ميرزا

وزارت دربار را بوزير بقايا دادند و وزارت پست را بامين الملک

پسر ايشان واين پسر وپدر معروف شدند بمستبد ولی مدد الی امد نفسی ؟

نه از پدر ديده شد ونه از پسر ولی در مجلسهم آمد وشدی نميکردند پدر که از

ص ٤٤٩

از مرض فلج زمين گير بود و پسر هم از وفور مال و کسرت ؟منال و غرور جوانی

بعيش و گذران بنحو کامرانی روز گار ميگذرانيد خورد خورد بواسطه الجنس مع

الجنس يميلون ؟باامير بهادر پسر حاجی علی قلی خان اميراسعد طرح رفاقت ودوستی

انداخته شد و باهم مجلسها و محفلها نشستند تا روزی در فرح آباد امين الملک

ضيافتی از امير بهادر ميکند و انواع ملزومات عيش از مشروبات

و فواحش وقمار و مطرب حاضر ساخته شب را هم ضميمه روز نموده ودر همان

فرح آباد ميمانند وآنشب را قماری ميکنند که بقدر هزار تومانی امين الملک

از امير بهادر می برد و رفته رفته کويا بواسطه راه داشتن با تاج السلطنه دختر

ناصرالدين شاه رقابتی در ميان آنها پيدا ميشود فردا روز متفرق ميشوند

يکساعت از شب گذشته چهار نفر مجاهد ميروند در منزل امين الملک

باسم آنکه پاکتی از سردار جهت امين الملک آورده ايم امين الملک بطمع

برد شب قبل که شايد باز مجلسی برپا شده يا باطمينان دوستی با سردار از

خلوت بيرون آمده که کسب خبر کند دونفر از مجاهدين چهار تير مضر باو

زده اورا ميکشند و مراجعت ميکنند که باسم استبداد اورا کشتند

و حرف ختم شد ولی باعث همان اعمال مذکور شب قبل بود و خون او هم

مثل ساير خونها مسکوت عنه ماند واز جمله کارهائی که واقعاعقل مات

وخيال مبهوت ميماند فقره پارک ميرزا علی اصغر خان است وآن

واقعه پارک ميرزا علی اصغر خان صدر اعظم وخرابی آن ازاين قرار است که بعد از

ورود ستارخان که سردار ملی بود وباقر خان که سالار ملی بود بطهران

ص ٤٥٠

بطهران بعدازآنکه پارهء‌تا زنجان باستقبال آنها رفتند و پارهء‌تا

قزوين ويوم ورود تا سه فرسنگی طهران طبقه بطبقه تجار واصناف

واعيان وارکان چادرها زدند و تشريفات چيدند وباحترامی

آنهارا وارد کردند که گاهی ناصرالدين شاه‌اين دستگاه رانديده بود

لدی‌الورود هم از جانب پارلمنت خانه وزير مخصوص که صاحب

اختيارباشد تازه سپه دار خريده بود وهنوز خالی بود برای ورودآنها

آنجارا معين کردند و چند روزی هم برسم ميهمانی مجلس خرج

ميکرد چون ستارخان سيصد سوار همراه داشت که تمام خودرا

موجد و مئوسس مشروطه ميدانستند و خيلی منت برسرخلق

طهران داشتند ونشده باآنها حرف بزنند يکی ازلال باشی

بود ويکی آبدارباشی ويکی قهوه چی باشی ويکی تفنگ دارباشی ويکی

ميراخورباشی ويکی دلاک باشی ويکی مهتر باشی خلاصه اين پانصد نفر

تماماًباشی بودند خرج برخسته ؟ شد واستعفا؟ داد مجلس صلاح دراين

ديدند که مقرری جهت حضرات معين نمايند وخرج آنها را بدست

خودشان بدهند باغ شه آباد خارج شهر را به باقرخان دادند

وپارک صدراعظم که متعلق بارباب جمشيد بود بستارخان

واز برای سوارهای آنها هرکدام ماهی نه تومان مقررداشتند واز

برای ستارخان ماهی پانصد تومان واز برای باقرخان ماهی چهارصد

وحضرات‌از يکديگر جدا شده عر کدام مشغول بعيش ونوش ؟ ؟

هرگزنديده‌بلکه بمخيله‌آنهانرسيده چنانچه‌ملت هم گمان‌اين گونه هواپرسی وبوالهوسی

درحق‌آنهانمی بردند خلاصه چون درحقيقت اينهادرواقعه تبريز خيلی صدمه ديدند دوست

نميدارم که ذکرسوئی ازآنهابشود ودردفترروزگاربماند مدتی امر بهمين نحو که

ص ٤٥١

که مذکورشد گذشت وقتی که‌اينگونه‌اتفاقات افتاد وقتلهای متحيرانه واقعشد ودر

مدرسه مروی هم خلق مجتمع بودند وقايل آقاسيد عبدالله را ميخواستند دسته

اعتداليون باهم اتفاقی کردند و عهد اخوتی بستند که مابايد اموراتی که خلاف

قانون شريعت است موقوف کنيم من جمله يفرم خان ارمنی چه را بايد در

مملکت اسلام فرمان ده باشد ارامنه ويهود چرا بايد علنی شراب وعرق

بفروشند بهائی چرا بايد ميان مسلمين نفاق کند وکسی متعرض آنها نشود

وباعث قتل آقاسيد عبدالله بشوند وبجهت محمد علی ميرزا اعانه جمع کنند واز

اين قبيل خيالات خيلی داشتند سردار محی که برادر زاده سردار منصور بود

و مجاهدين ترک دراداره او بود با ستارخان وباقر خان و ضرغام الدوله

بختياری که او هم برقابت با حاجی علی قلی خان برادر خود با آنها مع شده

بود وسپه دار که نصرالسلطنه باشد متهد؟ ومتفق شدند که مقاصد خودرا

اجرا دارند ودر جرايد هم ذکر اتحاد را کردند ولی سپه دار را اسم نبردند

وشب هم رفتند در مدرسه مروی وبعد از بيست روز ختم آقاسيد عبدالله

را بر چيدند وبانها اطمينان دادند که ما از سر قاتل اقا نخواهيم گذشت

شما برويد بازارها را باز کنيد وبکار وکسب مشغول باشيد حضراتهم فردا

بازارها را باز نموده بکسب مشغول شدازآنطرف لايحه اقايان جديدالعهد

باداره های جرائد دادند و تعرض نمودند که ولايتی که نظميه دارد ومدعی به نظم

ميباشد قاتل آقا سيد عبدالله‌ازخانه آقا سيد عبدالله بيايد تا جنب شمس العماره

وازدو ياسه قراول خانه بگذرند واحدی متعرض آنها نشود يعنی چه پس وجود وکون

ص ٤٥٢

وکون نظميه برای چه ميباشد اگر قاتل امين الملک را گرفته بودنداين اتفاقات

نميافتاد وقدريسخت از نظميه ؟ کرده بودند وزراء ديدند که آن عهد اخوت دوشب

واين لايحه ها قدر خوش رايحه نيست صلاح دراين ديده شد که بجهت اصلاح پاره‌از

مفاسد مجاهدين ترک سلاح نمايند وبه يفرم خان ماموريت بدهند که هر کس اطاعت

کرد که فبهاوالا قهراً؟ اسلحه آنها را بگيرند يفرم خان هم اعلانی کرد وبديوارها

چسبانيد که هرکس تايوم غره‌شهرشعبان اسلحه خودرابه نظميه نياورد يابرسم فروش وجه

بگيرد ويا برسم امانت گذارد وقبض نگيرد در تعداد مخالفين ملت محسوب است

و به قوه جبريه‌ازاو گرفته ميشود چون صبح کشته ؟ شد بتمام سفراءاعلان کرد که من

بحکم ملت مامورم که اسلحه مجاهدين را بگيرم وتاظهر؟ مهلت آنهاست باآنکه تمام‌از

وجه ملت خريداری شده معذلک بقيمت امروز وجه آنراهم ملت ميدهد

واگر طالب فروش نيستند برسم امانت نزد هر تاجريکه ميخواهند

باطلاع نظميه بگذارند هر وقت خواستند ازطهران بروند بازبانها رد ميشود

واگراطاعت امر مجلس را نکردند وبناشد بقوه جبريه گرفته شود شايد زد خوردی

بشود و قتلی واقع شود دولت روس حق بهانه ندارد که هنوز مملکت ايران

دارای امنيت نشده اينها خود موجب امنيت است ولو هزار قتل نفس

بشود واماازانطرف حضرات مجاهدين ملاحظه نمودند که اگراسلحه نداشته باشند

مثل ماری هستند که دندان ندارند وکسی ازآنها نميترسد تماماًرفتند درپارک

و پناه بستارخان بردند از آنطرف خود ستارخان ديد که اگر نوکرهای

او اسلحه نداشته باشند مردم از آنها حساب نمی برند همچنين باقرخان بهم چنين

ص ٤٥٣

سردار محيی ديد که اگر مجاهدين اسلحه نداشته باشند ديگر رشد؟ او بخرج مردم

نميرود تمامً‌اجزای خودرافرستادند درپارک نزد ستارخان وآنها مصمم شدندازبرای

نزاع ولی سردار محيی نرفت در پارک وضرغام السلطنه هم نرفت در پارک

ولی ستارخان وباقر خان وتمام ملبوسين بلباس مجاهدين تمام در پارک

جمع شده مستعد نزاع و جنگ بودند حضرات سفراء

غيراز روس وانگريز؟ که نرفتند تماماًرفتند وآنچه لازمه نصيحت بود کردند

بخصوص سفارت عثمانی که شخصی از رشت کرمان ؟ اظهار کرد که من در

پارک بودم سفير عثمانی آنقدر در موعظه ونصيحت آنها سعی و مبالغه

کرد که بگريه رسيد وستارخان هم خجالت کشيد و گفت چشم اسلحه خودرا

ميدهيم واگر هم حقيقت نداشت در ظاهر قبول کرد

وبنا بود که باصلاح بگذرد که ناگاه از درب پارک حاجی محمد تقی

بنک دار با جمعی از کسبه بازار واردشد واظهار نمود که مبادا شما

را خوف بگيرد تمام ملت حامی شماست وما بازار هارا بستيم

وآمديم خدمت شما واگر اذن بدهيد الان پارک را پراز ادم

ميکنيم از استماع اين حرف ستارخان مغرور شده بسفراء جواب داد

سفرا بيرون آمدند که ما حريف نشديم خود ميدانيد سفير روس هم به مجلس

پرتست ؟ کرده بود که بهر قسم که صلاح مملکت خودرا ميدانيد رفتار

کنيد ولی اگر از ٢٤ ساعت نزاع شما زيادتر طول بکشد من لابداً

برای حفظ وحراست خود وتبعه خود قزاق وارد ميکنم اهل مجلس

ص ٤٥٤

مجلس متفکر که ايا چه بشود يفرم خان ميگويد لازم نيست شما بيست وسه

ساعت را بانها تخفيف بدهيد من يکساعته اين فساد را ميکنم

حضرات اهل مجلس بفرستاده سفارت ميگويند هر چه با قانون

درست ميايد بکند خودم در ميدان توپ خانه بودم که يفرم

خان سوار شد با يک عده از بختياری و يک عده جاندارم

ويک عده توپ چی و دو اراده توپ مسلسل ويک زوج صندوق

که جويا شده گفتند بانب است يک دستگاه ديگرريده؟ که هيچ

نديده بودم جويا شدم گفتند خزينه نفت است باری رفتند

در صورتی که دوساعت بغروب مانده بود که از ميدان توپخانه آنها

روانه شدند حقيردرآن نزديکی هادوستی داشتم مبشرالملک رفتم منزل‌اوهنوز

قليان برای حقير نياورده بود صدای تفنگی آمده تاغروبی خورد خورد

صدا زياد تر مي شد غروبي صداي تفنگ به توپ مبدل شد و يكساعت

ونيم از شب گذشته تمام صداها قطع شد صبح که برای تحقيق بيرون آمدم

معلوم شد که اول حضرات بختياری اطراف پارک را محاصره کرده

ولی سبقت در جنگ از آنطرف شده بوده زيرا اينها در پشت

ديوار واز درون باغ بی خبر بودند ولی آنها در درخت ها پنهان شده

وآنهارا خوب ميديدند از طرف مجاهدين سبقت می شود و سه نفر

بختياری کشته ميشود وچند جاندارم هم کشته ميشود يفرم خان ملاحظه

ميکند که آنها در باندی وآنهم غير مشهود وايها در پسی و تمام مرعی

ص ٤٥٥

و مشهود واين فقره جز مقهوری ومعلولی ثمری ندارد فوری ظرفيه ؟ نفت را

به درب پارک بسته و بفاصله نيم ساعت چنان آن درب را سوزانيده بود

که جز خاکستر آن اثری از در باقی نبود وداخل شده توپ را بان عمارت

می بندد حضرات ملاحظه ميکنند که اگر بگلوله کشته نشويم زير حوار ؟

خواهيم مرد بيرون آمده تمام تسليم ميشوند فقط يک پارچه از پارچه های

گلوله توپ به زانوی ستارخان خورده‌اوبی پا ميشود؟ بقيه تماماًهر چه زنده

بودند گرفتار شدند ستارخان و باقرخان را در کالسکه نشانده

تحت الحفظ بخانه صمصام السلطنه بختياری و بقيه مجاهدين وغيره چه‌ازتجار

وچه‌از کسبه و چه تماشائی تمام جلب به نظميه ميشوند وآنچه محقق شد از طرف

يفرم خان سی ودونفر تلف شده بودند که يکی ازآنها ميرزامحمد خان نام

بوداز خوانين محترم بختياری که قوم خيلی نزديک امير اسعد بود وجنازه

اورا با احترام فوق العاده بردند بحضرت عبدالعظيم ولی داخلين باغ معلوم

نشد چه قدر کشته شدند ولی از مسلمات و محققات است که آنها

دو سه مقابل اينها کشته شدند ولی صدائی بلند نشد که پارهء جرئت

اظهار نکردند پارهء هم غريب بودند وصاحب عزائی نداشتند لذا معلوم

نشد همين قدر شنيده شد که در قبرستان حسن آباد دو سه روز مشغول حفر قبر

و دفن اجساد بودند سردار محيی از شنيدن اين خبر رفت در سفارت

عثمانی متحصن شد سپه دار هم در همان شميرانات که بود ماند وديگر کمتر به شهر

آمد وشد نمود ولی به نظميه اعلان کرد که شنيده شد شما مامور گرفتن اسلحه هستيد

ص ٤٥٦

اگرانحصار به شهر دارد که هيچ واگر راجع بخارج شهرهم هست سيصد چهل قبضه

تفنگ و مضر در منزل من موجود است بفرستم وشنيده شد که خواستند واو

فرستاده ضرغام السلطنه هم فراراًرفت در کهريزک که بلکه اورا هم بگيرند بعد

مطمئن شد که کسی متعرض او نميشود مراجعت نمود و عجالة انقلابيون از

اعتداليون جلو افتادند ولی باز هم در فکر خودند وابداً در خيال تعمير مملکت

وآسايش رعيت نيستند وهمان حکايت رشوه و تملق وفجارگوئی؟ واز

اوليا امور ورضاخونی؟ آنهاست وبس چنانچه اليوم که سر خرمن است ونان در

يکقران بود صد دينار گران کردند وجهت ؟ ميگويند که هفتصد تومان

بلديه از خباز ها گرفته واذن بيست ودوشاهی داده با آنکه عيد صيام است

و باعتقاد کافه عوام ماه خداست وتمام مهمان خدايند به نقد که ميزبان

نان آنهارا بشکلی کرده که اقلاًبايد دوساعت درب دکان خباز

معظل شد تا نان گرفت بهم چنين گوشت از همه بالاتر حکايت

آب است که آنرا هم بلديه تصرف کرده وکوچه هست در طهران آب

ماهی دو دفعه ان سالی دو دفعه شده اينقدر برای آسايش خلق کار ديدند

واما برای خودشان ومواجب های اجزايشان چنان کار ميکنند که

که هزار هزار بيسمارک حيران ميماند چنانچه قرار گذاردند هر باريکه وارد

دروازه طهران ميشود الاغی پنج شاهی وقاطری دو عباسی و شتری ده شاهی

بگيرند خواه تبرسه؟ بارشان باشد خواه کاه و همين پول اليوم که وقت ميوه

وتربار؟ است يوميه روزی هزار تومان عايدی می برند از برای ترياک

ص ٤٥٧

يکمن پانزده هزاريکمن نوزده تومان ودو هزارگمرک ميکيرند که بهرلوله سه مثقالی

ورقه می چسبانند وسه شاهی وجه ميگيرند مشروبات جوهری که بطر آنرا نه دوبر ؟؟

سی شاهی ارمنی و يهودی و مجوس ميفروختند حال بطری هست تمردارد ؟ و دو

هزار صد دينار ميفروشند که کاغذی روی چسبانيدند وبطری ده شاهی

يا سه عباسی ميگيرند واين ؟ را حساب کردند روزی هفتصد تومان ميشود

نمک تبريزی سه شاهی وچهار عباسی کردند وآنها که اهل حسابند سالی دوازده

کرور فايده آنرا سنجيدند در عدليه قرار تمبر باسناد گذاردند عريضه ميدهيد وتظلم

ميکنيد بايد يکهزار دويست دينار بدهيد تمر بعريضه شما بچسبانند نمسک؟ ماهيانه

يا وقف نامحه؟ با صورت حساب شمارا می شمارند ده کلمه صد دينار

ميگيرند تمر ميچسبانند احکام صادرشده صد تومانی پنجهزار می گيرند تمرمی چسبانند

معامله ميکنند سند آنرا می برند عدليه صدتومانی دوهزار ميگيرند تمرمی چسبانند

اين فقره‌از هم صاحبان علم رياضی سالی دوازده کرور فايده وعايدی آنرا ديدند

با تمام اين تفاصل صاحبان حقوق را ميگويند تومانی دوهزار امسال ميبايست که؟

ميدهند آنهم اگر است واما مواجب سوار و سرباز و جاندارم سه ماه و چهار ماه

مواجبشان مانده ونميدهند وهيچ کس نيست که به پرسد ای وکلای محترم

وای وزرای مکرم اين پولها کجاست وبخرج کی ميخورد ابداًاين گونه صحبت ها در

درکار نيست خداوند تفضلی فرمايد و به هيکل بی روح ايران بيد

قدرت روح جديدی بدهد ولی اين چند روزه خداوند سئوال کنندهء

خداوند مبعوث فرموده بلکه چندين نفس وآن نفوس هم از

ص ٤٥٨

نفوسهم از همين بی اعتدالی ها وعدم دادرسی های وزراء بيدار

شدند وآن تفصيل ازاين قراراست واساس آن نفوس

؟ موجب است ؟ کيفيت نايب حسين کاشانی که رشيد

سلطان ورامينی مرقوم شد ؟ خورد خورد جزئی کلی ؟ شده و؟

فتنه کوچک وبزرک شد که گفته اند سر چشمه شايد گرفتن به بيل

چه پر شد نشايد گذشتن به پيل آن رشيد سلطانی که

که ذکر شد که آمد در طهران وتقريباًشش ماه در طهران ماند

و نزد هر اداره مظلم شد وابداً احدی بداد او نرسيد و

از تمام ادارات مايوس ونا اميد شد رفت در ورامين

ودستی بلند کرد وآنچه از حکومت باو تعدی شده بود جبران

کرد و حکومت را بيرون کرد رفته رفته با تحريک ديگران

بود يااز تعديات بی پايان هر روز اورا معينی وياوری تازه

پيداشد واز ان وجوهات که باسم ماليات از خلق

ميگرفت وبه مردم ميداد سواری گرد او جمع شد ودل او

قوت گرفت بورامين وايوان کيف تسلط پيدا کرد

باندازهء که سوار و مستحفظين که از جانب دولت درايوان

کيف بودند بسرکردگی سيد علی خان نام آنها را گرفته

خواستند يراق از آنها بگيرند آنها گفتند ما مطيع شما ميشويم

و رفتند در عده آنها خلاصه بعد ازانی که خوردخورد صاحب

ص ٤٥٩

يک جمعيتی وتدارکی شد محمد اسماعيل خان که از جمله اکابر واعيان مازندران

بود با رشيد سلطان همراهی کرد استعدادی باو رسانيد ديد

خلق بااو همراهی ميکنند و کافه خلق از وضع اين مشروطه مغلوطه

منزجر وشاکی ميباشند وقت را غنيمت دانسته رفت در

دماوند و اندوخته بهم کرد وبا تدارک و استعداد آمد در سر راه

مازندران و کدار دوک را گرفت و راه عبور خلق مسدود

شد در طهران تدارکی ديدند و سوار وپياده معين شد و رفتند

و بعد از قتل عده مغلوبانه مراجعت کردند و مجدداًرشيد

سلطان به مجلس نوشت که روزنامهء بدست آمد که مارا

به بهتان ياغی بودن وطاغی شبان ؟ متهم کردند ونسبت حمايت

ودوستی محمد علی ميرزا بما دادند؟ من تکليف خودرا چنين ديدم

که مجدداًمطالب ومقاصد خود را بمجلس مقدسيکه ميدانم هيچ

ثمری از او مرتب نميشود چنانچه ششماه معطل شدم وديدم که

ابداً در فکر خلاصی خلق و جبران ماسبق نيستند ولی باز عرض ميکنم

که گويا اهل مجلس و وزراء جز مواجب گزاف بردن وبارهای

سنگين بدوش رعيت بيچاره گذاردن ديگر ابداً رسم مشروطه و قوانين

مشروطه را دارا نشده باشند خوب است که از جناب وزير معارف

استفسار فرمائيد که ايا اين روزنامه نويسها آنچه دلشان ميخواهد

از لاطايلات و ترهات که لايق خودشان وقوم وقبيله شان

ص ٤٦٠

قبيله خودشان هست مينويسند آيا تو که وزير معارفی آن پريشان

گوئی آنهارا ملاحظه ميکنی و اجازه طبع ميدهی يا نديده هر غلطی که ميخواهند

بدون اذن و اجازه تو طبع ميکنند اگر ملاحظه ميکنی که آنها را از

اين غلط ها ممانعت نميکنی واگر ملاحظه نکرده پيوسته قول ميگيری و

بانها امتياز ميدهی پس تو چه کردی که حکام های قبل چه کردند

و روزنامه نگارها بخيال خود گمان مداخل افتادند وگمان کردند

که ماهم مثل ديگران برای آنها پول ميفرستيم که ازما تعريف

بيجابکنند چنانچه ديديم که چه پول از خلق گرفتند وتعريفهای

بی اصل کردند باری ازاين سئوال از وزير معارف بشما؟ عرض

ميکنم که ما از محمد علی ميرزا وهر کس هوا خواه اوهست بيزاريم و خداوند

فرصت ندهد بانکه از مشروطه انکار داشته باشد ولی ما مشروطه

ميخواهيم که رسم داشته باشد نه اسم مشروطه ميخواهيم که خلق آسوده

باشند نه هر بی پدری و بی اصلی که پارتی دارد فوراً بدون

علم وبدون استحقاق ماوزير شود يا امير وحاکم شود يا رئيس اگر چنانچه

آن مشروطه هست ما تمام خادميم و مطيع واگر اين مشروطه حاليه

هست که در ميان است خير ابداًنه مطيعيم ونه فرمان بر ونه

ماليات بده فقط خواستم که مرام و مقصود خودرا بشما معلوم کنم

که ما پول نميدهيم که مردم بدون استحقاق صرف هواهای نفسانی

خود کنند ومثل وزرائی که خود شما ميدانيد بواسطه چند روز در

ص ٤٦١

اطاق وزارت ماليه نشستن صاحب يک کرور مال شدن

باشد ما خود ميتوانيم آنچه بعرق جبين و کد يمين تحصيل ميکنم صرف خود

بکنم وبه هر بی اصل و نسبی ندهيم و عبث برادران مارا مامور به

دعوا نکنيد که خون آنها بگردن شماست نه ماها خداوند شاهد است

که هر فشنگی که ازدهان تفنگ ماها بيرون ميايد محض مدافعه ميباشد

نه مخاصمه باقی والسلام از جانب فدائی برادران رشيد سلطان بعد از

رسيدن اين پاکت در عوض آنکه در حقيقت رسيدگی نمايند و بعرض

او رسيدگی نمايند و يک نفر آدم تجربه کرده کار آزموده نيک خواه

از هر کار آگاه را بفرستند که بلکه رفع اين فساد بشود وکار بلجاج

و عناد نکشد و خون پانصد يا پنج هزار نفس ريخته نشود شاهزاده

جوان بی تجربه که پسر مرحوم سپه سالار بود و ملقب باميراعظم مامور نمودند

که شما برويد و رفع اينکار را بکنيد ودر عوض حکومت مازندران

واستراباد هم با خود شما باشد ايشانهم با نهايت جلادت و رشادت

بلکه به تهور روانه شد با چهار هزار قشون از سواره و پياده و چهار اراده

توپ بعد از انی که روبرو شدند رشيد سلطان سه نفر را ميفرستد

نزد امير اعظم که حضرات اورا ملاقات کند و خطی هم نوشته بوده

که ای حضرت والا بدون جهت شما راضی بقتل مسلمانان نشويد من نوکر

پدر شما بودم و نمک پدر شمارا خورده ام ودوست نميدارم که بدون

جهت نسبت بشما بی احترامی نشود و بی جهت مسلمان کشته شود ما که با شما

ص ٤٦٢

که باشما مخالفت و مغايرتی نداريم شما تشريف بياوريد منزل همشيره خودتان

بنده هم هستم آقای ميرزا محمد خان اعظم الدوله هم تشريف دارند آقای آقااسمعيل

خانهم تشريف دارند مطالب خود را اظهار ميداريم هر چه صلاح دانستيد

همان قسم رفتار ميشود من هميشه نوکر بودم وفرمان بر بازهم بايد خدمت

کنم شما که هميشه حاکم بوديد وفرمان ده چگونه راضی شديد شخصی که خودتان

اورا وبرادر اورا خوب ميشناسيد سال قبل در محضر شما با بنی؟

اعمام شما حق کنار نشستن وبايست ميان مجلس با قلمدان ولوله کاغذ

به نشيند وهر چه بانها امر بفرمائيد بنويسند حال که وضع ايران تغيير يافته به

بينيم که اينها چه خدمت به ملت و مملکت نمودند که حال يکی وزير ماليه ميشود

و يکی وزير جنگ واز حضرت عالی چه نا خدمتی و چه خيانتی ظاهرشده که بايد در

تحت فرمان آنها باشيد ديگر فقره مستشارالدوله بچه قانون و کدام قاعده

بايد کمپانی خالصه مختاريت داشته باشند وبر خلاف رای وزراء ايشان

حکومت معين کند و قس علی هذا خيلی عرايض داريم آن سه نفر پاکت را برداشته

ميايند نزد اميراعظم از قضا يک نفر از اهل اردو بانها ميرسد چون آنها

برای صلح وآشتی ميامدند و دستی برای مخالفت و مصادرت دراز

نکردند او آنرا باعث رشادت خود دانسته همراه ميروند تا حضور امير

اعظم اظهار ميکند که من اينهارا گرفتم اميراعظم امر بقتل ميکند آنها

عرض ميکنند جناب امير ما قاصديم و پاکت جهت شما آورديم شما فکر

نميکنيد که ما سه نفر مرده ايم يا چلاقيم که يک نفر ما سه نفر را بگيرد وازاين

ص ٤٦٣

قبيل عرايض خيلی کردند تعجب در اين است که بسمع قبول آن شاهزاده

عظيم الشان تربيت شد نرسيد و امر نمود که آنهارا بدرخت به بندند

و بعد اول خودشان و بعد اهل اردو آن سه نفررا تيرباران کرده بعد

آنها را امر کرد روی مال انداخته دور اردو می گردانند و بعد سر آنهارا

بريده سر چوب بلندی نصب ميکنند اين خبر که بگوش رشيد سلطان

واعظم الدوله واسمعيل خان ميرسد خيلی افسرده ميشوند که ما بدون

جهت سه نفر را بکشتن داديم و نميدانستيم که اين جوان اينقدر بی تجربه

وبی تربيت است هر زن دهقانی ميداند که رسول کشتنی نيست

واين شاهزاده نفهميد حال ديگر بايد با او بطريق مخاصمه باورفتار

کرد خلاصه اميراعظم متهورانه بر سر آنها تاخت مياورد بدون

قانون جنگی واطلاع از قضا رشيد سلطان در حمام بوده و خبر ميشود

بدون پيراهن سوار ميشود وهمراهی های خودرا ميگويد که فرار کند

و هر چه هم داريد بگذاريد حضرات چنان فرار ميکنند که حضرات

بگرد آنها هم نميرسيدند وارد اردوی آنها که شد واردوی

بی صاحب ديده ويکنفر مانع ورادع در کار نيست و حال سرباز

و سوار گرسنه که بديهيست که چه ميکنند بالاخص که بختياريهم

باشد خلاصه چنان گرم چپاول بودند که گويا تفنگ هارا نيز زمين

گذارده بودند طرف مقابل که آنهارا مشغول به بردن چپاول

ميکند که اطراف آنها را مثل حلقه انگشتر گرفته و چنان آنهارا

ص ٤٦٤

آنهارا به باد گلوله می گيرند که‌آه ازنهاداميربرميايد ولی باآنهمه کشتار

دست از آن غارت ويغما برنميدارند خود امير باز رشادتی

بخرج داده با دويست سوارترک آنهارا عقب ميکند تا

آنها را مجدداًميدواند که آنها کدارلدک را به تصرف امير داده

ميروند درامامزاده هاشم و سنگر می بندند و چند نفری در آن

سنگرها گذارده و خود از طرف ديگر بر کشته پلی که درآن

حوالی روی رودخانه بوده پل را خراب ميکنند و بعد

از خرابی عقب اردورا گرفته وبهر اندازه که ممکن بوده آدم

ميکشد اما شاهزاده بخيال آنکه او در امام زاده هاشم است

توپ بام زاده می بندد ويکطرف امام زاده را خراب

ميکند وقتی ملتفت ميشود که هيچ کس در امام زاده نيست اراده

مراجعت ميکند می بيند خدا بدهد برکت ديگراز اردو نيمی جهت

اوباقی نمانده وپيوسته هم از هر گوشه گلوله ميبارد نيت

ميکند بمقام محفوظ برود بانجا که ميرسد ملاحظه ميشود که پلهم

خراب شده خلاصه خود امير با عده قليلی بهر طريقی که بوده از

آب ميگذرد ويکسر وارد مراد آباد عم خود عين الدوله ميشود

واز آنطرف هر سرباز و سوار کشته شده که شده وهرچه

هم بدست آنها گرفتار شده بعد از دوشبانه روز ؟ بدون

قوت و غذا رشيد سلطان قدغن ميکند که مبادا يکی از آنها

ص ٤٦٥

که بدست آورديد بکشيد تمام را بايد بياوريد نزد من هرکدام را که

بردند يراق آنهارا می گرفت ونان وآذوقه چند فرسنگ بانها داده

روانه کرد ولی يک شخص با اطلاعی صحبت ميکرد که در بيابان چه

مقدار اجساد آن بيچاره ها دربيابانها ريخته باری آنچه رفته بودند

تقريباًيک ثلث آنها تلف شده يا فرار کرده که اثری ازآنها نيست

و مجدداًدرتدارک تاسيس اردو هستند که بروند ولی آنچه شنيده ميشود آنها

استعدادی خوب بهم بسته اند وبعلاوه محلی هست که بقول فردوسی

لشگر سلم وطور در آنجا گم شده وکمتر کسی از طريق جنگ بان جا

فايق آمده و بعلاوه از شدت بد رفتاری تمام امرا و وزراء و وکلاء

خلق به غلبه آنها مايلند چنانچه در وقت ورود همين سپه دار وهمين

حاجی علی قلی خان خلق طهران بورود آنها راغب ؟ بودند وآنچه مفهوم

ميشود يفرم خان هم از رفتن بطرف آنها ابا دارد اينکه از فقره مازندران

که به نقد در تصرف آنهاست تابعد هرچه صورت گرفت مرقوم

ميشود واما مقدمه ؟ نايب حسين تفصيل ازاين قراراست که بعد از

آنمقدمه که مرقوم شد که مجاهدينی که قصد گرفتن اورا کردند واو

جمعی را کشت وآتش فتنه مشتعل شد وبقدر صد هزارتومان

ضرر بملت فقير ايران خورد وبقدر دويست هزار تومان از

اموال رعيت بيچاره بغارت وتاراج رفت نايب حسين

فرار کرد علاوه از آنکه اورا تعاقب کنند بلکه دست گير شود

٤٦٦

گير شود رفتند رعيت غارت نمودند ورعيت قمصر خيلی از ظلم وتعدی

وبی ناموسی حضرات بختياری نموده بودند باری نايب حسين از کاشان

فرار نموده رفت روی اردستان وازآنجا به نائين وازآنجا به انارک

واز قرار معلوم دراردستان چندان مداخلی نکرد باندازهء که اجزاو

واتباع اوبگذرد گرفته و رفت روی بانارک و در انارک از قرار

معلوم در انارک ظلم زيادی کرده ومدخل وافری نموده متجاوز

از صد هزار تومان از آنجا گرفته انتظام الملک پسر سهام الدوله

که جوان ترياکی معطل بی پولی بود ولی بواسطه آنکه پسر

سهام الدوله بود وپاره از سوارهای پدرش که رعيت

وساربان او بودند وسراغ پولی هم نزد نايب حسين کرده

بودند بطمع پول همراه او شده وبانايب حسين مراجعت

بکاشان کرده خلق کاشان هم بجهات چند که اقلاًاز

نايب حسين گله نداشتند بلکه رضامندی داشتند وثانی

از حضرات بختياری که بجهت گرفتاری نايب حسين رفته بودند

وبعد از فرار نايب حسين ماند؟ بودند وتعديات فوق

العاده از آنها ديده بودند وثالث از خوف نايب حسين

را استقبال کردند خيلی مفصل و بعد از ورود چراغبانی کردند

ولدی الورود نايب نايب حکومت کاشان که ؟ روانه

طهران گرديد ونايب حسين رفت در مقر حکومت نشست و تمام دوائر

ص ٤٦٧

راازقبيل عدليه و نظميه ونمک وانحصار ترياک و غيره را جميعاًمعاف کرده

و بخصوص منشی زاده که‌از مجاهدين بود و رئيسس نظميه بوداورا حبس نمود وبقيه

مرخص کرده که وخود مشغول نظم ونسق شهرشد وتمام اجزاء واعوان خود را

يکان يکان همه را لقب داده مثل زمان استبداد که همه لقب سلطنتی

می گرفتند اولقب اسلامی داد مثلاًمظفرالدين شاه پسر خود راسالارالدوله کرد

لقب داد اوسالاراسلام وعضداسلام ظهيرالاسلام وقس علی هذه و علاوه

از لقب آنها دادن به طهران تلگراف کرد که ان پسر من که در آنجا حبس

ميباشد برسيد اين تلگراف روانه نمائيد والا ما ناچار بطرف

طهران خواهيم آمد وشما دچار مشکلات عظيمه خواهيد شد وامضاء او

اميراسلام بود وشنيده شد که سکه هم زده بوده حضرات وزراء

در تدارک قشون فرستادن افتادند حاجی علی قلی خان نوشت بحضرات

بنی اعمام خود مثل سردار جنگ وسردار اشجع وسايرين اعمام

خود نوشت وتلگرافهم کرد که شما که خيال آمدن بطهران داريد

زودتر ؟ حرکت کنيد و در کاشان نايب حسين را گرفته همراه

بياوريد که خدمت بزرگی بملت نموديد واين خدمت موجب

ازدياد احترامات شما و جالب بسی ترقيات است حضراتهم

شش صد سوار برداشته روانه ميشوند وبتاخت خود را بکاشان

ميرسانند خبر بنايب حسين ميرسد اوهم سوارهای خودرا ميگويد

که شماها هم در سنگر های خود رفته نگذاريد نزديک شهر بيايند

ص ٤٦٨

بيايند حضرات اتباع نايب حسين بر باروهای شهر سنگرهای

خود برامده منتظر که از حضرات تقدم بجويند ملاحظه ميکنند که

حضرات ميخواهند به يرش وارد شوند حضرات چند گلوله طرف

آنها می اندزند حضرات ملتفت ميشوند که طرف مقابل

بيدار است و مشغول کارلذا حضرات قدری عقب نشسته

که در تدارک تدبيری بشوند ازآنطرف نايب حسين يا

از خوف خدا يا از خوف جان ملا حبيب الله را واسطه

ميکند که باطهران صحبت کند ملا حبيب الله که يکی از

نفوس خيلی بد ذات کاشان بود وکراراًاو مرا؟

بهر قسم وهراسم بطيقه بهائی صدمه زده بود وخيلی ازار و

اذيت کرده بود در آنوقت نيک نفسی نموده وبوزراء

تلگراف ميکند که نايب حسين مرا وکالت داده هرچه

در حق او رای بدهم او اطاعت کند ومن بشما عرض ميکنم

که اوبد کرده شما اورا عفوبفرمائيد و من ضامن ميشوم که از اين

بعد خطائی ازاو ظاهر نشود بشرط آنکه شماهم اورا عفو کنيد و

يک خدمتی باو رجوع نمائيد که در تعداد خدمت گذاران باشد

ولوقره سورانی کاشان به يزد باشد اوهم ترک اسلحه نموده هم خلق کاشان

آسوده ميشوند وهم قتل نفس نميشود هم خسارت بخزينه ملت نميخورد

هم بهانه بدست همسايگان نميايد وازاين قبيل خيلی صحبت کرده بود

ص ٤٦٩

آخر الامر بعد از پانصد کلمه حرف حسابی قانونی همه کس پسند

جوابی که باو دادند وزرای منزه عن‌الخطاءيااز نتايج افکار خودشان

يا از ثمرات وکلائی که يا بواسطه نايب حسين از کاشان صرف نظر

کرديم باز ملا حبيب الله تلگراف کرد که براطفال بی پدر وپيرهای سالخورده

ترحم کنيد که ؟ مقداری اطفال صغير بی پدر و چه بسياراز معمرين بی پسر

ميشوند و خداوند از چنين کاری رضا مندی نخواهد داشت جواب باو

ندادند اوهم فوری ميرود مسجد بالای منبر و خلق را گرد خود جمع کرده

حضرات وکلاء و وزراء از کاشان صرف نظرکردند معلوم ميشود که اين

مشت رعيت کاشان بايد بدست بختياری ها يا غير بختياری گرفتار

واسير شويم زيرا که من اينگونه تلگراف کردم وايشان اينگونه جواب

دادند شما هرچه تکليف خود را ميدانيد رفتار نمائيد آنها ميگويند ما که

مجتهد نيستيم ورای نداريم شما بگوئيد که تکليف خلق چيست ميگويد شما که

با ملت مخالفت نداريد گفتند ابداً چه مخالفت که ماليات را

دومرتبه و سه مرتبه داديم آنچه تحميلات برما کردند متحمل شديم

وهر روز هم بدعت تازه و اجحافات بی اندازه ميکنند وما

حاضرهستيم ملا حبيب الله ميگويد در اين صورت پس بختياری و قشون

برای چه دور کاشان را محاصره کرده اند ميگويند که نايب حسين را

شماها نگاه داشتيد و بدولت نميدهيد ميگويند ابداًنايب حسين

در مقر حکومت نشسته وهمه کس اورا می بينند چه مدخليتی بما دارد

ص ٤٧٠

مدخليتی بما دارد ملا حبيب الله ميگويد ايا اينها که گلوله مياندازند

بشماها صدمه و آفتی و ضرر و خسارتی وارد ميايد يانه ميگويند

البته تا صد نفر ازما ها کشته نشويم يکی از تبعه نايب کشته نمی شود

ميگويد دراين صورت بموجب حکم خدا دفاع واجب است وبايد

از خود دفع ضرررا بکنيد بهر نحو که بتوانيد اگر در جهت دفع ضرر

از خود کشته شديد بهشت ميرويد واگر بکشيد بهشت ميرويد بعد از

استماع اين بيانات زن ومرد عزم بر زدن کردند ومصمم زدن شدند

وآن محله که در تصرف بختياری بود احاطه کرده خيلی کشته شدند

ولی آخرالامر غلبه بر خلق کاشان بوده واز قراری که شهرت

دارد متجاوز از پنجاه نفر بختياری کشته ميشود حتی شش نفر از خوانين

وبزرگان آنها در آن هنگامه کشته ميشوند ويکی از آن شش نفر

برادر بيچاره ضرغام الدوله بوده که يکی در بادامک؟ کشته شده بود

و يکی هم در اين جا حضرات بختياری عقب نشسته و طلب معاونت

نمودند از طهران دو اراده توپ شرپنل با فشنگ و توپ

چی بانيست ؟ در گاری گذارده فرستادند توپها که وارد ميشود

سفرائی که در کاشان بودند از روس و انگريز؟ هردو مانع

ميشوند که اگر چنانچه نايب حسين در محلی بود که جز خود او

واتباع او در آن محل نبود و ضرر باحدی جز خود آنها

وارد نميامد ما حرفی نداشتيم ولی اين توپ شما صدنفر را

ص ٤٧١

ميکشد شايد يکی از تبعه نايب کشته بشود يا نشود خلاصه ماامروز ده يا پانزده

است که حضرات بختياری اطراف کاشان را گرفته اند و معروف است

که ؟ را پر کرده‌اند واز اذوقه هم مانع هستند ولی ما امروز که ١٩ شهر

شوال ١٣٢٨؟ است هنوز نه کاشانی ها آسوده شدند که معلوم شود رهبر ؟

خصمی ندارند ونه حضرات مطمئن شدند که ما کار خودرا صورت داديم

فقط رای صائب وزراءملت پرست و نوع پرستان

مملکت آباد کن و وکلای محترم که جز برای آسايش موکلين خود قدم

بر نميدارند و غير از تکميل قانون مشروبات ؟ نطق نمی کند ليلاً

ونهاراً بتمام همت در ترويج قانونند وراحت فردی از افراد؟

ملت را بر راحت جمهور منتخبين ترجيح ميدهند اين قدر ثمر بخشيده

که الان بيست روز است که پست دولتی که در هر دولت غير متمدن

پنج ساعت تعويق آن موجب عار وننگ است نه از طرف

کاشان بطهران رسيده ونه از طهران ياانطرف کاشان رفته بلکه

بالاتر ازاين تلگرافهم همين حال را پيدا کرده چنانچه شخصی از عراق بخودمن

خط نوشته بود جواب آن چون خط او نرسيده بود وحقير پوسته خودم ؟

باونرسيده تلگراف ميکند می بيند جواب نرسيد از شدت نگرانی

سوار شده چون در حمايت دولت انگليس بود بحمد الله بسلامت رسيد

معلوم شد که علاوه ازآنکه خط ايشان نرسيده بود تلگراف اوهم

نرسيده بود و امنيت اين خط بمقامی رسيد که يکی از غلامهای پست

ص ٤٧٢

غلامها پست از امنيت راه تعريف ميکرد و از صحت عمل اداره پست

و مذکورنمود که غلام حامل پست که قراراست از شيراز تا طهران

پنج يا شش نقطه عوض شود من ازاباده اين پست را آوردم تا طهران

و هفت مرتبه دزد کاری مرا رسيدگی و سرکشی کرد وهر کدام هر چه

بنظراواردند؟ بردند دفعه هفتم چوپان بود که با چماق دست آمد درگاری

و آنچه بيشتر گشت کمتر يافت ديگر چيزی نبود که به برد يک دفتر ديگر

مسطوره پارچه مانده بودآنراهم اوبرد که کيسه توتون چپق ميشود خلاصه از

مقصد دور شدم مراد اين بود که نفوسی که رسيدند بمقصد خود که

پارلمنت صحيح عاقل پسند باشد و رسيدند به زمانی که به چشم خود ديدند

که در حقيقت برادريست؟ ودر واقع برابری آن وقت دلشان به

حسرت وارزوی نفوس بسوزد که در ظرف بيست ماه ؟ که

که مجلس مقدس شور برقرار شد و مخل و مانع و رادعی جهت

آن نبود تمام ملت حسرت آنرا داشتند که به بينند اين مجلس

واين وکلاء يک امری که پنجهزار دينار فايده بحال ملت داشته

باشد کردند يانه نديدند بلديه که در هر ماه بقدرسی هزار تومان مواجب

خور است و بقدر هفتاد يا هشتاد هزار تومان محل دارد قانونی واقلاً

ماهی ده هزارتومان دخل بی قانونی شرف .. بر .. بی ناموس بباراز؟

فيل ؟ رشوه ميخواند و ميگيرند چنانچه از يک صنف خباز که به همت جناب ظهير

الدوله کشف شد گرفته بودند معذلک حسرت آنرا يگور برديم که يک کوچه

ص ٤٧٣

از کوچه های طهران از خاک روبه دانی خلاص شود که نشد

بلکه چراغهائی که در زمان استبداد آن صنيع حضرت معروف

نسب کرده بود بلديه کند وبرد نظميه با آنکه تمام خلق چشمشان

به نظميه روشن است که رئيس آن موسيويفرم خان است و مسلم

مسلمين ازاوانزجار دارند که ارمنی است و ميان خود وخدا بايد حرف زد

وانصاف را از دست نبايد در ابتدای ورود وتاسيس و اداره قسمتی زد ؟؟

رفتار کرد که موجب اميدواری تمام خلق شد ولی رفته رفته اوکه نتوانست

خلق ايران را مثل خود کند ولی خلق ايران بسرعت هرچه تمام تر

اورا مثل خود کردند چنانچه در ابتدا خيلی نزديک رسيده بود

که دزدی متروک شود والان در کاروانسراها دزدی ميشود تا چه رسد

بازارها چنانچه در سرای حاجب الدوله سقف حجره يکی از پارسيان را

سوراخ نمودند و مجری آهنی را بردند وابداًکسی در مقام تجسس برنيامد تا

چه رسد بموجب قانون بايد وجه اورا بدهند باری به نقد خيلی امورات

درهم وبرهم و هرج ومرج واحدی در فکر اصلاح حال مملکت و رعيت

نيست وبالفرض هم اگر در هر صد نفری يکنفر يا دونفر پيدا شوند رای آنها

اجرا نميشود بلکه اصغا نميشود بموجب النادر کالمعدوم چنانچه در ميان

منتخبين مجلس در ميان اين صد يا صد وده پانزده نفس دوسه نفر هستند

که ميان خود و خدا کافه خلق طهران بر علم و ديانت و انصاف

ومروت آنها شهادت ميدهند و دست تهمت هر مفتر کذابی

ص ٤٧٤

هر کذابی ازدامن تقديس آنها کوتاه ونارساست يکی آقا سيد نصرالله

سادت اخويست يکی آقا شيخ حسين يزديست ويکی حاجی شيخ الرئيس

ويکی آقا ميرزا ابراهيم خان ولی رای و سليقه ونيک وطريقه چهار

چهار نفر معدوم صرف در ميان يکصد و ده بيست نفر که

که تمام شياد تمام اخاذ تمام کلاش چنانچه يک نفر از آنها وکيل

الرعايای منتخب کردستان در وقت تنگی گندم ايشان داوطلب

شدند که من جنس از خارج مثل همدان و توابع آن وارد ميکنم

وهفتصد وسی ونه هزار تومان وجه از وزارت ماليه گرفت

که جنس بياورد بقدر ششصد هزار تومان بقول خود اش جنس

وارد کرده‌آنهم بهر قيمتی که خوداو خواسته وصدوسی ونه هزارتومان آنرا

خورده واجزای خود اوفسق اورا بروز دادند وابد ؟ قوه حس

يا قوه جزا در کار نيست که حساب اورا بکشند واقلاًاگر مجازات

نميکنند صدوسی ونه هزار تومان که امروز برای هزار تومان آن محتاج

و مستحق هستند بگيرند يکی ديگر از واقعات اين اوقات واقعه حقوق

خواهان است که اسم خود را فايده رسان ملت گذاردند

کيفيت طبقه حقوق خواهان واجتماع ايشان در مسجد جمعه ازاين قراراست

که جمعيت زيادی بقدر پانصد نفر در مسجد جمعه معتکف شدند

که تمام مواجب خور دولت بودند اباً ام جداً و حرفشان

اين است که ماها هر کدام پنجهزار وچهار هزار و سه هزار و دو هزار

ص ٤٧٥

از زمان فتحعلی شاه تا مظفرالدين شاه داشتيم وهرساله باندک

کسرو کم بود هر کدام بيکار بوديم می برديم وهر کدام کار داشتيم که علاوه

هم ميبرديم تا آنکه دولت مشروطه شد و منتخبين نشسته ودر اصلاح

امور نظر دقت نموده تيولات را تحت؟ محلی کردند مواجب و مرسوم

را جرح و تعديل کردند از برای هر نفسی تقريباًده يک آنرا

يا ده دوآنرا باقی گذارده باقی را قطع کردند و هر کس امد حرفی بگويد

ياايرادی بنمايد جواب دادند که دولت مقروض است وبايد

تدارک ادای دين باشيم و آخرالامر روزيکه محمد علی ميرزا آمد به

به مجلس در مجلس باو اظهار کردند که بحمدالله دخل و خرج ايرانرا نه

به برکت قانون و دفع بی قانونی درست کرده و مطابق نموديم و

بعداز خرج معين معلوم که بقشون و اربابان حقوق بطريقی که معين

شده سالی هفت کرور هم بايد بخزانه دولت وارد شود که بزودی

از زير بار مذلت و ننگ قرض بيرون آئيم حال ملاحظه ميشود

که علاوه از آن مالياتی که ان روز در مجلس سنجيدند اگر دو مقابل نشده

بطريق حتم يک ونيم شده نمک وترياک و مشروبات وباری ده

شاهی دروازه و تمر عدليه وباری سه هزار از انگور گرفتن محققاو مسلما

ده تومانی يا پانزده تومانی شده اين از جهت دخل مالياتی وامااز خرج وبعداز

تصويب مجلس وصحه مجلس آنچه معين شده حال سه سال است

بصاحبان حقوق نرسيده مگر نفوسی که بستگی بوزير وامير و وکيل داشته

ص ٤٧٦

و وکيل داشته اند حال بعداز سه سال که صاحبان حقوق در

مقام مطالبه بر آمدند تومانی پنجهزار براة صادر شده آنرهم که ميخواهيم

بگيريم پارهءر‌ا بايد تومانی دو هزار فروخت وپارهء تومانی سه هزار عريضه

بمجلس داديم رجوع بوزير داخله کردند از وزير داخله علت را جويا

ميشويم ميگويد مسئول وزير ماليه است او ميگويد سالی هفده کرور مواجب

خور اجزای ادارات بر خرج آنروز افزوده شده ويکی نمی پرسد که جناب

وزير فلان جوان که بسته شما يا امثال شماست ماهی صدوپنجاه تومان

مواجب برای چه بايد به نزد فلان جوان که طرف ميل فلان وزير يا فلان

وکيل است ماهی پانصد تومان مواجب برای چه ميبرد شما در قانون

اساسی خود نوشته ايد در فصل ششم که احدی ازکار خود خلع نميشود مگر

آنکه استعفا بدهد ياازاو خطائی ديده شود دوهزار نفر شاهزاده يا غير

شاهزاده که پارتی کسی نيستند وبستگی بکسی ندارند و استعفاهم ندادند

خطائی هم نکردند جز آنکه ريش دارند چرا آنها بايد بايد از کار خلع باشند

در صورتی که ماهی ده تومان مواجب داشتند وحال جوان بی تجربه

کارنيازموده امتحان نداده در رزم؟ ماهی سيصد وپانصد به برد که

که اين در بزم خوب امتحان داده ما حاضريم که ضامن بدهيم که باهمين

مواجب معين که مجلس امضاءکرده تمام ادارات را بهتر و پاکيزه تر

بگردانيم واين هفده کرور صرفه ملت باشد ودر خزينه ملت جمع شود

وازاين جهت اسم خودرا صرفه خواه ملت گذاردند والان که يوم

ص ٤٧٧

که يوم ٢٦ شهر شوال ١٣٢٨ ميباشد يقدر ده روزاست که بقول خودشان از دست

مخلوق در خانه خالق پناه آوردند وتا بحال که کسی بداد آنها نرسيده

و مشکل است که آخر هم کسی بداد آنها برسد هنوز هنگامه نايب حسين

و رشيد سلطان و حقوق خواهان در ميان است که خبردادند در يزد

اجتماعی نمودند هردم‌ازاين باغ بری ميرسد تازه ترازتازه تری ميرسد واقعه

يزد واجتماع خلق و خراب کردن انجمن ايالتی و ريختن در نظميه ازاين قراراست

که آنچه در خطوط مرقوم بود اين است که درانجمن ايالتی جمعی رااز؟بلوکات يزد

به مجلس دعوت کرده بودند وآنحضرت روزی تلگراف ميکند

به مجلس شور طهران که ما مردمانی هستيم رعيت وبايد زراعت

امر معيشت خود را بگذرانيم وتا امروز هم مصدر امری نبوديم که علم رشوه

خوری را بلد باشيم تکليف ما چيست و گذران ما از کجا وسرکارما

با کيست جواب آنهارا مجلس داده بود که هنوز برای شما مواجب

و مرسوم معين نشده آنها ميگويند که هر وقت وکلای طهران

بدون مواجب مجلس رفتند ونوکری مفت کردند ماهم ميکنيم

ومجلس را ميگذارند وميروند به بلوکات منزل خودهاشان بساط

مجلس نکست؟ پيدا ميکند مقارن ان ضعف رئيس نظميه

مامور بگرفتن صادرات از قبيل نمک وترياک و راه

داری بای ده شاهی و مشروبات ميشود اهل يزد ميگويند که

ابداًما زيراين بار گران نميرويم چرا که اگر مملکت ما مشروطه هست